نعت محمدی ﷺ

خواجہ ضیاء الدین بدایونی

نعت محمدی صلی الله علیه وسلم

فی نعت النبی صلی الله علیه وسلم

خواجه ضیاء الدین برنی

بکوشش

دکتر احمد حسن

شعبهٔ فارسی، جامعه ملیه اسلامیه، دهلی نو

مقدمه

پروفیسر سید محمد عزیزالدین حسین

ڈائریکٹر، رامپور رضا لائبریری

وزارت ثقافت، حکومت هند

سلسلہ انتشارات کتاب خانۂ رضا۔ رام پور

نام کتاب : نعت محمدی ﷺ

مصنف : خواجہ ضیاء برنی

بکوشش : دکتر احمد حسن

شعبہ فارسی، جامعہ ملیہ اسلامیہ، دهلی نو

ناشر : پروفسور سید محمد عزیز الدین حسین

ڈائریکٹر رضا لائبریری، رامپور، اترپردیش

وزارت ثقافت، حکومت ہند، رامپور

تیراز : ۵۰۰ نسخہ

سال انتشار : ۱۴۳۵ھ/۲۰۱۴ء

مطبع : نیو پرنٹ سنٹر، دریا گنج، نئی دہلی۔۲

بہا : ۶۰۰/روپیہ

ISBN : 978-93-82949-11-4

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

کی پارہ جگر اور جگر گوشگاں

حضرت فاطمہ زہرا صلوات اللہ وسلامہ علیہا

حضرت امام حسن علیہ السلام و حضرت امام حسین علیہ السلام

کی نذر

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بسم الله الرحمٰن الرحيم

ربّ يسّر و تمّم بِالخَير

حمد و ثنا مر خدای را که محمّد رسول الله را احمد الحامدین آفرید و بقصارای ثنای الوهیت زبان محمد را صلی الله علیه و سلم جاری گردانید لا احصی ثناءً علیک انت کما اثنیت علی نفسک و شکر و سپاس مر پروردگارا که محمّد را قابل کمالات فیض در وجود آورد و به نبوت و رسالة و محبوبیت و خلت بیاراست وبکمالات محمد نبوت را مهر کرد که لیس وراء الکمال کمال حمد و ثناء مر خدای را که قرآن را که اعظم المعجزات و اظهر البرهانات است معجزه محمد گردانید و اعجازی قرآن را ضامن گیرانید [گردانید] که القران معجز و الخلق فیه عاجز و شکرو سپاس مر پروردگاری را که بقدرة بالغه وحکمت سابقه معانی قدس و اسرار ملکوت را در حروف و الفاظ ملکی آمیخت و از دل و زبان محمد برون داد و علوم اولین و آخرین را در قرآن درج کرد که من اراد علم الاولین والآخرین فلیعتز القرآن حمد و ثنا مر خدای را که محمد را بتمامیت نعمت و هدایت مستقیمه دست گرفت که و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد را بنعمت رویت که وراء همه نعمتهای دنیا و آخرتست پیش از خواص بشر و

ملک منعم گردانید که ما کذب الفؤاد ما رأی. حمد و ثنا مر خدای را که به محمدؐ در شب معراج اسرار گفت که فاوحیٰ الیٰ عبده ما اوحی. و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد را در مقام بی مقامی باعالی درجات قرب رسانید که ابیت عند ربی فیطعمنی و یسقینی. حمد و ثنا مر خدای را که محمدؐ را برفعتی ترقی داد، جبرئیل که شهباز ملایکه قدس است از هیبت آن مقام مدهوش ماند و بر زبان راند لو دنوتُ انملةً لاحرقت. و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد را سلام گفت که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته. حمد و ثنا مر خدای را که تاج لعمرک بر سر محمد نهاد و از دوستی محمد بجان و سر محمد سوگند یاد کرد که لعمرک انّهم فی سُکرتهم یعمهون و شکر وسپاس مر پروردگاری را که دواج لولاک لما خلقت الافلاک که تشریف جلال و کمال محمد است در بر محمد پوشانید و محمد را مقصود آفرینش گردانید. و غرض از حکمت [حکم] کن در اول او است. حمد و ثنا مر خدای را که اسم محمد را ردیف اسم اعظم گردانید که لا اله الا الله محمد رسول الله. و شکر و سپاس مر پروردگاری را که دخول بهشت بتصدیق محمد معلق کرد که من قال لا اله الا الله محمد رسول الله دخل الجنة. حمد و ثناء مر خدای را که مبایعت محمد را با مبایعت سرادقات جلال الوهیت مقارنت داد که انّ الذین یُبایعونک انّما یُبایعون الله و شکر و سپاس مر پروردگاری را که اطاعت محمد رابا اطاعت درگاه ربوبیت فرقی ننهاد که من یَطیع الرسول فقد اطاع الله حمد و ثناء مر خدای را که محبت حضرت بی نیازی را باتباع محمد بربست که و ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و شکر و سپاس مر پروردگاری را که آبروی توحید جهود

و نصاری و من دونهما را بانکار محمد قبول نکرد و از دایرهٔ کفر ایشان را بیرون نیاورد که من خالف الرسول فقد خالف الله حمد و ثنا مر خدای را که هدایت صراط مستقیم را بمحمّد تفویض فرمود و انّک لتهدی الی صراطٍ مستقیمٍ و شکر و سپاس مر پروردگاری را که راه و روش محمّد بهترین راه و روش گردانید که خیر الهدی هدی محمّد حمّد و ثناء مر خدای را که محمد را بدست عنایت خود تقویم کرد که ادبنی ربی فاحسن تادیبی و شکر و سپاس مر پروردگاری را که سخن محمد را جامع الکلم گردانید که اوتیت بجوامع [الکلم] حمد و ثنا مر خدای را که تمامیت مکارم اخلاق را بمعاملات محمد پیدا آورد بعثتُ لاتمم و مکارم الاخلاق وشکر و سپاس مر پروردگاری را که کرایم اخلاق محمد را در قرآن بستود و انک لعلی خلق عظیم حمد و ثنا مر پروردگاری را که محمد را بعلم من لدنی احکام ملک و اسرار ملکوت بیاگاهانید که عملک مالم تکن تعلم و شکر و سپاس مر پروردگاری را که دریای علم و ینابیع حکمة در سینه بی کینه محمدٌ گشاد که قطرفی فمی قطرة علمت بها علم الاولین و الاخرین حمد و ثنا مر خدای را که علمای امت محمد را بانبیای بنی اسرائیل همسری داد که علماء امتی کانبیای بنی اسرائیل و شکر و سپاس مر پروردگاری را که از اعالی درجات محمد بر جماهیر انبیاء وحی فرستاد و تا همه دست بدعا برداشتند و گفتند که اللهم اجعلنی من امّة محمّد حمد و ثناء مر خدای را که ستودگی توبه مهتر آدم را صلوة الله علیه بوسیله نام محمد قبول کرد و بر زبان آدم جاری گردانید اللّهم بحق محمد اغفرلی خطیئتی و شکر و سپاس مر خدای را که آدم و من دونه را در زیر لوای محمد در آورد که آدم و من دونه تحت لواء یوم القیامه حمد

و ثنا مر خدای را که مقام محموداً که اشرف مقامات حشر اکبر است بمحمد ارزانی داشت ویبعثک ربُک مقاماً محموداً وشکر وسپاس مر پروردگاری را که عامهٔ گناهگاران امت محمد را بشفاعت استظهار بخشید که شفاعتی لاهل الکبائر من امتی حمد و ثناء مر خدای را که جماهیر امت جانی محمد را از علو قدر محمد امیدوار نجات گردانید که انا اول شافع یوم القیامة و شکر و سپاس مر پروردگاری را که از کمال محبت محمد محمد را با خاصان امت محمد بشارة داد که پیش از همه خلق بی حسد در بهشت درآیند که بشرنی یعنی ربه اول من یدخل الجنة معی من امتی سبعون الفا مع کل الف سبعون الفا بغیر حسابٍ حمد وثناء مر پروردگاری را که محمد را رحمة للعالمین ارسال کرد که وما ارسلناک الارحمة للعلمین و شکر وسپاس مر خدای را که از وجود همایون محمد امان نامهٔ عذاب فرستاد که وما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم حمد و ثناء مر خدای را که از وسیله محبت محمد مشتاق امم پیشینه را از امت محمد برداشت که بعثتُ بالحنیفة السمحة السهل و شکر و سپاس مر پروردگاری را که واسطهٔ قربِ محمد حرج از دین محمد رفع کرد که لیس فی الدین من حرجٍ حمد وسپاس مر خدای را که محمد را بر کافه عالمیان و جمهور جهانیان مبعوث کرد که بعثتُ الی الاسود و الاحمر و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد را بر پادشاهانِ ربع مسکون آمر گردانید و مامور اقالیم سبعه را باطاعت محمد فرمان داد و حمد و ثنا مر خدای را که امت محمد را خیر امم آفرید که کنتم خیر امة اخرجت للناس و شکر و سپاس مر پروردگاری را که قرن محمدٍ را خیر القرون ..... هفت هزار سال آدم در وجود آورد که خیر القرون قرنی حمد وثنا مر

خدای را که نور محمد رابر آفرینش هزده هزار عالم سبقت داد که اول ما خلق الله نوری و شکر وسپاس مر پروردگاری را که نبوت محمد را پیش از ظهور آدم در دفتر ازل ثبت گردانید که کنت نبینا و آدم منجدل [؟] بین الماء و الطّین حمد و ثناء مر خدای را که بزبان قدس بر محمد درود فرستاد و بدرود محمد ملائکه قدس را توفیق بخشید ان الله و ملائکته یصلون علی النبیّ و شکر و سپاس مر پروردگاری را [که] بصلوات محمد وتسلیمات محمد عامة امت محمدً را فرمان داد که یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما حمد و ثناء مر خدای را که اهل بیت محمد را از دنس معاصی و رجس مآثم مطهر آفرید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا و شکر و سپاس مر پروردگاری را که مختصان محمد را اعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را بخلافة محمد سرور امت محمد گردانید و بتشریف الصّادقین و القانتین و المنفقین [والمستغفرین] بالاسحار بزرگی داد و عزت خلفای برگزیدهٔ محمد را در نظر کونین اظهار کرد و حمد و ثنا مر پروردگاری را که مهاجر و انصار محمد را بخلعت رضی الله عنهم و رضوا عنه بنواخت و در اهتدای امت محمد هر یکی را از صحابه محمدً کوکبی جهان نمای گردانید که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و شکر و سپاس مر پروردگاری را که یاران محمدً را ازمیامن صحبت محمد توفیق بخشید که دشمنان خداوند و دشمنان محمد را فرو کوفتند و علم دین محمدی را باقطار و اکناف عالم رسانیدند حمد و ثنا مر خدای را که مسجد محمد را از عزت داشت محمد در قرآن بوصف جمیل ذکر کرد که لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه و شکر و سپاس مر

پروردگاری را که مدفن محمد را عزت آسمانی بخشید و روضهٔ مطهرهٔ محمد را بزیارت آسمانیان شرفی بلند ارزانی داشت و لیلا و نهارا مهبط ملایکهٔ قدس گردانید حمد و ثناء [مر] خدای را که بشریعت محمد شرایع ماضی را تنسیخ کرد و احکام شرع محمدی را باقطار و اکناف عالم رسانید و بر عالمیان جاری گردانید و شکر و سپاس مر پروردگاری را که طریقهٔ محمد را واسطهٔ وصول درگاه بی نیازی ساخت و باتباع طریقهٔ محمد اولیاء امت محمد را بمقامات عالیه قرب ترقی داد بخ بخ ای رفعت محمّد که مقربان درادراک آن حیرانند و خه خه الی مکانت محمّد که مرسلان اول درجه آن جویانند بخ بخ ای قربت محمد که بغیت آن در کلیم الله روید و خه خه ای خلت محمد که بر خلیل الله برتری جوید بخ بخ ای عزت محمد که ردیف عزت خدای شده است و خه خه ای عظمت محمدٌ که قرین عظمت الٰهی گشته است و بخ بخ ای درجات محمدٌ که انبیا اللهم اجعلنی من امة محمد گویند و خه خه ای مقامات محمد که ملایکه شهباز را داشت لو دنوت انملة لاحرقتُ بر زبان راندی بخ بخ ای معجزات محمد که در حصر نیاید و خه خه ای کرامات محمدٌ که از عدد بیرون است بخ بخ ای کمال محمد که جز بر دیده اولوا الابصار جلوه نکند وخه خه ای جلال محمد که جز در خواطر اولوالالباب نگذرد بخ بخ ای اخلاق محمد که از اخلاق حضرت صمدیة حکایت کند و خه خه ای اوصاف محمد که از اوصاف ربوبیت نمودار بود بخ بخ ای شریعت محمد که واسطه نجاة من الله تعالی است و خه خه ای طریقت محمد که وسیله وصول الی الله تعالی است بخ بخ ای اتباع محمد که باعث محبت خدا شود وخه خه ای اقتدای محمد که نتیجهٔ

قرب الله تعالیٰ گردد بخ بخ ای ناز محمد که گناهکاران اولین و آخرین را شفیع بود و خه خه ای نیاز محمد که اهل ملک وملکوت را حمایت نماید بخ بخ ای درود محمد که پروردگار هزده هزار عالم آن را بسراید و خه خه ای سلام محمد که آفریننده ملک و ملکوت بدان مخاطبه فرماید بخ بخ ای اهل بیت محمد که بی درود ایشان نماز ناتمام است و خه خه ای اصحاب محمد که بی محبت ایشان در دین نقصان است بخ بخ ای مسجد محمد که با مسجد حرام برابری کند و خه خه ای روضه محمد که با کعبه همسری نماید بخ بخ ای محامد محمّد که دست گیر جفاکارانست و خه خه ای مآثر محمد که دست آویز گناهگارانست و بعد حمد خداوند و درود محمّد و درود آل محمد و تسلیمات اصحاب محمد چنین گوید گناهگارترین امت محمد ضیاء برنی که چون عمر این گناهگار از هفتاد سال بگذشت و قوی بضعف مبدل گشت و حواس سستی پذیرفت و بی طاقت [قتی] پیش آمد اندیشه دست آویز ساعت تتمه که بس هول ساعتی است در سینه ام مستولی شد و فکر ملاقات ملک الموت که بس دشوار ملاقاتی است ظاهر و باطن بر افزود [ن] گرفت بمحمدی بجان و سران محمد خدای تعالی سوگند یاد کرده است که هر چند تامل کرده آمد دوقرن ماضی عملی صالح و خیر مقبول که از مهلکات معصیت و محبطات مآثم حبطه و ناچیز نگشته باشد یاد نیامد و بزندگی نمی ماند و نیافتم دست آویزی از طاعت و حسنات همه عمر خود که در وقت جان دادن آن را پناه خود سازم و باستظهار آن از این جهان در آن جهان روم و دست دران زده از عقبات و مهلکات آن جهانی بگذرم ساعة فساعة که سیات و خطیات ماضی یاد می آوردم نومید تر می شدم

و زمان از هول مردن بی دست آویزی بسر می انداختم وعاجز و مضطر و حیران و بیچاره می گشتم و در جمله مدت پنج ماه در قصبهٔ بهتیر که شهر بند بودم درقلق واضطراب ماندم که اگردرین اندوه روز میگرفتم نمی دانستم که زنده بشب خواهم رسید و اگر بشب می رسیدم امید روز گرفتن در خاطر نمی گذشت تا در چنین حالتی صعب در دلم آمد که صحیفه در نعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نویسم وآنچه در کتب احادیث خوانده ام و دیده ام در زیر عبارت پارسی کشم و این تألیف را دست آویز ساعت رحلت بسازم و الحق اندیشه مذکور از الهامات وقت من ای الهامات خیر تصوّر کردم و در باطن استظهاری پیدا آمد و لکن فکری دیگر مزاحم وقت من شد و در سینه ام گذشت که مدت هفصد و هشتصد سال شده است که مصنفان و مؤلفان هر فنی نثراً او نظماً عربیاً و فارسیاً در مدح و ثناء مصطفیٰ علیه الصّلوة و السّلام دفترها ساخته اند و چندین هزار کتب که درمدت مذکور تصنیف وتالیف شده است و در هر کتابی بعد حمد خدا نعت رسول مصطفیٰ علیه السّلام نوشته اند و نفایس معانی و لطایف ترکیب در ثناء مصطفیٰ علیه السّلام مقدمان ربوده اند و از برای دیگران معنیٰ جدید و اسلوبی نو و ترکیبی غریب نگذاشته که من آن را بر طریق نو با وه در تالیف خود بیارم که آن واسطهِ رغبت مطالعه کنندگان شود و یا لیت که من هزارم جزء ازانچه دیگران آورده اند درین صحیفه توانم آورد و باین همه دانسته شوخی کرده ام ووقاحت را در کار بستم و این تالیف پرداختم و خود را با اینکه هیچ محلی ندارم بسم [که] درزمرهٔ ثنا سرایان درگاه محمدی در آوردم و در دائره مداحان رسول رب العالمین در آمدم ودر نسبة و غیر نسبة نظر نینداختم بیت :

نگویم نسبتی دارم بمداحان درگاهت

که خود را بر تو می بندم بسالوسی و زراقی

و نه آنست که مرا مجال نوشتن مآثر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است و لیکن تالیف خود را بمحامد محمدؐ شرفی و بزرگی داده ام چنانکه حسان بن ثابت مداح حضرت رسالت می گوید:

ما ان مدحتُ محمداً بمقالتی

لٰکن مدحتُ بمحمدٍ مقالتی

و این صحیفه را "**نعت محمدیؐ**" نام کردم که جماهیر دانایان دین ومحبان رسول رب العالمین را روشن است که هر داستان که آن به ثناء محمدیست داستان کاهنان شمر اورا نه داستان دیگر راست گویم و از سر انصاف وباز نمایم مرا در صحیفه مذکورحق اختراع معالی و ابداع اسلوبی و ترکیبی نیست که من خود در معرض مصنفان و مخترعان دارم که من بعضی احادیث مصطفیٰ علیه السّلام و آثار صحابه را از عربی به پارسی ترجمه کوته کرده ام و بر رسم مؤلفان دیپاچۂ و فهرستی و ترتیبی در قلم آورده و در زهابه بعضی احادیث مصطفیٰ علیه السّلام وآثار صحابه که دریای بیکرانست دست و پای زده ام آنچه از مولدات خاطر شکسته من بطریق استدلال روی نموده است الحاق کرده ام وهرچه در محامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام آورده ام ازآفتاب ذره و از دریا قطره آورده ام چه بر اولوالاباب واولوالابصار پوشیده نیست که محامد و مآثر شخصی محصور گردد که بزرگی او در فضیلتی مشاهده شده و وصفی و خلقی ازو برخلاف اوصاف خلقی منتشر و مروی گردد که مطالعه کنندگان را از معامله غریب وعجیب اوشگفتگی و تعجبی در خاطر بگذرد و محب معتقدان صاحب فضیلت

شوند فاما آنکه او را مقصود آفرینش در وجود آورده باشند و بجمیع کمالات فضائل آراسته و در هر کمالی بنقطه نهایت رسانیده ومن المهد الی اللّحد در زیر سایبان عنایت پرورش یافته و تمامیت تمامی مکارم اخلاق در معاملات او ظاهر گردانیده ورذائل را من جمیع الوجوه در خلقت او دور داشته و زمان زمان ترقی درجات بدرگاه حضرت صمدیت سرافراز گشته و کمالات به نبوت و رسالت و خلت و محبوبیت بدوختم شده و هم در عالم ملک در مقام بی مقامی رسیده و بمعراج و رؤیت منعم گشته و در مدت بیست و سه سال صفت قدم کلام باری تعالیٰ بر او تجلی کرده مآثر و محامد این چنین اعجوبۀ آفرینش چگونه محصور گردد و با تمامی در طی کتاب سلف و خلف در آید که هرچه از کمال عقل و علم و معرفت و مکارم اخلاق و معجزات و کرامات و علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شده است و از معاملات مصطفیٰ علیه السّلام اقامةً و سفراً دخولاً وخروجاً صحبةً و مجالسةً اقبالاً و اعراضاً جوداً و کرماً رأفةً و رحمةً عدلًا و انصافاً ...... و عفواً و حلماً و صبراً ستراً و اعراضاً متواضعاً و رقةً اعانةً و تائیداً باسطةً و تبسماً غضاً و تنفراً احساناً و براً و زهداً و ترکاً مجاهدةً و ریاضةً و تعبداً محبةً و اخلاصاً قراةً و بکاءً تکلماً و سکوةً غزواً و جهاداً فی حالة العسر و زمان الیسر قلیلاً کان او کثیراً در تمامی عمر معاینه گشت همه از قبیل نوشتن محامد ومآثر است واوجب الاقتداء و الاتباع است و آن چنان فضائل تامه و کمالات نبطه هدایت رسیده [که] جز از مصطفیٰ علیه السّلام در دیگری ندیده اند و از آدم و بنی آدم بر آن حیثیت که از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شده است و منقول گشته تا قیامت از هیچ شیخی و ولی و زاهدی و عابدی و عالمی

و عاقلی و خلیفه و پادشاهی ودین داری و دین پناهی معاینه شدنی نیست لا جرم محامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام در حصر نمی آید و در زیر کتابت نمی گنجد که آنچه از اوصاف و اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام می زاد از نتائج مجموع کمالات فضائل مصطفیٰ علیه السّلام زاد و آنچنان کمالات فضائل و آن چندان کمالات فضایل نه در دیگری جمع شده است و نه جمع شدنی است که حیثیت اوصاف و اخلاق معالی درجات مصطفیٰ علیه السّلام ازو معاینه شود یا معاینه خواهد شد هر گاه که کمالات فضائل مصطفیٰ علیه السّلام "فضایل" لا یعد و لا یحصی بود بضرورة در نوشتن محامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام مفسران ومحدثان ومؤرخان سلف و خلف بعجز خویش اعتراف نموده اند و در مصنفات ومؤلفات خود علی قدر کفایت کرده و از کمال فضیلتی بر طریق انموذج یعنی تحفه ماجرای چند آورده و ازان انموذج مجلدات مشحون گشته وسهل باشد که من از مجلّدات سلف درین مختصر چند ماجرا آورده باشم که آنچه بزرگان در مآثر مصطفیٰ علیه السّلام نوشته اند من تمامی ندیدم و آنچه دیده ام و در کتب احادیث و تواریخ مطالعه کردم بعضی از جهت تطویل و بعضی از جهت ضعف سند بتمامی نیاورده ام چنانچه غزوات مصطفیٰ علیه السّلام و چند اقسام دیگر که در مطولات احادیث و تواریخ مذکور است درین موجز ذکر کرده شد وقدری که از بعضی کتب معتبر باندازه فهم ودرک خود ریزه چینی کرده ام و چند خبر و اثر عربی که در کتب متفرق در نظر آمده است به پارسی ترجمه کرده درین صحیفه آورده و بدان مستظهر شد و خود راثناسرایان مصطفیٰ علیه السّلام گردانید و نیز اگر خواهم برسم ثناسرایان اختراعی کنم و در مدح و

ثنا حضرت مصطفیٰ علیه السّلام چیزی در قلم آرم و آنچنان اعظمی اکرمی وافضلی اشرفی را مدح نویسم او را از خواص بشر و ملک با که مشبه به و ممثل علیه بسازم و بنویسم که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم در کمالات فضایل و یا در کمالات مخصوص همچو او بود و یا اوصاف عالیه و اخلاق زکیه محمد باوصاف و اخلاق فلان پیغامبر اولوالعزم یا فلان ملک مقرب می مانست که من نمی توانم که جبرئیل و میکائیل را که مقرب ترین ملایک قدس اند و انبیاء اولوالعزم را که افضل ملک مقرب و خواص بشر و اکمل رسل و انبیاء دیگر اند بنویسم که ایشان در قرب مکانت و علو قدر عند الله تعالیٰ همچو محمد اند پس محمد را چگونه مدح کنم و یا غیر مشبه به سازم و هم خدای عز و جل می داند و می بیند و بر سر من عالم و شاهد است که بجز خدای را که آفریننده هزده هزار عالم است و معطی جلال و کمال محمد است که دیگری را در وجود از محمد اعظم و اکرم و افضل و امجد نمی دانم که در مدح محمد نویسم که محمد همچو اوبود و اگر محمد را در جلال و جمال و کمال و افضال و مکارم اخلاق و محاسن اوصاف بخدا تشبیه می کنم از مشبه می کردم [گردم؟] و از تکفیر کردن محتسبان شرع می ترسم و اگر در وصف محمد می نویسم که بیت:

از احمد تا احد بسی نیست
میمی بمیان حجاب معنی است
آن میم جهان شمر چون بر خواست
احمد باحد یکی شود راست

بترسم و خوف آن کنم کسانی که رفعت مقامات محمد را عند الله

ندانند مرا حلولی خوانند و در مذهب اتحاد گمان برند و اگر از نبشتن کمالات محمد و قصاراء محمد عجز و قصور خود اعتراف نمی نمایم می بینم که این دعوی هم بس شِگرف فضولی است و از همچو منی روستایی کم دانی نپسندند که گوید یا نویسد که من از نبشتن کمالات محمد عاجز و قاصرم و لیکن غزالی و رازی که جهان علم و عالم دانش بودند نویسند که ما از نوشتن کمالات محمّد عاجز و قاصریم فاما همچو منی ناقص و هرناقص را نرسد که خود را از نبشتن جلال و کمال محمد عاجز و قاصر گوییم و نویسم و مع ذالک الاعذار کله که اگر صحیفه نعت محمد [ی] را مؤمنان صادق و صادقان طالب که طلب دین ایشان از طلب دنیا راجح بود مطالعه کنند و در مطالعه مواظبت نمایند چه عجب که سر چشمهٔ معرفت رسول خدا در سینه ایشان گشاید و بر بعضی اوصاف مصطفیٰ علیه السّلام و معاملات مصطفیٰ علیه السّلام و سنن مصطفیٰ علیه السّلام که معدن ایمان و عمده دین است وقوف افتد و از تقلیل معرفت مصطفیٰ علیه السّلام ترقی کنند و قدم در دائره تحقیق نهند که اجماع علمای آخرتست مبناء دین حنفی [حنیفی] بر اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام و بر اکل حلال و بر اخلاص نیّت در اعمال است و اکل حلال و اخلاص نیّت در سنن مصطفیٰ علیه السّلام درج است و سنن مصطفیٰ علیه السّلام اقوال وافعال و اعمال مصطفیٰ علیه السّلام و اگر بعضی سنن مصطفیٰ علیه السّلام از تالیف پارسی نویسی روشن شود و در معرفت مصطفیٰ علیه السّلام برو بگشاید و روشنی و کشادگی در ایمان مطالعه کننده و شوقی بیفزاید عجب نبود که راحتی بروح مؤلف امیدوار برسد و واسطه نجاة وسیله خلاص او شود لا سیّما که علمای آخرت نوشته اند

و بتاکیذ تمام در صحایف اعتقاد آورده که کدام غبن ازان فاحش تر و کدام اغفال ازان شنیع تر و کدام وهن ازان بیشتر در تصور اهل بینش آید که شخصی را موی در اسلام سپید شوْد و اسلام او اسلام موروثی باشد اعنی از جد و پدر مسلمان و مسلمان زاده بود و شب و روز لا اله الا الله محمّد رسول الله گوید و از بنیة مسلمانی آنچه تواند بجاآرد و از تکالیف شرع سر نتابد و خود را موحد پاک و مؤمن صادق داند و باین همه دانستن و گفتن و کردن او را از ذات و صفات و اخلاق و معاملات مصطفیٰ علیه السّلام و راه روشن مصطفی علیه السّلام و حسب و نسب مصطفیٰ علیه السّلام تحقیق خبری و اثری نباشد و بتحقیق نداند که مصطفیٰ علیه السّلام که بود و چه بود و از کدام قبیله بود و آباء و اجداد مصطفیٰ علیه السّلام کیان [که] بودند مصطفیٰ علیه السّلام چگونه پرورش یافته و در هر طوری از اکرام وافر الهی بچه طریق و بچه نوع مخصوص می گشت و تاچهل سال پیش از بعثت نبوت مصطفیٰ علیه السّلام چه کرد و درچه کار بود و چگونه گذرانید و مطعم و ملبس و منکح را حال چه بود مصطفیٰ علیه السّلام در [چه] چیز مشغول بود و آغاز نزول وحی بر مصطفیٰ علیه السّلام بر کدام حیثیت می شد و چون وحی متواتر گشت در حالت نزول چگونه حالی و تغیر در مصطفیٰ علیه السّلام پیدا می آمد و در ابتداء دعوة اسلام بر کدام نهج می شد و اول ایام نبوة کدام چیزهای مصطفیٰ علیه السّلام و بر امت مصطفیٰ علیه السّلام فرض گشت و بر کدام حیثیت فرض گشت و سیزده سال بعد از بعث مصطفیٰ علیه السّلام در مکه چگونه گذرانید و حال معیشت مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام از کجا بود و چگونه یاران مصطفیٰ علیه السّلام جان و مال خود

را در پیش مصطفیٰ علیه السّلام ایثار می کردند و مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفی علیه السّلام در مکه از دشمنان ...... [خود] چند نوع جفاها و ایذاهای کشیدند و مصطفیٰ علیه السّلام پیش از آنکه در مدینه هجرت کردند چند یار خود را در حبشه فرستاد و از چه فرستاد و چه نوع فرستاد و ایشان آنجا چند گاه ماندند مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ در مدینه چگونه هجرت کردند و از چه سبب هجرت کردند و درمدینه نبوة مصطفیٰ علیه السّلام نوع استقامت گرفت و حیثیت غزو و جهاد مصطفیٰ علیه السّلام چه طریق بود و کجاها بود و دران غزوها و جهادها چها گذشت و عرب از زخم تیغ مصطفیٰ علیه السّلام چگونه در اسلام درآمدند و چون بحرین و یمامه و حجاز منقاد امر مصطفیٰ علیه السّلام گشته و مصطفیٰ علیه السّلام بر ایشان چه حکم کرد و از حقوق الله چه طلبیده و چه نوع طلبید وبا ایشان چگونه معاملت ورزید و صحبت مصطفیٰ علیه السّلام با صحابه رضی الله عنهم چگونه بود وصحابه از اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام چه نوع بر خورداریها می گرفتند و چگونه شیفته جمال و کمال مصطفیٰ علیه السّلام بودند و در حیات مصطفیٰ علیه السّلام چند معجزه و کرامت از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شده بود و مصطفیٰ علیه السّلام معراج و رویت خود را بکدام حیثیت و عبارت با صحابه تقریر کرده و بعد فتح مکه و خیبر در استقامت امور نبوت ومعاینه و یدخلون فی دین الله افواجاً از قول و فعل و اوصاف و اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام چه زاد و سنن مصطفیٰ علیه السّلام بر کدام چیزها استمرار یافت و استقرار گرفت و بعد حجة الوداع و اتمام نعم دینی مصطفیٰ علیه السّلام چند روز بر صدر حیات بود و دران چند روز چه فرمود و چه کرد و بر عنصر میمون مصطفیٰ

علیه السّلام مرض چگونه راه یافت و آن مرض چگونه مرضی بود و چند گاه بر جسم مبارک مصطفیٰ علیه السّلام مزاحم شده بود و معاملت تعبد و اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام در حالت مرض چه نوع مشاهده شد و حال تتمه مصطفیٰ علیه السّلام بر کدام حیثیت بود و چه چگونه مصطفیٰ علیه السّلام بمقعد صدق پیوست و بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام چه ماند و آن را چه کردند و علمای سلف رحمهم الله گفته اند که اگر متلقیان اسلام را معرفت ذات و صفات مصطفیٰ علیه السّلام نباشد و از اقوال و افعال و معاملت مصطفیٰ علیه السّلام چیزی تحقیق نبود ایمان ایشان تقلیدی و ظنی گیرند که اگر مقر و مصدق ندانند که چه چیز را و چگونه چیزی را اقرار و تصدیق می کند اقرار و تصدیق او را اصلی و بنیادی نباشد و آثار تصدیق از معاملات مصدق مقلد چشم ندارند و نیز اگر مومنان صادق را معرفت ذات و صفات و اخلاق و معاملت مصطفیٰ علیه السّلام حاصل بود و سنن مصطفیٰ علیه السّلام را بعلم الیقین بدانند غالب ظن در باب مومنان صادق و مصدقان راسخ آنست که بخلاف سنن مصطفیٰ علیه السّلام نتوانند که مکابرها کنند و [در] بدعتها و فاحشها عمر گذرانند و اگر دانندگان سنت از غلبهٔ هوا و استلاء شیطان و حرص دنیازاد مانده گرفتار شوند که از بدعتها بیکبار دست نتواند داشت و مع ذالک از دانستن سنن مصطفیٰ علیه السّلام ازالت بدعتها را کوشان باشند چه علامت ایمان مومنان صادق آن بود که چون سنن مصطفیٰ علیه السّلام بدانند و بدانند که هدایت محض اتباع سنن مصطفیٰ علیه السّلام [است] و هرچه بر خلاف سنن مصطفیٰ علیه السّلام است محض ضلالت و عین غوایت است در ابتداء بدعت خوش نباشد و بضرورت کسانی که تصدیق ایمانی ایشان تعین

بود و اسامی ایشان در دفتر و کتب فی قلوبهم الایمان مثبت شده باشد بضرورت از ابتداء بدعت محزون باشند و مغموم زیند و همین محزونی و مغمومی فوایت سنن مصطفیٰ علیه السّلام علامت ایمان عطای ایشان بود در ساعت تتمه روز حشر و نشر همان محزونی ومغمومی فوایت سنن مصطفیٰ علیه السّلام که از تصدیق یقینی رسالت مصطفیٰ علیه السّلام در دلهای ایشان رسته است ایشان را دستگیری کند و همام رستگی را ...... و اندوه فوایت را سنن مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را در جمیع مهالک فریاد رسد و اگر سنن مصطفیٰ علیه السّلام ندانند و بدعتها و مبتدعان را سنت شمارند و در ابتداء بدعت و مباشرت بدعت خوش باشند در غم زیند همین خوشی و بیغمی مباشرت بدعت دلالت بر وخامت عاقبت ایشان کند و نعوذ بالله اگر مباشرت بدعت را از قلت اهتمام و کثرت غفلت و شومت مصاحبت مبتدعان ومشاهده طرق مترسخان که خود را درمیان خلق اهل سنت نمایند و ایشان ببدعتهای متنوع گرفتار بودن را سنت دانند هر آئینه در ابتداء بدعت خوش باشند وبیغم زیند عاقبت امور این طایفه وخیم بود و هر گاه که عاقبت وخیم گردد و سوء خاتمه پیش آید در حشر ونشر و جمله عقبات عقبی درمانند و حال مذکور از اسرار مسایل ملکوتست که درمنافع دانستن سنن مصطفیٰ علیه السّلام و فوائد اتباع سنن مصطفیٰ علیه السّلام و منقمت و محزونی فوایت سنن مصطفیٰ علیه السّلام و خذلان نا دانستن سنن مصطفیٰ علیه السّلام و خسران در ابتداء و در آخرت تباهی بر روی صفحهٔ کاغذ منقش گشته است و کجا یابم علماء آخرت را که برایشان اسرار و مسایل ملکوت می گشایند تا قدر تشریح مذکور بدانند وهزار تحسین در حق من بیچاره

ارزانی دارند و بدعا صالح مولف امیدوار را مدد فرمایند و در کتاب سنن بیهقی مسطور است که محبت سنت و بغض بدعت لازمۀ محبت مصطفیٰ است علیه السّلام و محبت مفرط مصطفیٰ علیه السّلام لازمه تصدیق رسالة مصطفیٰ علیه السّلام است و عمدۀ ایمان و اصل الاصول ایمان محبت مفرط مصطفیٰ علیه السّلام است و محبت مفرط مصطفیٰ علیه السّلام واسطه ترقی درجات است و وسیله نجات امت مصطفیٰ علیه السّلام و علامت محبت مفرط مصطفیٰ علیه السّلام علماء حدیث بسیار نوشته اند و سر جمله علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام و محبت اسم و خطاب مصطفیٰ علیه السّلام که بمحامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام آمیخته بود و چون محبت مذکور بندگان را موافق محبت ازل در دل منقش کرد و علامت عنایت ازل در پیشانی ایشان پیدا می آید و چون من صحیفه نعت مصطفیٰ علیه السّلام را باسم و خطاب مصطفیٰ علیه السّلام آمیخته بمحامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام مملو و مشحون کرده ام در هفتصد و چهل و هفت محل اسم محمد صلی الله علیه وسلم و پنج هزار و سی صد و بیست و هفت موضع خطاب مصطفیٰ علیه السّلام آورده و بذکر عقل وعلم و معرفت مصطفیٰ علیه السّلام آراسته و معجزات و کرامات مصطفیٰ علیه السّلام و علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام در طی تحریر کشیده و جمال جهان آرای مصطفیٰ علیه السّلام را وصف کرده و مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام در زیر عبارت در آورده و حقوق مصطفیٰ علیه السّلام در زیر عبارت در آورده و حقوق مصطفیٰ علیه السّلام بیان کرده و ماء الحیوة محبت و ماء الاخلاص یگانگی از برای محبان و مخلصان و آرزومندان و مشتاقان مصطفیٰ علیه السّلام ساخته و پرداخته که اگر مصدقان

رسالت مصطفیٰ علیه السّلام از تعظیم محمد و از تکریم محمد و از اخلاص محمد و از شوق ملاقات محمد و از آرزوی جمال محمد و از ادراک علو قدر و منزلت محمد و از امید و شفاعت و عنایت محمد و اسم وخطاب محمد را که آمیخته محامد و مآثر محمد بود بجان و دل دوست دارند و شرایط تعظیم و تبجیل اسم و خطاب محمد بالغاً ما بالغاً بجا آرند و از دوستی اسم و خطاب محمد فرط تعظیم وتکریم اسم و خطاب محمد صحیفهٔ نعت محمدی را که باسم و خطاب محامد و مآثر محمد مشحون و مملو گشته است دوست دارند و بشرط تعظیم وتبجیل صحیفه مذکور را مطالعه کنند و از مطالعه صحیفه مذکور ذوق وجدانی در خود احساس نمایند و از صحفی که غیر قال الله و قال رسول الله است صحیفه نعت محمدیً را دوست تر دارند و شرایط تکریم صحیفه مذکور بیشتر بجا آرند و از آنچه در نعت محمدی اسم و خطاب محمد مثل درر و جواهر منثور گشته است و در هر ورقی و صحیفه در چندی مطالعه همچو آفتاب و مه طلوع کرده مطالعه کنندگان خواهند که از فرط محبت محمد صحیفه مذکور را درمیان جان در آرند و بچشم بنشانند و بلب بوسند و بر صحیفه نعت محمدی خود را بگردانند امید اولو الابصار از کرم الله تعالیٰ و فرط عنایت آن بود که محبان نعت محمدی و تعظیم کنندگان نعت محمدی از ثمرات فرط تعظیم محمد و نتایج وفور عزت داشت محمد و آثار غلبهٔ محبت محمد وبرکات نهایت اخلاص محمد که هم خلیل الله و هم حبیب الرحمان و هم مقصود آفرینش بود و هم برگزیده سبحان دروقت تتمهٔ ایمان بسلامت برند و درسوال منکر و نکیر در نمانند و از عذاب گور برهند و فی روضة من ریاض الجنة بیاسایند و در حشر خرامان خیزند و

پیش کرسی قضا خرامان روند و در پل صراط کالبرق اللامع گذرند وملایکه حساب را برایشان کاری و گذری نبود که محبان مفرط محمد که از نهایت عشق محمد صحیفه نعت محمدی را تعظیم و تکریم خواهند کرد و از دل و جان دوستی خواهند داشت بدلایل واضح و براهین قاطع از معطی کمال و جلال محمد امیدواری سلف و خلف علماء امت آنست که مفرطان محبت محمدً از ندای ادخلوها بسلام آمنین مستبشر خواهند گشت و از روح و ریحان و جنة نعیم بر خورداریها خواهند گرفت و در ترقی درجات عالیه محمدی از جوار محمد پس نخواهند ماند و یا محبان مخصوص محمد با محمد بحکم حدیث محمد که المرء مع من احب فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بر ترقی خواهند یافت و از مرتبه بلند و محل ارفع و درجه عالی و مکانت مخصوص و شرف یحتاج و عزة مستثنا و رفعت مختص ردیف قرب که محمد بدان موعود گشته است تعظیم دارندگان و دوست دارندگان اسم و خطاب محامد آمیخته محمد حظی تمام و نصیبی کامل خواهند گرفت که باری تعالی اسم محمد را از عزت محمدً و علو قدر محمد وکمال محبت محمد در ازل ردیف اسم اعظم خود گردانیده است و پیش ازانکه آدم و آدمیان را بیافریند و جهان و جهانیان را پیدا آرد نام محمد بر عرش عظیم و کریم خود منقش کرده و بر درهای بهشت و اماکن مرتفعه بهشت باسم محمد مکتوب شده و در سابقه بحکم پیوسته که هر که بعد اقرار توحید نام محمد بگیرد و رسالت محمد را تصدیق کند بی عملی دیگر مستحق بهشت جاودانی گردد و آدم که خلیفه خدا و مسجود ملایکه آسمان و زمین بود در قبول توبه خود نام محمد را در درگاه بی نیازی شفیع برد و توبهٔ او از

عزت نام محمد قبول شد که اگر مصدقان نبوت محمد نام و خطاب محمد که آمیخته محامد و مآثر محمد باشد بافراط تعظیم کنند بندگان را تعظیم داشت نام محمد و خطاب محمد موافق تعظیم سابقه ازل افتد هر آیئنه ایمان عطائی در پیشانی ایشان جلوه کند و کدام سعادت تعظیم کنندگان اسم و خطاب محمد را ازان شگرف تر در تصور آید که علامت سعادت ابدی و نشان دولت سرمدی هم در دنیا از معامله ایشان ظاهر گردد و حکم سابقه که از نامحرمان و بی خبران مستور داشته اند و بر اولوالابصار گشاده جماهیر خدای طلبان را روشن شود که آن روز که عزت و عظمت نام محمد در ازل ظاهر شده بود و در عالم ملکوت بر عرش خدا و اماکنه مرتفعه بهشت پیدا آمده نه جهان بود و نه جهانیان بودند و نه عالم بود و نه عالمیان آفریده بودند و از این معنی بزرگان دین فرموده اند که تعظیم داشت اسم و خطاب محمد معرفت ایمان عطائی و آیینه نمودار سعادت ازلی است و علامتی بس ظاهر است که تعظیم دارنده اسم و خطاب محمد نیکبخت مادر زاداست و منکه مؤلف نعت محمدی ام بمحمد صلی الله علیه وسلم سوگند می خورم و میگویم که بروی محمدٌ و بخوی محمدٌ و بعزت محمدٌ و بعظمت محمدٌ و به نبوة محمدٌ و برسالت محمدٌ و بخلت محمدٌ و بمحبوبیت محمد و بهدایة محمد و بمعجزات محمد و بکرامات محمد و بعلو قدر محمدٌ و بدنو قرب محمدٌ و با کمال محمدٌ و بجمال محمدٌ و بطریقه محمدٌ و بشریعت محمدٌ و بدعوة محمد و بدولت محمد و بنعمت محمدٌ و بسیرت محمدٌ و بسریرت محمدٌ و بهدی محمدٌ و بسنت محمدٌ و برفعت محمدٌ و بمکانت محمدٌ و بدرجات محمدٌ و بمقامات محمدٌ و باخلاق محمدٌ و باوصاف محمدٌ

وباخبار محمد و بآثار محمد و بمعراج محمدؐ و برویت محمدؐ و بمعرفت محمدؐ و بوصول محمدؐ و بناز محمدؐ و بنیاز محمدؐ و بفقر محمدؐ و بزهد محمدؐ و بصبر محمدؐ و برضاء محمدؐ و بخوف محمدؐ و برجاء محمدؐ و بمحبت محمدؐ و بشوق محمدؐ و بقرأة محمدؐ و ببکاء محمدؐ و بتعبد محمدؐ و بتهجد محمدؐ و بقیام محمدؐ و بصیام محمدؐ و بصدق محمدؐ و بلهجه محمدؐ و بامانت محمدؐ و بدیانت محمدؐ و بعفت محمدؐ و بصلاح محمدؐ و بعصمت محمدؐ و بنجاح محمدؐ و بلقاء محمدؐ و بوفاء محمدؐ و برقت محمدؐ و بلینت محمدؐ و بتخشع محمدؐ و بتواضع محمدؐ و برافت محمدؐ و برحمت محمدؐ و بسخاء محمدؐ و بعطاء محمدؐ و بجهاد محمدؐ و بغزو محمدؐ و بطاعت محمدؐ و باستقامت محمدؐ و بعنایت محمدؐ و بشفاعت محمدؐ و بمقام محمود محمدؐ و بعزة مقصود محمدؐ و بطیب پاک محمد و بنفاست خاک محمدؐ و باهل بیت محمدؐ و بخلفاء محمدؐ و بمهاجر محمدؐ و بانصار محمدؐ و بعاشقان محمدؐ و بوالهان محمدؐ و بمتبعان سنت محمدؐ و بملتزمان طریقه محمدؐ و بمسجد محمد و بروضه محمدؐ و باسامی محمدؐ و بخطابات محمدؐ و بمآثر محمدؐ و بمجاهد محمدؐ و بحق محمدؐ و بخدای محمدؐ که من بیچاره عزم کردم که صحیفه نعت محمدی را که ملاذ و ملجاء من و جماهیر امت محمدؐ است در زندگی و مردگی با خود دارم و در حیات و ممات از خود دور نکنم و هم برین نیت صحیفه مذکور را که دست آویز حیات و ممات منست بر طریقه طومار نوشته ام و در گردن خود انداخته و حرز مهالک و مخافتی که مرا در دین و دنیا پیش انداخته ام و قصد آن کرده که در وقت تتمه و ساعت مردن و هنگام وداع و اوان ملاقات عزرائیل طومار نعت

محمدیؐ را آیینه خود سازم و در گردن آویخته با خود در گور برم شعر:

در گور برم از سر گیسوی تو تاری
تا بر سر من سایه کند روز قیامت

و در دل دارم که در هر عقبه که در گور پیش آید از سوال منکر و نکیر عذابی که در گور خیزد و در جسم همچون منی گناهگار مارومور و کژدم و کرم در آویزد درپناه صحیفه نعت محمدؐ افتم و امیدوارم که حشر و نشرصحیفه نعت محمدیؐ سر برآرم و هم نعت محمدیؐ را در حضرت بی نیازی شفیع برده ام که مرا در روز قیامت پیش کرسی قضا بانعت محمدیؐ برند و در آفتاب همه در زیرسایه نعت محمدؐ دارند و در حشر و نشر نعت محمدیؐ با من و من باو باشم شعر:

این نعت بر سردو جهان حجت من است
این نعت نیست عروة وثقی لانفصام
آیم بحشرنعت ترا بسته بر جبین
اینست حاجتم ز خدا بیش والسلام

و خدای عز و جل می داند و می بیند که من بیچاره که از خوف مطلع اول و بیم مهالک عقبی ترسان و لرزانم بجز نعت محمدیؐ آویزی و پنهی [پناهی] ندارم از باری تعالیٰ امید می دارم که در دین و دنیا بنعت محمدیؐ خواهد بخشید و از دوستی محمدؐ و از عزة داشت نام وخطاب محمدؐ و امر محبت محامد و مناقب محمدؐ در حق من بیچاره مستمند چند نوع کرمهای ارزانی خواهند داشت و مرا که ثنا سراء برگزیده اویم بچند دستگیریهای گوناگون دست خواهد گرفت و در چنین حالتی که من دارم و کار من بجای رسیده است که بتمامی

دوستان و آشنایان از من بر گِشته اند و دشمنان و مخالفان از حاجات من بکام دل رسیده اند از پرداخت صحیفه مذکور که پشت و پناه دین ودنیای من ست زمان زمان در خود استظهاری می بینم و ازین اعتصام در جهان نمی گنجم و هر لحظه دریچه در قصر امیدواری من گشاده میگردد که من درین تالیف بقدر دانش خود ثمرات محبت باخلاص محمد و نتایج تعظیم و عزت داشت محمدؐ از تعظیم و عزت داشت نام و خطاب محامد و مآثر آمیخته بیان کرده ام و علامات محبت و اخلاص و عزت داشت محمد علی قدری در طی تحریر آورده و آنرا [به] براهن قاطعه و دلائل واضح مستحکم گردانیده و صحیفه مبوب و مفصل نوشته و از دیگر ثنا سرایان درگاه محمدؐ مستثنا گشته و از پارسی نویسان نعت و صحیفه محمدیؐ گوی سبقت ربوده که اگر بزرگان امت و سالکان طریقه در کتب سلوک و حقایق شرائط محبت ورفعت درجات محبت و علامات محبت الله تعالی باندازه معرفت خود کرده اند فاما صحیفه مرتب از تالیف پارسی نویسان در شرایط محبت محمدؐ که تِلوِ محبت باری تعالیٰ و مستلزم محبت باری تعالیٰ است در نظر نیامده است و ثمرات محبت محمدؐ و رفعت و درجات محبت محمد صلی الله علیه وسلم لا سیما در تعظیم و عزت داشت اسم و خطاب محمدؐ شرحی و بیانی دل آسا ندیده ام و من با این همه بیچارگی که دارم از دیگر ثنا سرایان آن درگاه درین معنیٰ مخصوص و منفردم و دریغ هزار دریغ و افسوس هزار افسوس که یکی از علماء سیماسره و مکاشفان عالم ملک وملکوت و واصلان درگاه نیازی که عاشق جمال و کمال محمدؐ بودند و در قرون متاخره مقتدا و متبع گشته چنانکه در علوم معقول و منقول غزالی و رازی و جاجرمی و در

کشف اسرار ملکوت خواجه سنائی و از واصلان درگاه بی نیازی عین القضاة همدانی و از عاشقان ذات خداوند [و] والهان جمال ازل شیخ نظام الدین غیاثبوری بر صدر حیوة نمانده است و من نه خضرم و نه مسیح و شمۀ آن صفه احیاء این همه از جمله معجزات انبیا و کرامات اولیاء است نصیبی و حظی دارم که از نفس من یکی از بزرگان مذکور باز زنده گردد تا صحیفه نعت محمدیؐ را در نظر او بردمی و چون آن بزرگ صحیفه مذکور بمطالعه فرمودی و اسم و خطاب محمد آمیخته بمحامد و مآثر محمد در این صحیفه مثل درر و جواهر منثور مشاهده کردی از فرط محبت محمدؐ [و] وفور تعظیم داشت محمدؐ صحیفه مذکور را بالغاً ما بلغ تعظیم نمودی واز دل و جان شرایط تکریم نعت محمدیؐ بجا آوردی و از غلبه اشتیاق محمد صلی الله علیه و سلم خواستی که نعت محمدیؐ را در دیده جهان بین خود کشد وقول و فعل آن سرور علماء و علوم معلم ومکاشفه واسطه اقتداء و وسیله اتباع دیگران گشتی که در تفنن علوم دین بعد علماء مذاهب اربعه مثل غزالی و رازی و جاجرمی دیگران را نمی دانم ودر بیان حقایق مسایل ملکوت و کشف اسرار وصول همچو خواجه سنائی و عین القضاة همدانی بعد شیخ جنید و بایزید غیری را نمی شناسم و در عشق ذات خدا واله و جمال ازل که اکسیر اعظم است مثل شیخ نظام الدین کسی را ندیده ام و نشنیده ام که مثل ومانند بزرگان مذکورتا قیامت پیدا نشود و آنچه درین معنی است و درست است از نوک قلم من چکیده است شعر:

غزالی وجاجرمی و رازی وسنائی
مجذوب الٰهی بسر قاضی همدانی
محبوب خدا شیخ نظام الحق والدین

در دهـر نبـودنـد و نبـاشـنـد چو ایشـان

و غرض من از ایراد مقدمه مذکور که در دیباچه نعت محمدیؐ آورده ام آنست که اگر یکی از بزرگان مذکور زنده بودی صحیفه مذکور را بافراط تعظیم کردی و صادقان و سالکان خلف اقتداءً و تقلیداً به تعظیم و توقیری نمودندی و از تعظیم و تبجیل نعت محمدی از حضرت بی نیازی ثواب جزیل یافتندی و من که دال این چنین سعادتی ام از معطی علو قدر محمد صلی الله علیه و سلم بنعمتهای جسیم آن جهانی منعم گشتمی و با آنکه من درین جهان بتمناء مذکور نرسیدم و لیکن از فضل ذوالجلال و الاکرام چشم میدارم که از تالیف صحیفه نعت محمدی آب روی من در عرصه عرصات پیدا آید الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة علی رسوله محمد وصحبه اجمعین که این چنین تصنیفی نفیس از همچو منی رستای [روستائی] درمیان امت محمدؐ یادگار ماند و واسطه نجاة من بیچاره شد لله الحمد که من از تالیف صحیفه مذکور کعبه دیگر بنا کردم که محبت آن و عزت داشت آن و طواف آن وسیلهٔ نجات و درجات محبان و مخلصان درگاه محمدؐ می شود و من از معطی جلال و کمال محمدؐ بنعمتهای شگرف امیدوار می کردم و در هر لحظه در حضرت محمدی عرضه می دارم شعر:

از نـام تـو کـعبـه دگـر کـرد ستم
و ز عشـق تـو گـوی سـروری بـر دستم
شهبـاز مـلک بـر سـر من مـی گـردد
رضـوان بهشـت رازی بـود بـر دستم

که اگر کسی طواف صحیفهٔ نعت محمدی را از سعادتهای شگرف شمارد لا سیما روز عرس محمد محبةً و اخلاصاً لرسول الله هفتاد بار

برین صحیفه که از بسیاری نام محمد و خطاب مصطفیٰ علیه السّلام کعبه ثانی است طواف کند ثواب حج مبرور احراز نماید و الا من که مؤلفم خود را در پناه صحیفه مذکور انداخته ام و شب و روز چند کره خود را بر سر این صحیفه می گردانم و طواف مذکور را چون طواف بیت الله می دانم شعر:

من نام ترا پناه خود ساخته ام
دست آویزی تمام پرداخته ام
نام تو مرا عزیز تر از جان است
جان را بسر نام در باخته ام

صحیفهٔ مذکور را مشتمل بر پنج باب و شصت وسه فصل گردانیده ام وبالله التوفیق و الاتمام والصلوٰة علی رسوله محمد و آله علیه السّلام.

☆☆

☆

فهرست
صحیفهٔ نعت محمدیؐ

باب اول : شمه دربیان کمال عقل و وفور علم و نهایت معرفت مصطفی علیه السّلام و ذکر تمامیت مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام درین باب پانزده فصل است:

فصل اول:	شمه در بیان کمال عقل مصطفیٰ علیه السّلام	38
فصل دوم:	دربیان وفور علم مصطفیٰ علیه السّلام	43
فصل سیوم :	در بیان نهایت معرفت مصطفیٰ علیه السّلام	52
فصل چهارم:	در بیان مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر مکارم اخلاقی که در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور بود	56
فصل پنجم:	دربیان حلم و صبر و عفو مصطفیٰ علیه السّلام	63
فصل ششم:	در بیان ماجرایی چند از سخاوت و بذل مصطفیٰ علیه السّلام	86
فصل هفتم:	در بیان شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام	97
فصل هشتم:	شمه در بیان خلق و حیاء و اعضاء مصطفیٰ علیه السّلام	101

فصل نهم: شمه در بیان رافت طبیعی و مهر جبلی مصطفیٰ علیه السّلام 106

فصل دهم: شمه در بیان حسن عهد و صدق وعدهٔ مصطفیٰ علیه السّلام 124

فصل یازدهم: دربیان رمزی از امانت مصطفیٰ علیه السّلام 129

فصل دوازدهم: در بیان ماجرای که پیش بعث مصطفیٰ علیه السّلام از عفت خود تقریر کرده است 135

فصل سیزدهم: در بیان سر جمله از عدل مصطفیٰ علیه السّلام 137

فصل چهاردهم: در بیان نقل چند ازتواضع مصطفیٰ علیه السّلام 140

فصل پانزدهم: در بیان آثار معاملتی که از مجموع مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام باصحبتیان و جلیسان ظاهر می شد 157

باب دوم :

در بیان شمه از زهد و تعبد و قرأة و بکاء و مآکل و مشارب و ملابس و مزاج و تبسم و ضحک و حلیه جمال مصطفیٰ علیه السّلام وذکر موی سر و موی محاسن مصطفی علیه السّلام و ذکر سرمه و شانه و آیینه وانگشترین و اسلحه مصطفیٰ علیه السّلام در این باب یازده فصل آمده است

فصل اول: در بیان زهد مصطفیٰ علیه السّلام 176

فصل دوم: در بیان تعبد مصطفیٰ علیه السّلام 201

فصل سیوم:	قرأة و بکاء مصطفیٰ علیه السّلام	208
فصل چهارم:	دربیان روزه نفل و نماز چاشت و نماز فئی زوال که از فعل مصطفیٰ علیه السّلام منقولست	212
فصل پنجم:	در بیان مآکل و مشارب مصطفیٰ علیه السّلام	215
فصل ششم:	در بیان ملابس مصطفیٰ علیه السّلام	228
فصل هفتم:	در بیان مزاح و تبسم و ضحک مصطفیٰ علیه السّلام	233
فصل هشتم:	دربیان حلیه جمال مصطفیٰ علیه السّلام	241
فصل نهم:	دربیان موی سر و موی محاسن مصطفیٰ علیه السّلام	247
فصل دهم:	دربیان سرمه و شانه و آینه و انگشتری مصطفیٰ علیه السّلام	250
فصل یازدهم:	در بیان اسلحه و شعار و روایت [رایات] و مراکب و خیمه و خفه مصطفیٰ علیه السّلام	255

باب سیوم :

در بیان ایراد مکتوبات مصطفیٰ علیه السّلام و آنچه در مجاری بعضی امور قولاً و فعلاً از مصطفیٰ علیه السّلام صادر شده است و ذکر بعضی نوایب مصطفیٰ علیه السّلام. درین باب نه فصل است.

فصل اول:	در ایراد مکتوبات مصطفیٰ علیه السّلام که بجانب بعضی بادشاهان متضمن دعوة اسلام و بطرف ولات اهل اسلام تا بر آن کار کنند صادر شده است.	262
فصل دوم:	در بیان فال گرفتن مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر حیثیت فال	279
فصل سیوم:	در تعین ایامی که مصطفیٰ علیه السّلام در آن ایام مسافرت کردی و از مسافرت که در خانه آمدی چگونه آمدی	283
فصل چهارم:	در بیان شمه آنچه در بوسیدن دست و پای مصطفیٰ علیه السّلام و ثواب مصافحه وقیام که از قول و فعل مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده اند	284
فصل پنجم:	در بیان اینکه مصطفیٰ علیه السّلام در احترام خود رضا داده است و در احترام نمودن اکابر بر امت تاکید کرده است	286
فصل ششم:	در بیان دست شستن و تکیه بالشت کردن و طریقه عطسه زدن مصطفیٰ علیه السّلام	290
فصل هفتم:	دربیان بعضی از آنچه در ثواب و سعی و جزاء شفاعت و عیادت مریض و نماز جنازه [خواندن] بر میت از قول و فعل مصطفیٰ علیه السّلام مرویست	292

فصل هشتم: در بیان کلماتی که از برای تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام [و] صحابه مصطفیٰ علیه السّلام گفته اند و مصطفیٰ علیه السّلام از برای زیادت الفت گفته اند 299

فصل نهم: در بیان ایراد بعضی نهیها که از مصطفیٰ علیه السّلام چه بر طریق تحریم و کراهت و چه بر طریق تنزیه و شفقت صادر شده است 301

باب چهارم:

در بیان معجزات مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر معراج و رؤیت مصطفیٰ علیه السّلام و ایراد و علامات علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عندالله تعالی درین باب بیست و یک فصل آمده است.

فصل اول: در بیان اعجاز قرآن که اکبر المعجزات مصطفیٰ علیه السّلام [است] 311

فصل دوم: در بیان معجزات اطاعت آفتاب و ماه بامر الله تعالیٰ جل جلاله مصطفیٰ علیه السّلام را 316

فصل سیوم: در بیان معجزات آب که از انگشتان مصطفی علیه السّلام بوقت درماندگی چنانکه از چشمه بیرون آید بیرون آمدی 320

فصل چهارم: در بیان معجزهٔ تکثیر طعامِ قلیل که صحابه را از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شدی 325

فصل پنجم: دربیان معجزهٔ سخن کردن و گواهی دادن جمادات در رسالت مصطفی علیه السّلام 333

فصل ششم: در بیان معجزه سخن گفتن حیوانات غیر ناطق و گواهی دادن ایشان در رسالت مصطفیٰ علیه السّلام 346

فصل هفتم: در بیان معجزه احیاء موتیٰ و تکلم اموات و بینا شدن نابینا و صحت یافتن امراض نومید شده و وصل شدن اعضاء قطع گشته در زمان به شدن جراحت تازه در ساعت که صحابه را از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهدهٔ شده است 355

فصل هشتم: در بیان معجزهٔ اجابت دعا مصطفیٰ علیه السّلام که از حصر بیرون است 361

فصل نهم: در بیان مس ید و مس جسم مصطفیٰ علیه السّلام بر آثاران ظاهر می شد 371

فصل دهم: در بیان معجزهٔ اخبار مغیبات که مصطفیٰ علیه السّلام با صحابه گفته 384

فصل یازدهم: در بیان عصمت خاص که در حق مصطفیٰ علیه السّلام مبذول داشته بودند 394

فصل دوازدهم: دربیان معجزه علاماتی که بصدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام جلوه می کرد 406

فصل سیزدهم: در بیان بعضی معجزات متفرق مصطفیٰ علیه السّلام که از بعضی صحابه رضی الله عنهم مرویست 415

فصل چهاردم: در بیان معجزه معراج مصطفیٰ علیه السّلام 420

فصل پانزدهم: در بیان معراج دیگر که مصطفیٰ علیه السّلام را جز معراج مشهور بوده است و از علی مرتضیؓ و انس مالکؓ مروی است 428

فصل شانزدهم: در بیان رویت باری تعالیٰ که مصطفیٰ علیه السّلام را در شب معراج و هم در شب قدر حاصل شده است 431

فصل هفدهم: شمه در بیان از آنچه بعضی عارفان امت مصطفیٰ علیه السّلام و علماء آخرت در حیثیت رویت مصطفیٰ علیه السّلام نظماً و نثراً گفته اند 435

فصل هیزدهم: در بیان علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالیٰ که از آیات و بینات قرآن و احادیث مصطفیٰ علیه السّلام روشن شده است 439

فصل نوزدهم: در ذکر بزرگی نسب مصطفیٰ علیه السّلام که آن هم از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام حاکی است 457

فصل بیستم: در بیان شفاعت عام و مقام محمود که مصطفیٰ علیه السّلام بدان موعود است و کمال علو قدرت مصطفیٰ علیه السّلام ازان ظاهر شده است 461

فصل بیست و یکم: در بیان معجزه شریعت و طریقت مصطفیٰ علیه السّلام که دامن قیامت گرفته 468

باب پنجم:

در بیان حقوق مصطفیٰ علیه السّلام که بر امت واجب و لازم است از تصدیق رسالت و اطاعت امر و نهی مصطفیٰ علیه السّلام و محافظت تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام و فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام و اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام و فرستادن درود بر مصطفیٰ علیه السّلام و تعظیم داشت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام و زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام . درین باب هفت فصل است.

فصل اول:	در بیان لزوم و تصدیق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام و وجوب اطاعت و امر و نهی مصطفیٰ علیه السّلام	471
فصل دوم:	در بیان وجوب فرط و تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام حیاً کان او میتاً که بر امت فرض عین است	472
فصل سیوم:	در بیان وجوب فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام و علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر بعضی محبان مصطفیٰ علیه السّلام و الصلوٰة	479
فصل چهارم:	در بیان لزوم اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر متبعان سنت مصطفیٰ علیه السّلام و توبیخ مخالفان سنت مصطفیٰ عایه السّلام	508
فصل پنجم:	در بیان درود گفتن بر مصطفیٰ علیه السّلام که بر امت واجب و لازم است	517

فصل ششم: در بیان تعظیم داشت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام که متضمن تعظیم داشت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام است 526

فصل هفتم: در بیان زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام که بر امت واجب و لازم است و مستلزم محبت مصطفیٰ علیه السّلام 529

باب اول

در بیان شمه از کمال عقل و وفور علم و نهایت معرفت مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر تمامیت مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام درین باب پانزده فصل است.

فصل اول:

در بیان کمال عقل مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب شرح السنة مسطور است که اجماع علمای دین است که انبیاء اعقل الناس مبعوث شده اند مصطفیٰ علیه السّلام اعقل الانبیاء مبعوث است زیراچه انبیا اقرب الناس الی الله بودند. مصطفیٰ علیه السّلام اقرب الانبیاء الی الله در فطرت آمده است و در فضیلت عقل و سائر فضایل دیگر ارجح الجناس اولین و آخرین مبعوث گشته و در رجحان عقل مصطفیٰ علیه السّلام بر عقول خواص و عوام بشر وهب منبّه از کتب سماوی تشبیهی روایت کرده است که عقول بشری در ادراک آن حیران می گردد و قال وهب ابن منبّه رأیت فی بعض کتب السماویة ان الله تعالیٰ لم یعط جمیع الناس من هدایة الدنیا الی انقضائها من العقل فی جنب عقل النبی علیه السّلام الا کحبة رمل من رمال الدنیا اعنی وهب بن منبّه که اعلم کتب سماوی بود گفته است که من در بعضی کتب سماوی

که بر انبیاء منزل شده است دیده ام که باری تعالی از آغاز آفرینش دنیا تا انقراض عالم نداده است از عقل همه بشر را در جنب عقل مصطفیٰ علیه السّلام مگر بموازنه ذره ریگی به نسبت تمامی ریگها دنیا و در رجحان عقل مصطفیٰ علیه السّلام از عقول بشر همه را وهب منبه مرویست قال وهب ابن منبه رأیت فی احدی و سبعین کتابا من کتاب السماویة ان النبی صلی الله علیه و سلم ارجح الناس عقلاً و افضلهم رؤیا اعنی وهب بن منبه میگوید که در هفتاد و یک کتاب آسمانی دیده و تحقیق کرده که مصطفیٰ علیه السّلام در عقل ...... ارجح و افضل همه بشر آفریده شده است و درانکه عقل نوریست و بر ارواح بشر ساطع گشته است و آن نور در دنیا با عقل موسوم شد در سنن بیهقی مذکور است که سماسره [سراسر] علماء و حکماء معتقدند که عقل نوریست که در حالت فطرت بشر بر ارواح بشر من الله ساطع گشته است و آن نور در دنیا بعقل مسمی شده و هر چه از مغیبات ملک و ملکوتست و مصالح دین و دنیا در اندیشه آدم در آمده است و در اندیشه فرزند آدم در می آید از شعشعۀ آن نور ساطع گشته در می آید و شعشعۀ آن نور در دل و دماغ آدمی لازم میشود و اگر شعشۀ آن نور که بعقل مسمی گشته است واز همراهی ارواح در دل و دماغ بنی آدم می تابد بلوث معاصی و حجاب کفر ملتبس و محتجب نمی گردد دیدۀ بصیرت را نظر در عالم ملکوت می افتد و در نظر باطن او باقیات ابدی و سرمدی در می آید و ظلمات فانیات و زوال آن مشاهده می شود چنانچه انبیاء و اولیاء را بوده است اولیا را تا قیامت خواهد بود و شعشعۀ نور ایمان که بمعاصی و کفر ملتبس و محتجب می گردد و چون در اصل همراه ارواح بوده است همه اندیشه ایشان در مصالح ملک که دیده اند و می

بینـد مـصـروف مـی گـردد و آنچه جز دیده شد در نظر نیاید و در فکر ایشـان در نـمـی آیـد و بیشتـر نـظـر ظاهر و باطن ایشان در تلذذ دنیا و مصالح دنیا که مشاهده و معاینه است می افتد و ظلمت زوال فانیات در باطن ملتبس و محجوب گشته ایشان بیقین نمی گذرد و ازان جهت که شعشعه آن نور در فطرت بر ارواح ساطع شده است و بعد از وجود بر دل مـی تـابد مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که العقل نور فی القلب اعنی عقل نوریست در دل و از واسطه این که نور مصطفیٰ علیه السّلام در دنیـا بـعـقـل مـوسوم است از انوار بشر و سایر مخلوقات در آفرینش سبقـت نـموده است و ازان سبقت مصطفیٰ علیه السّلام اقرب الخلق و احـب الـخلق و اعز الخلق الی الله گشته مصطفیٰ علیه السّلام می فرماید اول مـا خـلـق الله نـوری اعنی اول آفرینش باری تعالی نور مرا آفریده و علـمـاء آخـرت کـه اولوا لابصار و اولوا الالباب در صفت ایشان منزل اسـت در کتب حقایق نوشته اند که از سبقت آفرینش نور مصطفیٰ علیه السّلام در عـقـل که اصل الوصول فضایل آدم و بنی آدم است ارجح و افـضـل خـواص و عـوام بشـر آفـریده شده است و اعقل الانبیاء مبعوث گشتـه و مـوازنـه تـرجـیـح سـائـر فضائل مصطفیٰ علیه السّلام بر فضائل جـمـیـع بشر همین موازنه است که در ترجیح عقل مصطفیٰ علیه السّلام بـر عـقـول جـمیع بشر از کتب سماوی مقرر و ثابت گشته است و نیز رجـحانی که مصطفیٰ علیه السّلام را در عقل بر عقول بشر لازم می آید در لـزوم و لواحق عقل مصطفیٰ علیه السّلام بر لوازم و لواحق عقل بشر هـمـان رجـحان ثابت می شود چنانکه راء ثاقب وجودت ذهن و حدت فـطـانت و صدق فراست و اصابت فکر و راستی ظن و ذکاء طبع و نظر عـواقـب و مـصـالـح نـفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و متانت

تدبیر و اقتناء فضایل و اجتناب رذایل که از لوازم و لواحق عقل است بر موازنه کمال عقل مصطفیٰ علیه السّلام در مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر شده بود مصطفیٰ علیه السّلام دررجحانیت اوصاف مذکور و سائر فضایل و جمیع بشر هم بر موازنه رجحانیت عقل مفضل و مبعوث گشت است و در سنن بیهقی از جماهیر علماء سلف مرویست که رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام هم بموازنه رجحان عقل مصطفیٰ علیه السّلام در نبوت و رسالت و خلت و محبوبیت و سائر علو قدر بر دیگر موصوفان اوصاف مذکور ثابت میشود و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بکمال اصطفا و نهایت اسرار ممتاز گشته است و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بیش از خواص ملک و بشر برویت مخصوص شده است و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بدنوء نور قرب رسیده است و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بخطاب رحمة اللعلمین مخاطب گشته است و هم ازین رجحانیت بروح مصطفیٰ علیه السّلام کلام خدا که صفت قدیم خداست تجلی کرده است و هم ازین رجحانیت کلام الله از دل و زبان مصطفیٰ علیه السّلام بیرون آمده است و بر زبانها جاری شده و در دلها محفوظ گشته و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بشفاعت عام و مقام محمود وعده یافته است و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام را سیادت ولد آدم داده اند و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام هرچه خواسته باجابت پیوسته است و ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بتشریف کمال رضاء باری تعالی مشرف شده است و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بامامت جماهیر آسمانیان چون انبیاء و ملائکه سرافراخته است و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام

باخلاق الله متصف گشته است و هم ازین رجحانیت سینه مصطفیٰ علیه السّلام منبع حکمت بوده است و هم ازین رجحانیت در دل مصطفیٰ علیه السّلام علوم اولین و آخرین گشاده بود و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام بتمامی نعم الٰهی اختصاص یافته است و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام برعفت ذکر و انشراح صدر در قرآن مذکوراست و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام را بوسیله وفضیلت و زیادت وعده داده اند و هم ازین رجحانیت مصطفیٰ علیه السّلام را در تورات حبیب الرحمٰن خوانده وهم ازین رجحانیت خداوند تعالیٰ بجان و سر مصطفیٰ علیه السّلام سوگند یاد کرده است و هم ازین رجحانیت اسم علم مصطفیٰ علیه السّلام ردیف اسم اعظم گشته است و هم ازین رجحانیت نام مصطفیٰ علیه السّلام بر عرش خدا نوشته اند و هم ازین رجحانیت اسم مصطفیٰ علیه السّلام در جمله اماکنی بهشت منقش گشته و هم ازین رجحانیت خدا بر مصطفیٰ علیه السّلام سلام گفته است و درود فرستاده و هم ازین رجحانیت ملائکه در دور مصطفیٰ علیه السّلام توفیق یافته اند و هم ازین رجحانیت علماء امت مصطفیٰ علیه السّلام هم اسم انبیاء بنی اسرائیل شده اند و هم ازین رجحانیت امت مصطفیٰ علیه السّلام از امم پیشینه خلاص یافته اند و هم ازین رجحانیت امت عارفان امت مصطفیٰ علیه السّلام باندازه معرفت رؤیة حاصل کرده اند و هم ازین رجحانیت اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام از رجس معاصی و دنس مائم مطهر آفریده شده اند و هم ازین رجحانیت خاصان مصطفیٰ علیه السّلام بخلافت نبوت سرافراز گشته اند و هم ازین رجحانیت صحابه مصطفیٰ علیه السّلام هر یکی در اهتداء دین کوکبی راه نما گشته است و هم ازین رجحانیت مهاجر و

انصار مصطفیٰ علیه السّلام بخلعت رضی الله عنهم و رضو عنه سروری یافته و هم ازین رجحانیت شهداء امت مصطفیٰ علیه السّلام حکم احیا گرفته اند و بر عرش جا یافته و هم ازین رجحانیت مقام متبعان طریقت مصطفیٰ علیه السّلام متبعان انبیاء و شهدا شده است و هم ازین رجحانیت اگر بر خدا سوگند خاصان امت مصطفیٰ علیه السّلام عرض کرده اند خدا قبول کرده است و هم ازین رجحانیت شریعت مصطفیٰ علیه السّلام باقوال علماء اربعه استحکام پذیرفته است و دامن قیامت گرفته و هم ازین رجحانیت ...... طریقت مصطفیٰ علیه السّلام واسطه وصول درگاه بی نیازی شده است و هم ازین رجحانیت دین مصطفیٰ علیه السّلام بر ادیان مخالف غلبه کرده است و اهم ازین رجحانیت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام خیر المساجد ربع مسکون گشته است و هم ازین رجحانیت روضه مصطفیٰ علیه السّلام زیارت گاه گروهیان و روحانیان گشته است.

فصل دوّم:

در بیان وفور علم مصطفیٰ علیه السّلام در کتب السنن از محدّثان سلف و خلف مرویست که مصطفیٰ علیه السّلام از کمال عقل [مصطفیٰ علیه السّلام] متولد شده بود و بغیر کسب و تعلیم و مذاکره و مباحثه و مطالعه و ممارسه علماء در دل مصطفیٰ علیه السّلام بتعلیم الله تعالی رسته و از دریای علم من لدنی ینابیع علم و حکمت در سینه مصطفیٰ علیه السّلام گشاده و بهیچ دراستی و فکری علوم الاولین وآخرین در خاطر مصطفیٰ علیه السّلام منقش گشته است و لهذا شرح و تفصیل علم مصطفیٰ علیه السّلام که باحادیث منقول شده است در مجلدات نمی گنجد و کثرت معانی و بسیار حقایق و لطایف رموز و

اشارات علم مصطفیٰ علیه السّلام در دفترها محصور نمی شود و باری تعالیٰ از کمال نظر عاطفت که در حق مصطفیٰ علیه السّلام دارد کلام مصطفیٰ علیه السّلام جامع الکلم گردانیده است و بسی احادیث مصطفیٰ علیه السّلام در معرفت خدا و اسرار ملکوت و غوامض حکمت شریعت و حقائق طریقت وارد شده است و رمزاً و اشارةً و استعارة ظرایف معانی و غرائب اسرار عالم ملکوت دران درج شده که اگر در شرح و بیان هر حدیثی ازان احادیث محققان مجلد ها نویسند هم حق تشریح و بیان آن گذارده نمی شود و مدت هفتصد و هشتصد سال از ورود احادیث مصطفیٰ علیه السّلام برآمده است و علماء حدیث هر قرنی در اسناد و تصحیح آن مستغرق گشته و در شرح احادیث مجلدات نوشته اند آن سلف و خلف احادیث مصطفیٰ علیه السّلام را عمده اجتهاد ساخته و هزاران هزار مسائل فروع ازان بیرون آورده و مشایخ طریق اصل الوصول علم طریقت هم احادیث مصطفیٰ علیه السّلام ساخته و از معانی احادیث مصطفیٰ علیه السّلام چندین کتب حقایق و سلوک پرداخته و عارفان امت طریقه وصول الی الله تعالی از ظاهر و باطن و رمزاً و اشارةً احادیث مصطفیٰ علیه السّلام استخراج کرده اند و مع ذالک علم احادیث که خاصة علم مصطفیٰ علیه السّلام [است] منتهی نمی شود و دقایق و حقایق و ظرایف و لطایف آن بپایان نمی رسد و من که مؤلف نعت محمدیؐ ام که اگر درین معرض خواهم که شمهٔ از مصطلحات و قوانین علم حدیث مصطفیٰ علیه السّلام باز نمایم و بر طریق نمودار چنندگان حدیث مصطفیٰ علیه السّلام از هر قسمت از اقسام شریعت و طریقت بیارم و آنرا بپارسی ترجمه کنم مگر این مختصر مجلدات شود که خدا سینه

مصطفیٰ علیه السّلام را دریای علم و حکمت گردانیده بود وراء علوم ظاهر و باطن دین حنفی و شرع مصطفیٰ علیه السّلام آنچه در توریت و انجیل و سایر صحف سماوی منزل شده است بتعلیم الله تعالیٰ در دل مصطفیٰ علیه السّلام منقش گشته بود چنانکه معاملات انبیاء و رسل و اوصاف سنیه و اخلاص مرضیه ایشان و علو درجات و معجزات ایشان و ماجرای دعوت انبیا بامم سابقه و مخالفت و عصیان سر تابان امم ماضیه انباء و کیفیت نزول بلاهای آسمانی بر عاصیان و موذیان و مخالفان انبیاء و چگونگی شرایع و فرغنت و جبروتی فراعنه و جبابره متقدم و دعوی خدائی کردن ایشان یک یک مصطفیٰ علیه السّلام بتعلیم الله تعالیٰ دانسته بود و جز علوم مذکور چندین علوم دیگر که آن علوم مصطفیٰ علیه السّلام مضاف و منسوب نبود چون ازان علوم از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند مصطفیٰ علیه السّلام غوامض آن علوم را بچنندگان حدیث مختصر بیان کرده است که بعضی استادان و متعرفان آن علوم در بیان مصطفیٰ علیه السّلام سجده کرده اند وبتصدیق نبوت و رسالت ایمان آورده اند و انگشت حیرت بدندان گرفته و من که مؤلفم از علوم که مصطفیٰ علیه السّلام منسوب نبود چندگان حدیث آورده ام و در معرض در بیان علوم مصطفیٰ علیه السّلام ذکر کرده تا معلوم اولو الالباب گردد که باری تعالیٰ جمله علوم را [در] دل مصطفیٰ علیه السّلام منقش گردانیده بود و سینه مصطفیٰ علیه السّلام با آنکه مصطفیٰ علیه السّلام امی بود دریای علوم ساخته چنانکه در علم تعبیر خواب که مصطفیٰ علیه السّلام نبشته اند آنست مصطفیٰ علیه السّلام اصل الاصول این در چند حدیث بیان کرده است قال رسول الله صلی الله و سلم الرؤیا ثلث حق و رؤیا یحدث

بها الرجل نفسه و رؤيا تحزين من الشيطان اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که خواب بیننده را بر آنچه در خواب می نماید سه نوع است نوع اول آنچه در خواب می بیند از قبل رحمن است و در خواب رحمانی نفس شیطان را مدخلی نیست و هرچه خواب می بیند بیننده از خدا می بیند و یا او را بواسطه فرشته رحمت می نماید و حکمی که در لوح محفوظ مکتوب است روح خواب بیننده آنرا بتمثیل چیزی و اما بغیر تمثیل معاینه می کند و آن حکم که در لوح محفوظ نوشته اند اما در حق او و اِما در حق دیگری در عالم ملک پیدا می آید و اگرچه چُند گاهی بران می گذرد و این چنین خوابی را خواب رحمانی گویند و اینچنین خواب خواب انبیاء و اولیا و صلحا و صادقان باشد خواه حکم لوح محفوظ تصریح بیند و خواه ایشان را آن حکم بتمثیل چیزی نمایند و نوع دوم خواب نفسانی است که آن را از غلبه خود در خواب محادثه می کند و از هر بابت چیزها که آنرا هیچ اصلی و منشای نیست خواب بیننده را معاینه می شود چنانکه هزاران هزار مغلوبان نفس و گرفتاران نفس در خواب چیزهای متنوع معاینه کنند که اصلاً و البتهٔ آنرا اثری در عالم ملک ظاهر نشود و این چنین خوابها را خواب نفسانی خوانند و نوع سیوم خواب شیطانی است شیطان بیشتری در خواب با اقطاعیان خود تلعبی می کند و از بابت چیزی می نماید و حرکتها می دهد و اثر آن باهم در خواب ظاهر می شود و خواب بیننده محتلم می گردد و با شیطان چیزها بتمثیل در خواب می نماید که خواب بیننده ازان محزون و مغموم می شود و در اوهام فاسده می افتد و اگر وهم خواب بیننده در نمایش شیطان غلبه می کند از اثر غلبه و هم چیزی ازانچه دیده است در عالم ملک همه ظاهر می شود و می

داند و هی شخص را پیدا می آید و بیشتر استادان علم تعبیر خواب گفته اند که اصل الوصول در علم تعبیر خواب همین که مر مصطفیٰ علیه السّلام از جوامع الکلم در یک حدیث بیان فرموده است و آنچه عقلا را از حدیث خواب [بحدیث] روشن می شود در مجلداتی که در علم تعبیر خواب استادان این فن نوشته اند روشن نمی گردد و از مطالعه احکامی که حکمی ازان در وقوع مشاهده نمی شود بلجّ الصدوری بحاصل نمی آید فاما آنچه مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است بتمامی در طرایق مذکور واقع می شود و هم در علم تعبیر خواب مصطفیٰ علیه السّلام اصلی دیگر در نیم سطر فرموده است قال رسول صلی الله علیه و سلم الرؤیا للاول عابر و هی رجل طاهر اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که در تعبیر همان واقع شود که آن را معبر بیان کند خواه آن معبر علم تعبیر داند خواه نداند و تمثیلات خواب را دریابد یا در نیابد هرچه درزبان تعبیر کننده اول بیرون آید بیشتر آن باشد که همان واقع شود چنانکه چیزی در پای پرند بندند چون آن بپرد با آن پرنده برود و در تعبیر معبر همین تشبیه است و ائمه حدیث نوشته اند که از حدیث مذکور روشن می شود بدین که خواب در پیش عاقلی عالمی که دوست و مخلص خواب بیننده باشد باید گفت و در پیش احمق و جاهل و دشمن نباید گفت که آنچه از زبان معبر اول بیرون آید همان واقع شود و در علم تعبیر خواب مصطفیٰ علیه السّلام دیگر گفته است قال رسول صلی الله علیه وسلم اصدقکم حدیثاً اصدقکم رؤیا اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که هر که میان شمایان راست گوی تر بود خواب او راست تر واقع شود که آنچه خواب بینده را در بیداری از راست گفتن و دروغ گفتن عادت کند در خواب که مرگ صغر است

اثر آن پیدا آید چنانچه در حقیقت مرگ از اوصاف باطن میت است ان کان خیراً فخیراً و ان کان شراً فشراً چرا خواهد بود در خواب که مرگ صغر است همان چیز که شخص در بیداری بدان عادت می کند پیش می آید و در جمله هر که در بیداری راست گوید و راست گفتن خوی او باشد خواب او هم راست باشد و آنکه در بیداری دروغ گوید و بدروغ گفتن عادت کند در خواب هم هرچه بیند دروغ بیند و در نفاست خواب پاکان مصطفیٰ علیه السّلام گفته است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رؤیا المؤمن جز من ستة و اربعین جزء من النبوة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که خواب مؤمن در راستی و وقوع جزوی از چهل و ششم اجزاء نبوت زیرا چه مصطفیٰ علیه السّلام بیست سه سال بر صدر نبوت بود وبیست و سه سال مذکور از آنچه در امر نبوت می دید در خواب می دید و عین آن ظاهر می شد و شش ماه چهل ششم جز بیست سه سال باشد شش ماه و در تعجیلی ظهور خواب پاکان مصطفیٰ علیه السّلام فرموده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تقارب الزمان لم یکذب رویا المومن بکذب اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که چون قیامت نزدیک آید خواب مومن دروغ نشود و آنچه دیده باشد زود واقع گردد و غرض آنست که در پنج سطر احادیث مذکور مصطفیٰ علیه السّلام بکلمات موجز بر معنی اصل علم تعبیر خواب بیان کرده است و همچین که در علم طب که مصطفیٰ علیه السّلام منسوب نیست [است؟] مصطفیٰ علیه السّلام در چند حدیث موجز اصول علم طب و غوامض آن بیان فرموده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحمْیةُ رأس کل دواء اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته که پرهیز کردن بیمار سر همه داروها است و اتفاق

جماهیر اطباء سلف و خلف است که مریض را آنچه پرهیز کردن از ناخوردینها منفعت کند از خوردن هیچ داروی نکند مصطفیٰ علیه السّلام در ذنابه حدیث مذکور فرموده است که طبیب را عادت خوردن و آشامیدن مریض در تداوی محافظت باید نمود و بر خلاف عادت مریض که سالها او را بدان خویی شده باشد معالجت نباید کرد وترسایان که در علم طب ماهر بودند و بعضی ترسایان از استماع حدیث مذکور ایمان آوردند و گفته مصطفیٰ علیه السّلام از آنکه در سینه او دریای علم گشاده بودند اصل الاصول علم طب را در یک سطر شرح کرده است و قوانین این علم بچندین کلمه بیان کرده و این معنیٰ بر صدق رسالت او شاهد شده است و هم از علم طب که مصطفیٰ علیه السّلام منسوب نیست مصطفیٰ علیه السّلام اصلی از اصول طب در نیم سطر بیان کرده است قال رسول الله صلی الله و سلم المعدة حوض البدن و العروق الیها واردة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که معده حوض بدن است و جمله رگهای تن آدمی زاد بمعده باز بسته است و هرچه در رگهای آدمی در می آید رود از معده در می رود که اگر در معده غذای صالح اندازند و باندازه خورند و بگرسنگی و اشتها خورند و تمامی تن در صحت بود و مرض بار نیارد و اگر معده را بغذاهای مخالف پر کنند و بر سیری و پری خورند و از چیزهای که کدآیند و نفاخ پرهیز نکنند آن همه زیادتیهای غذاء مخالف درر گها در رود و مزاج آدمی را متغیر سازد آدمی رنجور شود و حکمت همین معنی است و از اصول طب دین و دنیا مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ملأ ابن آدم وعاءً شراً من بطن فان کان لابد فثلث للطعام و ثلث للشراب و ثلث للنفس اعنی

مصطفیٰ علیه السّلام گفته که هیچ آوندی که فرزند آدم آن را پر کند بدتر وزیانکار تر از شکم نیست و اگر از پر کردن شکم چاره نیست پس ثلثی را از شکم بطعام پر باید کرد و ثلثی را بشراب و ثلثی از شکم خالی تا نفس آدمی بمراد بر آید وجماهیر اطباء سلف و خلف متفق اند بر آنچه موازنه مطعم و مشرب چنانچه مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است اگر محافظت نمایند هیچ علتی و مرضی در تن آدمی حادث نگردد که بیشتری امراض تن از پری شکم می خیزد که از شره نفس شکم را تا حلق پرمی کند و آن هضم نمی شود رنجوری بارآرد و اطباء دین اعنی مشایخ طریقه که از اتباع سنن مصطفیٰ علیه السّلام از درجه کمال بدرجه تکمیل ترقی کرده اند از برای مطعم و مشرب مریدان متعبد و سالکان صادق که بجمله تعبدات لیلی و نهاری برسند و آنچه از قرأة قرآن و ذکر و تسبیح ورد گرفته باشند مواظبت تواند نمود و خوابهای ناهنگام بر ایشان غلبه نکند همین موازنه که در مطعم و مشرب مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است دیناً و دنیاناً متضمن صلاح تن آدمی است اختیار کرده اند مصطفیٰ علیه السّلام در علم طب در تداوی امراض ناس و حجامت و اسهال ذکر کرده است و بعضی ادویه را بر سبیل اجمال گفته است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر ما تداویتم السعوط و اللدود و الحجامة والمشی و فی العود الهندی سبعةُ اشفیةٍ اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که بهترین ادویه که شما امراض را بدان مداوات کنید سعوط و لدود و حجامت و اسهال است و در کهت [درخت عود] هفت مرض را شفا است و از علم نسب که با مصطفیٰ علیه السّلام که نسبت نکرده اند از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند که شبا مرد بود یا عورت و یا زمین؟ مصطفیٰ علیه السّلام

گفت که شبا مرد بوده است و ده فرزند داشت شش فرزند را برخود مبارک گرفته و چهار فرزند را شوم داشته و از نسب قضاعه که سالها در میان نسابان عرب مشکل مانده بود از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند که نسب قضاعه چگونه بود مصطفیٰ علیه السّلام آن را بیان فرمود و گفت حمیر رأس العرب و نابها و مدحج [مدلج] هامتها و عصابها والاسد و ...... رد کاهلها ومجتهدا و همدان غاب بها و نابها نسابان را که سالها درین علم مستغرق بودند از بیان مصطفیٰ علیه السّلام نسب قضاعه روشن شد و بعد قرنها مشکل از میان ایشان برخاست و همچنین در علم کتابت با آنکه مصطفیٰ علیه السّلام امی بوده است فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الق الدوات و حرّف القلم و اقم الباء و فرّق السین وجوّد اسم الله ولا یعوّر المیم اعنی مصطفیٰ علیه السّلام با آنکه خواننده و نویسنده نبود ازو نور علمی که بغیر کسب و تعلم و ممارست و ریاضت در باطن منور مصطفیٰ علیه السّلام رسته بود کاتبی را گفته است در دوات سیاهی پاکیزه انداز و قلم را محرف کن و باء بسم الله را پیدا کن و سین را دندانها بیرون آر و اسم الله را خوب بنویس و میمها را محقق نویس و کور مکن مصطفیٰ علیه السّلام پارس و حبشه را ندیده بود و چندگان کلمه از زبان پارس و حبشه از مصطفیٰ علیه السّلام مروی است چنانکه در زبان حبشه گفت است سنه سنه همچنین چند کلمه دیگر از زبان حبشه از مصطفیٰ علیه السّلام مرویست و در پارسی که مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است از ابوهریره روایت کرده اند که ابوهریره رضی الله گفت که من وقتی از درد شکم بر زمین غلطیدمی پیچیدم و دران حالت مصطفیٰ علیه السّلام بر من گذشت و مرا گفت یا ابا هریره اشکنب بدرد

اشکنب بدرد [شکمت بدرد شکمت بدرد] قم فصل فان الصلوة دواء لکل داءٍ اعنی ابوهریره می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام با من در سخن پارسی گفت فرمود که برخیز و نماز گذار که نماز دواء همه دردها است مقصود مؤلف از ایراد چندگان حدیث مصطفیٰ علیه السّلام از علم تعبیر خواب و علم طب و علم نسب و علم کتابت آنست که مصطفیٰ علیه السّلام بعلمهای مذکور منسوب نبود تا اولو الالباب و اولوالابصار را معلوم شود که جمله علوم منافع بی تعلیم و تعلم ممارست در دل منور مصطفیٰ علیه السّلام دریای علوم گشاده منقش شده بود و در سینه بی کینه مصطفیٰ علیه السّلام دریای علوم گشاده.

فصل سوّم:

در بیان نهایت معرفت مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب سنن بیهقی از علماء حدیث روایت کرده اند که در عقل و علم و معجزات و کرامات و علو قدر و مکارم اخلاق و سایر اوصاف سنیه مصطفیٰ علیه السّلام چندگان ماجرا از صحابه مرویست فاما در حیثیت معرفت مصطفیٰ علیه السّلام جز این از صحابه منقول نیست که صحابه بر سبیل اجمال گفته اند که مصطفیٰ علیه السّلام بمعرفتی ترقی کرده بود و بعرفانی عارف گشته که آن چنان عرفان کسی را از خواص ملک و بشر نبوده است و این معنی نیز از سائر کمالات فضایل و علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام بر سبیل استدال بزرگان امت گفته اند و نوشته چه مصطفیٰ علیه السّلام را باری تعالیٰ اقرب الخلق و احب الخلق و اعلی الخلق و اکرم الخلق آفریده بود و آنچه بندگان صالح را باری تعالیٰ در عقبیٰ وعده کرده است که اعدت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا

اذن سـمعـت و لا خطر علی قلب بشر نعمتهای مذکور در حق مصطفیٰ علـیـه السّـلام هـم در دنیـا ارزانـی داشتـه بـودند و ا ز کمال عنایت ازل مصطفیٰ علیه السّلام معرفتی حاصل شده که و هم بشر و فکر ملک در اوانـی [اعـالـی] درجـات آن مـعرفت فضلا عن قصاری درجات نرسد و حیثیـت آن چـنـان مـعرفتی در ادراک آفریده ا ز آفریدگان هزده هزار عـالـم در نیـایـد و عـارفـان امـت مـصطفیٰ علیه السّلام چنانکه از کمال مـعـرفت خدا بعجز و قصور خود اعتراف نموده اند در ادراک معرفتی کـه مـصـطـفـیٰ عـلیه السّلام را با خدای تعالیٰ حاصل شده بو د همچنان بـعـجـز و قـصـور خود اقرار کرده اند و در کتب حقایق ...... و صحایف اسـرار مسـطـور اسـت که معرفت ذات و صفات باری تعالیٰ را غایتی و نهـایتـی نیسـت فامّا نسبة معرفتی که خواص بشر و ملک بدان معرفت ترقـی مـی کـنـنـد و عـارف میشـونـد و مصطلح معارف انبیاء و اولیاء و مـلایکـ مـقـرب شـده است مصطفیٰ علیه السّلام در نهایت مقامات آن مـعـرفـت مـخـصـوص تـرقی کرده بود و اعرف العارفین خواص بشر و مـلـکـ گشتـه و در قـصـر مـعـرفت خدا مصطفیٰ علیه السّلام از انبیاء و اولیـاء و مقربان و ملایک ملاء اعلیٰ آنجا نرسیده است و آن رفعت هم مـصـطـفیٰ علیه السّلام مختص گشته و هر گاه که معرفت مصطفیٰ علیه السّـلام در ادراک در نیـایـد بـر کـمـال مـعـرفت مصطفیٰ علیه السّلام چـگـونـه وقوف افتد که آنرا در زیر ترکیب و عبارت در آرند و حیثیت مـعـرفـت مـصـطـفیٰ علیه السّلام بگویند و نویسند و بعضی از سماسره عـارفـان امـت مـصطفیٰ علیه السّلام نوشته اند که نهایت معرفت بشری وصـول الـی الله اسـت و در وصول الی الله مقامات و درجات لا یعد و لا یحصی است و مصطفیٰ علیه السّلام در اعالی مقامات و درجات وصول

ترقی کرده است که دیگری از آدم و بنی آدم و جبرئیل و میکائیل و من دونهم در آن مقام و درآن درجه نرسیده است و هم عارفان گفته اند که آنچه در وصول الی الله در احادیث مصطفیٰ علیه السّلام رمزاً و اشارةً وارد است اوائل حیثیت آن را کسی ادراک نتواند کرد که ثمره از ثمرات سدرة المنتهی باغ وصول چشیده باشد و آنکه ثمره از ثمرات سدرة المنتهی باغ وصول می چشد او را از نهایت حیرت و دهشت کل لسان [کل علی لسانه] روی می نماید و واصلان را در عالم ملک ترکیبی و عبارتی وفا نمی کند که آنچه می بینند و می چشند بدان ترکیب و عبارت تلفظ کنند و بسمع سامعان رسانند و گفتن ونوشتن حیثیت وصول الی الله دریای خون خوار است و بسیاران درین دریا خون خوار سر در سر زبان و قلم کرده اند و آنکه در زیر سایه طوبی وصول الی الله جائی نیافته است هرچه در حیثیت وصول نویسند ظنی و استدلالی نویسند که بر آن دل قرار نگیرد و نیز صاحب دولی که در زیر سایه طوبی وصول الی الله جائی میابد مست ومدهوش و بی خبر و لا یعقل میگردد و اگر در حالت غلبهٔ سکر چیزی می نویسد و یا می گوید از رقیبان و محتسبان شریعت سوخته و کشته میشود و دست و پای می برّاند و بر سر دار می رود و چون واصلان امت مصطفیٰ علیه السّلام در حیثیت وصول الی الله ترکیبی و عبارتی نمی یابند که بدان تلفظ کنند و یا آن را در قلم آرند نوشتن و گفتن کیفیت وصول مصطفیٰ علیه السّلام الی الله تعالیٰ اندازهٔ کدام عارف بود که آن را در سلک عبارت کشد و یا قصاریٰ درجات قرب و نهایت رفعت دنو حیثیت وصول مصطفیٰ علیه السّلام را در ادراک کند ولیکن بعضی عارفان امت مصطفیٰ علیه السّلام که در سایه طوبی وصول الی الله تعالیٰ

جائی یافته اند در اثبات آنکه وصول الی الله در دنیا از ممکنات است احادیثی که در وصول الی الله از مصطفیٰ علیه السّلام رمزاً و اشارةً وارد شده است در تصنیفات خود آورده اند و از کیفیت و حیثیت وصول ورق گردانیده و بعضی علماء آخرت در مسئله وصول الی الله و در وصول مصطفیٰ علیه السّلام الی الله در تصانیف خود آورده اند که باری تعالیٰ آدم و آدمی زاده را از برای وصول درگاه بی نیازی خود آفریده است و از کمال غیرت جمال و جلال خود اکثر اکثر فرزندان آدم را قابلیت وصول خود نداده و راه وصول درگاه بی نیازی را بعقبات گوناگون خار بست کرد و درمیان سرادقات جلال خود و میان بندگان چندین حجب نورانی و ظلمانی فروهشته و انبیاء و رؤساء اولیاء را در ازل آزال قابلیت وصول بخشیده وبدست عنایت ازلی هم در دنیا ازان عقبات خاربست [خار بست] عبور داده واز کرم بی علت حجابهای نورانی و ظلماتی باندازه درجات قابلیت و قرب رسالت و موازنه رفعت نبوت و عزت ولایت از میان برداشته ودر دائرهٔ وصول در کار خود در آورده و در قصر وصول الٰهی مقامی است که از زبان بعضی عارفان صاحب سکر نام آن مقام نهایت المقامات بیرون داده اند و حیثیت آن مقام جز باری تعالیٰ با مصطفیٰ علیه السّلام که در آن مقام ترقی کرده بود دیگری نداند و از روی استدلال کمالات وصایل و علو قدر و شدت قرب مصطفیٰ علیه السّلام بعضی عارفان هشیار نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام در اعالی درجات نهایت المقامات ترقی کرده بود و معنیٰ نهایت المقامات نه آنست که در معرفت ذات و صفات باری تعالیٰ وراء آن مقام مقامی دیگریست بلکه از روی قابلیت ترقی درجات معرفت بشری آن مقام نهایت المقامات است و مصطفیٰ

علیه السّلام هم در دنیا با چشم نورانی خود در ارفع ترین درجۀ از درجات نهایة المقامات رسیده بود که بعد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام از محنت آباد دنیا رسته است و بمقعد صدق پیوسته و از نور بی حجاب خدای تعالیٰ نورانی محض گشته خدا داند که دست عنایت ازل مصطفیٰ علیه السّلام را از اعالی درجه نهایت المقامات بارفع تر وانفس تر مقاماتی که عند الله است و نهایت را در آن مقام راه نیست تا کجاها رسانیده است و الی ابد الآباد تا کجا خواهد رسانید و بسیاران از علماء امت مصطفیٰ علیه السّلام از دهشت ادراک معرفت مصطفیٰ علیه السّلام در بیان کمال معرفت مصطفیٰ علیه السّلام قلم بر دست نگرفته اند و من بزعم آنکه خود را بستم میان ثنا سران درگاه مصطفیٰ علیه السّلام در آورده ام چه از سر بلاهت خود و چه ازانکه از هیچ مقامی از مقامات عالیه مصطفیٰ علیه السّلام چنانکه باید و شاید خبر وجدانی ندارم چند سطری دربیان معرفت مصطفیٰ علیه السّلام و وصول مصطفیٰ علیه السّلام الی الله نوشته ام و امید وارم که اگر سهو و غلطی و خطای بر قلم من رفته است بر من نخواهند گرفت و ازان روی که ثنا سرای مصطفیٰ علیه السّلام گشته ام من احمق روستایی را بنعمت محمدی خواهند بخشید انشاء الله تعالی.

فصل چهارم:

در بیان آنکه مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام مفطور گردانیده بودند ودر کتب ائمۀ حدیث مسطور است که باری تعالی مکارم اخلاق را بتمامیت و کمال در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطر گردانیده بود مصطفیٰ علیه السّلام از بغیر کسب و ریاضت بجمیع مکارم اخلاق آراسته قال العلماء الکبار و کان مکارم الاخلاق مجبولا

فی النبی صلی الله علیه و سلم فی اصل خلقه و اول فطرت لم یحصل له باکتساب ولا ریاضةٍ الا بجود الٰهی و خصوصیت ربانیة اعنی اکابر علماء گفته اند که مکارم اخلاق در اصل خلقت و اول فطرة مصطفیٰ علیه السّلام محبول بود مصطفیٰ علیه السّلام را مکارم اخلاق بکسب و ریاضت حاصل نشده بود مگر از محض جود الٰهی و کرم خاص ربانی و در مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام هم علماء دین نوشته اند که باری تعالیٰ مصطفیٰ علیه السّلام را باخلاق خود متصف گردانیده بود و در جمیع مکارم اخلاق در نقطه تمامیت آراسته و از آنکه مصطفیٰ علیه السّلام را بخلق خدای آراسته بودند حق تعالیٰ در قرآن مجید می فرماید و انک لعلی خلق عظیم و در آیت مذکور بعضی مفسران نوشته اند صفت خلق مصطفیٰ علیه السّلام و بعضی مفسران نوشته اند که عظیم اسم صفت باری تعالیٰ اعنی ای محمد تو بخلق خدا آفریده شده ای و هم ازین جهت که مصطفیٰ علیه السّلام را بخلق خدا آفریده اند مصطفیٰ علیه السّلام می فرماید بعثت لاتمم مکارم الاخلاق اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که مرا مبعوث گردانیده اند تا مکارم اخلاق را تمام کنم و ایمهٔ حدیث در تصانیف خود آورده اند که جماهیر علما و حکما و سلف و خلف متفق اند بر آنچه آراستگی و پیراستگی و علامات قابلیت و اندازهٔ قابلیت فرزند آدم از مباشرت مکارم اخلاق پیدا می آید و علو قدر او و رفعت مقامات او از معاملات مکارم اخلاق او ظاهر می شود و حق جل و علا مصطفی علیه السّلام را جمیع کمالات فضایل در وجود آورده بود و به رفعت مقامات قرب رسانیده لا جرم تمامی مکارم اخلاق در خلقت مصطفیٰ علیه السّلام مجبول گشته و بتمامیت مکارم اخلاق مبعوث شد و آنچه از همت و

سخاوت ورافت و رحمت و محبت و شجاعت و حیا و حلم و عفو و اغماض و سر و تجاوز و تحمل و تواضع و صبر و رضا و بشر و بشارت از مصطفیٰ علیه السّلام معاصران و صحبتیان و جلیسان را مشاهده شده است نه پیش از مصطفیٰ علیه السّلام خلق از اخلاق مذکور برآن حیثیت و کیفیت و تمامیت از بشری مشاهده شده است و نه بعد از مصطفیٰ علیه السّلام از آدمی زادی تا قیامت مشاهده شدنی است و اگر بعضی فضایل اخلاق از یکی در روزگاری و قرنی روایت کرده اند تمامی فضایل اخلاق ز بدان حیثیت فضایل از مصطفیٰ علیه السّلام مرویست از هیچ کسی از بنی آدم مروی نیست چنانکه فضیلت خلق عدل وخلق سخاوت از نوشروان و حاتم منقول است و منتشر شده است در فضایل اخلاق دیگر هیچ ماجرای از معاملات ایشان مروی نیست و چنانچه شرایط فضایل اخلاق و مستلزمان فضایل اخلاق و علامات تمامیت فضایل اخلاق در مباشرت فضایل اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام بر اقوال حکماء متقدم و متاخر معمول و مرعی است در فضایل اخلاق دیگران اگرچه مشهور و منتشر گشته است مرعی و معمول نیست و بوقت تفتیش بسی فضایل که عوام منتشر می گردد رذایل پیدا می آید که نزدیک حکما بسی رذایل شبیه فضایل واقع می شود بخلاف فضایل اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام هر چند در حیثیت و کیفیت فضایل مصطفیٰ علیه السّلام که هر چند بتواتر منقول شده است حکماء سر آمده و حکماء سماسره تفتیش و احتیاط بیشتر کرده اند و می کنند جمیع شرایط و لوازم و علامات فضایل بالغاً ما بلغ معمول و مرعی می شد زیرا چه [زیراکه] مصطفیٰ علیه السّلام در زیر سایه بان عنایت ازل پرورش یافته بود تمامی مکارم اخلاق در جبلت و

خلقت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور گشته است و از رذایل که ناقص و ناقض فضایل است محفوظ در وجود آمده و از مآثم ومعاصی که از روی حقیقت سر جمله رذایلها است معصوم آفریده شده لا جرم جمیع شرایط فضایل اخلاق و مستلزماً همه فضایل اخلاق که اقوال حکماء قدیم بدان ناطق است در مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام معمول گشته است و از مشاهد صحبیان و جلسیان در هنگام مباشرت بتواتر منقول شده است و علماء آخرت سلفاً وخلفاً در کتب معتبره آورده اند که مصطفیٰ علیه السّلام چنانچه در عقل که اصل الاصول فضایل است تشبیه و تمثیل کتب سماوی از عقول تمامی بشر مفضل آفریده شده بود هم بدان تشبیه و تمثیل در سایر فضایل اخلاق از فضایل اخلاق جمیع مفضل در وجود آمده جز مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام از اخلاق باری تعالیٰ عز اسمه حکایت می کرد و صحابهٔ کرام که سالها مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کرده بودند و حظهای وافر و نصیبهای کامل گرفته اند چون ماجرای مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام باهزاران شوق با تابعین تقریر کردندی در حالت تقریر مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام جویهای خون از چشمهای خود راندندی و عذر خود بخواستندی و گفتندی که ما در تمامی عمر از مصطفیٰ علیه السّلام در معاملاتی که ما-را با مصطفیٰ علیه السّلام قبل البعث و بعد البعث پیش آمده است مشاهده نکرده ایم مگر مکارم اخلاق و در تمامی عمر هیچ رذیلتی و ان قل ما را از مصطفیٰ علیه السّلام معاینه نشده است و ما نمی توانیم که آنچه در تمامی عمر حیثیت مکارم اخلاق که از مصطفیٰ علیه السّلام دیده ایم با شما تقریر کنیم و بزرگان دین از صحایف احادیث نوشته اند که باری تعالیٰ و تقدس مصطفیٰ علیه

السّلام را خَلقاً و خُلقاً اعجوبه هژده هزار عالم آفریده بود و ازان حجت در اوصـاف خَلق و خُلق مـصـطـفیٰ علیـه السّلام داد شرح و تفضل [تـفـصـیـل] نـداده انـد و نـمـی توان داد چنانکه اگر وصافان و شارحان مشاهـدةً و سـمـاعـاً خـواهـند که حق بیان جمال مصطفیٰ علیه السّلام بگذارند و کمالیت آن را در تحریر و در تقریر آرند و آنان که مشاهده کـرده بـودند و یا آنانکه که از اهل مشاهده شنیدند بنویسند همچنانکه نـوشتـه انـد کـه چشـم مبـارکـ مـصـطفیٰ علیه السّلام چنین بود و ابرو مبارکـ مصطفیٰ علیه السّلام چنین و لب و دندان مبارکـ مصطفیٰ علیه السّلام چنین و رخساره و پیشانی مبارکـ مصطفیٰ علیه السّلام چنین و رنگ و لـون مـصـطـفیٰ علیه السّلام چنین و سخن گفتن و تبسم کردن مصطفیٰ علیه السّلام چنین هرگز از چنین گفتنها و نوشتنها جمالی که از مـجـموع اعضاء متناسب مصطفیٰ علیه السّلام و جسمی که در شکل و هیـئـات بـی بدل مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده می شد و از هر طرف از اطراف جمیل مصطفیٰ علیه السّلام خروارها و نمکـ می ریخت روشن نشود و انواری که از طلعت همایون مصطفیٰ علیه السّلام همچو آفتاب مـی تـافـت و هـمـچـون مـاه مـی درخشید از گفتن و نوشتن درخشیدن طـلـعـت مـصطفیٰ علیه السّلام مبرهن نگردد باللّه و ثم باللّه که گفتن و نـوشتـن وصّـافـان نـهـایـت انـوار مـصـطـفیٰ علیه السّلام و کمال و جمال مـصـطـفیٰ علیه السّلام چنانکه اهل مشاهده را معاینه می گشت مبرهن نـگـردد و نـوری بـا صـبـاحـت و حـسنی با مهابت می گشت و مِلحی با ظـرافـت و مـنـاسـبـتی با حلاوت و شکلی با شهامت که از ملاحظه جان پـرور مـصـطـفیٰ علیه السّلام در دیده بینندگان در آمده است و آنچه در مـجـمـوع شکل شهیم و هیئت فخیم مصطفیٰ علیه السّلام و حرکات و

سـکنات معتدل مصطفیٰ علیه السّلام و نشست و خاست معتاد مصطفیٰ علیـه السّلام و گفتار و رفتار مضبوط و محفوظ مصطفیٰ علیه السّلام و قبض و بسـط بنـای مـصـطفیٰ علیه السّلام و تبسم و ضحک طبیعی و رجایی مصطفیٰ علیه السّلام و اقبال و اعرض بینی مصطفیٰ علیه السّلام و رضـا و غـضـب الٰهی مـصـطفیٰ علیه السّلام جز در ساعت محاوره و مـلاحظـه وچه در معـرض تـکـلم و سکوت مصطفیٰ علیه السّلام اهل مشـاهـده را معاینه نشده است همچنان هر گز از گفتن و نوشتن وصافان راسـت نیـایـد و یک جزء از صد جزء جمال جهان آرای مصطفیٰ علیه السّلام روشـنی نشود و اولین و آخرین علماء ، حکماء و عقلا متفق اند بـر آنـچه باعث محبت بنی آدم نیست مگر جمال ذات و کمال صفات بـاری تـعـالـیٰ در حق مصطفیٰ علیه السّلام هر ذو نعمت بی بدل ارزانی داشتـه بـود و صـحابه کرام از شیفتگی جمال جهان آرای مصطفیٰ علیه السّلام و از والـه کـمـالات اوصاف جمیل مصطفیٰ علیه السّلام جان و جهـان و زن و فـرزنـد و مـال و مـلـک خـود را در پیـش مـصطفیٰ علیـه السّلام در مـی بـاختـنـد و بـآرزوی دل و تـمـنـای سکینه خود را بر سر مصطفیٰ علیه السّلام فدا می کردند و زمان و زمان شیفته تر می شدند و شیـفتـگـان آن جـمـال و کـمال که اگر در روزی ده بار و بیست بار در روی مبـارک مصطفیٰ علیه السّلام نظر می انداختند از نهایت شیفتگی و غایت واله در حالت ملاقات این بیت بخواندندی

لـو لـم یـکـن فیـه آیـات مبینة
لـکـان مـنـظـره ینبیک بـالـخیر

اعنـی اگـر در مـصـطفیٰ عـلیـه السّلام این همه معجزات که در صدق رسالت او دیده می شود نباشد منظر همایون او در صدق نبوت او کافی

و شافی است و صحابه رضی الله از کمال محبت که با جمال و کمال مصطفیٰ علیه السّلام داشتند بعد از حیات مصطفیٰ علیه السّلام از وفور محبت مصطفیٰ علیه السّلام حیات خود نطلبیدند وتا زیستند در غم فراق و اندوه هجران مصطفیٰ علیه السّلام می نالیدند جویهای آب دیده روان می کردند و از فراق مصطفیٰ علیه السّلام جهان روشن در پیش دیده ایشان تاریک می نمود و بر چندان اسباب دنیا فرمان روائی خلاصهٔ اقالیم ربع مسکون که کامیاب گشتند از هجران ملاقات مصطفیٰ علیه السّلام دست دران نعمتهائی بی اندازهٔ دنیا نتوانستند زد و گِرد هیچ ترفهی و تنعمی نتوانند گشت و در جمله چنانچه نهایت جمال جهان آرای مصطفیٰ علیه السّلام مکتوب و مسطور روشن نمی شود تمامیت مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام در زیر عبارت و ترکیب در نمی آید مگر ماجرای چند که از هر فضیلتی بر سبیل انموذج می نویسد و بعضی کمالات مصطفیٰ علیه السّلام را بر سبیل یادگار ذکر می کند و ازان نوشته اولو الابواب و اولوا النهی را روشن می شود که کمالات فضایل مصطفیٰ علیه السّلام خَلقا و خُلقاً و جسماناً و روحانیاً و معجزةً و کرامةً و قرباً و اختصاصاً و رفعةً و منزلةً و مکانةً و علو قدر لا یعد و لا یحصی است و آنچنان کمال نبوت و کمال رسالت و کمال خلت و کمال محبوبیت که بر مصطفیٰ علیه السّلام فایض گشته بود هم بر مصطفیٰ علیه السّلام ختم شده است و در کتاب السنن آمده است که بعضی بزرگان تبع تابعین از حسن بصری که از اجلاء تابعین بود مناسبتی میان کمالیت [کمالات] صحابه و کمالات تابعین پرسیدند و از برای قیاس استفساری کردند حسن رضی الله عنه شاگردی بعضی صحابه کرام کرده بود سایلان مذکور را

جواب داده و گفت که و الله لیفعور محمد افقه منی اعنی بخدا که دراز گوش مصطفیٰ علیه السّلام فقیه تر از من بود ویعفور نام دراز گوش مصطفیٰ علیه السّلام است و ائمه حدیث نوشته که امام حسن بصری از آنچه از صحابه کمالات مصطفیٰ علیه السّلام با خبر بود جهانی از معانی در سه چهار کلمهٔ مذکور درج کرده است و مراد او از سوگند باری عز اسمه در ترکیبی بیان ایجاز و اختصار آنست که دراز گوش که کمترین مرکوبانست از برکات مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام و شرف سواری مصطفیٰ علیه السّلام فقیه تر از من بود که من بزرگترین تابعینم کمالات صحابه کرام که در صحبت و مجالست مصطفیٰ علیه السّلام سالها کامل و مکمل گشته اند چگونه درحیز تقریر آرد کمالات مصطفیٰ علیه السّلام که نازنین ازل و ابد و حبیب الرحمٰن و خلیل الله بود چگونه در تشبیه وتمثیل در آید و کسی تواند که حق بیان آن بگذارد.

فصل پنجم:

شمهٔ در بیان حلم و صبر و عفو مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب شرح السنة باسناد از صحابه روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام بعد از بعث نبوة سیزده سال در مکه بود و درین سیزده سال بر مصطفیٰ علیه السّلام وحی سماوی متواتر نازل می شد و بر صدق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام معجزات دیگر مشاهده می گشت فاما مکیان خاصه قریش که اقرباء مصطفیٰ علیه السّلام بودند از غلبه حسدی که ایشان را با مصطفیٰ علیه السّلام حادث شده بود شب و روز با مصطفیٰ علیه السّلام دشمنایگی می ورزیدند و عداوتها و مخالفتها میکردند و آنچه بمصطفیٰ علیه السّلام و بیاران مصطفیٰ علیه السّلام در مدت

سیزدهسال از عداوت مکیان وقریش معاینه کردند و جفاها دیدند و ایذاها کشیدند در شرح و تفصیل آوردن بتطویل انجامد و تحمل جفای که مصطفیٰ علیه السّلام از مکیان کرد که اگر آن را بر کوه نهند کوه احتمال نتواند کرد و دران مدت که مصطفیٰ علیه السّلام خلق را با سلام دعوت می کرد نبود اهم المهمات مکیان مگر جفاء و ایذاء مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام چنانکه از بسیاری ایذای مکیان هشتاد و اند نفر صحابه در کرت اول از مکه هجرت کردند وترک مولد و منشاء و خانمان و کردند ودر حبشه بر نجاشی رفتند و غربت اختیار کردند و در کرت دوم مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام بچند سختی و دشواری و بعقوبتی هرچه تمامتر از مکه بیرون آمدند ودر مدینه رفتند و مولد ومنشاء و زنها و وطن عمرها در روزگارها را ...... ترک آوردند بعد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام بچندان خونابه از مکه بیرون آمد و در مدینه رفت مکیان از عداوت مصطفیٰ علیه السّلام و از غلبۀ دشمنایگی مصطفیٰ علیه السّلام مالها خرج می کردند و لشکر گرد می آوردند و در مدینه می آمدند و با مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام محاربه و مقاتله می کردند و از طرفین جوی خون روان می شد و با چندان ایذا و جفاء که مصطفیٰ علیه السّلام از مکیان می دید و می کشید وقتی در غضب نشد و از شدت غضب ایشان را دعاء بد نکرد و کلماتی موحش از زبان مصطفیٰ علیه السّلام در باب ایشان بیرون نیامد و از مکارم اخلاق که در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور بود بصبر جمیل جفاء ایشان تلقی می کرد و با ایشان حلم می ورزید و ایذاء ایشان تحمل می کرد و انتقام عداوت ایشان و مکافات جفاء ایشان در خاطر نمی گذرانید و

تشفی غیظ بر ایشان نمی خواست و باچندان جفاء ایشان ایشان را بهدایت راه می نمود و صلاح دین ایشان می طلبید و دران میکوشید که ایشان مسلمان شوند واز عذاب دوزخ خلاص یابند و همچنان موذیان را دعا بد نکرد و قلع و قمع ایشان از حضرت بی نیازی التماس می نمود و در آنکه ایذاء و جفاء مکیان با مصطفیٰ علیه السّلام بسیار شد ملک الجبال اعنی فرشته که من الله بر جمله کوههای دنیا نصب است خود را اظهار کرد و بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و گفت که بمن فرمان خدا رسیده است که همچنان که تو اشارت کنی دشمنان ترا نیست و پست کنم و اگر بگوی همین کوه مکه را بر سر دشمنانان تو مُطبّق کنم و چنان بر سر ایشان بیفگنم که همه با زن وبچه ذره ذره گردند و پست و نیست شوند و پیش ازانکه ملک الجبال بر مصطفیٰ علیه السّلام آید جبرئیل علیه السّلام بر مصطفیٰ علیه السّلام آمده بود و اعلام کرده که ملک الجبال را فرمان رسیده است تا دشمنان را نیست و پست گرداند و چون در مصطفیٰ علیه السّلام حلم جبلی بود و صبر با حلم آمیخته داشت از حلم و صبر خوی گشته خود ملک الجبال را جواب داد که پیش از من برادران من که پیغامبران مرسل بودند در هنگام تبلیغ رسالت از امّتان خود جفاهای بسیار کشیده اند و جفاء و ایذاء امت را بصبر و تحمل پیش آمده و از تبلیغ رسالت دست نداشته اند و اگر مرا قریش و مکیان می رنجانند و بعداوت و مخالفت پیش آمده اند من روا ندارم که تو کوهی را معلق کنی و بر سر ایشان اندازی و ایشان همه نیست و پست گردند که من امیدوارم که از اصلاب ایشان فرزندانی زایند که دین حنیفی را تلقی کنند و بنجات و درجات رسند ازانکه حلم مصطفیٰ علیه السّلام از حلم خدا حکایت می کرد با

چنان قدرتی که در قلع و قمع دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام ملک الجبال مامور مصطفیٰ علیه السّلام شده بود مصطفیٰ علیه السّلام قلع و قمع مکیان نخواست و ملک الجبال را باز گردانید و هم از کمال حلم و نهایت عفو مصطفیٰ علیه السّلام در کتب احادیث باسناد وارد شده است که چون کفار قریش در حرب احد بر لشکر مصطفیٰ علیه السّلام غلبه کردند و از قضا و قدر الله تعالی در لشکر مصطفیٰ علیه السّلام هزیمت افتاد و خلق لشکر بشکست و حمزهٌ عم مصطفیٰ علیه السّلام با چند یار دیگر در آن حرب شهید شدند و بعضی کفار بر مصطفیٰ علیه السّلام زخمها انداختند و بازوی مصطفیٰ علیه السّلام را مجروح کردند ودندان مبارک مصطفیٰ علیه السّلام بشکستند و از دندان و بازوی مصطفیٰ علیه السّلام خون روان شد واز مشاهده آنکه خون از مصطفیٰ علیه السّلام روان شد صحابه را دشوار نمود و همه در تاباک شدند و هم دران حالت که از مصطفیٰ علیه السّلام خون میریخت صحابهٍ هجوم کردند و پیش مصطفیٰ علیه السّلام گفتند یا رسول الله از تو نزدیکتر عندالله دیگری نیست و در جهان ازین جرم کدام بیشتر بود که قومی بی سعادت بر گیرنده خدا و رسول خدا را که بواسطهٔ او جهان و جهانیان را آفریده اند در خون یکی کنند و دندان مبارک او را بشکستند و بازوی مبارک رسول خدا را مجروح گردانیده و خون نازنین ازل و ابد را بر زمین ریزند درین محل که بتواین چنین ایذا می رسیده است دعا کن تا همه مکیان خاک و خاکستر شوند و آثار ایشان در جهان باقی نماند مصطفیٰ علیه السّلام از حلمی که در جبلت مفطور داشت یاران را جواب داد که انی لم ابعث لعّاناً لکنی بعثت دعیاً و رحمة اعنی من لعنت کننده و دعا بد کننده مبعوث نه شده ام و لکن من

دعوت کننده اسلام ورحمت عالمیان مبعوث شده ام و هم دران زمان که خون از مصطفیٰ علیه السّلام میرفت و آن حالتی است که رگ رگ آدمی زاد تشفی غیظ طلبد و موی موی بشر بر انتقام جوید و در غضب شود مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت حلم در غضب نشد و مکافات و انتقام در خاطر نیاورد وتشفی غیظ نطلبید و از کرمی که در طبیعت مصطفیٰ علیه السّلام مجبول بود هم دران حالت از ایشان عفو کرد و دست بدعا بر آورد و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون اعنی بار خدا یا قوم مرا راه راست نما که ایشان قدر و قیمتی که مرا نزدیک تست نمیدانند و از سر جهل بمن ایذا رسانیده اند و مرا مجروح گردانیده از آنچه مصطفیٰ علیه السّلام را از حلم جبلی نظر در انتقام و مکافات نیفتاد باری تعالیٰ دعا خیر مصطفیٰ علیه السّلام در حق آن قوم که محاربه و مقاتله می کردند مستجاب گردانید و سر چند گاه هم در حیات مصطفیٰ علیه السّلام قریش و جمله مکیان هدایت یافتند و مسلمان شدند و مسلمانی تا قیامت در مکه موروث گشت و از علو قدری که مصطفیٰ علیه السّلام را نزدیک خدای تعالیٰ بوده است مصطفیٰ علیه السّلام بتعلم الله و بر بعضی احکام قضاء عالم گشته و از عالم غیب دانسته که آن قوم بمحاربه آمده اند مسلمان شدنی اند ایشان را بر وفق قضاء باری تعالیٰ بهدایت دعا کرد وبقلع و قمع واستیصال دعا نکرد وبعضی ازان قوم پیش از فتح مکه و بعضی [پس از] فتح مکه ایمان آوردند و مسلمان شدند و هم در ماجرا عفو مذکور هم دران حالت که از مصطفیٰ علیه السّلام خون میرفت در صحاح اخبار مرویست که چون عمر خطاب رضی الله عنه دید که مصطفی علیه السّلام قریش و مکیان راکه بحرب احد آمده بودند ومقاتله و

محاربه کردند جوی خون رانده دعاء بد نکرد بلکه دعا خیر کرد و عذر آن جافیان بحضرت بی نیازی باز نمود طاقت نیاوردند و از وفور اخلاص که عمر خطاب را با مصطفیٰ علیه السّلام بود گفت یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد. نه مهتر نوح از جفاء که از امت دید ایشان را دعا بد کرد از دعاء او طوفان در آمد و تمامی امت او غرق شدند و تو درین حالت این قوم را که پشت رو [ی] تو کرده اند و دندان مبارک ترا شکسته اند و بازوی مبارک ترا مجروح کرده اند و از دندان و بازوی تو خون روان گشته است و مجروح شده تو ایشان را دعا خیر می کنی و عذر ایشان بحضرت عزت باز نمائی و این قوم سیزده سال در مکه با تو کردند آنچه کردند و از دست ایشان تو مولد و منشاء خود را ترک دادی و غربت گزیدی و یاران تو از جفا و ایذای ایشان از خانمان بر افتادند و ایشان هنوز دنبال تو نمی گذارند و بر تو لشکرها میکشند و تو ایشان را نیک میخواهی یا رسول الله این چنین دشمنان را دعا بد کن تا هر همه قلع و قمع شوند و بلاء آسمانی بر ایشان بارد مصطفیٰ علیه السّلام عمر خطاب را همان جواب گفت که به یاران دیگر گفته بود که من رحمةً عالمیان مبعوث شده ام از من دعاء نزول عذاب نیاید و درین کرة که مصطفیٰ علیه السّلام از عمر خطاب مبالغت شنید که این قوم را دعا بد می باید کرد از وفور حلم و عفو خود قریش را بمغفرت دعا کرد و گفت اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون اعنی بار خدا یا قوم مرا بیامرز که ایشان از سر جهل بر من این جفاها کرده اند و هم از کمال عفو مصطفیٰ علیه السّلام انس بن مالک روایت کرده است که روز فتح مکه هشتاد کس را از بزرگان قریش گرفته بوقت صبح پیش در کعبه بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آوردند

و ایشان هر همه دست از جان شسته بودند و می دانستند که آن چندان
جفاها و ایذاها که ما کرده ایم و در خون یاران مصطفیٰ علیه السّلام
سعیها نموده مصطفیٰ علیه السّلام ما را طرفة العین زنده رها نخواهند
کرد و دران حالت که مصطفیٰ علیه السّلام را نظر بر بزرگان قریش
افتاد هیچ انتقامی ...... در سینه بی کینه مصطفیٰ علیه السّلام نگذشت و
اثر غضبی از بشره مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر نگشت و به تبسم با
ایشان گفت ما تقولون انی فاعل بکم اعنی شما چه می گویید که من با
شما چه خواهم کرد و آن بزرگان پیش از بعث [بعثت] مصطفیٰ علیه
السّلام مخالطت و صحبت بسیار داشتند و عادت کریمانه مصطفیٰ
علیه السّلام مشاهده کرده بودند چون مصطفیٰ علیه السّلام را در تبسم
دیدند و هیچ تغیر و خشمی در بشره مصطفیٰ علیه السّلام معاینه
نکردند هر همه از تبسم مصطفیٰ علیه السّلام مستظهر شده یک زبان
مصطفیٰ علیه السّلام را جواب دادند و گفتند یا رسول الله ما یکدیگر
می گویم ومیدانیم که تو بر ما کرم خواهی کرد و جرایم بی اندازه ما را
عفو خواهی فرمود که تو کریم ابن الکریمی و برادر زادهٔ مائی مصطفیٰ
علیه السّلام از کمال عفو خود ایشان را گفت که من با شما همان
میکنم و همان می گویم که برادر من یوسف با برادران خود گفت و
کرد و آیت لا تثریب علیکم الیوم مصطفیٰ علیه السّلام با ایشان
فروخواند و هر همه را با خیل و تبع و خانمان آزاد کرد و اهل و
عشرت ایشان را بدیشان بخشید و دران معرض که مصطفیٰ علیه
السّلام جرایم ایشان را عفو کرد و بابو سفیان هم آن مقدار گفت یا ابا
سفیان الم یأت لک ان تعلم ان لا اله الا الله اعنی مصطفیٰ علیه السّلام
فرمود ای ابا سفیان ترا با مشاهده چندین آثار وحدت باری تعالیٰ هنوز

وقت نیامده است که خدا را یکی دانی و ایمان آری و ترک شرک و کفر گیری ابوسفیان مصطفیٰ علیه السّلام را جواب داد و گفت بابی و امی ما احملک و اوصلک و اکرمک اعنی ترا چه حد حلم داری در چه حد می پیوندی با آناکه از تو بریده اند و تا چه نهایت کریمی و کرم می کنی در باب آنان که با تو جفا کرده اند و هیچ از کمال عفو مصطفیٰ علیه السّلام ائمه حدیث از صحابه باسناد روایت کرده اند که چنان قدرتی که مصطفیٰ علیه السّلام در روز ز فتح مکه حاصل شده بود جرایم قریش را بی هیچ سرزنش در لبهٔ اولیٰ عفو فرمود و ذلتی و اهانتی بر ایشان روا نداشت و تمامی بزرگان قریش را بنواخت و دل داد و مستظهر گردانید و ماجرای عفو مصطفیٰ علیه السّلام در عرب منتشر شد و عرب را جفاء و ایذای مکیان که با مصطفیٰ علیه السّلام کرده بودند معلوم بود چون شنیدند که مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس اول بی هیچ عتابی و سر زنشی چندان جرایم قریش را که سالها با مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام قصدهای جانی کرده اند عفو فرمود از عفو مصطفیٰ علیه السّلام در تعجب شدند و عفو مصطفیٰ علیه السّلام در باب مجرمان قریش باعث اسلام بسیاران شد و تصدیق رسالت در دلهای منکران نبوت متمکن گشت و عفو عام مصطفیٰ علیه السّلام محبت و اخلاص علیه السّلام در دل تمامی قریش منقش گردانید و آن همه بزرگان قریش که عداوت و مخالفت مصطفیٰ علیه السّلام سالها در سینه ایشان بیخ گرفته بود تا بزیستند خواستند خود را بر سر مصطفیٰ علیه السّلام فدا کنند و مؤرخان عرب باتفاق نوشته اند که آنچه مصطفیٰ علیه السّلام از حلم و صبر و عفو قبل القدرة بعد القدرة با مکیان ورزید از اولین و آخرین کسی با دشمنان و مخالفان و

قالعان خود نشده است و نشود و عجبی دیگر از عفو مصطفیٰ علیه السّلام در جرایم مکیان صحابه از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده اند آنست که تا مصطفیٰ علیه السّلام بر صدر حیات بود هر التماس و درخواستی که اکابر قریش از مصطفیٰ علیه السّلام می کردند مصطفیٰ علیه السّلام بی درنگ آن را اجابت میفرمود و مصطفیٰ علیه السّلام با ایشان چنان زندگانی می کرد که گوی از ایشان جز نیکی و اعانت و اخلاص در همه عمر چیز دیگر مشاهده نشده است وقتی ایشان مخالفتی نکرده اند و نه اندیشیده اند و اتفاق صحابه است که مصطفیٰ علیه السّلام بعد از عفو در هیچ مجلس از مجالس مختلف با ایشان گزند نگرفته و در وقتی از اوقات صحبت و مجالست بایشان رفتی نگفت و در هیچ بابی مکروهی بر ایشان و بر اهل و عشیرت آن قوم جافی را نداشت و آنچنان جفاء و تجاوزی که مصطفیٰ علیه السّلام از ایشان دیده و کشیده بود و در هیچ محفلی سر گذشتی بحضور ایشان بر سبیل حکایت هم تقریر نکرد و از آنچه ایشان شرمنده و خجل شوند نه مصطفیٰ علیه السّلام گفت و نه روا داشت که کسی بروی ایشان گوید و یا بطریق سر گذشت حکایتی کند و بای وجه کان مکافات عفو خود از ایشان در خاطر نگذرانید و رنجش خاطر ایشان و ان کان قلیلا در نیاورد بلکه مصطفیٰ علیه السّلام قسیم کاملی از بیت المال برای ایشان تعین کرده و دویستگان و سیصدگان شتر و هزارگان و پانصدگان بر کالهای زر بر ایشان اعطا کردی و ایثار فرمودی و از کمال حلم و عفو مصطفیٰ علیه السّلام روا نداشت که کسی ایذاء و جفاء ایشان و بر روی ایشان باز گوید یا بنوعی در اهانت آن قوم سخنی بر زبان راند و علماء دین در ذنابهٔ عفو مذکور که از مصطفیٰ علیه

السّلام بکیفیتی منقول شده است نوشته اند که عفو از سران و سروران سلف و خلف بسی مرویست و مشاهده شده است و لیکن بر حیثیت کیفیتی که عفو مذکور از عفو مصطفیٰ علیه السّلام در صحاح اخبار مرویست که از جمله شرایط فضیلت عفو بالغاً ما بلغ معمول شده است از هیچ یکی بنی آدم نه مروی و نه تا قیامت مشاهده شدنی است و از کمال صلح و وفور عفو مصطفیٰ علیه السّلام در صحاح اخبار مرویست که در ایام استعلاء امر نبوت و استقامت قواعد دین و غلبۂ قوت و شوکت اعوان و انصار مصطفیٰ علیه السّلام و قلع و مقع مخالف و دشمنان شرع مصطفیٰ علیه السّلام از غزوی باز گشته و غنایم را میان یاران و میان متلفظان کلمۂ شهادت که بطمع غنیمت در لشکر مصطفیٰ علیه السّلام موافقت نموده بودند قسمت میکرد و بعضی بزرگان قریش و سران قبائل عرب دران جمع حاضر بودند که عربی حوصره [حویصره] نام در چنان جمعی بی پاس وارد درآمده و از سر بی ادبی و سستی اعتقاد و ضعف ایمان و شدت حرص و خبث درونه با مصطفیٰ علیه السّلام گفت اعدل فان هذه قسمةٌ ما ارید بها وجه الله اعنی درین قسمت عدل کن و خلق را آنچه می دهی برابر ده که قسمت که تو میکنی روی خدا نمی بینی و کم و بیش و زیادت و نقصان می دهی مصطفیٰ علیه السّلام این چنین کلامی موحش و بی ادبی غلیظ و مکابره بزرگ و افترای نادرست که بآحاد حکام نتوان گفت در چنان جمعی با چنان قدرتی از حویصره تحمل کرد و حلم ورزید و در غضب نشد و گوینده بی ادب را زجری نفرموده و باوجود آنچنان جرمی که از حویصره در وجود آمد مصطفی علیه السّلام حویصره مذکور را با آن خذلان که در اعتقاد داشت رها کرد و او را جواب داد فمن یعدل

ان ...... ان لم اعدل خبت و خسرت اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که اگر من که بی وحی ...... نطق نمی زنم عدل نکنم و قسمت برابر ندهم پس در جهان عدل که خواهد کرد و اگر من عدل نکنم خائب و خاسر گردم و در ماجرای مذکور مصطفیٰ علیه السّلام حلم و عفو را مباشره فرمود و زیادت از کلمات مذکور بر روی حویصره سخنی دیگر نگفت وچنان بی ادبی از و عفو کرد و او را تادیبی وتعزیری نفرمود و از حلم و عفو مصطفیٰ علیه السّلام در شرح السنه مسطور است که در ایام استعلای اسلام و تواتر فتح که در غزوات مصطفیٰ علیه السّلام از غنایم بردست می آمد و بر یاران قسمت می شد نافرجام گو که جز از حسن ادب و ملاطفت التماس و لینت درخواست و رسوم توقع نداشتند اعطنی اعطنی گویان بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام می رسیدند و از شدت حرص و غلبهٔ غضب و تنگی معیشت و قلت علم و عقل کلمات موحش بعبارت درشت بر روی مصطفیٰ علیه السّلام می گفتند و مصطفیٰ علیه السّلام از حلم مفطور آن همه بی ادبیهای ایشان احتمال می کرد و از عفو مجبول از بی طریقتهای ایشان در می گذشت و از سخاوت طبیعی ملتمسان هر یکی را اجابت میفرمود و از حلم و عفو مصطفیٰ علیه السّلام در صحایف احادیث مسطور است که مصطفیٰ علیه السّلام از غزوی مراجعت کرده بود و در ایام مراجعت روزی در وقت گرمگاها در زیر درختان خرما نزول فرمود و هر کسی از یاران زیر درختی قیلوله ها کردند و مصطفیٰ علیه السّلام تنها زیر سایه درختی در خواب شد و شخصی بود از معارف عرب که او را غورث بن حارث گفتندی ودر شجاعت میان تمامی عرب ضرب مثل گشته بود و اهل قبیله او غورث مذکور را مالی فبول کرده بودند و در

لشکر مصطفیٰ علیه السّلام از برای قتل مصطفیٰ علیه السّلام فرستاده و او بـا ایشان شرط کرده بود که بر طریق فدایيان مصطفیٰ علیه السّلام را "گـرفـت حـضـرت" آگفت برساند و غورث مذکور بر هیئات متلقیان اسلام بر مصطفیٰ علیه السّلام در آمده بود و برسم منافقان باسلام بیعت کرده و درمیان لشکر مصطفیٰ علیه السّلام می بود و خود را از جمله مسلمانان می نمود و غدری که در دل داشت امضاء آنرا فرصت می جست و در آن روز کـه آن غـادر یاران مـصطفیٰ علیـه السّلام را در خواب مشاهده کرد و دید که مصطفیٰ علیه السّلام تنها در زیر درختی قیلوله کرده است در حال تیغ برهـنـه بر دست گرفت و نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام رفت و بر سر آن مصطفیٰ علیه السّلام استاده شد و خواست که بر مصطفیٰ علیه السّلام تیغ بگذارد در آن محل مصطفیٰ علیه السّلام از خواب بیدار شد غورث بن حارث را دید که تیغ برهنه بر دست گرفته بر سر آن مـصطفیٰ علیه السّلام ایستاده است وغورث چون مـصـطفـیٰ علیه السّلام را بیدار شده دید مصطفیٰ علیه السّلام را طریق تـخـویف گـفت من یمنعک منی اعنی ترا از من که باز می دارد مـصطفیٰ علیه السّلام گفت الله باز خواهد داشت بمجرد آنکه از زبان مصطفیٰ علیه السّلام اسم الله بر آمد تیغ از دست آن عرب بر زمین افتاد و دست و پای او لرزیدن گرفت مصطفیٰ علیه السّلام برخواست همان تیغ او را از زمین برداشت و بردست گرفت و او را گفت من یمنعک منـی و اعـنـی این زمان ترا از من که باز میدارد غورث مذکور در پیش مـصطفیٰ علیه السّلام بزاری در آمد و بتضرع و ابتهال از مصطفیٰ علیه السّلام عفو التماس نمود و کلمه شهادت بر زبان راند و مکرر می کرد و یاران مصطفیٰ علیه السّلام از حلم که در جبلی مفطور داشت از چنان

جریمه که آن عرب ارتکاب کرده بود و در خون مصطفیٰ علیه السّلام سعی نموده بود در غضب نشد و از کمال عفو از گنه او در گذشت و نگذاشت که کسی از صحابه بدو آفتی و مضرتی رساند و آن عرب مسلمان شد در قبیلۀ خود باز رفت و تمامی ماجرای عذر خود و حلم و عفو مصطفیٰ علیه السّلام بایشان تقریر کرد از مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام اهل قبیله را بیان کرد و بیا گاهانید و ایشان را در اسلام رغبت کرد و گفت که بروید و به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آرید و مسلمان شوید ویقین دانید که مصطفیٰ علیه السّلام بهترین عالمیان است و پیغامبر بحق است و از وفور حلم و عفو مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بردی خشن و درشت پوشیده از خانه بیرون آمد اعرابی بی ادبی دهشت از پیش مصطفیٰ علیه السّلام در آمد و نزدیک رفت و هر دو طرف رداء مصطفیٰ علیه السّلام را محکم گرفت و چنان بقوت و سختی بجانب خود کشید که اثر درشتی آن به قفاء مصطفیٰ علیه السّلام بر آمده و در اثناء [چنان] بی باکی و بی ادبی بر روی مصطفیٰ علیه السّلام گفت اگر این هر دو شتر مرا ازان مال خدا که بر تست بر گزیده که آنچه مرا خواهی داد نه از مال خود خواهی داد و نه ازمال پدر خود خواهی داد مصطفیٰ علیه السّلام از وفور حلمی که در جبلت داشت از چنان جفای و بی ادبی که قولاً و فعلاً از آن اعرابی در وجود آمده بود در غضب نشد و زمانی ساکت ماند اعرابی را جواب داد که مال مال خداست و من بنده خدایم و بعد جواب مذکور مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که ای اعرابی مکافات کنم آنچه تو بر من کردی اعرابی مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که آنچه من بر تو کرده ام آنرا مکافات مکن مصطفی علیه

السّلام گفت چرا نکنم اعرابی گفت مصطفیٰ علیه السّلام را ازانکه تو مکافات بدی بدی نمی کنی مصطفیٰ علیه السّلام از سخن او لبخندید و در ساعت لطف هم حلم ورزید و هم بی ادبی او عفو کرد و هم از سخاوت طبیعی فرمود تا آن هر دو شتر او را بخرما و جو پر کردند و بدو دادند و از وفور حلم مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله بن السلام روایت کرده است که زید سعنه از معارف احبار یهود بود و من از زید عنه شنیده ام که آنچه از علامات نبوت پیغامبر آخر الزمان در تورية خوانده ام در مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کرده ام و دو علامت ازان جمله در مصطفیٰ علیه السّلام نیازموده بودم یکی آنکه حلم پیغامبر آخرالزمان بر جهل سفیه سبقت نماید و از سفاهت سفیه در غضب نشود و علامت دوم آنکه هر چند بسفاهت جاهل بر زیادت شود حلم او زیادت شود و زید سعنه مذکور گفت که من باخود اندیشدم که مرا هر دو علامات مذکور از حیله آزموده نشود تا من مصطفیٰ علیه السّلام اختلاط نکنم و من بر نیت آنکه علامات مذکور در مصطفیٰ علیه السّلام امتحان کنم بر مصطفیٰ علیه السّلام رفتم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام از خانه بیرون آمده است و بعزم مصلحتی از مدینه بیرون می رود و علی مرتضیٌ برابر مصطفیٰ علیه السّلام است و من هم همراه ایشان شدم و برابر مصطفیٰ علیه السّلام شده می رفتم و باخود اندیشه می کردم که چگونه کنم که آن علامتها مرا از مصطفیٰ علیه السّلام آزموده شود که ناگاه بدوی شتر سوار پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمد و از شتر پیاده شد و با مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا رسول الله اهل قریه فلان را شکنجه سخت پیش آمده است و بقحط مبتلا شده اند و ایشان را چند گاه باشد که مسلمان شده بودند و من ایشان را طمع کرده بودم

و گفته که اگر شما اسلام خواهید آورد رزق شما متواتر خواهد رسید
و عیش شما فراخ خواهد شد و درین ایام که ایشان بتنگی عیش
درمانده اند من می ترسم که نباید که ایشان از اسلام بیرون آیند چنانکه
بطمع فراخی عیش در اسلام در آمده بودند و هم از طمع آنکه عیش
فراخ شود باز کافر شوند بدین طمع از اسلام بکردند که اگر پیمغامبر
خدا در چنین تنگی که ایشان را پیش آمده است بخیری فریاد رسیده
باشد که ایشان بر اسلام ثابت بمانند مصطفیٰ علیه السّلام ماجرای
مذکور ازان بدوی شنید و او را هیچ جوابی نگفت و بر من که زید
سعنه ام هشتاد دینار موجود بود من مصطفیٰ علیه السّلام را گفتم که
دویست پیمانه خرما بدین مهلت بدست من بفروش و هشتاد دینار از
من بستان . مصطفیٰ علیه السّلام گفت فروختم و من همانه از کمر
بگشادم و هشتاد دینار زر پیش مصطفیٰ علیه السّلام شمردم و تسلیم
کردم مصطفیٰ علیه السّلام بر آن دینارها بستد و و بدان بدوی داد و او
را گفت که این دینارها هرچه تعجلتر بدیشان برسان تا آنگاه که
بجهت ایشان خرجی دیگر تدبیر کنم و من از مصطفیٰ علیه السّلام
باز گشتم مصطفیٰ علیه السّلام خانه خود رفت ومن جانب خود باز آمدم
و با خود گفتم که تقاضاء دینارها از خدمت مصطفیٰ علیه السّلام چنان
سخت خواهم گرد که هر دو علامات نبوت مرا از مصطفیٰ علیه السّلام
آزمود خواهد شد چون دو سه روز از مهلت باقی مانده من بر نیت آنکه
بسفاهت از مصطفیٰ علیه السّلام تقاضا کنم بر مصطفیٰ علیه السّلام
رفتم در اثناء راه دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام از برای نمازه جنازه
مسلمانی در گورستان بقیع غرقد آمده است و ابوبکر و عمر و چند یار
دیگر برابر مصطفیٰ علیه السّلام آمده اند و چون مصطفیٰ علیه السّلام

نماز جنازه بگذارد و از دفن میت فارغ شد و جانب خانه باز گشت و نزدیک خانه رسید من یکایک در مصطفیٰ علیه السّلام آویختم و رداء مصطفیٰ علیه السّلام را چنان سخت بسوی خود کشیدم که رداء مبارک از گردن مبارک مصطفیٰ علیه السّلام بر زمین [افتاد] و بعد ازان خود تند ساختم و زفت گرفتم و بخشمناکی تمام کلمات وحشت آمیز بر روی مصطفیٰ علیه السّلام گفتم و در اثناء سفاهت کردن گفتم که بخدا ای بنی عبدالمطلب شمارا عادتی است که وام مردمان بستانید و در مماطلت اندازید و مرا این معنی از شما معلوم شده است و آخر گفتم که چرا وام من نمی دهی و حق من نمیگذاری و دران حالت که من با مصطفیٰ علیه السّلام از هرنوع سفاهت میکردم و از هر بابت سخنان خشن و زفت می گفتم دیدم که عمر خطاب چنان در خشم شد که جمله اعضاء او در جنبش آمد و خشمناک شد چنانکه چشمهای او از فرط غضب همچو خون سرخ گشت و خواست که مرا زند فروبرد در جانب من بخشمناکی تمام دید و مرا گفت که ای دشمن خدا با رسول خدا بحضور من ازینها می گوئی و می کنی و من می بینم و می شنوم که تو تا چه حد برده شرم از روی بر گرفته و هرچه بر زبان تو می آید بر روی رسول خدا می گوئی و از هر نوع سفاهت می کنی و ناگفتنیها بر زبان می رانی و بدان خدا که مصطفیٰ علیه السّلام را بحق مبعوث کرده است اگر مرا خوف بی رضای مصطفیٰ علیه السّلام نبودی دیر باشد که سر از تن جدا کرده باشم و و تیغی بانیام در دست داشت آنرا نزدیک دست من ترسانید و دران حالت که عمر خطاب با من غضب میریخت مصطفیٰ علیه السّلام بجانب عمر برقت و شفقت می دید و من دیدم که از چندان سفاهتهای که من کردم و سخنان زفت

و موحش که من بروی مصطفیٰ علیه السّلام گفتم مصطفیٰ علیه السّلام هیچ تغیر نمی شد و در غضب نیامد و تبسم کنان گفت که نه من در اداء وام او بدین محتاج بودم که او با من این چنین سخنان موحش گوید و تا بدین حد سختیها کند که وام او مرا بهتر ازین بایستی گذارد که بحسن ادا مامورم و او را [حق است] که با من چنینها گوید و همچنین زفتیها کند که او هم مامور است قضاء وام خود بوجهی بهتر کند و چنین دانم که از مهلت وام هنوز چند روز باقی است و در آن معرض که زید سعنه با مصطفیٰ علیه السّلام سفاهت می کرد مصطفیٰ علیه السّلام پیش درِ خود استاده بود و بعد ماجراء مذکور ...... مصطفیٰ علیه السّلام عمر را گفت که برو دویست پیمانه خرما حق او ادا کن و از انکه او را بتیغ ترسانیده ای بیست پیمانه دیگر بر قرض او ضم کن بده و عمر مرا که زید شعنه ام برابر برد و دویست پیمانه خرما بمن تسلم کرد و بیست پیمانه دیگر از حق من زیادت کرد و من گفتم که این زیادت از کدام وجه است عمر خطاب گفت که مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرموده است که بیست پیمانه خرما در مقابله آنکه ترا به تیغ تخویف کرده ام زیادت از وام تو بدهم زید سعنه می گوید که من به عمر گفتم که ای عمر تو مرا می شناسی عمر گفت نمی شناسم که تو کیستی گفتم من زید سعنه ام عمر گفت مگر تو حبری اعنی عالمی معروف از علمای جهودی من گفتم آری حبرم عمر مرا گفت ترا چه چیز بدان داشت که با رسول خدا آنچنان سخنان گفتی و آنچنان سفاهتها کردی من گفتم که ای عمر من آن همه که گفتم و کردم و آنچه من از علامات نبوت پیغمبر آخر الزمان در توریت خوانده بودم در جمله در مصطفی علیه السّلام مشاهده کرده بودم و ازان علامتها دو علامات نیازموده بودم

یکی آنکه حلم پیغامبر آخر الزمان بر جهل جاهل سبقت نماید دوم آنکه هر چند سفیه سفاهت بر او زیادت کند حلم او زیادت شود و این هر دو علامت امروز که من در مصطفیٰ علیه السّلام آزمودم و یقین کردم که او پیغامبر آخرالزمان است و عمر را گفتم که ای عمر من ترا گواه گرفتم بر آنچه من راضی ام که خدا عز و جل پروردگار شماست و جز او خدای نیست و محمد صلی الله علیه وسلم پیغامبر او است و ترا گواه گرفتم که نیمی مال خود را بر امت محمدً صدقه کردم و من مال بسیار دارم و عمر مرا گفت که مال خود را بر بعضی امت محمدً نتوانی داد من گفتم که بر بعضی امت محمدً صدقه کردم و عبدالله بن سلام راوی قصۀ مذکور گفته است که همان زمان عمر خطاب وزید سعنه بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و زید سعنه کلمه طیبه گفت به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آورد و در بسیاری با مصطفیٰ علیه السّلام و با یاران مصطفیٰ علیه السّلام جان سپاری کرد و اخلاص ورزید و درمیان صحابه مصطفیٰ علیه السّلام محلی و مرتبه یافت وهم از عطا...... محمد عفو در جریمه یهودیه خیبر است که در مشاهیر اخبار آمده است که چون مصطفیٰ علیه السّلام خیبر را فتح کرد زالی از زالان یهود گوسپند بریان نهاده و زهر دران بیامیخت و نانی چندان پاره کرده بر طریق هدیه پیش مصطفیٰ علیه السّلام آورد چون مصطفی علیه السّلام دو سه لقمۀ از آن بریان مسموم تناول فرمود درساعت جبریل از آسمان منزل شد و از زهر آمیختن در بریان مصطفی علیه السّلام را اعلام کرد مصطفیٰ علیه السّلام دست از آن طعام بازداشت و یک دو کس که از آن بریان زهرآمیخته خورده بودند زهر در ایشان اثر کرد و بعد از زمانی سپری شدند یعنی جان بحق تسلیم کردند و آن

زال غداره را پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند مصطفیٰ علیه السّلام ازا زال پرسید که ای زال چرا در جان ما سعی کردی و کدام چیز ترا چنین خبثی را باعث شد آن زال یهودیه خبیثه مصطفیٰ علیه السّلام را جواب داد که من در زهر آمیختن اندیشه کردم که اگر تو پیغامبر بر حقی از حال این طعام از آسمان خبر خواهی یافت پس من بتو ایمان آرم واگر تو پیغامبرنه ای و بدروغ دعوی نبوت میکنی ما را و دیگران را از تو خلاص باشد مصطفیٰ علیه السّلام از چنین جریمه عظیم او در گذشت و از جهت خود او را تعزیری و نکالی نفرمود و هم از عظایم عفو محمدی عفو جریمه لبید اعصم است و مفسران و محدثان نوشته که لبید اعصم مردی بود از بنی زُرویق و او سحر می دانست و آن عداوتی که با مصطفیٰ علیه السّلام داشت مصطفیٰ علیه السّلام را سحر کرد و صورتی از جامهٔ ساخت و خارهای مغیلان و سوزنها در اطراف آنصوره خلایند و اعضای او را بموهای سر بربست و دست و پا و سر وتن آنصورة را با یکدیگر درآورد و آن صورت را با چند تن چیز دیگر درآوند انداخت و آن آوند در چاه اردوان فروبرده و سحر او در مصطفیٰ علیه السّلام چنان فروتر آمد که بعضی اعضای مصطفیٰ علیه السّلام از بعضی حرکات بسته می نمود و از بسی کارها بازماند که آورده اند که در موی سر و ریش نصف نقصانی ظاهر شد و قصه مذکور در کتب تفاسیر بشرح آمده است که باری تعالیٰ عنایتی که با مصطفیٰ علیه السّلام داشت دو فرشته را از آسمان فرستاد تا کیفیت سحر که چگونه کرده و کجا فروبرده اند و این سحر که کرده است چنان با یکدیگر بگویند و بر سران مصطفیٰ علیه السّلام تکلم و تحدث کنند که آن تحدث کردن ایشان در سمع مصطفیٰ علیه السّلام رسد و

دو فرشته مذکور بر زمین آمدند و برسر آن خوابگه مصطفیٰ علیه السّلام با یکدیگر در سخن شدند و یکی مر دیگری را پرسید که مصطفیٰ علیه السّلام را چه زحمت است دوم فرشته جواب داد که مصطفیٰ علیه السّلام را سحر کرده اند و باز آن سایل پرسید که مصطفیٰ علیه السّلام که سحر کرده است مسئول عنه جواب داد که لبید اعصم مردیست از بنی زریق او سحر کرده است و همچنین صورتی کرده است و خارها وسوزنها در آن زده است و در آوند کرده است و آن آوند در چاه اردوان فروبرده است که اگر آن آوند را ازان چاه بیرون آرند و آنصورة را ازان آوند بکشند و بگشایند و آن آوند را پر از شیر کنند و در آب روان اندازند مصطفیٰ علیه السّلام بکلی از زحمتی که دارد صحت یابد این کیفیت از سوال آن دو فرشته بسمع مصطفیٰ علیه السّلام رسید مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا آن آوند سحر را که لبید اعصم در چاه اردوانه فروبرده بود بکشیدید و پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند و ازان صورت خارها و سوزنها بکشیدند و آن آوند را پر از شیر کردند و در آب روان انداختند مصطفیٰ علیه السّلام صحت یافت و هم دران ایام لبید اعصم مصطفیٰ علیه السّلام را سحر کرده بود معوذتین منزل شده است و هر آیتی که مصطفیٰ علیه السّلام از معوذتین اعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میخواند اعضای مصطفیٰ علیه السّلام از بستگی آن سحر چنان گشاده می شد که دست شتر از عقال گشاده شود مصطفیٰ علیه السّلام از چنین جرمی که لبید اعصم کرده بود ودر جان مصطفیٰ علیه السّلام سعی نموده تجاوز فرمود و نکالی و وبالی و تعزیری و زجری بر لبید اعصم روا نداشت و نخواست که بدو ایذای رسد و از حلم و عفو مصطفیٰ علیه

السّلام ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که من چندین سال در خانه مصطفیٰ علیه السّلام بودم وقتی ندیدم که مصطفیٰ علیه السّلام در تقصیر کاری و اهمال مصلحتی ازمصالح خانه بر کسی در غضب شده باشد و بر روی کسی رفته گفته و یا از جهت جرم خاص خود از کسی انصاف ستده و با مجرم انتقام و مکافاتی کرده و یا ایذای و جفای بر کسی روا داشته و یا کسی را بنوعی آزاری و رنجی از مصطفیٰ علیه السّلام رسیده و اگر مصطفیٰ علیه السّلام بر کسی در غضب شدی. لله فی الله غضب شدی واما بواسط جرایم خاصهٔ خود بر هیچ آفریده ای مصطفیٰ علیه السّلام در غضب نشدی و در تمامی عمر زنی و کنیزکی و غلامی را از مصطفیٰ علیه السّلام ایذا نرسیده است و آفریده از اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام و از مصطفیٰ علیه السّلام ایذای و جفای ندید و نیز مصطفیٰ علیه السّلام بدست خود بر هیچ آفریده ای زخمی نینداخت مگر در حالت محاربه که با دشمنان مقاتله کرد و از وفور حلم مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک گفته است که من نه سال در مدینه خادم مصطفیٰ علیه السّلام بود [بودم] درین نه سال یاد ندارم که وقتی مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفته باشد که این کار چرا همچنین کردی و همچنان نکردی و یا در کاری مرا عیب گرفته باشد و یا وقتی درین مدت بر روی من بدی گفته و یا آنچنان تقصیر و اهمال که در کار مصطفیٰ علیه السّلام من کردمی و از سر کور دلی و نادانی بلایعنیها مشغول شد می و مرا مواخذه کرد و یا مرا کاری چنان دشوار فرموده که اگر دران کار تقصیری بیشتر رود شرمنده شوم ومستوجب عتاب کردم و گهی یاد ندارم که مصطفی علیه السّلام بر روی من ترش گرفته باشد و اگر کسی از اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام از تقصیرات

من بر من عتاب کردی مصطفیٰ علیه السّلام او را گفتی که انس را چنین مگو که اگر تقدیر بودی آن کار شدی و از حلم و عفو مصطفیٰ علیه السّلام محدثان و مؤرخان آورده اند که چون مصطفیٰ علیه السّلام از مکه در مدینه آمد و در مدینه منافقان بسیار پیدا شده بودند که در ظاهر خود را مسلمان می نمودند و در باطن کافر و مشرک بودند و نفاق در مکه نبود مکیان با مصطفیٰ علیه السّلام عداوت آشکارا می کردند و کفر و شرک می ورزیدند فاما نفاق در مدینه پیدا شد زیرا که در باب منافقان مدینه و خذلان و خسران ایشان آیات قرآن بسیار منزل شده است و منافقان آشکارا کلمه می گفتند و بزیاد نفاق با مصطفیٰ علیه السّلام ... نماز می گزاردند و کفر و شرک خود مستور می داشتند مصطفیٰ علیه السّلام را همین بودند و مصطفیٰ علیه السّلام جمله منافقان [را می شناختند] و صحابه بعضی منافقان را دریافته بودند. و منافقان را مصطفیٰ علیه السّلام بابی حذیفه یمانی نموده بود و او را منع کرده که حال نفاق ایشان میان خلق فاش نکند و سر مصطفیٰ علیه السّلام را مردمان نگشایند و ازین جهت که مصطفیٰ علیه السّلام ابو حذیفه را گفته بود که منافقان کیانند ابو حذیفه را صاحب سر مصطفیٰ علیه السّلام گفتندی و بعضی صحابه را که حال منافقان و اعتقادات ایشان معلوم می شد مصطفیٰ علیه السّلام از وفور حلم و ستاری خود با حلم می ورزید و نفاق ایشان را میان خلق ستر میکرد و از گناهان ایشان اغماض می کرد و از نهایت شرم غایت کرمی که مصطفیٰ علیه السّلام در جبلت داشت هرگز بر روی منافقان نگفت که شما منافقانید و پرده نفاق ایشان میان خلق ندرید و آیاتی که در توبیخ و توعید منافقان در قران منزل می شد مصطفیٰ علیه السّلام آن آیات را

در جمع خواندی و تعین در روی منافقان نگفتی که در باب شما منزل شدی است و بآنکه منافقان را مصطفیٰ علیه السّلام بدانستی از وفور حلم اسلام نفاق آمیخته ایشان قبول کردی و احکام اسلام بر ایشان جاری گردانیدی و غنیمت را با ایشان و مخلصان اسلام برابر قسمت کردی و در جنازه ایشان نماز گذاردی و ایشان را در میان مسلمانان فضیحت نکردی و معاملت نفاق آمیخته ایشان تحمل کردی و در ایام استعلاء امر نبوت بارها عمر خطاب از مصطفیٰ علیه السّلام از رخصت خواست که عبدالله ابن ابی سلول را بکشد و این عبدالله بن ابی سلول سر منافقان بود و منافقان بر او جمع شدندی مصطفیٰ علیه السّلام از نتیجهٔ وفور حلم عمر خطاب را در کشتن آن منافق رخصت نداد و پسر و زن عبدالله سلول مسلمان بودند و پسر او از اخلاصی که در اسلام داشت از مصطفیٰ علیه السّلام اجازت طلبید که پدر منافق خود را گردن زند مصطفیٰ علیه السّلام او را هم جازت نفرمود و چون عبد سلول ...... کرد مصطفیٰ علیه السّلام او را هم اجازت نفرمود و چون عبدالله سلول نقل کرد مصطفیٰ علیه السّلام از مکارم اخلاق خود بر جنازه او نماز گزارد و بعد دفن او پسر او... مصطفیٰ علیه السّلام بر جنازهٔ پدر او نماز گزارده و بعد مدفن او حاضر شد، گمان برد که مگر آن منافق مسلمان شده باشد از جهت شرف قبیلهٔ خود از مصطفی علیه السّلام پیراهن التماس نموده و اجازت طلبید تا پدر خود را از گور بکشد و پیراهن مصطفیٰ علیه السّلام بپوشاند و باز دفن کند و مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت حیا و غایت کرم پیراهن از تن مبارک خود کشید و او را داد و او را اجازت فرمود تا پدر را از گور بکشد پیراهن بپوشاند و باز دفن کند و دران زمان که مصطفی علیه السّلام عزم کرد

که بر جنازه عبدالله ابی سلول نماز گزارد عمر خطاب از نهایت اخلاص دست در دامن ردای مصطفیٰ علیه السّلام زد و گفت یا رسول الله در جنازه این منافق چرا نماز می گذاری که سر منافقان همین منافق بود که اگر ما را این منافق مغلوب دشمنان دیدند یکروز در مدینه بودن رها نکردندی مصطفیٰ علیه السّلام از کرم طبیعی و شرم جبلی با آنکه از منافقان مدینه جفاها دید و شنید فاما پرده ایشان را در حیات و ممات ندرید و بایشان بمکارم اخلاق همه وقت معاملت ورزید.

فصل ششم :

در ماجرای چند از سخاوت و بذل مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب السنن آورده اند که جماهیر محدثان و مؤرخان متفق اند که تشریح سخاوت و بذل مصطفیٰ علیه السّلام هر مختصری احتمال نتواند کرد و از بسی صحابه منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام اسخی الناس و اکرم الناس و اجود الناس بوده است و از هر وجهی که پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردندی تا مصطفیٰ علیه السّلام آن را بیاران و خواهندگان ندادی خاطر مصطفیٰ علیه السّلام قرار نگرفتی و صحابه روایت کرده اند که در مصطفیٰ علیه السّلام سخاوت با زهد جمع شده بود و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام آن بود که گرد دنیا نگشتی و هرچه از عالم قدرت از گنجهای روی زمین بر مصطفیٰ علیه السّلام عرض کردند مصطفیٰ علیه السّلام آن را قبول نکرد و فقر را اختیار کرد و آنچه بر مصطفیٰ علیه السّلام حقوق الله می رسید از سخاوت جبلی شب بران گذشتن ندادی و فی الحال آمده را بر مسلمان قسمت کردی و در حوائج اهل اسلام صرف فرمودی و حوائج مسلمانان را مقدم داشتی و در ایام یسر بیشتر می رسید آن

را نیز بر مسلمانان قسمت کردی و در علوفه [الوفه] اعراب که فوج فوج در اسلام در می آمدند صرف می شد و آنچه در نفقهٔ خاصهٔ مصطفیٰ علیه السّلام تعین شده بود هم در نفقات اهل اسلام و علوفه در ایندگان اسلام خرج شدی و بسی بودی که چندین درم و دینار و شتر و گوسپند در حق مهاجر و انصار و در آمدگان اسلام و آنانکه بتجدید در می آمدند صرف می شد و در خانه مصطفیٰ علیه السّلام از فرط سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام وجه عشاء نماندی و از وفور سخاوت و سماحت مصطفیٰ علیه السّلام و از لزوم زهد مصطفیٰ علیه السّلام در ایام یسر هم هیچ هفته نگذشتی که مصطفیٰ علیه السّلام را و اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را یک دو فاقه نیفتادی و بقرض احتیاج نشدی و اغلب عصر نبوت در زهد و فقر گذشته است و در ایام عسر و یسر فاقها افتاده و در اواخر ایام نبوت که امر نبوت استقامت گرفت و از غزو و جهاد غنایم در رسد شد و حقوق بیت المال از ولایت می آمد و وسعتی می نمود چندان خلایق در اسلام درآمد که اگر صد چندان مال برسیدی هم در احتیاج اهل اسلام صرف شدی و آنچه میرسید در روز صرف میشد که مصطفیٰ علیه السّلام را حبا لله و بغضا للدنیا و اختیاراً للفقر و التزاماً للزهد نظر در کونین نیفتادی و هرچه در دست مصطفیٰ علیه السّلام آمدی از سخاوتی که در جبلی مفطور داشت در حال ایثار کردی و خلق را جامه های نفیس و پرکالها زر و نقره و شتران دادی و در خانه خود بفقر و فاقه گذرانیدی و از فرط سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام در درون خانه و بیرون خانه دانگ و درم نماندی و اصلاً و راساً ذخیره وداشتن چیزی از اسباب دنیا بر زبان مصطفیٰ علیه السّلام نگذشتی و اگر فی المثل در تمامی ماه پنج روز در خانه مصطفیٰ علیه

السّلام از خمس غنایم و زمین فدک وسعتی بودی از کثرت اعطای مصطفیٰ علیه السّلام و لزوم زهد مصطفیٰ علیه السّلام بیست و پنج روز احتیاج افتادی و هر مهمی [ماهی] چند فاقه پیش آمدی و وجوه زکوٰة و عشور که بیشتر آن می رسید مصطفیٰ علیه السّلام آن را بر خود و بر اهل بیت و بر غلام و کنیزک و بر تمامی بنی هاشم قسمت گردانیده بود و هرچه از وجوهات مذکور می رسید در مؤنت صحابه و استعلاء غزاة صرف می کرد و بخواهندگان و محتاجان می داد و مبلغ مال بیت المال بمؤلفه قلوب اعطای می نمودند و تمام خواهندگان عرب از مصطفیٰ علیه السّلام سوال می کردند خورد و بزرگ متلقیان اسلام مآرب و مقاصد خود را بر در مصطفیٰ علیه السّلام می آوردند و مصطفیٰ علیه السّلام از وفور کرم خود بهر وجه می توانست از نفقه خاصه و وجه بیت المال ملتمسان هر همه علی حسب مطالبهم اجابت فرمودی و در سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام طریقه مستمر گشته بود که اگر سایلی از مصطفیٰ علیه السّلام چیزی بخواستی که اگر بر مصطفیٰ علیه السّلام موجود بودی در زمان بدادی و اگر موجود نه بودی وعده کردی وسایلی را گفتی که تو وام کن و غرض و حاجت خود برآر و چون من از جایی چیزی برسد وام تو بگذارم و در حالت عسر و یسر لاو نه در جواب سایل از زبان مصطفیٰ علیه السّلام بیرون نیامده است و هیچ سایلی در هیچ حال از مصطفیٰ علیه السّلام مایوس و مردود باز نگشته است و در کتب احادیث انس مالک و جابر بن عبدالله روایت کرده اند و گفت که ما چندین ماه بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام ملازم می بودیم و در بیشتر اوقات حاضر میشدیم وقتی ندیدیم و نشیدیم که از لفظ مصطفیٰ علیه السّلام در سوال خواهندگان

فقراً کان او غنیاً مسافراً کا ن او مقیماً کلمه ی "لا" بیرون آمده باشد و خاطر سایلی شکسته شده که اگر بر مصطفیٰ علیه السّلام چیزی موجود بودی در زمان با بشاشت تمامی بدادی و اگر موجود نبودی سایل را گفتی که برو وام کن و حاجت خود بر آر چون بر من چیزی خواهد رسید وام تو خواهم داد و یا سایلی را وعده فرمودی که چون بر من چیزی بیاید تا حاجت تو برآرم و هر جوابی که مصطفیٰ علیه السّلام سایل را دادی به تبسم و گشاده روی دادی و از جواب شفقت آمیز مصطفیٰ علیه السّلام سایل مستظهر و مستبشر شدی و ثناگویان و دعا گویان باز گشتی و از سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک گفته است که وقتی مردی از مصطفیٰ علیه السّلام چیزی درخواست کرد مصطفیٰ علیه السّلام او را فرمود که این زمان چیزی نمانده است تو برو و بر من قرض کن حاجت خود برآر چون بر من از جایی چیزی برسد بتو بدهم همدرین محل عمر خطاب با مصطفیٰ علیه السّلام گفت تو مکلف نه ای که نابوده بکسی دهی اگر موجود باشد بده و اگر موجود نباشد بفرما که موجود ندارم مصطفیٰ علیه السّلام را سخاوت در جبلت مفطور بود سخن عمر موافق طبیعت نیفتاد و او را هیچ جوابی نداد و در آن حالت یاری با مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا رسول الله انفق و لا تخش من ذی العرش اقلالاً یعنی ای پیغامبر خدا انفاق کن و ده و مترس که خدای تعالی بتواند که رساند. مصطفیٰ علیه السّلام را سخن آن انصاری موافق طبیعت نمود و در تبسم شد و اثر خوشی در روی مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر گشت و انصاری را جواب داد که من هم بدین سخن که تو میگوی از حق فرموده شده ام که انفاق کنم فتبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم و عرف البشرة فی وجهه من کلام

الانصاری و از سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث ابوهریرهؓ آمده است که مردی از مصطفیٰ علیه السّلام چیزی سوال کرد و دران محل بر دست مصطفیٰ علیه السّلام نقدی و وجهی نبود مصطفیٰ علیه السّلام نصف وسق خرما از یکی وام بستد و بدان سایل داد و بعد چند روز وام خواه بتقاضا بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد مصطفیٰ علیه السّلام یک وسق خرما بدو داد فرمود که نیمی بدل وام تست و نیمی بخشید و از سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک گفته است که من چند سال مصطفیٰ علیه السّلام را خدمت کردم وقتی ندیدم که مصطفیٰ علیه السّلام چیزی برای روز دیگر ذخیره کرده بود و هرچه در پیش مصطفیٰ علیه السّلام رسیدی در روز آنرا انفاق کردی و تا آن بتمامی صرف نشدی دل مصطفیٰ علیه السّلام قرار نگرفتی و اطمینان حاصل نیامدی و هم انس مالک در ماجرای سخاوت و بذل مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است که بعد استقامت امر نبوت که عرب در اسلام درآمد و یمن و یمامه و بحرین و حجاز مامور امر مصطفیٰ علیه السّلام گشت حقوق بیت المال از ولایت مذکور بر مصطفیٰ علیه السّلام بسیار میرسید اما مصطفیٰ علیه السّلام زکوٰة و صدقات و عشور را بر خود و بر اهل بیت خود مصطفیٰ علیه السّلام بغرض احتیاج و بر تمامی بنی هاشم حرام گردانیده بود مسلمانان هدیه که می آوردند مصطفی علیه السّلام جز آن چیز دیگر قبول نفرمودی و آن هدیه البته خواه در زمان خواه بمرور ایام مکافات کردی و در مقابله هدیه بصاحب هدیه چیزی بدادی و اگر اغنیاء صحابه خواستندی که نقد و یا جنسی برای مصطفی علیه السّلام و اهل و عیال مصطفیٰ علیه السّلام بمصطفی علیه السّلام رسانند مصطفی علیه السّلام آن نقد و جنس را از

اغنیاء صحابه بجهت نفقه . ... و ایشان را گفتی که بر من آیات بینات منزل شده است که در امر اهتداء من از شما چیزی نستانم و نه طمعی از شما در دل گذرانم و آنچه در نفقه خاصه مصطفیٰ علیه السّلام از آسمان معین گشت مصطفیٰ علیه السّلام آنرا بتامی بر بنی هاشم که ایشان را از صدقات و زکوٰة محروم گردانیده بود خرج کردی و هفته نگذشتی که برای نفقه مصطفیٰ علیه السّلام و اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام بقرض احتیاج نیفتادی و یک روز و دو روز درمیان هفته بفاقه نگذرانیدی و هم در آن ایام از ولایت مامور شرع زکوٰة و صدقات می رسیدی گوسفندان بسیار رسیدند چنانکه از بسیاری درمیان دو کوه مدینه در چرا خود نمی گنجیدندی سایلی از مصطفیٰ علیه السّلام چیزی سوال کرد مصطفیٰ علیه السّلام آن تمامی گوسفندان را که گرد آوردن نمیتوانستند بدان سایل بخشید و از آن عطای مصطفیٰ علیه السّلام خلق مدینه را حیرت بار آورد و آن سایل که چندان گوسفندان مذکور در قبیله خود برد و بدیشان نمود و ایشان را گفت که مصطفیٰ علیه السّلام اعطاء معطی می کند که او را از فاقه و احتیاج ترسی در خاطر نگذرد او پیغامبر بحقِ است بدوید و بخدمت او ایمان آرید و مسلمان شوید و هم انس مالک که خادم مصطفیٰ علیه السّلام بود آن سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام حکایت کرده است که من بارها دیده ام که در خانه مصطفیٰ علیه السّلام قوت عیال بمراد نبوده است و مصطفیٰ علیه السّلام صد شتر بیت المال بیکی بخشیده است و من دیده ام که مصطفیٰ علیه السّلام در یک مجلس بسه کرة سی صد شتر بصفوان امیه اعطا فرموده و از سخاوت و حلم مصطفی علیه السّلام جبیر بن مطعم روایت می کند که چون مصطفی علیه السّلام از غزو

حنین بازگشت و هر غنیمتی که دست افتاده بود آن را قسمت کرده و بخلق داد و سوار شد اعراب اعطنی گویان هجوم کردند و از غلبه حرص در مرکب مصطفیٰ علیه السّلام آویختند و از هر چهار جانب درآمدند و شور و غلبه برآوردند مصطفیٰ علیه السّلام از هجوم ایشان و از درآمدنی طریق ایشان درختی را پناه ...... [بُرد] در حالت جفشیدن خواهندگان رداء مصطفیٰ علیه السّلام از کتف مصطفیٰ علیه السّلام جدا شد و در درختی به پیچید و مصطفیٰ علیه السّلام زمانی همانجا وقفه ...... [کرد و گفت] رداء من ازین درخت بگشایید و بمن دهید و غوغا نکیند بخدا که اگر بعدد برگ درختان و ریگ بیابان شتران سرخ موی پیش من آرند من آن همه قسمت کنم و به شما دهم که من نه بخیلم و نه دروغ گویم و نه جبانم و از فرط سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام در صحاح اخبار مرویست نهب هوازن مصطفیٰ علیه السّلام را غنیمت بسیار شد و سران قبایل هوازن پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا در طایف شر داده اند و طایف از قبایل هوازن است و تو چند گهی در طور طفولیت در میان ما بودی و درمیان ما پرورش یافته و ما بتوامید بر و احسان داریم ما را نهب و مستأصل مکن که تو کریم ابن الکریمی مصطفی علیه السّلام فرمود که هر شش هزار برده و آنچه در غنیمت از ایشان بدست هر که آمده است بدیشان باز دهید وهم از سخاوت مصطفی علیه السّلام از صحابه روایت شده است که چون در تحریم ربا آیات قرآن بسیار منزل شد مصطفی علیه السّلام از برای آنکه غلظت ربا در باطنهای مسلمانان متمکن گردد قبوضاتی که عم مصطفی علیه السّلام اعنی عباس ابن عبدالمطلب بر خلق داشت از عباس بستد و ...

قبوضیات قرض او را فرمود تا بشویند و اصل مال عم خود را با ربا حبط کرد و عباس را در مقابل آن اعطای وعده فرمود و در روزی از وجوهات بیت المال که صرف آن برای مصطفیٰ علیه السّلام مفوض بود برکالهای زر پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند و توده زدند و دران محل عباس درمجلس مصطفیٰ علیه السّلام درآمد مصطفیٰ علیه السّلام عباس را گفت که مکافات قبوضات قرض ربا آمیخته خود که من آنرا حبط کرده ام آن قدر زر که بتوانی ازین توده بردار عباس مردی دراز بالا و جسیم و با قوت بود چندان برکالهای زر ازان توده برداشت و در رداء خود بست و بر کتف گرفت که از گرانی آن بار زر قدم زدن نمیتوانست و آن قدر برکالهای زر در رداء خود بسته بود که در وقت بیرون آوردن از مسجد آن بار یک دو کرت از کتف عباس بر زمین افتاد و عباس هر کرتی که آن بار زر را بر زمین بر می گرفت و بر کتف می نهاد در بیرون آوردن آن بار از مصطفیٰ علیه السّلام اعانت می طلبید و دران معرض مصطفیٰ علیه السّلام او را جواب نگفت و از شدت حرص او تبسم می کرد و در جمله عباس بسیار زور کرد بحیله آن بار زر را که از مصطفیٰ علیه السّلام بعطیه یافته بود از ... [آنجا] برد و از فرط سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام در اخبار صحاح مرویست که روزی نود هزار ...... [درم] نقره در پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا آن درمها را بتمامی بر بوریاهای مسجد بریزند مصطفیٰ علیه السّلام از مجلس برنخاست تا آنرا بتمام در راه خدا صرف نکرد جمله بحاجتمند و مستحقان داد و صحابه گفته اند که سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام از عجایب معاملات و غرایب اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده می شد که بیشتر آن بود

کـه در خانه مصطفیٰ علیه السّلام اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را بفقر گذشتی و در هفته یک دو فاقه افتادی و در چنین هنگام مردمان از عطا و ایثار مصطفیٰ علیه السّلام مستغنی و بی نیاز می شدند و هر مالی که از جزیه و زکاة و عشور و صدقات و غنایم بدست مصطفیٰ علیه السّلام می افتاد مصطفیٰ علیه السّلام شب بران گذشتن نمی داد و هم در راه خدا بر اهل مسلمانان صرف می کرد و از همت نفقه خاصه خود و نفقه اهل بیت خود دست نمی زد و مصطفیٰ علیه السّلام جامه های خشن و درشت و مکینه پوشیدی و قباء دیباج و زربفت و جامه های حریر و اطلس که بر مصطفیٰ علیه السّلام می رسید در ساعت بدیگران ایثار میفرمود و کدام حالت در سخاوت ازین شگرف تر بود که حاکم اموال و متصرف اموال با حرم بفقر و فاقه گذراند و آنچه در بیت المال درآید و در نفقه خاصه از آسمان تعین باشد همه در اعطاء و ایثار رود و آنچه مصطفیٰ علیه السّلام را که در زیر سایه بان عنایت پرورش یافته بود در مباشرت مکارم اخلاق میسر گشت از اولین و آخرین فرزند آدم کسی را میسر نشده است و از فرط سخاوت ونهایت جود مصطفیٰ علیه السّلام در اخبار صحاح مرویست که در ایام استعلاء امر نبوت که مکه و خیبر فتح شده بود و مخالفان و دشمنان مطیع و منقاد گشته و اعراب در اسلام درآمده و زکاة و صدقات و جزیه و عشور در رسد شده و از جاها غنایم در می آمد در چنین ایامی عورتی پسر یتیم خود را پیش مصطفیٰ علیه السّلام آورد مصطفیٰ علیه السّلام را نمود که این یتیم برهنه است و پدر او در فلان غزو شهید شده بود ...... [نزد] من چیزی نیست که بدین پسرک جامه کنم و در چنان ایام توسعه که از هر طرف حقوق ...... می آمد از فرط سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام از

لـزوم زهد مصطفیٰ علیه السّلام بر مصطفیٰ علیه السّلام جز پیراهنی که پـوشیـده بـود جامه و زیر پوشی در خانه موجود نبود و وجه آن هم که به یتیـم پـوشیـده شـود نـه در خـانـه مـصطفیٰ علیه السّلام بود و نه در بیت المال باقی مانده و از آن جا که دل مصطفیٰ علیه السّلام را برحمت عام آراستـه بـودنـد بـرهـنگی آن یتیم را طاقت نیاورد در حال پیراهن از تن مبـارک خـود بـکشید و بدان یتیم داد دو دست خود را در گردن خود مـعـلـق کـرد و در گوشه بنشست و هم در آن حال جبریل بر مصطفیٰ عـلیـه السّلام منزل شد و آیت مذکور آورد قوله تعالیٰ ولا تجعل یدک مـغـلولة علی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً اعنی ای مـحـمـد دستهـا در گـردن خـود در میـار و آنـچـه داری تمام مده و مـلامت زده و حسرت زده منشین و علماء آخرت نوشته اند که اگر در آیـت مـذکـور شبـه عتـابـی مـی نماید و لکن فقر اختیاری و کمال زهد مـصـطـفـیٰ عـلیـه السّلام بر دیده کونین جلوه می کند که در چنان ایام وسـعـت از فـرط سـخـاوت و لزوم زهد مصطفیٰ علیه السّلام در خانه و بیـرون خـانـه و جـه جـامـه کـه تـن آن یتیم پوشیده گردد موجود نبود و چـگـونـه سخاوتی باشد که اکرم بر اکرمین دران سخاوت و لا تبسطها کـل البسـط فرماید و چگونه زهدی بود که مال بحرین و یمن و یمامه و حـجاز درآیـد و خـمـس غـنـایم برسد و زمینهای قصبات خیبر در نفقه خـاص مـعین باشد و جز پیراهن که آن را مصطفیٰ علیه السّلام پوشیده بـود زیـر پـوشی دیگر و جامه دیگر و وجه مال دیگر درون و برون خانه موجود نباشد و علماء سلف و در صحایف تحقیق آورده اند که حکماء متقدم و متاخر در تعریف فضایل اخلاق شرایط و لوازم بیـسـار نوشته اند و آن شـرایـط کـه ایشـان گـفته و نوشته اند در بسیاران که در مباشرت

فضایل منسوب و مشهورند نه مشاهده شده است و منقول گشته است مگر در مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام که بر حیثیتی منقول شده است که تمامی شرایط تمامیت در فضایل مصطفیٰ علیه السّلام معمول گشته است چنانکه در فضیلت سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام منقول است که اکرام و انفاق واعطا و ایثار مصطفیٰ علیه السّلام از وجوهات حلال بی شبه بوده است و لله و فی الله و ابتغاء لمرضاة الله و تاییداً لدین الله و ترغیباً لدخول الاسلام و وقایة لشر الاشرار بمصرف رسیده است و سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام از طمع مکافات و طلب صیت و عزت و شهرت و مقصود خود نمایی و نظر در مصلحت زمانی و قصد قربت و تمناء جلب ... سخاوت است مبرا بود و به تبذیر و اسراف مشوب نگشته و بآرزوی محا ..... و بمنت و ایذا حبط نشده و بعد اعطا و ایثار تاسفی و ندمی در خاطر نگذشته چه مصطفیٰ علیه السّلام در زیر سایه بان عنایت الله تعالی پرورش یافته بود و مکارم اخلاق در مصطفی علیه السّلام جبلی و فطری بوده است و دست عنایت ازل فضایل مصطفیٰ علیه السّلام را با شرایط و لوازم فضایل تمام گردانیده است و از نواقض و نقایص فضایل و تمامی رذایل عصمت کرد و الا فراعنه و جبابره و مترفهان و متنعمان و اسیران نفس و اقطاعیان شیطان و گرفتاران و خسران و حذلان مالهای قارونی و گنجها دقیانوسی از وجه و غیر وجه در محل داده اند و می دهند و خواهند داد و لکن اعطا وایثار راندگان ازل را حیثیتی لازم گشته که بیشتر از وجوه حرام و تشبه و مکروه بمصرف می رسد و ازان طریقی که در اعطا وایثار ایشان معهود شده است همه ایذا و سرزنش و منت نهاده اند بر معطی له بار می آرد و معاملات مذکور فضیلت سخاوت را ناقص می کنند و تناقض

کرم می شود و جزای سخاوت را حبط می گرداند و از چنان عطیای که جابره و فراعنه می کند ثواب بعقابت وفضیلت بر ذیلت و امید خیر بنظر داشت وبال و نکال بدل می شود و آن دادها تکبر آمیز و خود نمای آمیخته متکبران و خود نمایان هباء منثورا می گردد و وسیلت عذاب ابدی ایشان می گردد.

فصل هفتم:

در بیان شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام.

علمای اولین و آخرین متفقند بدانکه خلق شجاعت از فضائلست و خلقی از فضایل اخلاق است و اگرچه در فضیلت شجاعت فی نفس الامر قهر و غضب و کشتن و بستن لازم است و لکن چون دافع مضرت و قارع موذیات است سر جمله فضایل می شود که دفع مضرت بهترین ایصال منفعت است و نیز جبانت که رذیلت شنیعه است ضد شجاعت است پس شجاعت انفس الفضایل باشد و حقیقت معنیٰ شجاعت قوت غضبی است با انقیاد عقل و علماء و حکما گفته اند که اگر آن قوت غضبی منقاد عقل و متضمن خیر نباشد آن را ددگی و درندگی گویند و محض رذیلت خوانند چنانکه در اغلب بی باکان وبی عاقبتان و درندگان نافرجام اولو الابصار ..... شده است و میشود و علماء نوشته اند که شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام ..... [دارای] آنچنان کمال عقلی بود که مصطفیٰ علیه السّلام را بدان بر آفریدگان هزده [هزده هزار بلند آواز] کرده بودند و بر خواص ملک و بشر مفضل آفریده و در شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام از بیشتری صحابه مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام اشجع الناس و در جمیع محاربها افروخته در مقابل خصمان ایستاده است و در قتال دشمنان مقدم شده

و در بعضی محاربه اگرچه خصمان غلبه کرده اند مصطفیٰ علیه السّلام
از صف محاربه نجنبیده است و از مقابل خصمان در جمیع حالتی نتافته
است و چندین کرت که شجاعان و ابطالان معروف از غلبه لشکر
دشمنان تفرقه شده اند و چپ و راست رفتند مصطفیٰ علیه السّلام از
مقابله خصمان عنان نگردانیده اند و بازنگشته و از شجاعت مصطفیٰ
علیه السّلام عمران و حصین روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام
را در هیچ چیزی با خصمان ملاقات نشدی که اول خود در حرب
درنیامده و در روز جنگ احد ابی خلف بر اسپی معروف سوار شده
بود و از نوع سلاح پوشیده و چون صفها مقابل شد ابی خلف بر
مصطفیٰ علیه حمله کرد و در اوان حمله کردن ببانگ بلند می گفت
که محمد کجاست محمد کجاست و من پیش ازین محمد را رها کرده
ایم و نکشته ام امروز او از من رها نشود و بعضی مسلمانان در آن
حالت در آمدند میان او و میان مصطفیٰ علیه السّلام حایل شدند
مصطفیٰ علیه السّلام یاران را فرمود که از میان من و او دور شوید و
بگذارید تا ابی خلف بیشتر آید یاران از میان دور شدند مصطفیٰ علیه
السّلام حربه از حارث ابن ضمه بستد و بردست گرفت و ابی خلف
مقابل شد و هر دو با یکدیگر آویختند و محاربه می کردند و زخمها
می انداختند و در آخر مقاتله مصطفیٰ علیه السّلام بر گردن ابی زخمی
انداخت و هیچ زخمی ازانْ او کاری نمی آمد و مصطفیٰ علیه السّلام
بر گردن ابی از زخم نیم نیزه یک پهلوی ابی خلف را بشکست و او
زخم خورده از پیش مصطفیٰ علیه السّلام بازگشت و با سران قریش
که دران محاربه یکجا آمده بودند گفت که محمد مرا کشت و ایشان
زخم او را تفتیش کردند و باو گفتند که زخم تو سبکست و از چنین

زخم بیم هلاکت نباشد و ابی خلف با آن سران گفت که محاربه که امروز با محمد رفته است که اگر محمد آنچنان محاربه با شما کردی یکی از شما زنده نماندی و ازین زخم که محمد بر من کرده است من زنده نخواهم ماند که من در روز جنگ بدر با محمد گفته بودم که این اسپ را که من بر او سوارم هر روز شانزده رطل جواری می ...... [دهم] اسپ بر نشینم و ترا بکشم محمد مرا گفته بود که اگر خواست خدای تعالیٰ باشد من ترا ...... [بکشم] و شما میدانید که محمد دروغ نگوید و مرا او امروز دو زخم کرده است ...... است که من ازین زخمها خواهم مرد و اگر امروز محمد بر من خوی انداختی هم من بمردمی و در بازگشت به قریش ابی خلف هم ازان زخم مصطفیٰ علیه السّلام درگذشت و از شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضی بارها بالا منبر گفته است که چون ما را با کفار جنگ سخت شدی و خوف غلبه کردی ما بمصطفیٰ علیه السّلام پناه می جستیم و هیچ کسی از ما بخصمان نزدیکتر از مصطفیٰ علیه السّلام نبودی و در روز جنگ بدر که کفار در اول محاربه برما حمله آوردند ما بمصطفیٰ علیه السّلام پناه بردیم مصطفیٰ علیه السّلام پیشتر شد ما را قوتی و استظهاری پیدا آمد و از استظهار مصطفیٰ علیه السّلام ما بر کفار حمله کردیم و ایشان را بشکستیم و زیر زبر نهادیم و ما در کسی چنان شجاعت ندیدیم که در مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کرده ایم و از شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک اخبار کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام احمل الناس و اشخی الناس و اشجع الناس بود و شبی در مدینه از نعره و فریاد دزدان و رهزنان هولی و فزعی افتاد و مردمان در خانهای خود بیدار شدند و سلاحها بر دست گرفتند و بیرون آمدند و بر سمت آن آواز

روان شدند و چون از صحراء مدینه پیشتر شدند دیدند که مصطفیٰ علیه السّلام بر اسپی پشت برهنه سوار شده و تیغ در گردن حمایل کرده از پیش بازگشته می آیند مردمان پیشتر شدند و از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند که حال چیست مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را گفت مترسید مترسید که من بر سمت آن آواز دورتر رفته بودم هیچکس را ندیدم باز گردید که بر آن سمت کسی نیست خلق بازگشت و آن زمان که آن آوازها برآمد و خلق بیدار شد مصطفیٰ علیه السّلام بتهجد مشغول بود بمجرد آنکه آوازها ازان سمت می آمد مصطفیٰ علیه السّلام تیغ بستد و از خانه بیرون آمد و اسپ ابو طلحه را دید که در پیش در او بسته اند مصطفیٰ علیه السّلام آن اسپ را بگشاد و پشت برهنه بران اسپ سوار شد و تنها بتعجیل هرچه تمامتر بسوی آن آواز رفت و چون آن طرف کسی را ندید از آنجا بازگشت و مردمان را هم بازگردانید و از شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام پیوسته ...... [روایت کرده اند] عمر گفتی که من افصح و اشجع از مصطفیٰ علیه السّلام دیگر ندیده ام و من بسیار ...... [سفر] کرده ام و در غزوها با مصطفیٰ علیه السّلام بوده و دیده ام که در حالت مقابل اوّل ...... خود را در انداختی و در نزول بلا و مصائب در هنگام نیستی و تنگدستی ...... مصطفیٰ علیه السّلام دیگریرا ندیده ام و شجاعت و سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام را از آبا و اجداد میراث رسیده بود که در بنی هاشم کسی نباشد که او را نبود و شجاعت نبود و در مصطفیٰ علیه السّلام به نبوت شجاعت آراسته تر گشت و نقطه کمال ترقی کرد و براء عازب از شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است که مردی براء عازب را بر طریق طعن گفت که شما در روز جنگ حنین از پهلوی مصطفیٰ

علیه السّلام بگریختید و خصمان را پشت دادید براء عازب او را جواب داد که اگرچه ما گریختیم و لیکن مصطفیٰ علیه السّلام نگریخت و من دیدم که دران زمان که در لشکر هزیمت افتاد و هر کسی چپ و راست شد مصطفیٰ علیه السّلام مقابل خصمان ایستاده کرد و دران حالت مصطفیٰ علیه السّلام بآواز بلند میگفت انا النبی لا کذب اعنی منم پیغامبر و دروغی نیست و دران زمان مصطفیٰ علیه السّلام بر استر سفید سوار بود و ابو سفیان حرم لگام استر مصطفیٰ علیه السّلام گرفته بود و مصطفیٰ علیه السّلام میخواست تا طرف خصمان حمله کند و ابوسفیان لگام استر از دست نمی گذاشت و هم براء عازب گفت که قوی تر از مصطفیٰ علیه السّلام در شجاعت دیگری دیده و شنیده نشده است و دران هزیمت مصطفیٰ علیه السّلام از جای خود نجنبید و خلق مصطفیٰ علیه السّلام را دیدند که برجای خود قرار گرفته است بازگشتند و جمع شدند و کفار را بشکستند و هم از ماجراء جنگ حنین از عباس عم مصطفیٰ علیه السّلام از شجاعت مصطفیٰ علیه السّلام مرویست که چون در حرب حنین هزیمت افتاد لشکر چپ و راست شد و دران زمان مصطفیٰ علیه السّلام بر استر سفید سوار بود و خواست که تنها بر لشکر کفار حمله کند من لگام استر مصطفیٰ علیه السّلام را از دست رها نکردم و مصطفیٰ علیه السّلام را نگذاشتم که تنها با خصمان درآید و دران حال ابو سفیان جرم رکاب مصطفیٰ علیه السّلام گرفته بود.

فصل هشتم :

در بیان حیا و اعضای مصطفیٰ علیه السّلام.

علمای سلف در کتب احادیث نوشته اند که حیا در بنی آدم بر

دو نوعست نوع اول حیا غریزی و عادی است که ازان حیا پیش یک دیگر برهنه نمی شوند و آنچه واسطه عیب گیری است و عیب آن درمیان یک دیگر معتاد شده است ازان احتراز می کنند و چیزهای که بر سبیل اعتماد موروث در نظر خلق شنیع و زشت نماید آنرا مستور میدارند و نوع مذکور ...... [درمیان فرزندان] آدم بر سبیل عموم جلوه می دهد و اگر حیاء مذکور درمیان فرزندان آدم نباشد فضیحت و رسوا گردند و آنان که حیا مذکور را از پیش دیده خود ...... و رسوا می کردند و رسوا و فضیحت میزنند چنانکه مخانیث و فواحش و ناراستان و خماران و زماران که پرده شرم از پیش دیدهٔ خود برداشته اند عمر و بسر می برند و نوع دیگر حیای ایمانی است که وراء حیاء غریزی است و از تصدیق وحدانیت خدا و رسالت مصطفیٰ علیه السّلام در باطن منبعث می گردد و از انبعاث آن شرم شخصی نمی تواند که اعلاناً و اخفاءً بی فرمانی خدا و رسول خدا کنند و در مآثم و معاصی دست زنند فضلاً از آنچه مآثم و معاصی را پیشه سازد و یا بحرفه گیرد و حیاء رستن حیاء ایمانی حیاء عادتی ... [مؤید] می شود و استقامت می پذیرد و حیاء ایمانی در شخص بمقامی ترقی میکند که شخص از کثرت ادرار نعم باری و یا از مآثمی که پیش از انبعاث حیاء ایمانی ازو در وجود آمده باشد سربالا کند و طرف آسمان نظر اندازد و اگر نوع ضعیفی در اصل ایمان او می باشد در ساعتی که هوای نفس غلبه می کند و اغواء شیطان درکار می شود معصیت را خفیه و مستور مرتکب می شود و در نفاق در پناه توبه می افتد و متاسف و متندم میگردد و بتکفیر متنوع کفر می گرداند و هرچند حیاء عادتی از حیاء ایمانی مدد بیشتر یابد شخصی را با خدا و بندگان خدای در مباشرت سیآت و

خطیئات مانع تر گردد ودر حیاء ایمانی که باندازه تصدیق در باطنها می روید و بمقدار رسوخ ایمانی در معاملات خاص وعام ظاهر میشود اعنی با خدا و بندگان خدا پیدا می آید درمیان مومنان تفاوت بسیار است و آن اندازه تقریر و قابل تحریر نیست و در کتب ائمه حدیث از کمال حیاء مصطفیٰ علیه السّلام آورده اند که حیای مصطفیٰ علیه السلا چه از جهت کمال تصدیق ایمانی مصطفیٰ علیه السّلام که ایمان مصطفیٰ علیه السّلام از خبر گذشته و بمشاهدهٔ عیانی ترقی کرده بود و چه از جهت آنکه تمامیت مکارم اخلاق در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور بود بنهایت روایت کرده اند و حیثیت و کیفیت مصطفیٰ علیه السّلام بر نهجی باسنادات صحیح منقول است که بدان حیثیت حیا هیچ یکی از فرزندان آدم منقول نیست ...... [ازان] جمله چند ماجراء معدود از حیاء مصطفیٰ علیه السّلام در معرض ذکر کرده آمد و از فرط ...... [حیاء] مصطفیٰ علیه السّلام از بیشتری صحابه مروی است که شرمگین تر از مصطفیٰ علیه السّلام دیگری ...... [را ندیده ایم] مصطفیٰ علیه السّلام بحدی شرمگین بوده است و شرم خدا و شرم بندگان ...... او را حفاظت کرده بود که اعضاء عورت مصطفیٰ علیه السّلام در نظر محرم و نامحرم نیامده است و از نهایت شرمی که در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور بود مصطفیٰ علیه السّلام نتوانستی که سخنی بروی یکی گوید که او را آن سخن دشوار آید و مصطفیٰ علیه السّلام از وفور شرمی که داشت نتوانستی که دیده بر دیده یکی بنهد و با او زفتی بر زمان راند و از نهایت حیاء و اعضاء مصطفیٰ علیه السّلام ابو سعید خدری روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام شرمگین از دختر بکر بود که از پس پرده بیرون نیامده باشد و اگر کسی بروی مصطفی

علیه السّلام سخنی گفتی که آن سخن مصطفیٰ علیه السّلام را خوش نیامدی مصطفیٰ علیه السّلام بر روی او نگفتی که تو این سخن نیکو نگفتی و یا مرا این سخن که گفتی خوش نیامده است و لکن ما که بیشتری در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام حاضر می بودیم گر اهمیت آن سخن از تغیر بشره مصطفیٰ علیه السّلام در می یافتیم که مصطفیٰ علیه السّلام را سخن او خوش نیامده و از غایت شرم و نهایت کرم مصطفیٰ علیه السّلام بمشافه بر روی کسی سخن نگفتی که سامع را آن سخن بوجهی دشوار نماید و هم از فرط حیاء مصطفیٰ علیه السّلام ام المومنین عایشهؓ گفته است که اگر کسی مصطفیٰ علیه السّلام سخنی رسانیدندی که آن سخن مصطفیٰ علیه السّلام را دشوار نمودی مصطفیٰ علیه السّلام از غایت شرم در مجلس با او نگفتی که تو همچنین سخن گفته و با یاران هم نگفتی که فلان همچنین سخن گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام اصلاً و البتةً از جفای کسی شکایت نکرده است و گوینده سخن بی وجه را هم از وفور شفقت بوضاعت نگذاشتی و درمیان جمع نام گوینده سخن بی وجه را مسمی نکردی و بر سبیل اجمال گفتی که چگونه قومی باشند که پیغامبر خود را همچین گویند و گوینده سخن چون دران مجلس حاضر بودی سرا بسرا دریافتی که مصطفیٰ علیه السّلام در باب او می گوید از گفته خود متنبه شدی و توبه کردی و عذر خواستی و هم درین معنیٰ که مصطفیٰ علیه السّلام از وفور شرم از رنجش خود به اشارت بیاگاهانیدی و تصریح نکردی بعضی صحابه روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام بارها در مجلس گفتی که اگر کسی از شما بمن سخن رسانیده است و خاطر من اران سخن آزرده شده و من نتوانسته ام از شرم که باو بگویم

که تو مرا همچنین گفته و لیکن رمزاً و اشارةً و کنایةً گوینده را آگاهانیده ام تا او بر گفته خود عذر آن از من باز خواهد و در دل من ازو آزاری نماند و من با شمان چنان باشم که اخلاص و محبت من بر شما برمزید ..... [گراید] در دنیا و آخرت از اخلاص و محبت من رستگار شوید و هم از وفور شرم مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک روایت کرده است که مردی در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام زعفران بر روی مالید .... بسیاری زعفران که بر روی خود مالیده بود تمامی روی او زرد می نمود مصطفیٰ علیه السّلام را دشوار آمد و از غایت شرم بر روی او هیچ نگفت و چون آن شخص از مجلس باز گشت مصطفیٰ علیه السّلام یاران را گفت که اگر شما او را می گفتید که روی خود شسته [بیایید] او متنبه شدی و بار دیگر زعفران در روی مالیده در جمع نیامدی و ام المؤمنین از وفور شرم مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در غایت شرمگین بود که نظر کسی از محرمان فراش در عورات او نیفتاد و دیگر معاملات شرم مصطفیٰ علیه السّلام هم ماجرای مذکور بدان قیاس میتوان کرد و عبدالله بن عمر می گوید که رضا و سخط مصطفیٰ علیه السّلام از گونه روی مصطفیٰ علیه السّلام در می یافتیم که اگر مصطفیٰ علیه السّلام خوش بودی روی مصطفیٰ علیه السّلام چنان تابان گشتی که آیینه مقابل آفتاب درآمد و روشنایی آن بر دیوار افتد و اگر مصطفی علیه السّلام در خشم شدی رنگ روی مصطفی علیه السّلام بسیاهی زدی و عبد الله مسعود گفته است که اگر مصطفیٰ علیه السّلام در خشم شدی روی مبارک سرخ گشتی و علی مرتضیٰ گفته است تا اگر مصطفیٰ علیه السّلام خوش شدی گفت الحمد لله تتم الصالحات و علماء حدیث یا

سیر هم در کتب احادیث آورده اند که شرم مزیّن ومکمل سایر مکارم اخلاقست و باعث اجتناب رذایل و مآثم ما است من الله و من الناس شرم است و هرنا کردنی و ناگفتنی و و نا خوردنی که فی نفس الامر بنی آدم می کند و می گوید و میخورد یا از خدا شرم نمی دارد و یا از بندگان خدا شرم نمی کند و غلبه نفس پردهٔ شرم او میدرد و اگر از نظر عنایت الله تعالیٰ شرم خدا و شرم خلق بر و غلبه می کند و شرم او بر فوران هواء نفس او غالب آید نتواند که در هیچ معصیتی دست زند و رذیلتی را مباشرة نماید و آنکه نه او را شرم ایمانی و نه در جبلت او شرمی مفرط مفطوربود ناکردنیها بکند و ناخوردنیها بخورد و نا گفتنیها بگوید و هم ازین جهت جماهیر انبیاء بیک اسلوب گفته اند اذا لم تستحی فاصنع ما شئت اعنی اگر از خدا و از بندگان خدا شرم نخواهد [نخواهی] داشت ... [هرچه بخواهی کن] و علماء آخرة گفته اند که حیا متمّم مکارم اخلاقست و مصطفیٰ علیه السّلام ... بتمامی مکارم اخلاق مجبول بود در حیثیت هر خلقی که فرض خواهند کرد ... مصطفیٰ علیه السّلام دران مدرج بوده است و تمامی معاملات عمر مصطفیٰ علیه السّلام در مباشرت شرم منقضی شده است و اگر تمامی معاملات مصطفیٰ علیه السّلام در حیز تحریر آید نهایت شرم مصطفیٰ علیه السّلام روشن شود فاما اولوا الابصار از مطالعه ماجرای چند که علماء حدیث و ائمه تاریخ در شرم مصطفیٰ علیه السّلام ایراد کرده اند نهایت شرم مصطفیٰ علیه السّلام را بران قیاس کنند.

فصل نهم

در بیان شمه رافت طبیعی و مهر جبلی مصطفی علیه السّلام

در کتب احادیث از اجلاء تابعین مروی است که اجماع

صحابه است که مصطفیٰ علیه السّلام رحمت مشخص آفریده شده بود و در صحت اجماع صحابه آیت وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آیت حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم برهانی قاطع و دلیلی واضح چه رؤف و رحیم از اسماء صفات باریتعالی و در صیغت مبالغت در رافت و رحمت مصطفیٰ علیه السّلام منزل شده است و مبالغت در رافت و رحمت و سایر مکارم اخلاق در صفات باریتعالیٰ منحصر است و ازانکه مصطفیٰ علیه السّلام به نسبت همه مخلوقات در مباشرة مکارم اخلاق بنقط نهایت کمال جلوه کرده بود در مآثر مصطفیٰ علیه السّلام رافت و رحمت در سبیل مبالغت از آسمان منزل شده است و چون هر دو وصف مذکور از خواص اوصاف الوهیت است کمال و جلال مصطفیٰ علیه السّلام در ملک و ملکوت جلوه کرده است و عزت و عظمت مصطفیٰ علیه السّلام در میان آسمانیان و زمینایان پیدا آمده و چنین عزتی و عظمتی از فرزندان آدم برو ختم شده و از رافت علم مصطفیٰ علیه السّلام معاذ جبل روایت کرده است که در آنچه مصطفیٰ علیه السّلام مرا در یمن فرستاد از رافتی که در طبیعت مصطفیٰ علیه السّلام مجبول داشت مرا وصیت کرد که در زمستان نماز بامداد بامردمان در اول صبح ادا کنی که در زمستان شبها دراز بود و مردمان بتواند که بی هیچ مشقتی کهتر از خواب بیدار شوند و در جماعت حاضر آیند و قرات در نماز بامداد زمستان دراز ترگیری و دراری قرات بمقداری بودی که مقتدیان طاقت آرند و ملول و سیم نشوند و اگر ایام تابستان باشد باید که نماز بامداد در روشنای بگذاری که در تابستان شبها خورد باشد و خلق از خواب زودتر نتواند خاست در ادای نماز صبر کنی و در اقامت تعجیل نکنی تا مردمان از خواب بخیزند و

وضو ..... [سازند و] در مسجد آیند و در جمع معاملات دین و دنیا بامردمان دشوار ...... [مگیر و آسانی] را کارفرمای و خلق را در اطاعت امر خدا و رسول خدا ترغیب کنی و ...... کوشی و مردمان را برحمت و مغفرت پروردگار بشارت رسانی و از کرم الله تعالیٰ گناهگاران را نومید نگردانی و تبشیر را بیش از تنذیر معمول داری و هم از وفور مهربانی مصطفیٰ علیه السّلام معاذ جبل می گوید که خانه من در قبا بود و قبا از مدینه سه کروه و منکه معاذم شبی نماز خفتن دنبال مصطفیٰ علیه السّلام گذاردم و در خانه رفتم و در مسجد قبا بازجماعت کردم و در قرات نماز خفتن سوره بقره می خواندم باشد که مقتدیی ترک نماز داد و در خانه رفت و روز دیگر بعضی مردمان که دنبال من در مسجد اقتدا کرده بودند در پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و گفتند که امشب فلان شخص در نماز خفتن اقتدا کرده بود در اثناء نماز ترک جماعت داد و در خانه رفت مگر منافق شد مصطفیٰ علیه السّلام آن مرد را طلبید و ماجراء ترک دادن نماز ازو پرسیدند او گفت یا رسول الله میدانم که من از جمله مخلصان دینم و نعوذ بالله که منافق شده باشم فاما من همه روز در نخلستان کار کرده بودم ...... کند زده و نماز خفتن مانده و کوفته و گرسنه آمده دیدم که معاذ در مسجد امامت می کند دنبال او اقتدا کردم و او سوره بقر می خواند من از ماندگی طاقت نیاوردم و علاحده شدم و نماز خود تمام کردم خانه رفتم معاذ میگوید که چون مصطفیٰ علیه السّلام ازان مردم آن ماجرای مذکور شنید بر من در خشم شد و همچنین در عین خشمناکی دوبار فرمود افتان یا معاذ افتان یا معاذ اعنی فتنه می انگیزی یا معاذ فتنه می انگیری یا معاذ و مراد از فتنه انگیزی آنست که هر که تو در قرات

چندان دراز کنی و سوره بقره بخوانی ضرورت مردمان طاقت قیام نیارند و نماز بشکنند و از شکستن نماز در امور دین سست اعتقاد گردند و تو بواسطه این فتنه شده باشی و بعد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام از سبب دراز گرفتن قرات در نماز بر من عتاب کرد نام چند سوره خورد بر زبان راند و مرا فرمود که قرات امام ازین سورتها و مثل این سورتها باید خواند تا مردمان بنشاط دل فرایض ادا توانند کرد و هم دران معرض که مصطفیٰ علیه السّلام مرا مقادیر قرات امام تعلیم کرد این حدیث بر زبان راند که صلوة القوم صلوة اضعفهم فان فیهم الضعیف و الکبیر و ذوالحاجة اعنی در اوان امامت ...... [رعایت] مقتدیان نماز ضعیف ترین مرذمان بگزارید و قرات اندک گیرید که درمیان مقتدیان ...... [ضعیف] و پیر باشد و صاحب حاجت باشد و اگر شما در امامت قرات دراز ...... [کنید و در رکوع] و سجود دیر بمانید ضعیف و پیر و صاحب حاجت طاقت درازی قرأت و بسیاری تسبیح رکوع و سجود نیارد و عبادت خدا بر دل ایشان گران شود و در دین ایشان خلل زاید و اعتقاد ایشان سست گردد و علماء سلف در ذنابه شرح حدیث مذکور نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت شفقت و غایت رافت که بر امت در طبیعت سرشته داشت مشقت تطویل قرات در نماز که ستون دین و افرض الفرایض و جامع عبادات است روا نمی داشت فردا قیامت بآن قربی و رفعتی که مصطفی علیه السّلام را در حضرت بی نیازی روی خواهد نمود و زمان زمان در مقعد صدق درجات قرب مصطفی علیه السّلام ترقی خواهد کرد عذاب دوزخ بر امت گناهگار چگونه روا خواهد داشت و از رافت و رفق مصطفی علیه السّلام انس مالک روایت کرده که اگر کسی از یاران

مصطفیٰ علیه السّلام سه روز در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام حاضر نشدی مصطفیٰ علیه السّلام حال او از یاران باز پرس کردی اگر کسی از یاران گفتی که او طرفی رفته است مصطفیٰ علیه السّلام او را دعا خیر کردی و گفتی که باری تعالیٰ او را باحصول غرض باز آرد و اگر گفتندی که او هم در خانه است مصطفیٰ علیه السّلام در خانه او رفتی و او را پرسش کردی و از سبب ناآمدن تفتیش فرمود و اگر او را در پرداخت مهمی مشغول دیدی مصطفیٰ علیه السّلام او را دران مهم مدد معونت کردی و البته دران کوشیدی که مهم او بزودی کفایت شود و اگر مصطفیٰ علیه السّلام شنیدی که یاری رنجور شده است و سه روز بر آمده است بعیادت در خانه او رفتی و او را استظهاری دادی که خاطر او بدان ساکن گشتی و ازانست و مهربانی مصطفیٰ علیه السّلام مالک بن حورث گفته است که قبیله ما از مدینه دور بود و ما چند کس از قبیله خود بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدیم و بیست شبانروز بر مصطفیٰ علیه السّلام ماندیم و از مصطفیٰ علیه السّلام احکام دین آموختیم و پنج وقت نماز با مصطفیٰ علیه السّلام میگذاردیم و مصطفیٰ علیه السّلام از رافتی که در جبلت مفطور داشت دانست که ما از راه دور آمده ایم و در غیبت از برای ترتیب معاش اهل و عیال کسی نداریم از ما پرسید که شما در غیبت از برای غمخوارگی اهل و عیال کسی را گذاشته اید که مصالح ایشان را قیام نماید ما گفتیم که نگذاشتیم مصطفیٰ علیه السّلام دیروز ما را...... [باز ده] باز گردانید و بشفقت و مهربانگی گفت که ... از مدینه دور و شمان عیال و اطفال دارید هر که را از شما با من کار ... در دین پرسیدنی بیاید و کار خود تمام کند و در روز بار گردد و از رافت عام و رفق مفرط و مهر طبیعی مصطفی

علیه السّلام انس مالک روایت کرده است که اگر خوردکی از خوردکان مدینه بیامدی و دست مصطفیٰ علیه السّلام بگرفتی مصطفیٰ علیه السّلام از وفور مهربانی دست خود از دست او رها نکنانیدی و هرچا که آن خوردک مصطفیٰ علیه السّلام را دست گرفته بردی مصطفیٰ علیه السّلام برابر او شده برفتی مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت رافت و غایت رفق خود خاطر کسی را از خورد و بزرگ شکسته روا نداشتی از وفور ترحم مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک روایت کرده که مصطفیٰ علیه السّلام ابراهم پسر خود را در کنار گرفته در قبیله ها بردی و شیر دهانیدی ودوکان و سه کان کروه او را کنار گرفته بگشتی و من روزی دیدم که شوی دایه ابراهیم پسرک خود را در کنار گرفته پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمد و آن و پسرک او خاک آلوده شده بود مصطفیٰ علیه السّلام آن خوردکی را از کنار او بستد و در کنار خود گرفت و ببوسید و برفقی هرچه بیشتر گرد ازو بیفشانید و دیده آن طفل را بر سینه مبارک خود داشت و تلطف می فرمود و آن خوردک را نوازش می کرد و از وفور مهر و رافت مصطفیٰ علیه السّلام از صحابه مرویست که روز جمعه بود که مصطفیٰ علیه السّلام خطبه می گفت که حسن و حسین بستگان مصطفیٰ علیه السّلام پیراهنهای لعل پوشیده دوان دوان در مسجد در آمدند و دران حالت که ایشان دوان در می آمدند دامن پیرهن ایشان زیرپای ایشان می آمد و بر زمین می افتادند و گردآلوده می شدند مصطفیٰ علیه السّلام از بالاء منبر فرود آمد و ایشان را بیفشاند و هر دو را در کنار گرفت و بالای منبر برد و نزدیک خود نشاند و گفت صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنة لکم اعنی راست گفته است خدا که مال شما و اولاد شما

فتنه راه شما است و این زمان نظر من برین خردگان افتاد دیدم که دامن های ایشان زیرپای ایشان می آید و بر زمین می افتند و گرد آلوده می شوند طاقت نیاوردم و ترک خطبه دادم و از منبر فرود آمدم و ایشان را گرد آوردم مصطفیٰ علیه السّلام بعد تقریر ...... باز باداء خطبه مشغول شد و هم ازوفور رفق مصطفیٰ علیه السّلام ...... [در] اخبار آمده است که وقتی از اوقات زینب دختر خود امامه را ...... بر دست کنیزک بر مصطفیٰ علیه السّلام فرستاد و کنیزک را گفت که این طفل را مصطفیٰ علیه السّلام برسان و بگو که این خوردک بدخوی می کند و می گرید و شیر نمی خورد این معنی بسمع مصطفیٰ علیه السّلام برسان و تو باز گرد در خانه کنیزک مذکور دختر را مصطفیٰ علیه السّلام رسانید و حال آنکه او بدخویی می کند و شیر نمی خورد با مصطفیٰ علیه السّلام تقریر کرد بازگشت در خانه آمد مصطفیٰ علیه السّلام آن دختر را بر سینه خود گرفته نوازش می کرد و در صحن خانه می گردانید آن دخترک در ساعت با مصطفیٰ علیه السّلام الفت گرفت و بدخوی ترک آورد و با سینه مصطفیٰ علیه السّلام چسپیده ماند و در اثناء آن حالت بآنکه نماز از مسجد برآمد مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت رفق نتوانست که آن دخترک را از سینه خود جدا کند و او را برسینه گرفته در مسجد در آمد و چون مؤذن مصطفیٰ علیه السّلام را دید تکبیر اقامت گفت مصطفیٰ علیه السّلام آن طفل را بر سینه در نماز شروع کرد و هر بار که مصطفیٰ علیه السّلام در نماز سجده می کرد آن خوردک را از سینه فرود می آورد و بر زمین می نهاد و چون از سجده فارغ می شد باز آن طفل را بر سینه می گرفت و در نماز استاده می شد و هم بر حیثیت مذکور مصطفیٰ علیه السّلام

نماز تمام کرد و صحابه را از نهایت رفق مصطفیٰ علیه السّلام تعجب می آمد و یاران را معلوم شد که آن مقدار حرکت در نماز فعل کثیر نیستَ که نماز را باطل کند و از رافت و رقت و ترحم مصطفیٰ علیه السّلام از جابر عبدالله انصاری منقولست که در غزوی برابر مصطفیٰ علیه السّلام میرفتم در اثناء راه شتر من جاء ماند و هر چند جهد کردم خاستن نتوانست و مصطفیٰ علیه السّلام در عقب لشکر می آمد و در ماندگان و پس ماندگان را اعانت می فرمود چون نزدیک من رسید من بلند گفتم که ای کهفت امت تا کی بر من این چنین اشتری [استری] باشد که از جا بر نمی تواند خاست مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسید تو کیستی من گفتم جابرم مادر و پدر من فدای تو باد مصطفیٰ علیه السّلام فرموده چه حالت است من گفتم شتر من بر جای مانده است و خاستن نمی تواند مصطفیٰ علیه السّلام علی الفور از شتر خود فرودآمد و از من چوبی بستد و شتر مرا بزد شتر در زمان استاده شد و باز مصطفیٰ علیه السّلام شتر را بنشاند و پای مبارک خود بر آن شتر نهاده و مرا گفت که بر او بر نشین و من در زمان بر شتر سوار شدم و آن شتر من از دست سود مصطفیٰ علیه السّلام چنان جنبان شد که شتران دیگر ...... [بدرجه مشی] نمی رسیدند و من برابر شتر مصطفیٰ علیه السّلام شده می رفتم و مصطفیٰ علیه السّلام ..... خود از جهت من استغفار کرد و از باریتعالیٰ از برای من مغفرت ..... [طلبید...] مشی از من پرسید که پدر تو چند فرزند گذاشته است من گفتم هفت عورت گذاشته است مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که پدر تو هم دادنی داشت من گفتم که چند وسق خرما دادنی داشت و از جهت عورات پدر و وام پدر مصطفیٰ علیه السّلام را بر من شفقت بیشتر منبعث گشت و بعد

آنکه مصطفیٰ علیه السّلام از حال عورات و وام پدر من شنید مرا گفت چون من بمدینه رسم شمان را مدد کنم و وام خواهان شمان را منت کنم تا شمان را مهلت دهد و بیک کرة از شما نطلبد و اگر ایشان شفاعت من نخواهند شنید آن روز که خرمای نخلستان شما در خرمن کند و وام خواهان حاضر شوند مرا آنجا بطلبی و بعد ماجراء مذکور مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسید که تو زن خواسته ای گفتم که خواسته ام مصطفیٰ علیه السّلام فرمود کرا خواسته ی گفتم فلان کامله را که در مدینه بی شوهر مانده بود خواسته ام مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت چرا دختر بکر نخواستی که بازی می کردی و او با تو بازی کردی من گفتم پدر من دختران خرد گذاشته است که اگر من خوردکی خواستمی از خوردکان را که مادر و پدر ندارند غمخوارگی که کردی و چگونه پرورش یافتندی مصطفیٰ علیه السّلام از سخن من خوش شدی و مرا تحسین کرد و گفت نیکو کردی و صواب ور شد در آن بود که زن بزرگ خواستی و بعد استماع مذکور مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که شتر خود بدست من بفروش من گفتم که فروختم به پنج اواق زر مصطفیٰ علیه السّلام گفت من خریدم و چون در مدینه رسیدیم آن شتر را بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آوردم مصطفیٰ علیه السّلام بلال را فرمود تا پنج اواق زر بهای شتر و سه اواق زر دیگر بدان زیادت کند بدهد بلال هشت اواق زر مرا داد مصطفیٰ علیه السّلام آن شتر را بمن بخشید و مرا گفت این وجه وام پدر تو دوخته خواهد شد من گفتم نخواهد شد مصطفی علیه السّلام گفت پدر تو چیزی از ملک رها کرده است که بدان وام او دوخته شود من گفتم خرماستانی گذاشته که اگر آن خرمان بتمامی بوام خواهان می دهم وام

ایشـان را کـفایت نمی شود عیال او ضایع می ماند مصطفیٰ علیه السّلام کـرت دوم مـرا فـرمـود کـه آن روز که ...... [خرمای شما] برسد و وام خـواهـان حـاضـر شـوند مرا بطلبی چون خرما رسید و وام خواهان ...... [رسیـدنـد] مـن مـصطفیٰ علیه السّلام را طلبیدم و آنجا بردم و مصطفیٰ عـلیـه السّـلام در ...... [آنـجـا رفـت] و طـواف فرمود و دعاء کرد و از برکت دعاء مصطفیٰ علیه السّلام و میامن قدوم مصطفیٰ علیه السّلام در خـرمـاسـتـان ما چندان خرما شد که هم وام خواهان را کفایت کرد و هم در سـال تـمـام نـفـقـه عـیـال پـدر مـرا رسیده شد و ایمهٔ حدیث درذنابه مـاجـرای مـذکـور نـوشتـه انـد که همدرین معامله مذکور مصطفیٰ علیه السّلام با جابر عبدالله انصاری ورزیده است نهایت رافت و مرحمت و غـایـت رفـق کـه مهـتـری مصطفیٰ علیه السّلام در چندین محل جلوه می کـنـد و چـنـدین رفق و مشفقت در یک معامله با یک کسی از مصطفیٰ عـلیـه السّـلام روایـت کـرده اند و شرح و تفصیل رافت و رفق مصطفیٰ عـلیـه السّلام در تـمـام عـمـر بـا جـمـاهیـر صـحابه و عشایر و اقارب و محتاجان و درماندگان و مضطران ورزیده است و در درماندگیها و دین و دنیـا با بندگان خدا فریاد رسی کرد چگونه در طی تحریر در آید و در صـحـایف تـالیف مـرقـوم گـردد و از وفور رافت و ترحم مصطفیٰ علیه السّـلام ابـوهـریـره گـفته است که بدان خدایی جزای خدای نیست که روزی مـن از غـایـت گـرسـنـگی سنـگ بر شکم خود بسته بودم و نمی تـوانستـم دسـت بر زمین استوار کنم و بر پا خیزم همچنان گرسنه و در هـمـه شـده پیش در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام نشسته ماندم و هم در آن حـالـت ابـوبـکرؓ بـر مـن بگذشت و من آیتی از قرآن ازو پرسیدم و مـقـصـود مـن از مـکـامـلـه کـردن با ابوبکر آن بود که او دریابد که من

گرسنه ام و مرا در خانه برد و طعامی بخوراند او درنیافت و از من بگذشت و مرا نطلبید و بعد ازو عمر بر سر من آمد ازو هم بدان نیت اول آیتی از قرآن پرسیدم او هم دران حالت از سر من بگذشت و مقصود من در نیافت و طرف خانه خود رفت و بعد از ایشان مصطفیٰ علیه السّلام بر سر من رسید دریافت که حال من چیست تبسم کرد و مرا گفت دنبال من بیا من دنبال مصطفیٰ علیه السّلام رفتم و مصطفیٰ علیه السّلام درون خانه رفت و من هم اجازت طلبیدم و درخانه مصطفیٰ علیه السّلام درآمدم دیدم که قدحی پر شیر پیش مصطفیٰ علیه السّلام نهاده اند مصطفیٰ علیه السّلام از اهل خانه پرسید که این شیر از کجاست ایشان گفتند فلان شخص بوجه هدیه فرستاده است مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که ای ابوهریره برو و اهل صفه را بخوان بیار من اندوه ناک شدم و ...... [باخود گفتم] که اهل صفه مهمان مسلمانان اند و ایشان را اهلی و ولدی [نیست] ...... ایشان را می طلبد و طعامی می خوراند که اگر بر مصطفیٰ علیه السّلام چیزی از صدقه می رسد آن را برایشان می فرستاد و ازان وجه در خانه چیزی نمی داشت و اکنون در هدیه هم مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را شریک گردانیده پیش ازین صدقه ایشان صدقه می بردند بعد ازین هدیه هم خواهند برد و ابوهریره می گوید که چون من پیش مصطفیٰ علیه السّلام قدح پر شیر دیده بودم در خاطر من گذشته بود که چیزی ازان قدح مصطفیٰ علیه السّلام خواهد آشامید و باقی مرا خواهند داد مرا کفایت خواهند کرد و چون مرا مصطفیٰ علیه السّلام بطلب اهل صفه فرستاد غمگین شدم دانستم که این شیر ایشان خواهند خورد و بمن سهل خواهد رسید در اندیشه مذکور بودم که در خاطر من گذشت که فرمان خدا و رسول خدا بجای

آوردنی است و من رفتم و هر همه را طلبیدم و پیش در مصطفیٰ علیه السّلام آوردم و مصطفیٰ علیه السّلام اهل صفه را دران طلبید و مجلس از ایشان پر شد مصطفیٰ علیه السّلام در آن جمع مرا آواز داد من گفتم لبیک یا رسول الله مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت برخیز و این قدح بدیشان برسان من قدح شیر بردست گرفتم و هر یکی را میدادم و آنکه شیر میخورد و باز قدح بدست من میداد و من میدیدم که ازان قدح چیزی کم نشدی تا همه حاضران ازان قدح سیر شدند و آخر مصطفیٰ علیه السّلام رسیدم و مصطفیٰ علیه السّلام قدح از دست من بستد و پیش خود نهاد و سر بالا کرد و جانب من دید و تبسم کنان مرا گفت بنشین و این قدح بر دست گیر و بخور من پیش مصطفیٰ علیه السّلام نشستم و از آن قدح شیر آشامیدم و سیر شدم و خواستم که قدح از دست بر زمین نهم مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که دیگر بخور من دیگر خوردم و سیر تر شدم و باز مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که دیگر بخور من گفتم یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق مبعوث گردانیده است که شیر دیگر را جای نمانده است و بعد از همه مصطفیٰ علیه السّلام قدح را از من بستد و خود ...... و آخر من دریافتم که بسیاری آن شیر از معجزه مصطفیٰ علیه السّلام بوده است ...... درذنابه مذکور نوشته اند که اسلام ابوهریره بعد از فتح خیبر [روی داد] ...... و فتح خیبر مصطفیٰ علیه السّلام سه سال بر صدر حیات بود و آن ایام توسعه و یسر بوده است که امر نبوت استعلا گرفته بود و یدخلون فی دین الله افواجا ظاهر شده و زکات و صدقات و عشور می رسید و غنایم بدست می آمد از فرط سخاوت و لزوم زهد مصطفیٰ علیه السّلام حال برین جمله بود که نوشته شد و از رافت مصطفیٰ علیه السّلام باسناد صحیح

مرویست که اعرابی را در مدینه در روز ماه رمضان بازن خود وقاعی افتاد و آن اعرابی پیش نزدیکان قبیلهٔ خود رفت و آن حادثه خود باز نمود ایشان او را چنان تخویف کردند که او را ضرورت شد که حال واقعه خود پیش مصطفیٰ علیه السّلام بگوید آن اعرابی بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم و زن خود را هلاک کردم و در روز ماه رمضان باو فراهم آمدم مصطفیٰ علیه السّلام آن اعرابی را فرمود که برو که از کفارت این گناه یک برده آزاد کن اعرابی جواب گفت که بخدا جز این رقبه که بر تن من است بر رقبه دیگر مالک نه ام مصطفیٰ علیه السّلام عجز او شنید از وفور رافتی که در جبلت داشت از آن حکم بگذشت و او را گفت که برو شصت روز متصل روزه بدار تا مکفر شوی اعرابی باز گفت یا رسول الله این واقعه که مرا افتاد از حرارت روزه افتاد و چنان گرمی روزه در من اثر کرد که از وقاع صبر نتوانستم کرد چگونه توانم که شصت روز متصل روزه دارم مصطفیٰ علیه السّلام از فرط مهربانی ازین حکم هم بگذشت و او را گفت که برو شصت مسکین را طعام بخوران اعرابی گفت بدان خدایی که ترا بحق به پیغامبری فرستاده است که درمیان کوه مدینه از من و از زن من فقیر تر دیگری نیست مصطفیٰ علیه السّلام زمانی ساکت ماند و همان زمان باری پر از خرما پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند مصطفیٰ علیه السّلام اعرابی را گفت که این بار پر از خرما بستان و تو و عیال تو این خرما را بخورید اعرابی آن خرما بستد و شاکر و ذاکر در قبیله خود آمد و از وفوررافت و رحمت مصطفیٰ علیه السّلام و ماجرای که در سوال و جواب باو گذشت پیش اهل قبیله تقریر کرد ایشان را گفت که شمان مرا ازان حادثه چنان ترسانیده

بودید که جان در تن من نمانده بود مصطفیٰ علیه السّلام بر من چنین
احسان گرفت و بار خرما بمن داد که من و عیال مرا چندین روز کفایت
خواهد کرد و از استماع مهربانی مصطفیٰ علیه السّلام ...... از قبیله آن
اعرابی ایمان آوردند و از رفق و رافت مصطفیٰ علیه السّلام ...... اعرابی
بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و از مصطفیٰ علیه السّلام چیزی سوال کرد
مصطفیٰ علیه السّلام او را عطیه داد و از برای آنکه در یابد که او بدان
عطیه راضی شده است یا بیشتر توقع دارد با او گفت احسنت الیک
اعنی نیکی کردم درباب تو واعرابی بدان عطیه راضی نبود بر روی
مصطفیٰ علیه السّلام گفت که نه نیکی کردی در باب من و نه لطفی
کردی در حق من مصطفیٰ علیه السّلام از جواب او متغیر نشد و از
مجلس برخاست و اعرابی را برابر برد و درون خانه رفت و بدان عطیه
عطیه دیگر بر مزید بدو داد اعرابی راضی گشت و مصطفیٰ علیه
السّلام را دعا کرد و گفت فجزاک الله من اهل عشیرة خیرا مصطفیٰ
علیه السّلام چون اعرابی را راضی دید باو گفت که ازانچه تو مرا در
میان یاران گفتی دلهای ایشان بر تو گران شده است و آنچه این زمان
می گوی اگر بحضور ایشان بگوی ایشان از تو راضی شوند و بتو
ایذای نرسد اعرابی گفت همچنان کنم که تو می فرمایی و روز دیگر
مصطفیٰ علیه السّلام با یاران نشسته بودند که آن اعرابی مذکور از دور
پیدا شد و مصطفیٰ علیه السّلام چون او را دید با یاران گفت که دیروز
این اعرابی ازانکه او را عطیه بحسب مطلوب او ندادم از من رنجیده
بود و من او را در خانه بردم و بران عطیه عطیه دیگر بر مزید کردم و
همچنین دانم که او از من راضی شده است و اعرابی در مجلس درآمد
و مصطفیٰ علیه السّلام را گفت یا رسول الله من از تو راضی شدم و در

مجلس مصطفیٰ علیه السّلام را ثنا و دعا بسیار گفت و مصطفیٰ علیه السّلام با یاران فرمود که مثل من با این اعرابی بدان ماند که شتر ماده یکی درمیان راه تیورد و بار بر زمین اندازد و راه بیابان گیرد و خصم آن ماده شتر و همراهان او دنبال آن ماده شتر شوند تا او را بگیرند و هر چند که آن ماده شتر دنبال خود مردمان را به بیند بیشتر نفور گردد و دورتر رود و خصم ماده شتر چون نفرت بیشتر بیند همراهان را بگوید که شمان باز گردید و ترک او گیرید و مرا با این ماده شتر بگذارید که من بر او مهربان تر از شماام و مزاج او میدانم که بچه رام خواهد شد همراهان از دنبال آن ماده شتر باز گردند خصم ماده شتر آنچه مالوف او داند ...... و بنوازد بگیرد و باز او را برسر راه آرد و برفق او را بنشاند و رخصت بر ...... هم برو سوار شود من هم اگر این اعرابی را بگذاشتمی تنائج او از غلبه غضب که بروی من گفت او از دایره اسلام بیرون آمدی و شمان او را می کشتید و او دوزخی شدی و من برفق او را بر سر رضا آوردم و اسلام او سلامت ماند و از نهایت رافت و غایت رحمت مصطفیٰ علیه السّلام جماهیر صحابه روایت کرده اند که در دل مصطفیٰ علیه السّلام رحمت عام الهی منقش شده بود و هز حزنی و اهتمامی که مصطفیٰ علیه السّلام را بودی از برای نجات حاضران و غائبان امت را بودی و آنان که از امت مصطفیٰ علیه السّلام صحبت و جلیس مصطفیٰ علیه السّلام بودند و آنانکه تا قیامت دخیل امت مصطفیٰ علیه السّلام خواهند شد در قصه اهتمام شفقت و رافت مصطفیٰ علیه السّلام مساوی بودند و چنانچه حاضران امت را نجات و درجات می طلبید و در اهتداء هر یک کوشش می نمود از برای غایبان امت را بیش ازان اهتمام می نمود و در آیینه رافت جهان

نـماء مـحمدی سابقان و لاحقان امت برابر می نمود و در بیست و سه سـال عـصـر نـبوت کـوشـش و جهـد و اهتـمام مصطفیٰ علیه السّلام در دعـوت و اهتـداء امت و در سهولت امور دین و دنیای امت و در دعای نـجات امت مشاهده شده اسـت و در حالت تتمه که صعب ترین حالات بـنی آدم است از وفور رافت و فرط رحمتی که مصطفیٰ علیه السّلام را در بـاب امـت بـوده اسـت لـب مـی جـنبانید و امتی امتی می گفت و در چـنان سـاعتـی بـا هول امت را فراموش نکردند و از حضرت بی نیازی مـغـفـرت امـت الـتماس می کرد و در ایام که بر مصطفیٰ علیه السّلام از آسـمان کرم الله تعالیٰ فیض متواتر می بارید و زمان زمان وحی منزل می شـد و سـاعت ساعت درجات قرب برفعت ترقی می کرد مـصطفیٰ علیه السّـلام از حـضـرت ذو الـجلال و الاکرام در باب امت خود از فسخ و مسخ و مشاق و تعب و اغلال و اصرار و حرج که امم پیشین بدان مبتلا بـودنـد امان طلبید و باری تعالی بر حسب التماس مصطفیٰ علیه السّلام امـت مـصـطـفـیٰ عـلـیـه السّـلام را امان داد و از کمال مهربانی ونهایت شـفـقتـی کـه مـصطفیٰ علیه السّلام را در حق امت بوده است در وضع تکالیف شرع چندین مسامحت و مساهلت فرمود و عمده احکام مبانی دیـن بـر آسـانـی نهـاد و حرج از دین حنیفی برداشت و در وضو که سر جـمله فرایض اسـت و در شستن سه نوع مشقتی محسوس بود از جهت آسـانـی بـمـسـح شعـرـة او شعرتین کفایت شد و از فقدان آب سهولت مـسـامـحـه تـیمـم بـخـاک مـحسـوس گشت و در نماز که شعار اعظم دارالـمـلـک ایـمـانـسـت قـضـا بـجـای ...... ادا] برداشت و در سفر که مشـقـت لازم دارد چهـار گـانـی را دو گـانی کرد ...... وضو کردن بی دشـواری نیسـت جمع بین الصلوتین اجازت فرمود و در زکات که بناء

سیوم اسلام است و محک تصدیق ایمان است و از محبت مالی در اعطا مشقتی مدرجست بنصاب و حولان حول مشروط کرد و لابدیات اسباب معیشت را از نصاب خارج گردانید و در صوم که رکن چهارم بنای مسلمانیست از مغرب تا صبح صادق اکل وشرب و جماع را مباح فرمود کو از جهت دفع مشقت و حرج مسافر و پیر هرم و مرضعه و مریض را بافطار اجازت داد و در افطار عمد کفارت تعین کرد و در افطار نسیان عقابی و کفارتی نفرمود و در حج که رکن پنجم بنای اسلام و تکمیل دین مسلمانیست بزاد و راحله و امن راه و اجازت ابوین و نفقه عیال مشروط کرد و جهاد را که نفس العباداتست و از بعضی عبادات مفروض افضل است و جان و مال در راه خدا باختن است و نیست کردن مگر کار کسانی که بشجاعت مجبول باشند فرض کفایت گردانید و از نهایت مهربانی که مصطفیٰ علیه السّلام را در حق امت بوده است در اقامت بعضی حدود شرع که بهلاک جان تعلق دارد باقرار مرتکب در مجلس مختلف و بشهادت چهار گواه عدل بر بست و سایر حدود شرعی را بحدیث ادرؤا الحدود بالشهادة که هر حرفی از حدیث مذکور از جهان رافت و عالم رفق محمدی حکایت می کند معلق کرد و در جمله از اهتمام محمدی صلی ان الله یغفر الذنوب جمیعا از آسمان کرم الله تعالی منزلی گشت و هم از اهتمام رافت و رفق محمد ﷺ است که باری تعالیٰ امت محمد صلی را بتلفظ کلمه شهادت بدخول بهشت وعده کرده است و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که گناه گاران امت محمد ﷺ را بندم و تاسف و استغفار محو می گرداند که التائب عن الذنب کمن لا ذنب له و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که گناهگاران امت محمد

صلی الله علیه وسلم در روزی هفتاد بار گه می کنند و توبه می کنند توبه ایشان قبول می شود و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که توبه امت محمد آن وقت غرغره در درگاه بی نیازی قبول می شود و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که روز دوشنبه و پنجشنبه درهای آسمان می گشایند و گناه عامه گناه گاران امت محمد را عفو کنند و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که ادا صلوة خمسه مکفر ذنوب مابین الوقتین میگردد و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که گناه ما بین جمعتین را از صحیفه مؤدیان نماز جمعه می شویند و هم از اهتمام رافت ورفق محمدؐ است که پنج روز در سالی امت محمدؐ مهمان خدا می شوند ...... خدا باشند نتوانند که خازنان دوزخ جانب ایشان تیز بنگرند و هم از ..... [اهتمام امت] است محمدؐ که عدل یک ساعت امت محمد صلی الله علیه وسلم از ثواب عبادت هفتاد ساله می خرند و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که موحدان راستین امت محمد صلی الله علیه وسلم در دایره وصول درگاه بی نیازی در می آیند و هم از اهتمام رافت و رفق محمد صلعم است که مصلیان امت در حالت ادای نماز با حضرت بی نیازی مناجات می کنند و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که صایمان امت محمد صلی الله علیه وسلم را برویت الله سروری می دهند و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که صدقه مخلصان امت اول بر دست خدای تعالی می افتد بعد ازان بسایلان و محتاجان می رسد و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ است که حاجیان امت محمدؐ از کبائر و صغائر گناه کیوم ولدته امهم میشوند و بدرجات قرب الله تعالی ترقی می کنند و هم از اهتمام رافت و رفق محمدؐ که مجاهدان امت محمدؐ به ثواب و جزاء انبیاء و اولیاء وسرافراز می شوند محمد صلی الله علیه وسلم که شهداء امت محمدؐ

حکم احیا می کرد و بر عرش خدای جا می یابند و هم از اهتمام رفت و رفق است که مکانت قرب روساء امت محمدً متبعاً ز انبیاء و شهدا می شود و هم از اهتمام رافت و رفق محمدً است که علماء امت محمدً هم سر انبیای بنی اسراییل می گرداند و هم از اهتمام رافت و رفق محمدً است که اختلاف علماء امت محمدً واسطه رحمت می شود و هم از اهتمام رافت و رفق محمدً است که امت محمدً را پیش امم پیشینه حساب خواهد شد و در بهشت نعیم در خواهند آورد و هم از اهتمام رافت و رفق محمدً است که هفتاد هزار نفر که هر هزاری هفتاد هزار دیگر بود از امت محمدً با محمدً بغیر حساب در بهشت در خواهند آمد و هم از اهتمام رافت و رفق محمدً است که محمدً بمقام محمود که مقام شفاعت عام است مخصوص شده است و علمای حدیث در کتب احادیث آورده اند که حقوق رافت و رفق محمدً بر امت از حصر بیرونست که اگر افراط محبت محمدً در دل امت باقصی الغایت منقش نبود و بر جمله محبتهای محسوس ایشان غلبه نکند خود را از امت محمدً گفتن و دانستن در احراز منافع مذکور نافع نیابد و امیدواریهای مذکور که بنصوص و احادیث ثبت گشته است در حق سکی در سینه خود محبت مصطفیٰ علیه السّلام را مشحون و مملو نیابد قلیل الحد وتری بود.

فصل دهم:

در ایراد ماجرای چند ار محافظت حسن عهد و صدق وعدهٔ مصطفیٰ علیه السّلام

از محافظت حسن عهد مصطفی علیه السّلام انس مالک روایت کرده است که بسی بودی که بر مصطفیٰ علیه السّلام هدیه

ردند مصطفیٰ علیه السّلام عین آن هدیه را در خانه عورتانی فرستادی
شان ......[بخانه] ام المومنین خدیجة الکبری آمد و شد داشتند و
سنایان خدیجه بودند...... محافظت حسن عهد در باب آن عورات
عایت بسیار کردی و ایشان را نوازش فرمودی و هم از حسن مصطفیٰ
ملیه السّلام ام المومنین عایشهؓ گفته است که مرا بر هیچ زنی از زنان
صطفیٰ علیه السّلام چندان غیرت و رشک نیامدی که بر خدیجه و
گرچه او پیش ازانکه من در حرم مصطفیٰ علیه السّلام در آیم در مکه
قل کرده بود و از بس که مصطفیٰ علیه السّلام محاسن خدیجه بسیار
اد کردی و ذکر خیر او بسیار بر زبان راندی مرا ازو غیرت در خاطر
ذشتی و اگر وقتی در خانه محمد علیه السّلام گوسپندی ذبح
ردندی و حرم محمد مصطفیٰ علیه السّلام را دران نصیب بودی
صطفیٰ علیه السّلام البته از گوشت آن گوسپند عوراتی را که بر
خدیجه آمد وشد داشتند نصیب کردی و وقتی خواهر خدیجه بر
صطفیٰ علیه السّلام آمد مصطفیٰ علیه السّلام او را چندان بنواخت و
رشش نمود که همه زنان مصطفیٰ علیه السّلام را از وفور نوازش
صطفیٰ علیه السّلام غیرت آمد و روز دیگر عورتی بر مصطفی علیه
لسّلام آمد مصطفیٰ علیه السّلام او را تواضع کرد و گرامی داشت و از
ماجراهای گذشته با او بلینت و رقت حکایت می کرد و چون آن
عورت بازگشت منکه عائشه ام از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدم که این
عورت که بود که او را چندین بنواختی و پرشش فرمودی مصطفی علیه
لسّلام گفت که این عورت در ایام خدیجه بر ما بسیار آمد و شد
داشت و فرمود که ان حسن العهد من الایمان اعنی حسن عهد را
مراعات کردن از ایمانست و من از همه اولی ترم که حسن عهد را

محافظت نمایم و آنکه در قدیم الایام در حق من بنوعی مددی و معونتی
کرده است و حق صحبتی و مجالستی دارد در حالت قدرت حق او
بگذارم و بدانچه توانم او را مدد و معونت نمایم و در کتب ائمه حدیث
مسطور است که محافظت حسن عهد مصطفیٰ علیه السّلام در معامله
چند نفر معدود باسناد مروی شده است تا اولوا الالباب و اولوا النهی
بر آن قیاس کنند که هر که از مرد و زن وقتی از اوقات در باب مصطفیٰ
علیه السّلام بنوعی یاری کرده باشد و چون مصطفیٰ علیه السّلام را
بفضل الله و کرمه دست رسیده است تا چه غایت مدد او را مجازات
کرده است و حسن عهد را با غایت ...... محافظت نمود در اهتمام
مصطفیٰ علیه السّلام در حس عهد ابوقتاده روایت کرده است .....
فرستاده نجاشی بادشاه حبشه بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و
بشرف ملاقات ...... مشرف گشتند مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را
بسیار نواخت و ...... مهمان حبشه علاحده بنشینند و مصطفیٰ علیه
السّلام از نهایت حسن عهد ایشان را خود دست شویانید و از برای آن
مهمانان مصطفیٰ علیه السّلام طعام اندرون خانه خود می آوردند و خود
طعام پیش مهمانان می کشید و در حالتی که ایشان طعام میخوردند
مصطفیٰ علیه السّلام بدست مبارک خود آب بدست ایشان می داد و
دران معرض مصطفیٰ علیه السّلام بدست مبارک خود بمهمانان حبشه
آب و طعام می رسانید صحابه با مصطفیٰ علیه السّلام گفتند یا رسول
الله ما را بفرما تا مهمانان حبشه را خدمت کنیم و دست ایشان
بشویانیم و پیش ایشان طعام کشیم که ما در خدمت کردن سزاوار تریم
مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که آنها قومند که یاران ما را حبشه عزیز
داشتند و بتکریم بسیار کرده و من می خواهم که لطف ایشان را بذات

خود مکافات کنم و حسن عهد را با ایشان مراعات نمایم که ایشان بدان مستظهر شوند و خوشدل بروند و بدانند که حسن عهد از ایمانست و از حسن عهد مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب شرح السنة مذکور است که پیش از انکه مصطفیٰ علیه السّلام اسیران هوازن را آزاد کند غنایم بدیشان باز دهد شیما خواهر رضاعی مصطفیٰ علیه السّلام درمیان برده گان هوازن اسیر شده بود و دران زمان که برده گان هوازن پیش مصطفیٰ علیه السّلام گذرانیدند شیما مذکوره از میان اسیر دیگر بیرون آمد و خود را بر مصطفیٰ علیه السّلام تعریف کرد مصطفیٰ علیه السّلام در زمان او را بنشاستی هرچه تمام تر پیش خود طلبید و بنواخت و رداء خود پیش خود فراز کرد و او را فرمود تا بر بالای آن ردا بنشیند و آنان که در آن جمع نمی دانستند که آن عورت خواهر رضاعی مصطفیٰ علیه السّلام است از افراط نوازش مصطفیٰ علیه السّلام در تعجب شدند و بعد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام او را نوازش بسیار فرمود او را گفت اگر میان ما می آیی و در خانه ما ساکن کردی میان اهل بیت ما عزیز و مکرم باشی و اگر باز گردی و در قبیله خود روی اختیار بدست تست او باز گشت و در میان قبیله خود رفت و ازانکه مصطفیٰ علیه السّلام شیر مادر شیما خورده بود و در طور طفولیت چند گهی در طایف پرورش یافته شش هزار برده هوازن آزاد کرد و غنیمت ایشان باز داد و هم از حسن عهد مصطفیٰ علیه السّلام عمر بن سایب و ابوالطفیل روایت کرده اند که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در لشکر میان یاران نشسته بود مادر مادر رضاعی مصطفی علیه السّلام بخدمت مصطفیٰ علبه السّلام آمد مصطفیٰ علیه السّلام رداء خویش پیش او گسترد و او را فرمود تا نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام

بـر یک طرف ردا بنشیند و ...... مصطفیٰ علیه السّلام او را دوم طرف برداء خویش نشستن فرمود و بعد از ایشان برادر رضاعی مصطفیٰ علیه السّلام آمـد مصطفیٰ علیه السّلام دست او گرفته و پیش خود بنشاند و بعد آنکه ایشان بنشستند و فراهم آمدند مصطفیٰ علیه السّلام با هر سه کس بشاشت و لینت و رقت سخن می گفت و هر یک را می نواخت و ماجـراهـای ایام صبا یاد می آورد و ایشان را تعظیم و تبجیل می کرد و بـملاطـفـت بـا ایشـان از هـر بـابت سخن می گفت و ایشان را با نواع استـظهـار و دل خـوشـی مـی داد و در وفـاء وعده مصطفیٰ علیه السّلام اخبار بسیار واردست و جـماهیر مهاجر و انصار متفق اللفظ و المعنیٰ روایت کرده اند که هر وعده که مصطفیٰ علیه السّلام در تمامی عمر با کسی کـرده است البتـه وعـده خـود را بـوفـا رسانیده است و وعده مصطفیٰ علیه السّلام با هیچ کس مهمل نگذاشته است و از صدق وعده مـصـطـفیٰ عـلیـه السّـلام عبـدالله ابن ابی الحمسا گفته است که مرا با مـصـطـفـیٰ عـلیـه السّـلام حـق صـحبت قدیم بود و من پیش از بعث بر مـصطفیٰ علیه السّلام آمد و شد بسیار کردمي و روزی هم دران ایام من با مصطفیٰ علیه السّلام در جای معین وعده کردم و گفتم که من فردا در فـلان وقـت در فلان مقام بخدمت تو خواهم رسید مصطفیٰ علیه السّلام هم با من عهده کرده که منتظر تو خواهم بود و چون من در مکه درامدم وعـده کـه بـا مـصطفیٰ علیه السّلام کرده بودم مرا فراموش شد و از دل مـن بـررفت و بکارهای دیگر مشغول شدم و بعد از سه روز از آن وعده مـرا یـاد آمـد و عـزم کـردم و در مـوضـع وعـده حـاضـر شدم دیدم کـه مـصطفیٰ علیه السّلام منتظر من بحکم وعده خود دران مقام حاضر شده اسـت و هـمـچـنـین کـه مصطفیٰ علیه السّلام مرا دید و گفت ای جوان

سیوم روز است که منتظر وعده تو اینجا مانده ام و دشواری و سختی کشیده و هر آنچه من خلاف وعده کردم و مصطفیٰ علیه السّلام در انتظار من آنجا سه روز مشقت دید از مصطفیٰ علیه السّلام شرمنده ماندم و چندگاهی نتوانستم که بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام روی خود نمایم از آن تاریخ باز من هیچ وعده خلاف نکردم و هم از صدق ...... مصطفیٰ علیه السّلام از حسین بن علی مرتضیٰ منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام باعرابی ...... [غنیمت را وعده کرده] بود و بعد چندگاه در ایام غزاوت و غنایم آن اعرابی بخدمت[رسید] ...... گفت یا رسول الله وعده خود را وفا کن مصطفیٰ علیه السّلام او را گفت ای اعرابی بخواه از من آنچه مطلوب داری اعرابی از مصطفیٰ علیه السّلام شتران و گوسپندان التماس کرد مصطفیٰ علیه السّلام بر حسب مطلوب او شتران و گوسپندان بدو ایثار فرمود و آن اعرابی از عطیه مصطفیٰ علیه السّلام از اغنیا گشت و سالها مصطفیٰ علیه السّلام را ثنا گفت و دعا کرد و مصطفیٰ علیه السّلام بسیار خواهندگان را در حالت فقدان وعده کردی و چون از جای وجهی رسیدی اول ایشان را مقدم داشتی و وعده خود را وفا کردی و بعد ایفاء وعده اگر ازان وجه چیزی ماندی بمواضع دیگر صرف فرمودی مصطفیٰ علیه السّلام موعود را بمثابه دین دانستی و هم ازان فرموده است العدة دین اعنی وعده کریمان و صادقان قائم مقام دین است .

فصل یازدهم:

در ایراد رمزی از امانت مصطفیٰ علیه السّلام

در کتاب سنن بیهقی در امانت مصطفیٰ علیه السّلام از صحابه بسیار مروی است و از مهاجران منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام

پیش از بعث در میان مکیان بامانت و عفت و عدالت و راستی و راست گوی مشهور بود و باوصاف مذکور درمیان ایشان چنان شهرت گرفته بود که چون بعد از بعث مکیان مصطفیٰ علیه السّلام را دشمن و بدخواه گشتند و از غلبه حسد و عداوت ایشان کار بمحاربه و مقاتله رسید مع ذالک الحسد و المخالفة و العداوة نتوانستند که اوصاف مشهور و معروف گشته مصطفیٰ علیه السّلام را انکار کنند و آن هر همه دشمنان و مخالفان با چندان عداوت و مخالفت بگفتندی که مصطفیٰ علیه السّلام دروغ گوی و خاین و ظالم و پلید چشم نیست و پیش از بعث مصطفیٰ علیه السّلام را مکیان محمدً امین گفتندی و صحابه بسیار گفتندی که ما امین تر از مصطفیٰ علیه السّلام و عادل تر از مصطفیٰ علیه السّلام و عفیف تر از مصطفیٰ علیه السّلام و راست تر از مصطفیٰ علیه السّلام دیگری را ندیده ایم و دیگران همه ...... و علی مرتضیٰ گفته است که در راستی و امانت مصطفیٰ علیه السّلام دشمنان ...... [او] که ابوجهل تا چندان عداوت و مخالفت که با مصطفیٰ علیه السّلام داشت بارها مصطفیٰ علیه السّلام گفتی که ای محمدً ما شما ...... نمی گویم که دروغ گویی که تو درمیان ما گهی دروغ نگفته ای و خیانت نکرده ای و لکن بر آنکه تو مبعوث گشته و می گویی که باری تعالی بر من وحی کرده است که روز قیامت شدنی است و حشر و نشر و حساب خواهد شد و بهشت و دوزخ ابدی آفریده شده است و از مقول ابوجهل که معنی مذکور با مصطفیٰ علیه السّلام بگفتی باری تعالیٰ وحی فرستاد و قوله تعالی فانهم لا یکذبونک و ائمه حدیث در کتب معتبر از صحابه روایت کرده اند که بسیاران از اکابر قریش با مصطفی علیه السلام گفتند که ای محمدً تو در میان ما امین و راست

گو بوده ای و ما از تو دروغ و خیانت ندیده ایم و ما ترا نمی گوییم که تو خاینی و حرفت دروغ گفتن داری اما چیزهایی که تو از آسمان می گویی و فرمان خدا به بندگان می رسانی و ما وقتی آنچنان از دیگر نشنیده ایم از تو هم قبول نمی کنیم و ترا منع میکنیم که تو یکی از مایی دعوت نبوت مکن و تو نمی شنوی و دعوت خلق بر زیادت می کنی و خلق بر تو گرد می آیند و تو بتان ما را که معبود چندین گاههٔ ما اند بر هیچ آورده ما ترا دشمن شده ایم و از وفور امانت مصطفیٰ علیه السّلام که مصطفیٰ علیه السّلام را مکیان محمدٌ امین خواندی ربیع خشیم اجلاء تابعین و شاگرد عبدالله بن مسعود بود گفته است که من از بزرگان صحابه بسیار شنیده ام که مصطفیٰ علیه السّلام را پیش از بعث درمیان قریش محمدٌ امین خواندندی و مردمان امانتها در خانه مصطفیٰ علیه السّلام داشتندی و در معاملات بر سخن مصطفیٰ علیه السّلام اعتماد کردندی و در مخاصمتی که در میان مکیان منبعث شدی مصطفیٰ علیه السّلام را حکم ساختندی و مدعی و مدعی علیه بر حکم مصطفیٰ علیه السّلام راضی شدندی بمجرد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام دعوت نبوت کرد و وحی سماوی متواتر منزل گشت و خلق بدعوت مصطفیٰ علیه السّلام باسلام در آمدن گرفت قریش را غلبه حسد کور و کر گردانید آن دوستی و قرابتی که ...... با مصطفیٰ علیه السّلام بود بعداوت و مخالفت بدل گشت و کار از عداوت ...... [به] مقاتله رسید و در آخر همه مقهور گشتند و در آنچه ز صدق و امانت مصطفیٰ علیه السّلام ...... [ابوجهل] که دشمن ترین دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام بود مقر بوده است ...... [مروی] است که روزی اخنس شریق...... [با ابوجهل] ملاقی شد و او را گفت یا ابا الحکم لیس هٰهُنا غیری و

غیرک یسمع کلامنا تخبرنی عن مصطفیٰ علیه السّلام صادق ام کاذب فقال ابوجهل والله ان محمدا صادق امین و ما خان محمدٌ قط اعنی اخنس شریق ابو جهل را ملاقای شد و او را تنها دید و با او گفت که اینجا جز من و تو دیگری نیست که سخن ما بشنود با من بگوی که محمدٌ راست گو است و یا دروغ گو است ابوجهل او را جواب داد و گفت بخدا که محمدٌ دروغ نگفته است و خیانت نکرده است و امام محمد اسحاق که اجلاء ائمه حدیث و تاریخ است نوشته که مصطفیٰ علیه السّلام را از آن امین گفتند که اخلاق صالحه و او صاف سنیه در مصطفیٰ علیه السّلام بسیار جمع شده بود بر قول اکثر مفسران در آیت مطاع ثم امین مراد از امین مصطفیٰ علیه السّلام است و در آنچه از امانت و صدق و عفت مصطفیٰ علیه السّلام دشمنان هم مقر بوده اند از ابوسفیان حرب باسناد مروی است که ابوسفیان گفت در ایامی که مصطفیٰ علیه السّلام دعوت نبوت کرد و قریش را با مصطفیٰ علیه السّلام عداوت و مخالفت افتاد همدران ایام اول چند متمول قریش از مکه بسودا در روم رفته بودند و پیش ازان بقیصر روم رسیده بود که در مکه پیغامبر مبعوث شده است و مکیان که اقربای آن پیغامبر اند با او عداوت و مخالفت می کنند و او را تصدیق نمی کنند و قیصر روم بادشاه روم چون شنید که از مکه کاروانی بسودا در دارالملک او آمده است فرمود با چندان سران کاروان را در درگاه او حاضر گردانند و ما چند نفر را که از سران کاروان بودیم در درگاه قیصر طلب کردند و پیش قیصر بردند و قیصر ما را از جهت آنکه ما از زمرهٔ سواکن کعبه ایم اعزاز و اکرام کرد و نزدیک تخت خود طلبید و بزبان نرم ما را گفت که میان شما قرابت آن مرد عربی که در مکه

دعوت پیغامبری می کند کیست یاران من پیش او گفتند که این ابو سفیان که در درگاه حاضر شده است قرابت آن مرد است که دعوت پیغامبری می کند این شخص و او هر دو بنو اعمام اند و قیصر بحضور مکیان ابوسفیان را سوگند داد که هر چه من خبر آن مرد که دعوی نبوت می کند از تو پرسم باید که ...... [راست] بگوی و عداوت را در اعلام اوصاف او کار نفرمائی و اگر تو دران مجلس ...... آن مرد عربی که ...... دروغ گوی هم شهریان تو که حاضر ...... استوار ندارند ابوسفیان می گوید که من سوگند خوردم که هرچه قیصر از احوال مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسند دروغ نگویم قیصر اول از امانت و عفت و عدالت و صدق مصطفیٰ علیه السّلام از ابو سفیان پرسید ابوسفیان آنچه سالها در مصطفیٰ علیه السّلام معاینه کرده بود پیش قیصر تقریر کرد و هر وصفی و خلقی که از اوصاف و اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام قیصر از ابوسفیان می شنید می گفت بخدای عیسیؑ که در انجیل صفت آن مرد همین جمله است که از تو می شنوم و در اثناء پرسیدن اوصاف مصطفیٰ علیه السّلام قیصر از ابوسفیان پرسید که آن قرابت تو که دعوت نبوت میکند میان شما وقتی بدروغی و خیانتی متهم شده است؟ ابوسفیان گفت که او وقتی درمیان ما دروغ نگفته است و خیانتی نکرده است او را میان ما محمدؐ امین خوانند و او از بزرگان ما که قریشیم در عمر خورداست و مال و اسباب هم ندارد و او چون دعوت نبوت کرد بر هرچه ما و اسلاف ما بر آن بودند آنرا بهیچ باز آورد و بتانی را که ما سالها پرستیده ایم نکوهید و آن بتان را معبود باطل نام نهاد و از وسایط مذکور بزرگان قریش را با او عداوت حادث شد و مخالفت افتاد قیصر ابوسفیان را گفت که آنچه از اوصاف و

احوال من از تو پرسیدم آن را استدلال کردم و دریافتم که شما با او از غیرت و حسد عداوت می کنید و او بحق مبعوث شده است و اگر من آنجا رسم و بدو ایمان آرم ابوسفیان و مکیان دیگر چون سخن قیصر و اعتقاد او در حق مصطفیٰ علیه السّلام شنیدند در تعجب شدند و ابو سفیان چون از پیش قیصر باز گشت یاران خود را منع کرد که آنچه از قیصر در بزرگی مصطفیٰ علیه السّلام شنیدید در مکه با قریش نگویید که اگر ایشان در مکه بشنوند که قیصر مصطفیٰ علیه السّلام را ستایش می کند و تمنا می برد که به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آورد هر همه مکیان به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آرند و دانند که قیصر اوصاف و اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام را در انجیل خوانده است و تحقیق کرده است آن گاه تمنا می برد که مصطفیٰ علیه السّلام را برسالت تصدیق کند و در زمره اهل اسلام درآید و از امانت و صدق مصطفیٰ علیه السّلام از بعضی مهاجر منقول است که نصر بن حارث که یکی از اشراف قریش بود و در فصاحت و بلاغت در ...... عرب عرفی و شهرتی داشت و چون آیات قرآن از قرات مصطفیٰ علیه السّلام ...... شنیدی و بارها با بزرگان قریش گفتی که این مصطفیٰ علیه السّلام که شما با او عداوت می کنید در چنین خورد بود به بلاغت رسید و جوان شد و درین ایام که او دعوای پیغامبری می کند عمر او از چهل گذشته است و پیش از بعث او شما هموار ازو راضی بودید و در جمعها او را می ستودید و از امانت و راستی محمدً شما محمدً را محمدً امین می خواندیدی و ازانکه او دعوت نبوت کرد شما هر همه دشمن او چرا گشتید و کلامی که می خواند و می گوید که کلام خداست و کلام آدمی نیست و من دانم و شما هم می دانید که آن کلام که محمدً می

خواند کلام آدمی نیست و آنچنان کلام ما وقتی از کلام بالغان و فصیحان و خطیبان نشنیده ایم و شما هر همه می گویید که محمدً ساحر است و سحر می کند کلام پیدا می آرد و من می دانم و شما هم می دانید که در مکه کسی ساحر نیست و نه وقتی بوده است بس محمدً سحر از که آموخت و کلامی که بر روی روزگار باقی ماند از سحر بر زبان بیاید که سحر چیزی باشد که نماند و نیاید و بعد تقریر ماجراء مذکور نصر بن حارث گفت که ای قریش شما با محمدً از حسد و غیرت عداوت می کنید و من می گویم که بخدا که محمد صلی الله علیه وسلم نه دروغ گوست نه ساحر است و نه خاین است.

فصل دوازدهم :

در بیان ماجرای که مصطفیٰ علیه السّلام از عفت قبل البعث حکایت کرده است و من المهد الی اللحد معصوم بوده است.

در کتاب سنن بیهقی از عقاید اهل سنت مذکور است که انبیا قبل البعث و بعد البعث از کبایر و صغایر معصوم اند و در کبایر میان علماء امت اختلافی نیست و در صغایر قبل البعث درمیان علماء اختلافیست و آنکه انبیاء ازلتی افتد از نوادر معاملات ایشان بود ونوادر در تحت حکم عام درنیاید و در کتب احایث از صحابه منقول است که اجماع اهل مکه و اهل مدینه است که کسی قبل البعث و بعد البعث از مقران و منکران و موافقان و مخالفان و دوستان و دشمنان و مردان و زنان و بالغان و نابالغان مصطفیٰ علیه السّلام را در مقامی که وهم منکر ات ومکروهات و ممنوعات بو: ندیده است و کف هیچ عورتی اجنبی بر کف مصطفیٰ علیه السّلام ...... بر مصطفیٰ علیه السّلام در وقتی از اوقات قبل البعث و بعد البعث .. ... کانت او صغیرة متهم نگشته و درین

باب دروغی و افتراء و بهتانی هم بر زبان کسی از دوست و دشمن نگذشته است و با چندان معاندتهای جانی که مکیان با مصطفیٰ علیه السّلام داشتند و با مصطفیٰ علیه السّلام کرده اند و ساحر و شاعر و مجنون خواندند و کلام الله را اساطیر الاولین گفتند و لکن وقتی بر زبان معاندی و لفظ دشمنی بر سبیل و حشت و طریقه معاندت نگذشته است که با مصطفیٰ علیه السّلام معاندت کند و گوید که تو وقتی درمیان ما چنین فعلی منهی کرده بودی و یا در روزی روزگاری چنین معصیتی از تو در وجود آمده است و یا در فلان موضع شر و مکان معصیت ترا وقتی ایستاده و نشسته دیده ایم و چون مصطفیٰ علیه السّلام از روز ولادت تا ساعت تتمه در زیر سایه بان عنایت الٰهی و عصمت خدای پرورش یافته بود بر زبان کسی افترایی و بهتانی در باب مصطفیٰ علیه السّلام نگذشت و علی مرتضیٌ از عفت و عصمت قبل البعث من مصطفیٰ علیه السّلام از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که من هرگز در عمر خود یاد ندارم که آن بابت فعلهای که اهل جاهلیت می کردند خطره در خاطر من افتاده باشد و یا قصد اثمی در دل من مزاحم شده مگر دو کرت قصد فعلی ممنوع در دل من افتاده و باری تعالی در هر دو کرت مرا ازان قصد فعلی ممنوع عصمت کرد حایلی درمیان آن فعل که قصد آن کرده بودم پیدا آورد که من ازان معصوم ماندم و تا آن ایام که برسالت مبعوث شدم و در زیر سایه حقیقت عصمت الله تعالی در آمدم جز آن دو خطره که قبل البعث در دل من افتاده بود خطره دیگر یاد ندارم و در کرت اول چنان بود که من و کودکی دیگر در نزدیکی مکه بر سر کوهی گوسپندان می چرانیدیم که ناگه قصد فعلی از افعال جاهلیت در

دل من افتاد و من آن کودک را گفتم که گوسپندان مرا در نظر داری تا من باز آیم و من بقصد آن خطره که در دل من افتاده بود درون مکه آمدم و بر سر آبادانی مکه خانه بود آنجا رسیدم و از درون آن خانه آواز لهو ولعب ...... و مزامیر می آمد و اهل آن خانه عروسی کرده بودند و شادی می کردند و من ...... [نزد ایشان] نشستم تا آن بشنوم هر دو گوش من بسته شد هیچ آوازی از آن بابت در سمع من نیفتاد و خواب بر چشم من غلبه کرد و همانجا پیش در ایشان خفتم و بیدار نشدم تا آفتاب بر اندام من نرسید و کرت دوم بر مثل کرت اول قصد فعلی کرده بودم باری تعالیٰ ازان هم مرا عصمت فرمود و حایلی میان من و قصد من معترض ادا شد که آن قصد بفعل نرسید و پی القاء این دو قصد مذکور که عصمت الله بفعل مقرون نگشت هیچ وقتی در عمر خود یاد ندارم که خطره اثمی و قصد خطیه در خاطر من گذشته باشد و باری تعالیٰ عصمت خویش خطره خطیه در دل من القا نگردانیده است.

فصل سیزدهم:

سر جمله در بیان عدل مصطفیٰ علیه السّلام جماهیر علمای دین سلف و خلف متفق اند بر آنچه باری تعالی از ظلم منزه است.

و معامله باریتعالیٰ [در] معصیتی [که] از تو در وجود آمده است و یا در فلان موضع شر و مکان معصیت ترا وقتی ایستاده و نشسته دیده ایم با بندگان خود یا فضل است و یا عدل و در حق موحدان و مسلمانان معامله فضل است و اگر عدل کند هم خدائی خدایراست و در باب مشرکان و فاسقان معامله عدل است و اگر در حق بعضی فضل کند هم خدائی خدایراست هرچه خواسته است کرده

است و هرچه کرده است آثار آن در دنیا ظاهر می شود و در عقبیٰ پیدا
خواهد آمد جل الواحد الا حد و آنچه بین المتخاصمین در عقبی حکم
خواهد شد از باری تعالی جز عدل صورت نه بندد که باری تعالیٰ از
ظلم منزه است چه ظلم از رذایل است و باری تعالیٰ از جمیع رذایل و
معایب مقلس [مقدس] و منزه است و مراد از ایراد قصد مذکور آنست
که در شان مصطفیٰ علیه السّلام و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحیٰ منزلست پس هر حکمی که مصطفیٰ علیه السّلام بین
المتخاصمین کرده است بوحی جلی و خفی که عمده دین حنیفی است
کرده است و در کلا الصورتین حکم مصطفیٰ علیه السّلام حکم خدا
بود و محض عدل باشد و از وهم ظلم و شائبه ظلم مصطفیٰ علیه السّلام
مبرا بوده است و هم علماء دین نوشته اند که عدل ...... [خلقی از]
اخلاقست و مصطفیٰ علیه السّلام بجمیع مکارم اخلاق مبعوث ......
[شده و از] رذایل معصوم آفریده شده است و آنکه بمکارم اخلاق ......
باشد ظلم که اشنع الرذایل است در خطرهٔ او نگذرد و اجماع علماء و
حکماء سلف و خلف آن است که عدل شاخی از درخت دین است و
لکن شاخی است که قیام درخت دین ازان شاخ است و ازین معنی که
قوام دین بعدل است بزرگان دین و دنیا گفته اند که الدین والعدل
توامان و هیچ دینی بی عدل قایم نمانده است و نماند و باریتعالیٰ آسمان
و زمین را بعدل قایم داشته است که بالعدل قامت السموات و الارض و
هرگاه که باری تعالی آسمان و زمین را بعدل آراسته است دین بی عدل
چگونه قایم تواند ماند و احکام دین مصطفیٰ علیه السّلام متضمن
بعدلست و هرچه بر خلاف احکام دین مصطفیٰ علیه السّلام ظلم محض
است و ازانکه شاخهای درخت دین مصطفیٰ علیه السّلام تا آسمان

رسیده است و هیچ درخت دین مصطفیٰ علیه السّلام تا قعر زمین به
ثبات مستحکم گشته و به آن حیات و حی سماوی جلیاًکان او خفیاً
پرورش یافته دین مصطفیٰ علیه السّلام دامن قیامت گرفته است و بر
سایر ادیان غلبه کرده و خیر الادیان شده و طولی نجات و درجات
گشته ومعنیٰ مصطلح عدل نزدیک علماء و عقلاء اولین و آخرین
مساوات طلبی مخصوص است که از حاکم میان مدعی و مدعی علبه
مراعات می باید و در حکم ز حالت حاکم مداهنتی بای وجهٍ کان در
باب متحاکمین از حاکم مشاهده نمی شود و در دین مصطفیٰ علیه
السّلام در احکام متخاصمین بادشاه و گدا و غنی و فقیر و عالم و
جاهل و خورد و بزرگ و مسلمان و ذمی یک حکم دارد و رشوت
شغت محض است و روی دیده کی سر جمله بی ایمانی است و عنایت
احد الجانبین شاخی از درخت ظلم است و هر حکمی که بین
المتخاصمی بر خلاف احکام شرع مصطفیٰ علیه السّلام ...... صادر
شود از ظلم خالی نباشد زیرا چه احکام دین مصطفیٰ علیه السّلام حق
محض است و هرچه بر خلاف حق بود محض باطل و عین ...... عدل
که در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور بود. پیش ازانکه احکام شرع
بر مصطفیٰ علیه السّلام منزل شود و مصطفیٰ علیه السّلام به نبوت
مبعوث گردد و مخاصمتی که درمیان مکیان افتادی باوجود اکابر
قریش پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردندی و مصطفیٰ علیه السّلام چون
از ظلم و معاصی و رذایل معصوم بود بالهام الله تعالیٰ در خصومات
مکیان بعدل حکم کردی و بیشتر خصومات ایشان بحکم مصطفیٰ علیه
السّلام بقطع رسیدی و از آنچه خلق عدل در مصطفیٰ علیه السّلام
مجبول بود یهود و نصاری که دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام و دشمن

دین مصطفیٰ علیه السّلام بودند دعوای خود پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردندی و دعواهای پیچ گرفته بحکم مصطفیٰ علیه السّلام بقطع رسیدی که باری تعالیٰ ذات عدیم المثال مصطفیٰ علیه السّلام را بفضل و عدل آراسته و از ظلم و عدوان مبرا آفریده و هم ازین جهت که مصطفیٰ علیه السّلام عدل مشخص بود حویصره را در افتراء او جواب فرمود که ان لم اعدل فمن لم یعدل اعنی اگر من عدل نکنم و غنایم بمساوات ندهم بس در جهان عدل که خواهد کرد و حکمهای مصطفیٰ علیه السّلام که بین المتخاصمین در مطولات مشرح مروی است این مختصر احتمال نتواند کرد و در جمله ظلم از معاصی و رذایل شنیع است و انبیا را سیما رسل اولوالعزم معصوم آفریده شده اند و در حکم ایشان جز عدل صورت نه بندد.

فصل چهاردهم:

در فعلی چند از تواضع مصطفیٰ علیه السّلام

در کتاب سنن بیهقی از بیشتر صحابه مروی است که ایشان متفق اللفظ و المعنی گفته اند که متواضع تر از مصطفیٰ علیه السّلام دیگری در نظر نیامده است و علماء سلف در کتاب حقایق نوشته اند که از اعاجیب معاملتی که از فرزند آدم در عالم ملک مشاهده شده است افراط تواضع مصطفیٰ علیه السّلام بود که صحبیان و جلیسان که در مصالح دین و دنیا محتاج درگاه او بودند مشاهده می شد و کدام عجیب در جهان ازین شگفت تر بود که مصطفیٰ علیه السّلام با چندان کمال و جلال و عزت و عظمت از آفریدگار هزار عالم عند الله ...... [محبوب] بود کسانی که در دین و دنیا محتاج و نیازمند او بودند ...... حضرت او یافتند و از هر بلای و عقابی که در دین .... او رستند و مع

ذالک الحقوق کله مصطفیٰ علیه السّلام منعمان و ممنونان کرم خود را با فراط تواضع می کرد و از تواضع مربایان خود به تنگ می [نمی] آمد و علمای آخرت در حکمت تواضع مصطفیٰ علیه السّلام فرموده اند که در مصطفیٰ علیه السّلام مکارم اخلاق جبلی بوده است و تواضع خلقی از مکارم اخلاقست و اگرچه صحبیان و جلیسان مصطفیٰ علیه السّلام محتاج و نیازمندی درگاه او بودند و ایشان از بزرگ و خورد از علو قدر و بلندی قدر مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالی در درگاه مصطفیٰ علیه السّلام محل خدمتکاری و خادمی و غلامی داشتند فاما مصطفیٰ علیه السّلام بحسب مکارم اخلاق جبلی خود با محتاجان و نیازمندان خود معاملات می ورزید و ایشان را تواضع می کرد و هم از حکمت تواضع مصطفیٰ علیه السّلام علماء دین گفته اند که باری تعالیٰ مصطفیٰ علیه السّلام را مختار گردانید بین ان یکون نبیا عبداً او بین ان یکون نبیاً ملکاً مصطفیٰ علیه السّلام نبوت را بابندگی اختیار کرد و با بادشاهی و رسم بادشاهی اختیار نکرد و جمیع صفات بندگی را ملتزم گشت و چون در تواضع مذلت شد و مذلت لازمهٔ صفات بندگی است چنانچه عزت لازمه صفت بادشاهی است مصطفیٰ علیه السّلام محتاجان خود را هم بافراط تواضع می کرد و داد صفات بندگی در معاملات خود میداد و اگر از گاه آدم الی یومنا در میان اولین و آخرین بنی آدم بران رفته است و در معاملات امم سلف و خلف معتاد و معهود شده است و رسمی مستمر گشته که امت پیغامبر را و رعیت بادشاه را او محکوم حاکم و مامور امور او شاگرد استاد را و مرید پیر را و معطی له معطی را مملوک ممالک را و اصاغر اکابر را و ادون اعلیٰ را و بی حشمت محتشم را تواضع کنند و حشمت و بزرگی بی نیازان و

مستغنیان را نیازمندان و محتاجان باستعمال ادب در هر محلی که آن فروتنی و تواضع است محافظت نمایند و فروتنان و محتاجان در پیش بزرگان وبی نیازان تضرع و تخشع و تذلل نمایند فاما آنکه مقصود آفرینش [نازنین ازل] و ابد و حبیب الرحمن و ظلیل الله و پیغامبر اولوا العزم و اقرب الخلق و ...... الخلق الی الله اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که جمیع کمالات ...... باشد و بچندین عطایا جسم الهی مخصوص متفرد شده و بر خواص ملک و بشر سر افراخته مربایان و محتاجان و نیازمندان و مقتدیان و متبعان خود را تواضع نکند و طوایف و طبقات را که همه عمر در آرزوی آن باشد که که پیشانی خود را بدرگاه او بسایند و فروتنی نمایند و حشمت و حرمت هر یکی محافظت کنند و با هر یکی در سلام سابق شود و در سایر معاملات مساوات ورزد و زندگانی بر طریق یاران و دوستان کند و در خانه هر یکی اگرچه فقیر و مسکین مسکین باشد خوانده و ناخوانده برود و اگر دیگران با او در تواضع و تخشع افراطی نمایند تنگ آید نه از اعجب العجایب اخلاق بنی آدم باشد و هم از صحابه رضوان الله علیهم منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام از تکبر و تبختر طبعاً چنان متنفر بودی که متکبر و متبختران بالطبع از تواضع و مسکنت متنفر باشند و چندین صحبت و مجالست ی لیلاً و نهاراً و اقامةً و سفراً که ما را با مصطفیٰ علیه السّلام بوده است در ایام استعلا و تزلزل و در حالات یسر و عسر فعلی و عملی و حرکتی و سکنتی ما را از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده نشد که آن بنوعی بر تکبر و تبختر دلالت کند و هم از صحابه مروی است که ما از معاینه جلال و کمال مصطفیٰ علیه السّلام که زمان زمان عند الله بر ترقی می دیدیم و معجزات لا یعد و لا

یحصی او را مشاهده می کردیم و می خواستیم و قصد می کردیم که مصطفیٰ علیه السّلام را بافراط تعظیم کنیم و در وقت ملاقات حضرت او زمین ببوسیم و خدمت کنیم و دست بر کمر بندیم و پیش مصطفیٰ علیه السّلام استاده شویم و استاده باشیم و پیش و پس مرکب مصطفیٰ علیه السّلام برویم و در مجالس مصطفیٰ علیه السّلام در حالت نشستن دور تر نشستیم و در هر ملاحظه و مکالمه که مصطفیٰ علیه السّلام با ما کند سرفرودآریم و خدمت کنیم و یا زود زود قدم مصطفیٰ علیه السّلام ببوسیم و بسی کوشیدیم که مصطفیٰ علیه السّلام را سجده کنیم فاما چون میدیدیم که از افراط تواضع ما مصطفیٰ علیه السّلام را از ظاهر و باطن دشوار می آید و از تواضعهای که معهود جابره و متکبر و فراعنه متبختر است بکلی تنفر می کند و مصطفیٰ علیه السّلام باهتمام تمام می خواهد که رسم جابره و داب آداب فراعنه است که بر بندگان خدا خدائیها می کردند بکلی از میان امت قلع شود و در هیچ بابی طر ...... مدعی نماند و لزوم صفات بندگی که منتج نجات و مثمر درجات ...... امت شود و اگرچه ما می دانستیم که افراط تواضع و ...... همانست که پیش بادشاهان می کنند بواسطه تنفر مزاج مصطفیٰ علیه السّلام آنچنان تواضع های مفرط احتراز می کردیم و تنفر مصطفیٰ علیه السّلام از طرف سلاطین در نهایتی معاینه کرده بودیم که مصطفیٰ علیه السّلام در حالت خوردن طعام گوشت پخته را بدست پاره کردی و خوردی و بکارد نبریدی ما از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدیم یا رسول الله مگر گوشت پخته بکارد بریدن حرام می شود مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که حرام نمیشود و لکن رسم بادشاهان و متکبران عجم مرعی می گردد من از آن جهت احتراز می کنم و گوشت پخته را بکارد نمی برم

و نیز گوشت بدست بر کاله کردن و خوردن بتواضع نزدیکتر است و هم از صحابه باسناد روایت کرده اند که ما بارها دیده بودیم که معجزات مصطفیٰ علیه السّلام بهایم مصطفیٰ علیه السّلام را سجده می کردند و در معرض که یاران را سجدۂ بهایم مشاهده می شد ابوبکر صدیقؓ با مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا رسول الله ما ازین بهایم سزاوارتریم که ترا سجده کنیم اجازت فرما تا ما پیش تو سر برزمین نهیم مصطفیٰ علیه السّلام ابوبکر صدیق را جواب دادی و فرمودی که اگر من روا دارم که مخلوقی مر مخلوقی را سجده کند زنان را بفرمایم تا پیش شوهران سجده کنند و از فرط تواضع مصطفیٰ علیه السّلام در شرح السنه از صحابه منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام صفات بندگی را چنان ملتزم گشته بود که خود را بمسکنت دعا کردی و در مناجات گفتی اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین اعنی بار خدایا مرا مسکین بزیان و مسکین بمیران و مرا در زمرۂ مسکینان حشر فرما و علمای آخرت در شرح دعای مذکور نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام در دعای مذکور از خدا همچنین خواستی که بار خدا یا جمله مساکین را در زمرۂ من حشر فرما این حالت در دعا و آخرت اولین و آخرین امت مصطفیٰ علیه السّلام را بسند ... مصاحبت مصطفیٰ علیه السّلام جماهیر مساکین امت بدرجات .. فکیف مصطفیٰ علیه السّلام با چندان جلال و کمال که داشت [غایت] صفات بندگی و غایت تواضع جبلی بتضرع و ابتهال از حضرت بی نیازی درخواست کرده است که بار خدایا مرا در زمرۂ مساکین حشر فرمای و از التماس مصطفیٰ علیه السّلام اولوالالباب را روشن می شود که نفاست مسکنت تا کجاها ست و هم

از تواضع مصطفیٰ علیه السّلام در شرح السنه مسطور است و قالت الصحابه رضی الله عنهم و کان النبی علیه السّلام اشد الناس تواضعاً و اقلهم کبراً و حسبک انه خیر ان یکون نبیاً ملکاً و نبیاً عبداً فاختار ان یکون نبیاً عبداً اعنی صحابه گفته اند که مصطفیٰ علیه السّلام در تواضع از همه مردمان بیشتر بودند و در تکبّر از همه کمتر نمودند و از نهایت تواضع مصطفیٰ علیه السّلام همین کافی است که مصطفیٰ علیه السّلام را من الله مخیر گردانیده بودند بر آنچه پیغامبر یا بادشاهی قبول کند و یا پیغامبری یا بندگی بستاند مصطفیٰ علیه السّلام بادشاهی را که محض تکبر و تجبر و شرکت جویی است در صفات ربوبیت اختیار نکرد و پیغامبری با بندگی که همه تواضع و مسکنت و نیازمندیست اختیار کرد و در زنا به حدیث مذکور مروی است که چون مصطفیٰ علیه السّلام پیغامبری را با بندگی اختیار کرد مهتر اسرافیل مصطفیٰ علیه السّلام را گفت ای رسول صلی الله علیه و سلم بدانچه باریتعالیٰ را در نا ایستادن بادشاهی تواضع کردی و در صفات خدایی نیاویختی و نبوت را با بندگی اختیار کردی سید ولد آدم شدی و در روز حشر اول از زمین تو انگیخته شوی و در قیامت شفاعت کننده اول تو باشی و از فرط تواضع مصطفیٰ علیه السّلام ابو امامه گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت تواضع در خلقت مفطور داشت بر دراز گوش نشستی و دیگری را بر دنبال خود بر نشاندی و در عادت مساکین برفتی و دعوت فقرا و بندگان را اجابت کردی و هر طعامی درویشانه که پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردندی برغبت خوردی و مجالست فقرا مصطفیٰ علیه السّلام را خوش آمدی و از فرط تواضع که در مصطفیٰ علیه السّلام مجبول بود [برای] دیدن منقطعان اهل صفه از مدینه در قبا

رفتی...... مصطفیٰ علیه السّلام در کوچه و بازار و سفر و حضر با یاران ...... معیشت ورزیدی و چنانچه اغنیا و مترفهان از کهتر ...... اقوال و افعال تفرد ورزند مصطفیٰ علیه السّلام تفرد نورزیدی و در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام کسی را محلی معین نبودی هر کدامی که از یاران مصطفیٰ علیه السّلام درآمدی هر جاکه جای خوب یافتی همانجا نشستی و ازانچه در نشستن موضع معین نوع تکبری هست مصطفیٰ علیه السّلام از نشستن موضع معین نهی فرموده است مصطفیٰ علیه السّلام را هم در مجلس محلی معین نبودی و اگر مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس درآمدی هرجا که خالی یافتی نشستی و یا ران را رخ جانب مصطفیٰ علیه السّلام شدی و از هر قولی و فعلی و حرکتی و سکنتی که از آن تفرد و تکبر بار آرد مصطفیٰ علیه السّلام از آن قول و فعل و حرکت و سکنت در غایت و نهایت احتراز کردی و هرچه مستلزم صفات بندگی بود رغبت مصطفیٰ علیه السّلام در چنان چیزها بودی و ازانچه در فرط تواضع دیگران نوع تکبر لازم می گردد و مصطفیٰ علیه السّلام از فرط تواضع دیگران تنفر کردی و از تواضع مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک روایت کرده است که مردی در مخاطبه با مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا خیر البریه اعنی ای بهتر از همه آفریدگان مصطفیٰ علیه السّلام از فرط تواضع خود او را جواب داد و گفت و ذالک ابراهیم علیه السّلام اعنی بهتر آفریدگان ابراهیم پیغامبر است و هم از تواضع مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک گفته است که من بارها از تواضع نمودن مصطفیٰ علیه السّلام از مصطفیٰ علیه السّلام شنیده ام که گفته است لا تفضلونی علی یونس بن متی اعنی مرا تفضیل مکن بر یونس پیغامبر و از معاملاتی که فرط تواضع مصطفیٰ علیه السّلام از

مباشرت آن روشن می شود اسود دئیلی از ام المؤمنین عایشهؓ روایت کرده است که من از ام المؤمنین عائشهؓ پرسیدم که مصطفیٰ علیه السّلام چون در خانه درآمدی چه کردی و بچه مشغول شدی عایشهؓ جواب داد که مصطفیٰ علیه السّلام بتواضع مجبول بود درخانه خود همچنان معیشت کردی ...... [که مردم] خانهای خود معیشت کنند و چنانچه اغنیا در خانه ها در صدر با تکبر [نشسته باشند و دیگران] ...... را بخشونت و تخویف کار فرمایند مصطفیٰ علیه السّلام همچنان کار نفرمودی ...... نه با زیردستان شریک شدی و هر کرا در خانه بکاری مشغول دیدی ...... یاری دادی و اهل بیت خود را در رشتن آرد و افروختن هیزم معاونت نمودی و آنچه در خانه برداشتنی بودی آن را برداشتی و آنچه نهادنی بودی او را نهادی و چنانچه دیگران را در مصالح خانه مشغول دیدی خود هم همچنان مشغول شدی و اگر مصطفیٰ علیه السّلام جامه یکی اهل بیت پاره دیدی آنرا بدوختی و بارها بودی که جامه خود را هم پیوند نهادی و بدوختی و بر نعل خود هم پیوند نهادی و شتر را به بستی و علف انداختی و اگر درخانه ماده شتر و گوسفند نادوشیده ماندی مصطفیٰ علیه السّلام بدست خود آنرا بدوشیدی و غلام و کنیزک خانه را مصطفیٰ علیه السّلام با خود طعام خورانیدی و تمامی اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را جامه یک نوع بودی و اگر درخانه کالای و خرمای و غله حاجت افتادی بارها بودی که مصطفیٰ علیه السّلام خود در بازار رفتی و آن را بخریدی و بر گرفتی و در خانه آوردی و اگر مصطفیٰ علیه السّلام را مسکینی و فقیری بر نان جو و قدید کنده دعوت کردی مصطفیٰ علیه السّلام بی توقف در خانه او رفتی و دل آن فقیر دریافتی و طعام او برغبت خوردی

و بسی بودی که مصطفیٰ علیه السّلام جامه خود فراز کردی و آب از آوند و مشک خود بستدی و وضو ساختی و چون مصطفیٰ علیه السّلام بانگ نماز شنیدی و وقت نماز در آمدی در هر کاری که مشغول بودی ترک دادی و در مسجد رفتی و به نماز مشغول شدی و چنانچه اسود دئلی از معاملات مصطفیٰ علیه السّلام که در خانه چگونه مباشرت نمودی از ام المؤمنین عائشةؓ روایت کرده است از حسن علیؓ و ابوسعید خدری عین روایت مذکور مروی است و در تواضع مصطفیٰ علیه السّلام ابوهریره می گوید که من روزی با مصطفیٰ علیه السّلام در بازار مدینه در آمدم مصطفیٰ علیه السّلام سراویلی خریده و درم بوزن آن داد تا نقد کند بفروشنده دهد و من بدویدم و نزدیک تر رفتم تا دست مصطفیٰ علیه السّلام ببوسم و در پای مصطفیٰ علیه السّلام ...... مصطفیٰ علیه السّلام دست از من باز گرفته و مرا همچنین بگفت که ...... که تو مرا می کنی عجمیان بادشاهان و ملوک خود را همچین ...... کنند و من دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام آن سراویلی را بر گرفت ...... و من التماس کردم که این سراویل را بر گیرم و در خانهٔ مصطفیٰ علیه السّلام برسانم مصطفیٰ علیه السّلام آن سراویل را بمن نداد و از نهایت تواضع آن سراویل را خود بر گرفت و در خانه آورد و مرا فرمود که خصم کالا اولی تر بود که کالاء خود در خانه خود برساند و هم از تواضع مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ اخبار کرده است که در غزوی قریظه که در آن ایام امر نبوت استقامت گرفته و عرب در اسلام در آمده و صحابه را قوت و شوکت رو می نموده و در زیر علم اسلام جمعیت بسیار گرد آمده مصطفیٰ علیه السّلام در چنان جمعیتی از فرط تواضع بر درازگوشی سوار بود که سر افسار آن درازگوش از لیف

خرما بود و پالانی بر پشت او نهاده بودند و بعد فتح مکه و خیبر که شعار اسلام بلندی گرفت و یدخلون فی دین الله افواجاً روی نمود و اوامر و نواهی شرع بر خواص و عوام عرب جاری گشت مصطفیٰ علیه السّلام با تمامی اهل بیت خود و با جمیع مهاجر و انصار و سران قبایل عرب و جمعی بسیار از سکان مدینه به نیت حج جانب مکه روان شد و حج مذکور را حج الوداع می گویند و تا مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه بود جز حج مذکور حجی دیگر نگذارده است و همدران حج در روز عرفه آیت و اتممت علیکم نعمتی در عرفات منزل شده است و بعد از نزول آیت مذکور مصطفیٰ علیه السّلام هشتاد واند روز بر صدر حیات بود و غرض از ایراد قصۀ مذکور آنست که با چندان جمعیت مصطفیٰ علیه السّلام در مکه رسید و دران روز که در مکه در آید مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت تواضع بر شتر لاغر پالانی کهنه بر نشسته بود و قطیفه که چهار پنج درم بهای آن باشد در برداشت مصطفیٰ علیه السّلام بآن اثاثه حال و زی زهد خود را در عرفات بتمامی حاج نمود و قوافل متفرق مکه از هر اقلیمی بر ..... [برس قدیم] در مکه آمده بودند مصطفیٰ علیه السّلام را در زی زهد و لباس مسکنت ..... [دیدند] عزت زهد و نفاست مسکنت در سینه بندگان متنفش ..... [بود و به] امت مصطفیٰ علیه السّلام موروث شد و هم درین کرب ..... روز نحر صد شتر قربان کرد و بعد فراغ حج جانب مدینه باز گشت و در خانه آمد و بعد ایام معدود بمقعد صدق پیوست و هم انس مالک که خادم مصطفیٰ علیه السّلام است از تواضع مصطفی علیه السّلام روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام چنان متواضع بود که اگر کنیزکی مسلمه عاجزی از کنیزکان مکه و مدینه بمستغاثتی و شکایتی بر

مصطفیٰ علیه السّلام آمدی و از شدت فرمایش مالکان خود بنالیدی و آستین مصطفیٰ علیه السّلام گرفته شکایت کنان در کار و مصلحت مالک برفتی مصطفیٰ علیه السّلام آستین خود از دست او رها نکنایندی تا او خود رها نکردی و او حال درماندگی خود از مشاهده رافت و رحمت مصطفیٰ علیه السّلام یکان یکان پیش مصطفیٰ علیه السّلام بگفتی و از مصطفیٰ علیه السّلام اعانت و شفاعت التماس کردی و مصطفیٰ علیه السّلام از تواضع که در خلقت داشت از التماس استماع نالش آن کنیزک تنگ نیامدی و آگفتی و تنفری نکردی و آنچه در کار او مصطفیٰ علیه السّلام را از شفاعت و عنایت دادی مبذول فرمودی و در سهولت کار او کوشش نمودی و عورتی بود در مدینه که عقل او تخلل کرده بود و شیدایی بدو راه یافته و ضبطی نمانده روزی آن عورت بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که برابر من بیا که مرا حاجتی است مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت مکارم اخلاق از سخن او متنفر نگشت و استکانی نکرد و او را بنرمی گفت که مرا در کدام کوچه می بری تا من در گوشه بنشینم و تو طرفی بروی و از حاجت فارغ آیی و مقصود از ایراد ماجرای مذکور آنست که مصطفیٰ علیه السّلام که از علو قدر و منزلت سرور کاینات بود از سخن آن عورت دیوانه تنکر نکرد و شکستگی دل او روا نداشت و در گوشه بنشست تا آن عورت طرفی رفت و آن حاجت خود فارغ شد و باز آمد و سماسره علماء نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام را بعین الیقین روشن بود که افعال بندگان بی هیچ شکی و شبهه مخلوق الله است و بندگان در اختیار مجبورند و بندگان را در آفرینش مختار آفریده اند که بی اختیار نتوانند ...... را حیثیت صدور

افعال مشاهده شد از افعال بندگان ...... خاطر او چگونه گذرد و انبیا را در قضاء باری تعالیٰ تسلیم و ...... تواضع مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث انس مالک قال کان النبی رسول الله صلی الله علیه وسلم یسقی اللبن اصحابه فقالوا یا رسول الله لو شربت فقال ساقی القوم آخرهم شرباً اعنی مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت تواضع خود شیر بیاران می رسانید و خود قدح پر می کرد و بدست یاران می داد دران محل گفتند یا رسول الله اگر تو هم بخوری مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که ساقی قوم آخر همه بخورد ائمه حدیث نوشته اند که آنکه در حدیث مذکور بفکر صافی اندیشه کند یقین دریابد که مصطفیٰ علیه السّلام را باخلاق آراسته بودند و الا با چندین علو قدر و رفعت منزلت بشر تواند که کهتران و حاجتمندان خود را بطریق خادمان قدح پر کند و بدست هر یکی بدهد و خود آخر همه بیاشامد و جاه آن چنان بزرگیها مانع تواضع او نشود و از نهایت تواضع مصطفیٰ علیه السّلام در صحاح اخبار مروی است که روزی در خانه مصطفیٰ علیه السّلام بآب حاجت افتاد و دران حالت نه آب بود و نه آب رساننده حاضر بود مصطفیٰ علیه السّلام سبوی خالی بر کتف گرفت و بر سر چاه رفت و از آنجا آب پر کرد و بر کتف خود گرفته در خانه آورد و یارانی که دران حالت با مصطفیٰ علیه السّلام ملاقی شدند و از مصطفیٰ علیه السّلام التماس می کردند که سبوی آب را ما بسر گیریم و در خانه مصطفیٰ علیه السّلام برسانیم مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را جواب می داد که شما مرا در امور دینی یاری کنید و رسانیدن در خانه این از جمله کارخانه منست و خصم خانه سزاوارتر است که کارخانه خود بنفس خود کند و از تواضع مصطفیٰ علیه السّلام جریر عبدالله بجلی روایت می کند که

روزی مصطفیٰ علیه السّلام در حجره با یاران نشسته بود من آخر آمدم دیدم که درون حجره جای نشستن نمانده است من هم پیش در حجره نشستم مصطفیٰ علیه السّلام را نظر بر من افتاد و ازان تواضعی که در خلقت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور بود رداء خود از کتف مبارک ......[بیرون] آورد و آنرا پیچید و بسوی من انداخت و بتواضع تمام مرا فرمود ...... بنشین و ازان کرمی که مصطفیٰ علیه السّلام در حق من ...... [کرد و]آنچنان نوازشی که فرمود من در آسمان و زمین نگنجیدم و ردای مصطفیٰ علیه السّلام بوسیدم و بردیده نهادم و بر روی مالیدم و باز بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام رسانیدم و اگر کسی مرا همه جهان بدهد آنچنان خوش نشوم که آن زمان از تواضع مصطفیٰ علیه السّلام خوش شدم و ائمه حدیث نوشته اند که بواسطه آن تواضع که مصطفیٰ علیه السّلام در حق جریر بحلی ارزانی داشت تا او بر صدر حیات بود میان صحابهؓ معظم و مبجل بود و در هر محلی که در آمدی خلفاء مصطفیٰ علیه السّلام و اکابر صحابهؓ او را تعظیم کردندی و آن حرمت حشمت نوازش مصطفیٰ علیه السّلام در دو سه قرن در اولاد و احفاد او میان خلقی مرعی مانده بود و فرط تواضع مصطفیٰ علیه السّلام معاذؓ جبل گفته است که روزی مرا مصطفیٰ علیه السّلام بجانب یمن روان کرد تا دور رسانیدن من آمد و من سوار می رفتم و مصطفیٰ علیه السّلام پیاده برابر من می آمد و با من در راه حکایت می کرد و احکام یمن مرا بر راه میفرمود و هر چند که من جهد کردم و خواستم که با مصطفیٰ علیه السّلام پیاده شده روم مصطفیٰ علیه السّلام مرا پیاده شدن نداد و علماء آخرت در ذنابه به ماجرای مذکور نوشته اند که نفس مطمئنه مصطفی علیه السّلام بنهایت مکارم اخلاق مجبول بود و الا با چنان

لال و کمال که مصطفیٰ علیه السّلام را آراسته بودند از ملک و
شر آفریده تواند که محتاج دین و دنیا در گاه او سوار رود و او [بی]
یچ انفتی و کلفتی پیاده با او حکایت کنان قدم زند و هم از تواضع
مصطفیٰ علیه السّلام ام المؤمنین عائشهؓ می گوید که روزی مصطفیٰ
علیه السّلام در حجره نشسته طعام می خورد من گفتم یا محمدؐ مادر و
پدر من فدای تو باد که اگر وقت طعام خوردن تکیه کنی طعام آسان تر
خورده شود مصطفیٰ علیه السّلام از سخن من سر خود را چنان
زدیک زمین رسانید که من دانستم که مگر با زمین متصل خواهد کرد
از ان محل مصطفیٰ علیه السّلام ...... با من گفت که ای عائشهؓ من
آنچنان طعام خورم که ...... [بندگان خورند و] همچنان نشینم که
بندگان نشینند و ما آنچنان تواضع ...... دیدم که در دیگر ندیدم و از
آنکه مصطفیٰ علیه السّلام از فرط تواضع دیگران تنفر نمودی و ابو
امامه روایت کرده است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام عصا دست
گرفته از خانه بیرون آمد و ما همه یاران که مصطفیٰ علیه السّلام را
دیدیم برپا خاستیم و بتواضع و تخشع ایستاده شدیم و مصطفیٰ علیه
السّلام از تواضع که در جبلت داشت از افراط تواضعی که ما کردیم
تنفر کرد و ما را گفت که پیش من همچنین با هول و هیئت و تخضع و
تذلل که پیش پادشاهان خیزند بر مخیزید و مرا همچنانکه عجمیان
پادشاهان را تعظیم و تواضع کنند و پیش ایشان باخواری و زاری بروند
و دست به بندند و بایستند و پیشانی بر زمینی سایند تعظیم و تواضع
مکنید و هم ازین معنی که مصطفیٰ علیه السّلام را افراط تواضع
دیگران و ستایش دیگران بسیار خوش نیامدی و عمر خطاب می گوید
که مصطفیٰ علیه السّلام ما را گفتی که مرا بر زیادت مدح مستائید و

چنان در مدح من مبالغت مکنید که ترسایان در مدح عیسیٰ مبالغت می کردند و او را از دایره بندگی بیرون آوردند و بخدایی گرفتند و پسر خدا خواندند و اگر مرا مدح کنید همچنین گوئید که بندهٔ خدا و رسول خدا و هم درین معنیٰ که مصطفیٰ علیه السّلام را تواضع کردن دیگران خوش نیامدی انس مالک روایت مصطفیٰ علیه السّلام کرده است که قومی بودند در مدینه که ایشان را معلوم شده بود که مصطفیٰ علیه السّلام از تواضع دیگران تنفر می کند آن قوم چون مصطفیٰ علیه السّلام را دیدندی نخاستندی و بتواضع پیش نیامدی و در کسب و کار خود مشغول بودندی مصطفیٰ علیه السّلام زود زود میان ایشان رفتی مصطفیٰ علیه السّلام در جمیع معاملات خانه و بیرون و کوچه و بازار از طریقه بندگی و طرق بندگان که من الله التزام کرده بود و نبوت را با عبودیت اختیار کرده نگذشتی و اصلاً و البته در هیچ معامله بر رسم متکبران زندگانی نکردی و ائمه حدیث در کتب احادیث آورده اند که در بسی احادیث مصطفیٰ علیه السّلام بر علو قدر و رفعت منزلت مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالیٰ وارد شده است و در بعضی احادیث می یابیم که مصطفیٰ علیه السّلام در غایت تواضع بود و دیگران را تواضع کردی و از تواضع دیگران تنفر نمودی و آنگه علو قدر و رفعت مکانت خود را عند الله تعالیٰ بیان کند تصدیق ایمان مستلزم تواضع او کرده پس آنچنان اظهار علو قدر چگونه دیگران را تواضع کند و از تواضع دیگران را تنفر نماید شاید که از جهت تعارض مذکور نوع تنکری در خاطر گذرد جواب او آنست که مصطفیٰ علیه السّلام شرح و بیان علو قدر و رفعت مزلت خود عند الله بر سبیل مباهات و مفاخرت و طمع اعزاز و اکرام و تمنای تعظیم داشت نکرده است فامّا

چون جهود و نصارا از غلبه حسد و نهایت عداوت مصطفیٰ علیه السّلام صفات سنیه و درجات عالیه مصطفیٰ علیه السّلام را که در توریت و انجیل منزل شده بود و علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام در کتب ایشان مبین گشته تحریف کردند و بجای آن هرچه از خرافات لا یعنی که جهود و نصارا را از باعث عداوت مصطفیٰ علیه السّلام روی نمود در آوردند و بدان تحریفات و تغیرات خود خلق را اضلال می کردند و توریت و انجیل می گشادند و خرافات تحریف خود را بخلق می نمودند مصطفیٰ علیه السّلام را رغما لانف و النصاری بآیت و اما بنعمة ربک فحدث در تحدث نعمتهای الٰهی که در حق مصطفیٰ علیه السّلام من کمال کرم الله تعالیٰ مبذول شده است فرمان شد مصطفیٰ علیه السّلام بفرمان الله تعالی شکرا للنعمة از علو قدر و رفعت منزلت خود بر امت بیان کرد و در اغلب اسالیب بیان نعم باری تعالی لفظ و لا فخر لازم داشت پس آنچه مصطفیٰ علیه السّلام از علو قدر منزلت خود بیان کرده است بدان مامور بود و چون مصطفیٰ علیه السّلام تواضع در جبلت مفطور داشت از ثمره آن هم دیگران را تواضع کرده است و هم از تواضع دیگران تنفر نمودی و بعضی علماء آخرت نوشته اند که از افراط تواضع مصطفیٰ علیه السّلام از معجزه صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام جلوه کرده است که خاصیت آفرینش بنی آدم است که هر چند در خود فضایل و بیشتر احسان کند و علو قدر و منزلت خود ...... دیگران بالاتر بیند و خود را بر عالمیان آمر و حاکم ...... بزرگیها و سروری ها ی دیگری را مشاهده نکند و دیگران را بر در خود حاجتمند و نیازمند یابد در ظاهر و باطن او بالطبع رجحانیت روید و غلبهٔ کبر و ناز در او منبعث شود و عدم التفاتی در رگ و پی او

بیضه نهد و حرمت و حشمت عام در سینه او متنقش گردد و از بواعث
مذکور در تواضع و تذلل و تخضع دیگران در پیش در خود جویان
گردد چنانکه در رفعت درجات دنیای مبغوض الله احوال کبر و ناز
سلاطین مشاهده و معاینه است و معجزه آفرینش ذات همایون مصطفیٰ
علیه السّلام بود که مصطفیٰ علیه السّلام قدر و منزلت و مکانت و
قربت عند الله تعالیٰ که در حقیقت قدر و منزلت و مکانت و قربت
همان است از خواص ملک و بشر بیشتر معاینه می گردد و رفعت
درجات قرب خود را عالی تر میداند و امر خود را بر عالم و عالمیان
نافذتر و جاری تر می یافت صفات بندگی را لازم بر می گرفت و قدم
عبودیت استوار تر می نهاد و با آن قربی و وصول که مصطفیٰ علیه
السّلام را با خدا حاصل شده بود لیلاً و نهاراً تعبد بیشتر می کرد و با
آن جلال و کمال که مصطفیٰ علیه السّلام من تکمیل الله و اجلال
آراسته بود با بندگان خدا تواضع بیشتر می ورزید و از تواضع و تذلل
دیگران متنفر تر می گشت و لینت و رقت و نیاز و مسکنت که لازمه
صفات بندگی است در مصطفیٰ علیه السّلام بیشتر پیدا می آمد و
صحابه از نهایت نیاز و مسکنت مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده اند
که وقتی عمر خطاب و بلال مؤذن نیت حج در مکه روان می شدند و
بوداع بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدند مصطفیٰ علیه السّلام هر
یکی را از ایشان وصیت کرد و گفت که اذکرنی فی مصالح دعائک
اعنی در مواقف حج که بی شک دعا مستجاب می گردد مرا در صالح
دعاء خود یاد کنید و معلوم اولوا الباب است که عالم و عالمیان و جن و
انس محتاج دعای مصطفیٰ علیه السّلام بودند مصطفیٰ علیه السّلام از
مسکنت و نیاز تواضع امت خود را می گوید که مرا در صالح دعای

خود یاد کنید و در مواقف حج که بی شک دعا مستجاب می گردد از من یاد آرید این همه از غایت تواضع است.

فصل پانزدهم:

در بیان آثار معاملاتی که از مجموع مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام با صحبیان و جلیسان در حالات صحبت ظاهر می شد.

علمای حدیث از صحابه باسناد نقل کرده اند که باری تعالیٰ مصطفیٰ علیه السّلام را بتمامیت مکارم اخلاق چنان آراسته بود که بی آنکه معجزه از معجزات باهره مصطفیٰ علیه السّلام معاینه کنند از مشاهده اخلاق کریمانه مصطفیٰ علیه السّلام و معاینه اوصاف سنیه مصطفیٰ علیه السّلام و ملاقات جمال جهان آرای مصطفیٰ علیه السّلام بسی مشرکان موحد می شدند و کافران مسلمان می شدند و بیگانگان آشنایی می ورزیدند و آشنایان در دائره اخلاص می آمدند و مخلصان واله جمال و کمال مصطفیٰ علیه السّلام می گشتند و از مشاهده جمال عالم آرای مصطفیٰ علیه السّلام و معاینهٔ صفات سنیه مصطفیٰ علیه السّلام مهاجر و انصار خود را پیش مصطفیٰ علیه السّلام در راه خدا قربان می کردند جان و مال و زن و فرزندان خود را بر سر مصطفیٰ علیه السّلام فدا می ساختند و در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام جاهل می آمدند و عالم شده می گشتند و از اهتداء مصطفیٰ علیه السّلام کوکبی راهنما می شدند و از میامن صحبت وبرکات مجالست مصطفیٰ علیه السّلام قدم صحبیان و جلیسان بر صراط مستقیم می گشت و از اتباع و اخلاص مصطفیٰ علیه السّلام در دائره محبان و مخلصان خدا در می آمدند و از نظر شفقت مصطفیٰ علیه السّلام سزاوار جنات عدن می گشتند و از تصدیق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام عقاب کفر و

شرک و جرائم و معاصی محو می شد و از مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام بر خورداریها می گرفتند و از اعطاء و ایثار مصطفیٰ علیه السّلام مقاصد و مآرب دنیاوی ایشان بر می آمد و از وفور رافت و رحمت مصطفیٰ علیه السّلام ملتمسات داری ایشان از اجابت مقرون می شد و در کتاب شرح السنه مسطور است که حسن بن علی رضی الله عنهما از کیفیت معیشت و معاشرت و نشست و برخاست مصطفیٰ علیه السّلام که با صحابه در مصاحبت و مجالست چگونه بوده است از علی مرتضی کرم الله وجه پرسیده است و علی مرتضیؓ از معاملاتی که هر روز از مصطفیٰ علیه السّلام معاینه می کرد بر سبیل ایجاز بسر را اخبار کرده است و مؤلف "نعت محمدیً" که جان جهان فداء کوی سکان سایل و مسئول باد سوال حسین علیؓ و جواب امیر المؤمنین علی مرتضیؓ را ترجمه کرده است و درین محل آورده حسین علیؓ می گوید که اول من از پدر خود شاه مردان پرسیدم که مصطفیٰ علیه السّلام در خانه چگونه بودی و چه کردی پدرم شاه مردان گفت که مصطفیٰ علیه السّلام در درآمدن خانه از برای پرداخت مصالح نفس من الله ماذون بود و بعد فراغ دعوت خلق مصطفیٰ علیه السّلام درون خانه درآمدی و آن وقت را که مصطفیٰ علیه السّلام درون خانه بودی بسه جز موزع گردانیده بود و در یک جزو از آن سه جز موزع مصطفیٰ علیه السّلام باهل و عیال و تدبیر معیشت و ما یحتاج ضرورت ایشان مشغول گشتی و بدانچه توانستی اهل بیت خود را در لابدیات ایشان مدد و معونت کردی و جز دوم آن وقت را مصطفیٰ علیه السّلام بعبادت خدا صرف کردی و بنمار نفل و بذکر خفی و قرات قرآن مشغول گشتی و جز سیوم اوقات مزرعه را که مصطفیٰ علیه السّلام از برای استمالت

نفس خود تجربه کرده بود آن جز را نیز مصطفیٰ علیه السّلام بدو جز قسمت کردی و یک جز را از دو جز مذکور مصطفیٰ علیه السّلام در استمالت نفس خود صرف کردی و در جز دوم مصطفیٰ علیه السّلام در بر آوردن مصالح مردمان مشغول شدی و خواص مردم را دران جز دوم درون خانه طلبیدی و بدیشان مشغول گشتی و از مشغولی خواص مردم مصالح عوام خلق هم بر آمد و مصطفیٰ علیه السّلام از صحابه هیچ دریغ نداشتی و دران زمان که مصطفیٰ علیه السّلام با خواص مردم مشغول گشتی در حق اهل فضل بر قدر فضل ایشان اعطا و ایثار کردی و بعضی را از ایشان با مصطفیٰ علیه السّلام یک حاجت بودی و بعضی را دو حاجت بودی و بعضی را حوایج بسیار بودی مصطفیٰ علیه السّلام حوایج هر همه بر آوردی و خاطر جلیسان را از جهت شغل دنیا فارغ گردانیدی و ایشان را بچیزی که صلاح دین ایشان و همه امت در آن بودی مشغول بودی هر یکی "را" از یاران از مصطفیٰ علیه السّلام مصالح و مهمات دینی سوال کردند مصطفیٰ علیه السّلام سوالات ایشان را جواب فرمودی چنانکه خاطر هر همه از جواب مصطفیٰ علیه السّلام بیاسودی و قرار گرفتی و مصطفیٰ علیه السّلام حاضران مجلس را گفتی که آنچه از من می شنوید بغایبان برسانید و حاجات آنانکه درین مجلس بمن نتواند رسید شما پیش من بگویید و درین باب مصطفیٰ علیه السّلام حاضران و مختصان را ترغیب کردی و گفتی که هر حاجت حاجتمندی بصاحب امری برساند باری تعالی قدم او را روز قیامت بر صراط مستقیم ثابت دارد و صحابه ...... "جز مالک" پیش مصطفیٰ علیه السّلام حاجت خود گویند و یا حاجت غیری بسمع مصطفیٰ علیه السّلام رسانند و یا از مهمات دین و مسایل شرع هر

چیزی برسند بچیزی دیگر مشغول نشدی و مصطفیٰ علیه السّلام جز آنکه کسی حاجت خود گوید و یا حاجت دیگری باز نماید و یا از مسایل دین و احوال آخرت چیزی بپرسد سخنی از نمط دیگر از صحابه قبول نکردی و صحابه یگانگان پیش مصطفیٰ علیه السّلام درآمدندی و جمع شدندی و باز نگشتندی تا چیزی بخشیدندی و از بس که علم و حکمت از مصطفیٰ علیه السّلام می شنیدند فقها و علما شده بیرون آمدندی حسین علی می گوید که از پدر پرسیدم که بیرون آمدن مصطفیٰ علیه السّلام از خانه چگونه بودی و بچه مشغول شدی پدرم شاه مردان علی گفته که مصطفیٰ علیه السّلام چون از خانه بیرون آمدی زبان را بداشتی گرد هر چیزی که متضمن اعانت صحابه باشد و سبب ایتلاف ایشان گردد و موجب تفرق نشود و اگر در آن محلی که مصطفیٰ علیه السّلام از خانه بیرون آمدی سری از سران قبایل از برای تلقی کردن اسلام برسیدی مصطفیٰ علیه السّلام او را اعزاز و اکرام کردی و بشاشت فرمودی و احکام دین با او بگفتی و او را هم بر قوم و قبیله او آمر و ولی برگردانیدی و آن بزرگ قبیله را وصیت کردی که خود را از مردمان نگاه دارد و اختلاط ناهنگام نکند بشرط آنکه خلق قبیله خود را از ملاقات خود محروم نگرداند و ماموران را از آثار خلق خود بی نصیب روا ندارد ..... [در] مجلس که مصطفیٰ علیه السّلام از خانه بیرون آمدی و بدعوت خلق و اصلاح امور مردم مشغول شدی از صحبیان و جلیسان پرسیدی که مردمان بچه مشغول می باشند که اگر اشتغال بکارهای مستحسن شنیدی تصویب و تحسین کردی تا مردمان تصویب و تحسین مصطفیٰ علیه السّلام بشنوند و نیکوکاری را بر زیادت کنند و اگر مصطفیٰ علیه السّلام اشتغال خلق بکارهای

ناپسندیده شنیدی آن کارها را توهین و تقبیح کردی و عقوبت آن تقریر فرمودی تا آن توهین و تقبیح و عقوبات را مردمان بشنوند و دست از آن کارهای بد بدارند و مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس غافل نشدی مخافت آنکه دیگران غافل و ملول نشوند و از هر حالی پیش آمدی مصطفیٰ علیه السّلام را ازان حال اعتباری بودی و هرچه مصطفیٰ علیه السّلام کردی بحق کردی نه از حق تقصیر کردی و نه از حق بچیزی دیگر تجاوز نمودی و هرگاه درکارها ی دین بمهتر مردمان بودی به مصطفیٰ علیه السّلام نزدیکتر او بودی و بزرگتر نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام آنکس بودی که مواسات و موازنه دینی نسبت دیگران نیکوتر و بهتر بودی حسین علی میگوید که از پدر پرسیدم که مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس چه کردی پدر من شاه مردان علی گفت که مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس بنشستی بخاستی مگر آنکه درنشستن و خاستن ذکر حق تعالی بر زبان راندی و مصطفیٰ علیه السّلام در جایگه معین چنانچه رسم متکبران و بصدر طلبان است ننشستی و دیگران را هم نهی کردی که در جای معین ننشینید و بصدر نطلبید و چون مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس درآمدی هر جا که محل خالی یافتی همانجا نشستی و دیگران را هم فرمودی که هر جا که محل خالی باشد همانجا بنشینید و مصطفیٰ علیه السّلام هر یکی را از جلسا نصیب فضل و حظ اخلاص دین داری او از کرام و انعام و بشاشت و نوازش دوام آمیزش بدادی تا هر یکی از جلیسان مجلس مصطفیٰ علیه السّلام آنچنان دانستی که از من عزیزتر و مکرم تر نزدیک مصطفی علیه السّلام دیگری نیست و هر که از جلسا در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام نشسته بودی او را مصطفی علیه السّلام برخاستن نگفتی و آنکه

از مجلس مصطفیٰ علیه السّلام بخاستی و برفتی و حاجت خود فارغ کردی و باز آمدی و بنشستی مصطفیٰ علیه السّلام او را هم باز نگردانیدی و تا آخر مجلس مصطفیٰ علیه السّلام کسی را از جلساء نگفتی که تو باز گرد تا او خود باز نگشتی و هر که در مجلس از مصطفیٰ علیه السّلام حاجت خواستی مصطفیٰ علیه السّلام البتة حاجت او را روا کردی و اگر آن چیز که صاحب حاجت التماس کردی موجود نبودی مصطفیٰ علیه السّلام سایل را برامیدواری جواب گفتی که او از آن جواب از یافتن مقصود خوشتر شدی و مصطفیٰ علیه السّلام با یاران بخوشخوئی و گشاده روئی زندگانی می کردی و بر یاران از پدر مهربان و مشفق تر بودی و نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام جمله یاران در کار حق برابر بودند و هر که از یاران متقی تر بودی نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام فضل آنکس را بودی و مجلس مصطفیٰ علیه السّلام مجلس حلم و حیا و صبر و امانت بود و از توقیر و تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام از یاران او ...... بلندتر نیامدی و ذکر عورات مردمان و حرمتهای مردمان در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام نکردندی و کلمات لا یعنی و پریشان نگفتندی و بتقوی تعاطف کردندی و هر که از یاران متقی تر بودی حشمت او در مجلس مصطفیٰ علیه الصلوة و السلام بیشتر بودی و یاران مصطفیٰ علیه الصلوة والسلام یکدیگر را تواضع کردندی و بزرگ و پیر را حرمت می داشتندی و برخوردگان ترحم نمودندی و صاحب حاجت را یاری کردندی و بر غریب ببخشودندی و حاجات محتاجان غایب پیش مصطفیٰ علیه السّلام برسانیدندی و مصطفیٰ علیه السّلام حاجات غایبان بسمع رضا شنیدی و اجابت فرمودی حسین علیؑ می گوید که از پدر پرسیدم که سیرت

مصطفیٰ علیه السّلام با جلسا چگونه بودی پدر من شاه مردان گفت که مصطفیٰ علیه السّلام خندان رو سهل گیر و نرم و نعیم و لطیف طبع و مصالح مزاج و خوش خو آفریده شده بود و درشت خو وژفت گو و مخالف مزاج و گژند گرفته و گره پیشانی و عیب گیرنده نبود و چنان حلیم و کریم و بشاش و متبسم بود که یاران یک ساعت از مجلس مصطفیٰ علیه السّلام شکیب نتوانستی کرد و مصطفیٰ علیه السّلام مدّاح و ذامّ نبود یعنی نه کسی را مدح کردی و نه کسی را بمذمت یاد کردی و از آنچه دران اشتها نبودی تغافل نمودی و مصطفیٰ علیه السّلام سه چیز را بکلی از نفس خود ترک داده بود و از مراد بسیار گوی و لا یعنی را بکلی دست داشته بود و سه چیز از ...... ترک داده یکی آنکه کسی را مذمت نکردی و دوم کسی را عیب نکردی ...... هر چه کسی آن را مستور داشتی کشف نطلبیدی و مصطفیٰ علیه السّلام سخن نگفتی مگر دران که امید ثواب بودی و چون مصطفیٰ علیه السّلام سخن گفتنی جلسا سرفرو انداختی و چنان از ظاهر و باطن حاضر استماع شدندی که گوی بر سر ایشان پرندگان نشسته اند که اگر بجنبند پرندگان از سر ایشان بپرند و چون مصطفیٰ علیه السّلام ساکت شدی یاران مجلس در سخن شدندی و در سخن گفتن یکدیگر اختلاف و منازعت نکردندی و نگفتندی که هم چنین که تو می گوی نیست و هم چنین است که من می گویم و چون یکی از یاران در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام سخن آغاز کردی دیگران ساکت شنیدی تا او ازان فارغ شود و در هر شگفتی که یاران بخندیدندی مصطفی علیه السّلام هم بخندیدی و در هرچه تعجب کردندی مصطفیٰ علیه السّلام هم تعجب کردی و اگر غریبی در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام

درآمدی و جفای گفتی مصطفیٰ علیه السّلام در جفای او صبر کردی یاران را گفتی که صاحب حاجت را در برآمد حاجت او یاری کنید و پیش ازانکه در حق او مدد کرده باشید ازو ثنا و مکافات توقع مکنید و نیکی مجویید مگر در مکافات نیکی و در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام سخن بر کسی منقطع نکردندی تا همانکس سخن بر گرفته است یا سخن تمام کردی و یا از مجلس بخاستی آنگاه سخن او قطع شدی حسین علیؓ می گوید که از پدر پرسیدم که مبنای سکوت مصطفیٰ علیه السّلام بر کدام معنی بودی پدر من شاه مردان گفت که سکوت مصطفیٰ علیه السّلام بر چهار چیز منحصر بود بر حلم و بر حذر و بر تقدیر و بر تفکر و در مصطفیٰ علیه السّلام حلم با صبر جمع شده بود که اگر مصطفیٰ علیه السّلام سخن ناشایسته شنیدی و یا بدوی نادانی از سر جهل و بی ادبی و فوران غضب کلمات موحش بر روی مصطفیٰ علیه السّلام گفتی مصطفیٰ علیه السّلام از تفتی و ژفتی و کلمات موحش جاهل و سفیه در خشم نشدی و از وفور حلم ..... پیشینه تحمل کردی و ساکت ماندی تا پیشینه از خشم و بد خوی فارغ شود و با سکوت مصطفیٰ علیه السّلام در اندیشه آن بودی که چه باید کرد تا مردمان گرد ممنوعات و مکروهات نگردند و بزهکار و معائب نشوند و یا سکوت مصطفیٰ علیه السّلام در اندیشه تسویه خلق بودی که در امور حق مرعی ماند و یا سکوت مصطفیٰ علیه السّلام در تفکر فانیات و باقیات بودی و در اجتهاد رای که صلاح امت درچه بود و بچه چیز کارهای دین و دنیا ایشان فراهم آید و فراهم ماند درین اندیشه ساکت ماندی و از ...... [بابت] خُلق مصطفیٰ علیه السّلام ام المومنین عایشهؓ گفته است که نباشد کسی خوب خلق تر از مصطفیٰ علیه السّلام که

اگر کسی از اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام و یا از صحابه مصطفیٰ علیه السّلام مصطفیٰ علیه السّلام را آواز دادی مصطفیٰ علیه السّلام البته در جواب او گفتی لبیک و هم از وفور مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام را حق تعالی در قرآن ستوده است و فرموده و انک لعلی خلق عظیم و از مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام مغیره بن شعبه گفته است که من روزی سیر خورده بودم و در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام درآمدم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام بایاران نماز می گذارد و یک رکعت گذارده بود و من نزدیکتر شدم اقتدا کردم و مصطفیٰ علیه السّلام را از من بوی سیر آمد و چون من از نماز فارغ شدم مصطفیٰ علیه السّلام از مکارم اخلاق خود بر روی من تصریح نکرد و مرا نگفت که تو سیر خورده ای چرا در مسجد آمدی و لیکن بر سبیل اجمال گفت که هر که سیر خورده باشد باید که در مسجد ما نیاید تا بوی سیر ازو نرود و من در خدمت مصطفیٰ علیه السّلام نزدیکتر رفتم و مصطفیٰ علیه السّلام را گفتم که بخدا دست خود را بمن ده مصطفیٰ علیه السّلام دست خود بمن داد و من دست مصطفیٰ علیه السّلام را بدست خود گرفتم و از جانب گریبان درون پیراهن خود در آوردم و بر بالای سینه من گره شکلی بود دامن گره دست مصطفیٰ علیه السّلام را بالای آن گره نهادم مصطفیٰ علیه السّلام دریافت که [این چیست گفتم] من سیر بجهت رفع آن ورم خورده ام مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که تو در خوردن سیر معذور[ی] ...... و آن کرایم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام از بعضی صحابه کرام باسناد مروی است که اعرابی شتر سوار پیش در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام آمد و شتر خود را در پیش در مسجد بنشاند و بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام درآمد و بملتمسات خود مشغول گشت

و دران حالت که آن اعرابی در مسجد درآمد حمزهؓ عم مصطفیٰ علیه السّلام با بعضی صحابه پیش در مسجد نشسته و با یکدیگر مفاوضه می کردند و نعیمان نام صحابی بود که بر ظرافت و مزاح درمیان یاران شهرتی داشت و حکایت مرغوب کردی و اگر مصطفیٰ علیه السّلام مغموم و محزون بودی نعیمان مذکور پیش مصطفیٰ علیه السّلام درآمدی مصطفیٰ علیه السّلام از ملاقات او منبسط گشتی و در تبسم شدی و در جمله نعیمان مذکور هم در میان آن یاران پیش در مسجدی نشسته بود یاران نعیمان را گفتند که شتر این اعرابی تا بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام درون مسجد رفته است بغایت فربه است که اگر تو این شتر را بکشی ما گوشت فربه او بخوریم و چون اعرابی فریاد خواهد کرد مصطفیٰ علیه السّلام بهای شتر باعرابی خواهد داد نعیمان یاران را گفت که اگر من این شتر را بکشم شمان پیش مصطفی علیه السّلام نام من نگویید یاران گفتند که ما پیش مصطفیٰ علیه السّلام نام تو نخواهیم گفت نعیمان آن شتر را بکشت و برفور از آن جمع بیرون آمد و در خانه مقداد اسود رفت و گوی پیش در او گاو بد دیده بود در آن کو خزید و مقداد مذکور را گفت که بفرما تا سر این کو را به بوریای و گلیمی بپوشند و دیگر مقداد را وصیت کرد که اگر کسی بطلب من اینجا آید تو مرا بدو منمای که من چنین چنین حرکتی کرده ام این زمان آن اعرابی شتر خود را ذبح کرده خواهد دبد نعره و شور برخواهد آورد در زمان پیش مصطفیٰ علیه السّلام خبر خواهد شد و چون اعرابی از پیش مصطفی علیه السّلام بازگشت شترخود را کشته و ذبح کرده دید شور و فریاد برآورد مصطفیٰ علیه السّلام غلبهٔ او شنید از مسجد بیرون آمد و شتر اعرابی را کشته و بسمل کرده دید از یاران

پرسید که این کار کیست یکی از یاران گفت که اگر باشد کار نعیمان باشد مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که بکارها نعیمان ماند و باز مصطفیٰ علیه السّلام از حاضران پرسید که او بکدام طرف رفت حاضران مصطفیٰ علیه السّلام را بطرفی اشارت کردند مصطفیٰ علیه السّلام با حمزهؓ و یاران دیگر بطرفی که نشان نعیمان داده بودند میرفت و چون بخانه مقداد رسید مصطفیٰ علیه السّلام از مقداد پرسید که نعیمان را دیدی مقداد هیچ جواب نگفت باز مصطفیٰ علیه السّلام از مقداد خبر نعیمان تفتیش فرمود مقداد گفت مرا خبر نیست و بسوی کو اشارت کرد مصطفیٰ علیه السّلام سرپوش ازان کو برداشت دید که نعیمان درون کو خزیده است مصطفیٰ علیه السّلام نعیمان را گفت که ای دشمن نفس خود چه چیز بران داشت که شتر اعرابی غریب را بکشتی نعیمان جواب گفت که بدان خدایی که ترا بحق مبعوث کرده ست که مرا حمزهؓ و همین یاران که برابر تو آمده اند گفتند که این شتر اعرابی نیک فربه است این را بکش تا ما گوشت فربه او بخوریم مصطفیٰ علیه السّلام اعرابی را زر خواهد داد و خشنود خواهد کرد مصطفیٰ علیه السّلام از جواب نعیمان بخندید و بهای آن شتر داد و خوشنود کرد و مصطفیٰ علیه السّلام بارها ماجرای مذکور با یاران بگفتی و تبسم کردی و از کرایم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام بارها علی مرتضی گفته است که هر که مصطفیٰ علیه السّلام را ا ز دور بدیهه دیدی بترسیدی و چون مخالطت و مصاحبت کردی چنان واله جمال و عاشق اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام گشتی که بی ملاقات مصطفیٰ علیه السّلام نتوانستی زیست و نه همچو مصطفیٰ علیه السّلام خلقاً و خلقاً پیش از آن کسی دیده بود و نه بعد ازان همچو روی کسی خواهد دید و در

مشاهیر اخبار مروی است که روزی در ایام خلافت امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه اسما نام دختر ابوبکر این بیت لبید میخواند :

مصطفیٰ اخ لی اما کل شیء سالته
فیعطی و اما کل ذنب فیغفر

مصطفیٰ اعنی مرا برادری است که هرچه من ازو بخواهم بدهد و هر گنهی که من ازان او بکنم عفو کند ابوبکر صدیق چون بیت مذکور از دختر خود شنید بگریست و با سوگند گفت که همچنین که لبید در باب برادر خود شعر گفته است و شاعری و مبالغت کر ...... بصدق و یقین مصطفیٰ علیه السّلام بود که هرچه از مصطفیٰ علیه السّلام بخواستندی بدادی و در هر گنهی که از آن مصطفیٰ علیه السّلام کسی اقدام نمودی عفو فرمودی و پیش بر سر زبان نیاوردی که او این چنین گنهی کرده بود از وفور مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام خارجه بن زید بن ثابت روایت کرده است خارجه بن زیدؓ می گوید که من بارها از زید بن ثابتؓ که کاتب وحی و حافظ قرآن و همسایه مصطفیٰ علیه السّلام بود از مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس می نشستم که اگر ما سخن در احوال آخرت می انداختیم مصطفیٰ علیه السّلام با ما در ذکر آخرت مشغول شدی و اگر ما در ذکر دنیا در می آمدیم مصطفیٰ علیه السّلام آنچه خیر و شر و معایب و مثالب دنیا بودی بر ما بیان کردی و اگر در مجلس از اطعمه و اشربه سخن افتادی مصطفیٰ علیه السّلام هم ازان بابت فایده فرمودی و مقداری که در خوردن و آشامیدن مستحسن شرع و عقل است تقریر کردی و آنچه ما در هر بابی از زبان مصطفیٰ علیه السّلام شنیده ایم بخلق می رسانیم خارجه می گوید که من از آثار مجموع مکارم اخلاق رسول ﷺ ازو سوال کردم

و پرسیدم که مصطفیٰ علیه السّلام زمان زمان با شمان چگونه معاملت
می ورزید زید ثابت بشگفت که من همسایه مصطفیٰ علیه السّلام بودم
و بیشتر در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام حاضر بودمی و وحی را کتابت
کردمی و اگر در غیبت من بر مصطفیٰ علیه السّلام منزل شدی مصطفیٰ
علیه اسلام مرا از خانه بطلبیدی و از من بنویسانیدی و ما می توانیم که
از هر خلقی از اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام ماجرای چند پیش شما بیان
کنم اما لطایفی که از مجموع مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام در
معاملات متنوع زمانی مشاهده می شد و آثار کرایم اخلاق و اوصاف
محمد علیه السّلام ساعت ساعت در هر ماجرای معاینه می گشت در
خبر بیان نمی توان آورد و نه ما بعد از مصطفیٰ علیه اسلام همچو ......
[او دیگری] را دیدیم و نه بعد از ما دیگران خواهند دید و هم از مکارم
اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام جابر بن شمره از زید بن ثابت نقل کرده
است که مصطفیٰ علیه السّلام بیشتر در مجلس ساکت بودی و آنچه
متضمن منافع دین یاران و همه امت بودی مصطفیٰ علیه السّلام آن را
چنان بیان کردی که ما از تقریر مصطفیٰ علیه السّلام بهشت و دوزخ را
بنظر بصیرت مشاهده می کردیم و مصطفیٰ علیه السّلام چنان خوش
خو و آمیزنده بود که اگر یاران در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام اشعار
عرب خواندندی و سر گذشتها شگفت بگفتندی و تبسم کردندی و
بخندیدی مصطفیٰ علیه السّلام هم بموافقت یاران تبسم کردی مصطفیٰ
علیه السّلام تمامی مجلس را در موعظت و نصیحت و اعطا و ایثار و
بشر و بشاشت و نوازش و پرورش گذرانیدی همچنانکه همه یاران از
مباشرت مکارم اخلاق و فرط شفقت و مهربانی مصطفیٰ علیه السّلام
خواستندی که زمان زمان خود را بر سر مصطفیٰ علیه السّلام صدقه

کنند و ما بعداز مصطفیٰ علیه السّلام کسی را ندیدیم که فراق روی
مصطفیٰ علیه السّلام بر روی او توانیم گذرانیم و ما در یاد محمد
مصطفیٰ علیه السّلام می زیبم و از فراق مصطفیٰ علیه السّلام حیات ما
تلخ است و از فرط مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب شرف
الانبیا مذکور است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بعد ادای نماز
بامداد با بعضی یاران گفت که من بدیدن اهل صفه در قبا روم کسی از
شما برابر من خواهد آمد یاری گفت یا رسول الله من خواهم آمد و
دران روز که مصطفیٰ علیه السّلام در قبا می رفت بر اسبی لاغر سوار
شده بود و آن یار که برابر مصطفیٰ علیه السّلام می رفت جسامتی
داشت و چون مصطفیٰ علیه السّلام از عمرانات مدینه جانب قبا بیرون
آمد آن یار را که برابر پیاده می رفت ردیف خود و دنبال خود بر نشاند
و از فرط مکارم اخلاق روا نداشت که آن یار برابر پیاده شده برود
چون چند گامی بیشتر رفتند اسپ مصطفیٰ علیه السّلام از لاغری و
بلوکید مصطفیٰ علیه السّلام و آن یار به زمین آمدند و آن یار متاسف و
متندم شد و خود را ملامت می کرد و مصطفیٰ علیه السّلام از زمین
بخاست و خود را بیفشانید و آن یار را گفت که تو خود را ملامت مکن
و نگران مشو که مرا از اندک و بیش آسیبی نرسیده است و باز
مصطفیٰ علیه السّلام بر آن اسپ سوار شد و کرت دیگر آن بار را
فرمودند که بیا و ردیف من شو آن یار مصطفی علیه السّلام را گفت یا
رسول الله من یکبار که دنبال تو بر این اسپ لاغر سوار شدم پشیمانم و
نمیدانم که از من خجالت میان یاران چگونه رو خواهم نمود که از
فربهی گرانم و این اسپ لاغر است طاقت بار دو کس نمی تواند آورد
یکبار امتثال فرمان تو کردم بعد ازین سوار نشوم صد بار در قبا پیاده

فته ام این بار هم برابر تو پیاده خواهم رفت مصطفیٰ علیه السّلام او را
معذور نداشت و گفت تو میدانی که پیاده آمدن با خود کسی را روا
مدارم و باز کرت دوم آن یار را مصطفیٰ علیه السّلام ردیف خود کرد و
چون دو سه تیر پرتاب دیگر رفتند اسپ مصطفیٰ علیه السّلام دوم بار
سم سر آمد و هر دو را بینداخت و مصطفیٰ علیه السّلام در کرت دوم
سم خود را بیفشاند و درین کرت بسوگند بآن بار گفت که مرا هیچ
زخمی و آسیبی نرسیده است تو خاطر خود را مشوش نکنی و در کرت
ان یار با مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا رسول الله این ماجرا پیش یاران
وشیده نخواهد ماند من ایشان را چگونه رو خواهم نمود که اگر سوار
نمی شوم از بی فرمانی تو می ترسم و اگر سوار می شوم اسپ لاغر
طاقت بار دو سوار نمی آرد مرا بفرما یا باز گردم و یا پیشتر روم
مصطفیٰ علیه السّلام او را فرمود که تو چرا شرمنده و متأسف می شوی
ینجا جز من و تو دیگری نیست من این ماجرا پیش کسی نخواهم
گفت تو هم مگوی و تو اطاعت امر من می کنی و اگر اطاعت نکنی
معایب کردی و آخر الامر مصطفیٰ علیه السّلام آن یار را معذور
نداشت و بار سیوم هم او را با خود سوار کرد و از آنجا چند گامی
پیشتر رفتند اسپ را آن قوت احتمال نبود بار سیوم هم سربر آمد و هر
دو را بینداخت و درین کرت آن یار پیش مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا
رسول الله من نتوانم که باز در خانه روم و روی خود یاران و اهل بیت
خود را بنمایم مصطفیٰ علیه السّلام او را فرمود که بخدا که در هر سه
کرت بمن زخمی و آسیبی نرسیده است و تو هر بار اطاعت بمن کرده
ی و اگر اطاعت نمی کردی مستوجب عقاب می شدی و بر تو هیچ
سلامتی نمی آید مصطفیٰ علیه السّلام آن یار را مستظهر گردانید و

فرمود که تو هم اینجا باش و زمانی توقف کن تا من پیشتر روم و تو بعد از من بیایی و ازان مقام مصطفیٰ علیه السّلام تنها در قبا رفتی و بر اهل صفه فرودآمدی و ایشان را پرسش کرد نوازش فرمود و باز گشت و در ذنابه ماجرای مذکور مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام از فرط محبت فقر و فقرا و از مکارم اخلاق هر چند گهی دیدن و نواختن اصحاب صفه رفتی و ایشان را چیزی بدادی و مستظهر گردانیدی و درین زهد این اعانتها فرمودی و چند نفر از اصحاب صفه بوده اند که از دنیا بکلی انقطاع کرده بود و از زن و فرزند مجرد شده و از جمیع علایق دست داشته و لیلاً و نهاراً بخدا مشغول گشته و بر زهد مستقیم مانده مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را عزیز و مکرم داشتی و بنواختی و مآثر زهد ایشان مجالس بگفتی و ازان که مصطفیٰ علیه السّلام منقطعان دنیا را بس عزیز می داشت بسی یاران مصطفیٰ علیه السّلام از مهاجر و انصار خواستند که انقطاع کلی ورزند و ترک زن و فرزند گیرند و داخل اصحاب صفه شوند مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را فرمود در اعلاء کلمه حق کوشیدن و با دشمنان خدا و دین خدا جهاد کردن و جان و مال خود را در راه حق باختن از مجاهده ترک زهد و عزلت و تجرد فاضلتر و بهتر است و ثواب جهاد از ثواب بسی از اعمال بیشتر است و در جهاد شهادت که بس درجه عالی است منظور است و در انقطاع زهد شهادت منظور نیست و از مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام ابوذر و ابوهریره اخبار کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت کرایم اخلاقی که داشت در میان یاران چنان مختلط نشستی که آنان که از اعراب بر نیت تلقی کردن اسلام در مجلس مصطفی علیه السّلام در آمدندی ندانستندی که درمیان یاران مصطفیٰ

علیه السّلام کیست و مصطفیٰ علیه السّلام در نشستن و خاستن و غیر ذالک تفردی نه ورزیدی که بدان تفرد او از دیگران مشار الیه باشند و درایندگان اجنبی ازان علامت دریابند که او پیغامبر خداست و ما مصطفیٰ علیه السّلام را تعریف می کردیم و یا در آیندگان اجنبی می گفتیم که پیغامبر خداینست و از تعریف ما اعراب مصطفیٰ علیه السّلام را می شناختند و نزدیکتر می شدند و با مصطفیٰ علیه السّلام بیعت اسلام می کردند و ملتمسات خود باز می نمودند و احکام مسلمانی می آموختند و چون سورت حجرات در محافظ آداب و تعظیم داشت مصطفیٰ علیه السّلام منزل گشت و شعار اسلام بلدی گرفت و یدخلون فی دین الله افواجا روی نمود و بزرگان عرب و سران قبایل فوج فوج بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام در رسید و ما از مصطفیٰ علیه السّلام درخواست کردیم تا بجهت نشستن مصطفیٰ علیه السّلام دوکانچه از گل راست کنیم تا مصطفیٰ علیه السّلام بر آنجا بنشیند و در آیندگان را بتعریف ما حاجت نباشد مصطفیٰ علیه السّلام التماس ما اجابت فرمود و ما را رخصت داد و ما دوکانچه کلین راست کردیم و در اواخر عهد مصطفیٰ علیه السّلام بران دوکانچه بنشستی و ما گرد برگرد او می نشستیم و از ملاحظه جمال علیه السّلام نصیب می گرفتیم و انس مالک گفته است که چون ما بر مصطفیٰ علیه السّلام می آمدیم حلقه کردیم می نشستیم و عن انس ابن مالک قال کنا اذا اتینا النبی صلی الله علیه و سلم جلسنا حلقة و از جابر بن عبدالله انصاری منقول است که چو ما برابر مصطفیٰ علیه السّلام می رفتیم پیش پیش می رفتیم و دنبال مصطفیٰ علیه السّلام از برای مشی ملائکه می گذاشتیم عن جابر بن عبدالله قال کان رسول الله صلی الله علیه و

سلم اذا خرج مشی اصحابه امامه و ترکوا ظهره للملائکة یعنی چون مصطفیٰ علیه السّلام از خانه بیرون آمدی و خواستی که طرفی برود صحابه مصطفیٰ علیه السّلام پیش پیش رفتندی و ملائکه دنبال علیه السّلام بودی و از مشاهده آثار مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام ابوالعباس مرداس می گوید که من مصطفیٰ علیه السّلام رادر نبوت و خسرو پرویز و نوشیروان عادل را در بادشاهی دیده ام و ایشان هر دو معاصر یکدیگر بودند و مصطفیٰ علیه السّلام در عرب به نبوت مشغول بود و خلق را دعوت می کرد و عرب را در دین حنفی درمی آورد و خسرو پرویز در عجم بادشاهی می راند و بقهر و جبروتی بر بندگان خدای معاملت می ورزیدند و بسیاران از ساکنان مکه مصطفیٰ علیه السّلام را و او را معاینه کرده بودند و چنانچه نبوت از فرزندان شیش پیغامبر که پسر مهتر آدم پیغامبر بود به مصطفیٰ علیه السّلام ختم شد بادشاهی از فرزندان کیومرث که برادر توامان مهتر شیش پسر مهتر آدم بود بخسرو تمام شد و در مدت سه چهار سال مصطفیٰ علیه السّلام بمقعد صدق پیوست و خسرو که بر بندگان خدا خدای می کرد در جهنم شتافت فی الجمله خسرو بر تخت مداین که تخت گاهی بمثل آن در ربع مسکون نبود قهر و جبروتی میراند و بر دین مغان آتش می پرستید و تنعم و تلذذ دنیا را بالغاً ما بلغ استیفا می نمود مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه اوصاف بندگی را ملتزم گشته داد بندگی میداد و بندگان خدای را راه بخدا می نمود و با مردمان بمکارم اخلاق زندگانی می کرد و برافت و رحمت و شفقت و مهربانی و رقت و لینت معاملات می ورزید و بواسطه اهتدای مصطفیٰ علیه السّلام خلق خدا از عذاب خدا نجات می یافتند و بدرجات عالیه ترقی می کردند و چون

مصطفیٰ علیه السّلام بفرمان خدای تعالی بجانب خسرو مذکور مکتوب نوشت و او را باسلام دعوت کرد و او از تحیر و تکبر خود مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام را پاره کرد و خواست که به مصطفیٰ علیه السّلام آفت برساند یاری خدائ تعالیٰ از شوم تجبر و تکبر خسرو در سر چند روز هم در حیات مصطفیٰ علیه السّلام هلاک گردانید و از میامن مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام ملک عجم که از آباء و اجداد بدو رسیده بود بخلفاء مصطفیٰ علیه السّلام داد و ملک عجم را تا قیامت بنور اسلام منوّر گردانید.

باب دوم

در بیـان زهـد و تعبّد و قرأت و بکا و مأکل و مشارب و ملابس و مـزاح و تبسّـم و ضـحک و حلیۀ جمال مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر مـوی سـر و مـوی مـحاسن مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر سرمه و شانه و آیینـه و انگشترین و اسلحه و مراکب مصطفیٰ علیه السّلام. درین باب یازده فصل است.

فصل اول:

در بیـان زهـد مـصـطفـیٰ علیـه السّلام در کتـاب شرح السنة مسـطور اسـت کـه اجماع سلف و خلف علمای امت است که آنست کـه دنیـا را مع القـدرۀ تـرک آرند و هم علمای آخرت نوشته اند که مـصـطفـیٰ علیه السّلام را فقر اختیاری بوده زهد و فقر اختیاری آنست کـه دنیـا را مع القـدرت تـرک آرند و هم علماء آخرت نوشته اند که آنچه متعلق ضروریات معیشت حیوۃ بشری است بی آن زیستن و اوامر و نـواهـی را بـجـاء آوردن ممکن نیست و آن مقدار از دنیا مبغوض الله نیسـت و هـرچـه و رای آنسـت و زیـادت از کـفافست آن مبغوض الله است و هر توبیخی که در دنیا وارد شده است از توبیخات در لا بدیات دنیـا مـصـروف نـمـی گـردد بلکه علمای دین آن جمله توبیخات را در

زیادتیها که بالخاصه ملهمی و ملغی است حمل کرده اند و نزدیک علمای آخرت در زهد درجات بسیار است و اعلیٰ مقام زهد آنست که از عین دنیا و از جاه که مغز دنیا ست از سر خود دور کند و موجود را تفرقه کنند و دیگر را نطلبند و در خاطر نگذرانند و اگر بعد از ترک گنجها برو عرض کنند نظر در آن نیندازند و ائمه حدیث در کتب احادیث آورده اند که مصطفیٰ علیه السّلام چنانچه در جمله فضایل بر جمیع بنی آدم مفضل آفریده شده بود در زهد نیز از هد الناس بوده است که آنچه از گنجها روی زمین بر مصطفیٰ علیه السّلام گشادند و عرض کردند و مصطفیٰ علیه السّلام از کمال زهد نظر دران نینداخت و بر هیچ آفریده آنچنان و آن چندان نگشادند و مفاتیح خزاین ارضی را بر او عرض کرده اند و او ازان اعراض نموده و از ثقات باسناد صحیح مروی است که چندین کرت گنجهای روی زمین بر مصطفیٰ علیه السّلام بی حساب قیامت عرض آرند و بطحای مکه را پر از زر کرده اند و به مصطفیٰ علیه السّلام نمودند و کوههای زبرجد و یاقوت و لعل به مصطفیٰ علیه السّلام ایثار کردند و رضوان و خازن بهشت با آیتی از آیات قران من الله منزل شد و کلید های خزاین روی زمین پیش مصطفیٰ علیه السّلام نهاد و مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که این همه قبول کن و چنانچه ترا باید بصرف رسان بشرط آنکه از درجات قرب تو عندا لله تعالیٰ چیزی کم نشود و در خرج چندین گنجهای روی زمین فردای قیامت با تو حسابی نباشد مصطفیٰ علیه السّلام حبا لله و زهدا من الدنیا آن همه گنجهای بی حساب قبول نکرد و از کمال زهد با جوع یوما و اشبع یوما راضی گشت و چون اختیار بدست مصطفی علیه السّلام دادند که اگر خواهی نبوت را یا بادشاهی بستان و اگر

خواهی نبوت را با بندگی را قبول کن مصطفیٰ علیه السّلام بادشاهی را که صورةً و معناً دنیاست و اشتراک است در اوصاف ربوبیت قبول نکرد و نبوت را با بندگی ...... [که] عجز و نیاز و مسکنت است قبول کرد و در تمامی عمر زهد ورزید ...... [ودر پرورش] اهل و عیال دست در تنعمات دنیا نزد و در حالات عسر و یسر زهد را بکمال رسانید و در مطعم و ملبس خاصه و اهل بیت خود راندی که ضرورات حیات بشری بدان متعلق است کفایت کرد و در هیچ حالتی کرد ترفه و تنعم نگشت و هم علمای حدیث نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام مع ذالک الفقر و الزهد بدعوت عالمیان و جهاد عام مامور بود و بمناکحت چند حرم ما دون گشته و جهاد بی جمعیت و حرمهای بسیار بی وجود اسباب بنی آدم و ان کان نبیاً میسر نشود و گرد آمدن جمعیت بسیار و اجتماع حرمهای بی اعطا و ایثار و نفقات ممکن نگردد بس بحقیقت زهد زهد مصطفیٰ علیه السّلام در عالم محسوب بود که با کثرت احتیاج نفقات عیال و بسیاری بایست اعطا و ایثار در حق صحابه در چندان گنجها که از عالم قدرت بر او ایثار می کردند نظر نینداخت و بالتزام زهد حق جهاد بگذارد و باری فقر داد غزو بداد و بزخم تیغ عرب را در اسلام در آورد و دمار از سر تابان و سرکشان دین برآورد و با نه حرم با جوع یوماً و شبع یوماً گذرانید و چون بعضی ولایات در ضبط احکام درآمد زکوٰة و صدقات و عشور و جزیه در رسد شد از لزوم زهد صدقات و زکوٰة و عشور را بر خود و بر اهل بیت خود حرام گردانید و چون نفقه خاصه اهل و عیال مصطفیٰ علیه السّلام چه از زمین خیبر و چه از خمس غنایم از آسمان تعین شد آن وفور سخاوتی که در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور بود آن را بر تمامی

بنی هاشم قسمت فرمود و بعد ما یکفیه در اخراجات اهل اسلام ایثار و اعطاءُ صرف کرد و وقتی در ایام یسر در خانه و بیت المال پر درم و دینار و شتر و گوسفند و جامه و غله شب ...... [گذشتن] نداد هرچه برسیده بودی بصرف نرسیدی مصطفیٰ علیه السّلام را قرار نبودی و دوم زهد و فقر و فرط سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام در ایام یسری که در آخر عهد نبوت پیدا آمده بود هیچ هفته نمیگذشت که مصطفیٰ علیه السّلام را و اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را یک دو فاقه نمی افتاد و و بوام و سلف احتیاج نمی شد و از اکثر صحابه مروی است که عمر مصطفیٰ علیه السّلام در فقر و زهد گذشته مصطفیٰ علیه السّلام در ایام عسر که بیشتر آن بود بچیزی مشغول نگشت که ازان دنیا حاصل شود و آنچه از عالم قدرت بر او می گشادند آن را قبول نکرد و در ایام یسر که آن اندک بود هر چه رسید شب بران گذشتن نداد و از لزوم زهد در هیچ زیادتی دست نمی زد و پیش از بعث نبوت در اوان صبا رسول علیه السّلام مرّ با عمّ بود از پدر و مادر مصطفیٰ علیه السّلام را میراثی نرسیده و بعد از طور صبا رسول علیه السّلام در عنفوان شباب باجرت گذرانیدی و او تجارت و زراعت و کسب و حرفت که ازان مال حاصل شود نگشت و درسن بیست و پنج سالگی ام المؤمنین خدیجهؓ را مصطفیٰ علیه السّلام در حباله خود در آورد و بعد آن در چند سال که خدیجه رضی الله عنها در حیات بود نفقه و کسوت و مطعم و ملبس تسبیب دختران و سائر اخراجات مصطفیٰ علیه السّلام از ایثار خدیچه و اسباب خدیجه گذشت و بعد چهل سالگی که نبوت مبعوث شد تا سیزده سال بعد البعث در مکه ماند و دران مدت آیات غزو جهاد منزل نشده بود و زکوة و صدقات معین نگشت و قبیله و ولایتی در

اطاعت علم اسلام در نیامده که از آنچه مالی و اسبابی در آید و دران ایام مصطفیٰ علیه السّلام درمیان دشمنان و مخالفان بزهد و فقر میگذرانید و نه در مکه و نه در مدینه رسول علیه السّلام را زراعتی و تجارتی و باغی و مواشی بوده است که مالی ازان و جه در آمدی و چون مصطفیٰ علیه السّلام هجرت کرد و در مدینه آمد و نه ...... و چند ماه در مدینه ماند در سنوات اول سال بسال مکیان لشکر می کشیدند و بمحاربه و مقاتله در مدینه می آمدند و جهود و نصاری مدینه حوالی مدینه از عداوت مصطفیٰ علیه السّلام با مکیان یار می شدند و بانواع مزاحمتها می نمودند و می کوشیدند که امور نبوت استقامت نپذیرد و دران سنوات مخالفت و عداوت معیشت مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام در غایت تنگی و عسر می گذشت و نفقه مصطفیٰ علیه السّلام و اهل بیعت مصطفیٰ علیه السّلام از وجه هدیه و قرض بودی و ماهی و دو ماهی دران ایام بر آمدی که در خانه مصطفیٰ علیه السّلام آتش نکردندی و طعامی نه پختندی و بآب و خرما گزرانیدندی و یا از خانه کسی از خانه های انصار طعامی پخته و شیری جوشیده بوجه هدیه رسیدی و درخانه رسول علیه السّلام از عسرت و تنگدستی فاقها می کشیدند و نفقه مهاجران که ملک و اسباب ایشان بدست مکیان مانده بود و از مواسات انصار و دستگیری انصار میگذشت و در سنوات میانه و آخر که در مدینه امر نبوت استقامت گرفت و آن ایام را ایام یسر می خوانند مصطفیٰ علیه السّلام زکوة و صدقات بر خود و بر اهل بیت خود بر تمامی بنی هاشم حرام گردانیده بود و آنچه اسباب بنی قریظه و بنی نضیر و خمس غنایم و زمین فدک به مصطفیٰ علیه السّلام می رسید رسول علیه السّلام آن را اهتمام در اعطاء ایثار و

نفقات مسلمانان خرج می کرد و در اواخر عهد نبوت چندان جمعیتها در اسلام در آمد که اگر صد چندان معیشات در دست مصطفیٰ علیه السّلام افتادی هم در حق اهل اسلام بمصرف رسیدی که در ایام مذکور نیز هر هفته در خانه مصطفیٰ علیه السّلام بقرض احتیاج می شد و فاقه می افتاد و اگر متمولان اهل اسلام خواستندی که در هنگام حاجت از برای نفقه اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام مالی و اسبابی در خانه مصطفیٰ علیه السّلام بفرستند مصطفیٰ علیه السّلام آنرا قبول نکردی و آیت قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی برفرستندگان فروخواندندی و ...... "ما تاک" هم در آن ایام سعد معاذ که از امرای مدینه بود خانه قصر مانند به مصطفیٰ علیه السّلام ایثار کرد مصطفیٰ علیه السّلام چون در آن خانه رفت عمارتهای رفیع آن خانه را بدید در زمان ازان خانه بیرون آمد و فرمود که این خانه بابت بندگان و فقیران نیست لایق منعمان و متمولانست و آن خانه چندگاه خالی ماند و بعد چند روز مصطفیٰ علیه السّلام آن خانه را بحسان شاعر بخشید و اگر بر مصطفیٰ علیه السّلام در ایام استعلاء امر نبوت جامه نفیس از بادشاهی و زمین داری رسیدی از برای ترغیب و تطیب خاطر فرستنده چند کرت آن جامه را ببوسیدی و بدیگران عطا فرمودی و باز بزی زهد و فقر خود ساختی و زهد مصطفیٰ علیه السّلام چنان استقامت گرفته بود که دران روز که رسول علیه السّلام بمقعد صدق پیوست و آن نهایت ایام یسر بود از التزام زهد مصطفیٰ علیه السّلام زره از برای نفقه عیال در خانه جهودی شصت پیمانه جو گرو بود و هم از نهایت زهد مصطفیٰ علیه السّلام بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام درمی و دیناری و اسپی و شتری و گوسفندی میراث نماند و زمینی که در نفقه خاصه

معین داشت مصطفیٰ علیه السّلام آن را داخل صدقه گردانیده بود و گفته که نحن معاشر الانبیاء لا نورث و لا نورث اعنی ما گروه پیغامبرانیم نه از کسی میراث یابیم و نه از ما کسی میراث برد و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عایشهؓ می گوید که دران روز که مصطفیٰ علیه السّلام بخدا رسیدی در غایت سختی داشت در چنان حالتی صعب که زمان زمان غشیان می آورد مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که چند دینا که بر تو بود چه کردی من بتعجیل رفتم و آن دینارها بر مصطفیٰ علیه السّلام آوردم که مصطفیٰ علیه السّلام را شدت تب در غلیات آورده است من آن دینارها بردست گرفته ایستاده ماندم و همان زمان مصطفیٰ علیه السّلام بخود باز آمد و باز رسول علیه السّلام در کرت دویم از من پرسید که آن دینارها چه کردی عایشهؓ می گوید که من گفتم آورده ام و بر دست منست و لیکن این زمان ترا غشیان آورد من بتو مشغول شدم آن دینارها بر دست من مانده است مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که ای دینارها بر کف دست من بنه من آن دینارها بر کف رسول علیه السّلام نهادم دیدم که از سختی تب و ضعف مرض مصطفیٰ علیه السّلام را آنقدر قوت نمانده بود که آن دینارها دون بیرون اندازد رسول علیه السّلام ناخن میزد تا یگان یگان دنیا را بر زمین می انداخت و ما که دران حالت نزدیک رسول علیه السّلام بودیم تغیر مزاج مصطفیٰ علیه السّلام دریافتیم در حال آن دینارها از زمین بر گرفتیم و تفرقه کردیم و در خانه های مساکین فرستادیم مصطفیٰ علیه السّلام دران حالت فرمود که محمدؐ را این ظن نبود که او با خدا ملاقی شود و چند دینار ازو بماند و زو باید ماجرای مذکور بعضی اجلاء ایمه حدیث نوشته اند که همین یک ماجرای زهد مصطفیٰ علیه السّلام که روز

تتمه با دنیا ورزیده است اعتصام جمیع زهاد امت را تا قیامت کافی است از زهد و مصطفیٰ علیه السّلام که در ایام یسر صحابه را مشاهده شده است در کتب احادیث مسطور است و قالت الصحابة فی زهد النبی صلی الله علیه و سلم و مات النبی صلی الله علیه و سلم و درعه مرهونة فی نفقة عیاله و اقتصر من نفقه و ملبسه و مسکنه علی بدعوة ضرورة الیه و زهد فیما سواه و کان یلبس ما وجده فیلبس فی الغالب الشملة و لکساء الخشن و البرد الغلیظ ...... علی من حضره اقبیة الدیباج المخوفة با الذهب اعنی صحابه زهد مصطفیٰ علیه السّلام را وصف کرده اند و گفته که آن روز که مصطفیٰ علیه السّلام بخدا پیوست ذره مصطفیٰ علیه السّلام از برای نفقه عیال درخانه جهودی گرو بود و مصطفیٰ علیه السّلام در نفقه و ملبس و مسکن خود بدانچه ضرورت معیشت بود و لا بدی حیوة اختصار کرده بود و مادون قوت و ملبس کفایت نموده در هر چیزی که ورای ضرورت بودی دران زهد ورزیدی و هر جامه که موجود بودی یا از غیب رسیدی آن را بپوشیدی و در اغلب احوال جامه مصطفیٰ علیه السّلام شمله و گلیمی و بردی و خشن و درشت بودی و بسی بر سر مصطفیٰ علیه السّلام قباهای زربفت و دیباج بیادگار و نا عوض زکوٰة رسیدی و ذر بر مصطفیٰ علیه السّلام جامه درشت و خشن و کمینه بردی و در مجلس آن قباهای زربفت را بحاضران دادی و بارها در خانه مصطفیٰ علیه السّلام فاقه بودی و صدگان شتر از صدقات بخلق اعطا کردی و علماء دین نوشته اند که هقیقت زهد زهد مصطفیٰ علیه السّلام بود که در خانه بفقر و فاقه می گذشت و آن اعطا مصطفیٰ علیه السّلام طناب فقر بریده می گشت و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عبدالرحمن بن عوفؓ و ابو امامةؓ و

ام المؤمنین عائشهٔ روایت کرده اند که روزگار مصطفیٰ علیه السّلام در زهد و فقر گذشته است و در ایما عسر فاقها بسیار افتادی و روزهای وشبهای گذشتی که در خانه مصطفیٰ علیه السّلام نه بجهت طعام و نه بجهت چراغ آتش نیفروختندی و مصطفیٰ علیه السّلام و اهل بیت رسول الله بآب و خرما گذرانیدندی مگر آنکه گاهی از خانه های انصار نانی پخته و شیری جوشیده بوجه هدیه برسیدی و در ایام یسر که وجوهات مشروع در رسید شد و در نفقه خاصه مصطفیٰ علیه السّلام وسعتی پیدا شد و آنچه مصطفیٰ علیه السّلام را می رسید چه در اتفاق و ما یحتاج صحابه و چه در اخراجات افواجی که از برای تلقی اسلام می آمدند و چه در اعطا و ایثار خواهندگان و چه در نفقه جمیع بنی هاشم صرف می شد و از فرط سخاوت مصطفیٰ علیه السّلام یک شتر و یک گوسفند و یک پیمانه خرما و غله از وجوهات رسد نه در خانه مصطفیٰ علیه السّلام و نه بر آنان که زکوٰة و صدقات گرد آمدی موجود نماندی و در ایام یسر هم هیچ هفته نگذشتی که بقرض احتیاج نشدی و مصطفیٰ علیه السّلام و اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را فاقه نیفتادی و اگر مصطفیٰ علیه السّلام در غزوی رفتی چنانکه چندین یاران را خیمه و سلاحی و مرکوبی و زواده بودی مصطفیٰ علیه السّلام همچنان بودی و ماندیدیم که وقتی مصطفیٰ علیه السّلام گرد ترفه و تنعم گشته است و یا بر طریق اغنیا معیشت ورزیده و از زهد تجاوز نموده و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله عباس روایت کرده است تا میمونهٔ حرم مصطفیٰ علیه السّلام خاله من بوده است و من در حیات مصطفیٰ علیه السّلام خورد بودم و بعضی شبها در خانه مصطفی علیه السّلام بر خاله خود خفتمی و بارها می دیدم که شب نگذشتی مصطفی

علیه السّلام و اهل بیت رسول علیه السّلام گرسته خفتندی و وجه علت در خانه محمد مصطفیٰ علیه السّلام نبودی و از زهد رسول علیه السّلام ام المومنین حفصه دختر عمر خطاب که حرم رسول علیه السّلام بود گفته است که فراشی رسول علیه السّلام در حجره من بر آن خفتی از پلاس بود و مر آن پلاس از فتح خیبر رسیده بود و من آن را دو تو کردمی و در خوابگه رسول علیه السّلام فراز کردمی و شبی من آن پلاس را چهار تو کردم و در خوابگه مصطفیٰ علیه السّلام گستردم و مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسید که در جامه خواب من چه کرده ای که نرم شده بود من گفتم چهار تو کرده بودم و فراز کرده تا زیر پهلوها نرم تر آید مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که من امشب از نرمی پلاس خفته ماندم و در وقت معهود نتوانستم خاست و نماز شب بمراد گذارده نشد باید که بعد ازین چهار تو نکنی و همچنانکه پیش ازین دو تو می کردی همچنان فراز کنی و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام ربیع بن زیاد حارث روایت کرده است که من در ایام خلافت عمر خطابؓ با چند بزرگ عراق بخدمت عمر آمدم بزرگان عراق کیفیتی که داشتند بخدمت عمر باز نمودند و هم چنین شب ......[که] وقت بیتوته شد امیر المؤمنین فرمود تا هر یکی را از ما یکان گلیم بجای فراش بدهند و ازین حال ام المؤمنین حفصهؓ حرم مصطفیٰ علیه السّلام را خبر شد که امیر المؤمنین بزرگان و زمین داران عراق را که بر فرشهای ابریشمی بناز می خسپند یکان گلیم از برای بستر شب فرموده است ام المؤمنین حفصهؓ بر پدر پیغام فرستاد که خاصان و بزرگان عراق بر تو آمده اند ایشان را عزیز دار و فراشی بهتر بدهان که من شنیده ام که تو ایشان را یکان گلیم فرموده ای و این بزرگان بر گلیم وقتی نخفته اند امیر

المؤمنین عمر دختر خود را جواب داد و گفت تو حرم مصطفیٰ علیه السّلام بودی از بهترین طعام و فراش مصطفیٰ علیه السّلام من بگو که از چه بود و چگونه بودی حفصهؓ پدر را جواب داد و گفت که مرا گلیمی مُلَبّد از فتح خیبر رسیده بود بهترین فراش مصطفیٰ علیه السّلام آن گلیم بود که در ایام یسر مصطفیٰ علیه السّلام در خانه من بران گلیم خفتی و بهترین طعام که من در پیش مصطفیٰ علیه السّلام می بردم آن بود که من روزی آرد جو بیختم و ازان چند نان پختم و در دبه روغن اندک مانده بود که آن نانها را اندک تری روغن چرب کرده پیش رسول علیه السّلام بردند و خواجه عالم آن نانها را چرب کرده می خورد که ابو دردا رخصت طلبید و بر مصطفیٰ علیه السّلام درآمد و با مصطفیٰ علیه السّلام در طعام خوردن مشغول شد و ابوالدردا بر نانها روغن اندک دید مرا گفت که می نماید که بر شما روغن کمتر مانده است بر من دبه پر روغن موجود است این بگفت و آن دبه را از خانه خود آوردند و بمن داد و من آن نانها را از پیش مصطفیٰ علیه السّلام برداشتم و بیشتر چرب کردم و باز پیش مصطفیٰ علیه السّلام نهادم مصطفیٰ علیه السّلام و ابوالدردا آن نانهای چرب کرده را تناول کردند و بهترین اطعمه که من پیش رسول علیه السّلام بردم نانهای مذکور بود که آن روغن ابوالدردا بافراط چرب کرده بودم عمر خطابؓ چون ماجرای طعام و فراش رسول علیه السّلام از دختر شنید دختر را گفت که بهترین طعام و فراش مصطفیٰ علیه السّلام این باشد که تو پیش من گفتی و مرا می گویی که عراقیان را فراش نرم و نعیم بدهم بخدا که پیش ازین گلیمها که عراقیان را فرموده ام فراشی دیگر نخواهم فرمود و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام ده حدیث در یک کتاب

حدیث ام المؤمنین عایشهؓ رضی الله عنها مروی است و من که مؤلفم بعضی ترجمه آن حدیث و بعضی متن و ترجمه آن حدیث درین معرض آورده ام در حدیث اول از زهد مصطفیٰ علیه السّلام ام المؤمنین عایشهؓ گفته است که بارها مصطفیٰ علیه السّلام از بی فراشی پشت برهنه بر گهتی خفتی که ریسمان آن کهت از لیف خرما بودی و اثر درشتی و خشنی آن ریسمان بر پشت مصطفیٰ علیه السّلام بر آمدی و هیچ هفته تمام بر مصطفیٰ علیه السّلام بسیری نگذشته است که در آن هفته محمد مصطفیٰ علیه السّلام یک دو روز گرسنه نمانده است و فاقه نکشیده و با این چنین حال که در هفته یک دو فاقه افتادی ندیدم که وقتی مصطفیٰ علیه السّلام را در صیام و قیام ضعفی بار آورده باشد و اگر مصطفیٰ علیه السّلام از خدا بخواستی همه گنجهای روی زمین بی حساب از باری تعالیٰ می یافتی و بارها بودی که من شکم مصطفیٰ علیه السّلام را از گرسنگی با پشت چسپیده بدیدمی و از شفقت و رقت بگریستمی و دست بر شکم مصطفیٰ علیه السّلام فرود آوردمی و وقتی در چنان حادثی که شکم مصطفیٰ علیه السّلام از گرسنگی با پشت چسپیده بودی من مصطفیٰ علیه السّلام را گفتمی که ای نفس من فدای تو باد که اگر مقداری از دنیا باشد که قوت ترا و عیال ترا بمراد کفایت کند چگونه باشد مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که ای عایشهؓ مرا با دنیا چکار و چه نسبت و برادران من که پیغمبران اولوا العزم بودند سخت تر ازین کشیده اند که من می کشم و پیش ازین در تنگی معیشت صبر کرده اند که من می کنم که همه انبیا الوالعزم در حالت فقر و فاقهٔ این جهان را وداع کرده اند و بخدا رسیده و چون گرد دنیا نگشته اند خدای ایشان را بخود نزدیک گردانیده است و ثوابهای

جزای این داده و مرا شرم آید که از خدا دنیا خواهم و در معیشت دنیا ترفه و تنعم کنم و فردا قیامت از درجات انبیا و اولوا العزم باز مانم و من هیچ چیز را دوست تر ازان نمیدارم که زود تر بدان که براران رسم و از ماجرای مذکور یکماه نگذشت که مصطفیٰ علیه السّلام بمقعد صدق پیوست و در ذنابه ماجرای بعضی ائمه حدیث نوشته اند که متمولان و متنعمان که دعوی دینداری کنند وخود را باوهام کاذبه بخوش میدارند که در اواخر ایام نبوت که مصطفیٰ علیه السّلام بلندی گرفت بر مصطفیٰ علیه السّلام درهای دنیا گشاده شده بود ایشان را هم درین ماجرا که بعد آن قربت یک ماه مصطفیٰ علیه السّلام بخدا رسیده است نظر باید انداخت و طمع خام را از خاطر بدر باید کرد و یقین باید دانست که دین یا دنیا جمع نیامده است و در حدیث دوم از زهد مصطفیٰ علیه السّلام هم از عائشهٌ مروی است عن عایشهٌ قال اتخذت فراشین حشو هما لیف و اذخر فلما رآه رسول صلی الله علیه و سلم قال یا عایشهٌ الدنیا تریدین قلت بخذتهما لک فان حشوهما لیف و اذخر فقال یا عایشة ما لی و الدنیا انما انا و الدنیا بمزلة رجل نزل تحت شجرة فی اصلها حتی اذا فاء الفئ ارتحل فلم یرجع الیه ابدا اعنی عایشهٌ گفته است که من بجهت مصطفیٰ علیه السّلام را دو فراش راست کردم که حشوان دو فراش از لیف خرما و گیاه اذخر بوده است و هم چنین که مصطفیٰ علیه السّلام آن فراشها را دید مرا گفت ای عائشهٌ دنیا میخواهی من گفتم این فراشها من بجهت تو راست کرده ام و درمیان جامه هر دو فراش لیف خرما و گیاه اذخر است و باز مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت ای عایشه مرا با دنیا چه کار و من با دنیا چنانم که مردی در زیر درختی فرودآید و گرما بیندازد و چون سایه بگردد از زیر

آن درخت رحلت کند و باز در زیر آن درخت نیاید و در حدیث سیوم
از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عروه زبیرؓ از عایشهؓ روایت کرده است که
عائشهؓ گفت که برما ماهی و ماهی و ماهی گذشتی اعنی سه ماه متصل
رفتی که در خانه مصطفیٰ علیه السّلام آتش نکردندی و عروه مذکور
خواهرزادهٔ عایشه بود می گوید که من از عائشهؓ پرسیدم که ای خاله
اگر سه ماه در خانه مصطفیٰ علیه السّلام آتش نکردندی زندگانی شما
چگونه گذشتی عائشهؓ گفت که ما بآب و خرما می گذرانیدیم مگر
کسی گوشتی پخته بوجه هدیه بیاوردی و هم عروه می گوید باز در
روزی دیگر من از عائشهؓ شنیدم که بسی بودی که بر آل مصطفیٰ علیه
السّلام پانزده شبا روز بگذشتی که آتش نکردندی درین کرت من
پرسیدم که مصطفیٰ علیه السّلام از کجا خوردی عائشهؓ گفت ......
بعضی انصار همسایه بودند ایشان را دو شاب [شاة] بوده است جزای
ایشان بخیر باد که به چه حیله شیر بر مصطفیٰ علیه السّلام میفرستادند
و هم عروه گفته است که من در کرتی هم از عائشهؓ شنیدم که ماهی و
نصف ماهی گذشتی و در خانه رسول علیه السّلام آتش نکردندی نه
بجهت چراغ و نه بجهت طعام من گفتم سبحان الله شما چگونه می
گذرانیدی عایشهؓ گفت ما را عورتان همسایه بودند و ایشان را دو شاب
[شاة] بود ایشان بر ما بوجه هدیه شیر می فرستادند و در حدیث چهارم
از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عائشهؓ روایت کرده است قالت عائشة
والله ما شبع آل محمد من خبز بر ثلاث لیال حتی قبضه الله تعالیٰ فلما
قبضه الله تعالی صب الدنیا علینا صبا اعنی ام المؤمنین عائشهؓ گفت که
بخدا سیر نگشتند آل محمدؐ سه شب متصل تا روزی که مصطفیٰ علیه
السّلام بخدا رسید بعد ازانکه مصطفیٰ علیه السّلام بجوار رحمت رب

العالمین پیوست دنیا بر سرما بریخت اعنی از هر طرف درآمد و
درحدیث پنجم هم از عایشهؓ پرسیدند که عیش شما در عهد مصطفیٰ
علیه السّلام چگونه می گذشت عائشهؓ گفت که از ما چه می پرسید که
عیش شما در عهد مصطفیٰ علیه السّلام چگونه میگذشت بدانید که
مصطفیٰ علیه السّلام زهد را آنچنان لازم گرفته بود که من یاد ندارم که
سه روز متواتر نان گندم سیر خورده باشد و این خرما که در مدینه
بیشتر است بر مصطفیٰ علیه السّلام دائم موجود نبودی و در آنکه باری
تعالیٰ قریظه و نضیر را بر ما گشاد وقت وقتی فراخی عیش در خانه
مصطفیٰ علیه السّلام پیدا آمد و ما طعام سیر خوردیم و در حدیث ششم
هم از عائشهؓ مروی قالت عائشهؓ توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و
لم یترک دیناراً و لا درهماً و لا شاةً و لا بعیراً ولا اوصی شیئاً اعنی ام
المؤمنین عایشهؓ گفت که رسول علیه السّلام وفات کرد و دیناری و
درهمی و گوسفندی و شتری نگذاشت و نه چیزی وصیت کرد ائمه
حدیث نوشته اند که جمله احادیث مصطفیٰ علیه السّلام وصایا رسول
علیه السّلام است در باب امت و مراد ازین سخن که مصطفیٰ علیه
السّلام بچیزی وصیت نکرد آنست تا بمیراث چیزی نگذاشت که آنرا
وصیت کند ...... و در حدیث هفتم هم از زهد مصطفیٰ علیه السّلام
مسروقؒ از عائشهؓ روایت کرده است ز بخدمت عائشهؓ در آمدم و
عائشهؓ بجهت من طعام طلبید و در گریه شد من پرسیدم که ای ام
المؤمنین چرا می گریی عائشهؓ گفت که من طعام سیر نمی خورم مگر
که دران حالت می گریم تا مرا در وقت سیری که طعام از مصطفیٰ علیه
السّلام یاد می آید که از ما چه حال جدا شده است و بخدا که مصطفیٰ
علیه السّلام در یک روز دو کرت نان و گوشت سیر نخورده است و

مرا حالات زهد و فقر مصطفیٰ علیه السّلام در گریه می آرد و در حدیث هشتم از زهد مصطفیٰ علیه السّلام هم از عایشهؓ مروی است که دو روز متواتر آل محمدؐ نان جو سیر نخورده است تا روزی که مصطفیٰ علیه السّلام از جهان رفته است و بمقعد صدق پیوسته و در حدیث نهم هم از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عائشهؓ گفته است که روزی عورتی از انصار در حجره من در آمد فراش مصطفیٰ علیه السّلام را دید که از سختیان و کهنه شده است و دو تو کرده در گوشه نهاده اند آن عورت فراشی نو از صوف در خانه موجود داشت و در خانه رفت و آن فراش نو را بر من فرستاد مصطفیٰ علیه السّلام در خانه من در آمد آن فراش نو بدید از من پرسید که این از کجاست من گفتم فلان انصار بر من آمده بود فراش تو کهنه دید در خانه رفت و این فراش نو بر من فرستاد مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که این فراش را باز بر آن عورت فرست من گفتم چرا باز فرستم مرا خوش می آید که این چنین فراش، در خانه من باشد باز سه کرت مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که فراش مذکور را در خانۀ آن عورت انصاریه باز فرستادم و متصل وصیت مذکور مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت اگر من بخواهم باری تعالی کوههای زر و نقره بر من روان گرداند و در حدیث دهم از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عروه از ام المؤمنین عائشهؓ روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام در شب پانزدهم شعبان از جامه خواب من بیرون آمد و در تعبد مشغول شد و بعد آن گفت که شما ندانید که لحاف رسول علیه السّلام از جز وقر و کتان نبوده است عروه می گوید که من گفتم سبحان الله پس از چه بود عائشهؓ گفت از مو بود و تار آن از پشم شتر کرده بودند و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ گفته

است که من در مدینه خادم مصطفیٰ علیه السّلام بودم و در خدمت بیشتر ملازمت کردمی و ندیدم که وقتی که مصطفیٰ علیه السّلام برسم اغنیاء بر خوان ...... طعام خورد و یا گهی مصطفیٰ علیه السّلام در خانۂ خود نان تنک ...... پنیر و بریانی که بر رسم عجم می پزند تناول کرد و آن چنان طعامها که اغنیا خورند و در خانه های متنعمان پزند مصطفیٰ علیه السّلام در خانه خود نخورده است و طعام اغنیا اگر خورده است در ضیافت اغنیا خورده است و هم از زهد مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث انس مالکؓ آمده است قال انس جاء ت فاطمة الی النبی صلی الله علیه وسلم بكثيرة [بکسرة] خبز فقال لها من این لک هذه الكثرة قالت قرص خبزت فلم تطب نفسی حتی اتیک بهذه الكسرة فقال النبی صلی الله علیه و سلم ان هذا اول شئ دخل فم ابیک منذ ثلثة ایام اعنی انس مالک گفته که روزی فاطمه رضی الله عنها نان پاره بر مصطفیٰ علیه السّلام آورد رسول علیه السّلام او را گفت که این نان پاره از کجا ست فاطمہؓ گفت قرصی پخته بودم خاطر من نیارامید تا پاره ازان بر تو بیاوردم مصطفیٰ علیه السّلام فاطمہؓ را گفت که این پاره نان اول چیز است که بعد از سه روز در دهن پدر تو خواهد رفت و هم از زهد مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ از مصطفیٰ علیه السّلام روایت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که من از دنیا نومیدم و دنیا از من نومید است و من و قیامت نزدیک یکدیگر ایم و من بر او سبقت کرده ام اعنی قیامت بر امت من قایم خواهد شد و آن نزدیک است و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام ابوسعید خدریؓ می گوید که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بر منبر بر آمد و گفت که بر بنده دنیا و زینت دنیا عرض کردند بنده آخرت اختیار کرد و دنیا اختیار نکرد و ابوبکر صدیق از جماهیر

صحابهؓ که در مجلس حاضر بودند دریافت که مصطفیٰ علیه السّلام در پرده حال خود باز می نماید و دنیا و زینت دنیا بر مصطفیٰ علیه السّلام عرض کرده اند و هموست که دنیا اختیار نکرده است و آخرت اختیار کرده است و این معنی که مصطفیٰ علیه السّلام از حال خود می گوید جز ابوبکر صدیقؓ دیگری درنیافت و هم در زمان ابوبکرؓ مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که مادر و پدر من و نفس و مال و فرزندان من فدای تو باد و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام در مشاهیر اخبار آورده است که مصطفیٰ علیه السّلام در خانه فاطمهؓ زود زود رفتی ازانکه فاطمهؓ مادر نداشت و از جمله فرزندان محمد علیه السّلام همو بر صدر حیات مانده بود رسول علیه السّلام در پرسش و نوازش او مبالغت نمودی و او را دوست داشتی روزی رسول علیه السّلام در خانۂ فاطمهؓ رفت دید که پرده منقش بر در حجره فاطمهؓ آویخته اند و فاطمهؓ دو دستوانه کجون نقره گرفته پوشیده است مصطفیٰ علیه السّلام از معاینه آن پرده و دستوانه تنفر کرد و چون بر خلاف معهود در خانه فاطمهؓ که بفقر و فاقه پرورش می یافت اسباب اغنیا دید با فاطمهؓ سخن نگفت و پیشتر نرفت و پای پس باز گشت و در هنگام بازگشتن کلمه مالی و للدنیا و مالی و للدنیا می گفت و می رفت اعنی مرا با دنیا چکار مرا با دنیا چکار و مرا با دنیا چکار و مراد از گفتن کلمه مذکور آنست که چرا شاید که از اسباب اغنیا چیزی در خانۂ فرزند خود به بینم فاطمهؓ دریافت که مصطفیٰ علیه السّلام را ازان پرده منقش و آن دستوانه ها خوش نیامد و بسبب آن متغیر المزاج بازگشت و ازین جهت فاطمهؓ محزون و مغموم گشت و همان زمان علی مرتضیؓ در خانه آمد فاطمهؓ ماجرا مذکور با او تقریر کرد و زن و شوهر دریافتند که سبب تغیر مزاج

مصطفیٰ علیه السّلام آن دو دستوانه نقره و پرده منقش است که بر خلاف زی و زیست زهاد و فقرا در خانه ایشان معاینه کرده است فاطمهؓ در زمان بلالؓ را طلب کرد و دستوانه و پرده منقش بر مصطفیٰ علیه السّلام فرستاد و بدست بلالؓ پیغام فرستاد که فاطمهؓ گوید که خطا کردم و توبه کردم که بعد ازین من هرگز اسباب دنیا نکردم ببر که مصطفیٰ علیه السّلام را باید که دستوانه و پرده مذکور را صدقه فرماید رسول علیه السّلام آن دستوانها و آن پرده را بر اهل صفه فرستاد و دیدن فاطمهؓ آمد و او را نوازش فرمود و با او گفت که پیغامبر و پیغامبر زادگان را با دنیا چکار باشد که ایشان را با دنیا بیزاری باشد و روزگار پیغامبران و پیغامبرزادگان بفقر و فاقه و بی نوای گذرد و هم در مشاهیر اخبار باسناد مسطور است که در ایام غزوات مصطفیٰ علیه السّلام فاطمهؓ به امّ المؤمنین عائشهؓ بارها گفتی که بجهت من از مصطفیٰ علیه السّلام خادمه درخواست کن و دستهای خود را بعائشهؓ ...... [نمود] از آش کردن آبله می افتد عائشهؓ التماس فاطمهؓ را بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام باز نمود و از حال آنکه از آش کردن در دست فاطمهؓ آبله می افتد اعلام کرد مصطفیٰ علیه السّلام فرمود اگر غنمیت بردگان برسد مرا یاد دهی تا خادمه برای فاطمهؓ بفرستم فاماکه همدران نزدیکی دو خادمه از غنیمت بر مصطفیٰ علیه السّلام رسیدند مصطفیٰ علیه السّلام را التماس فاطمهؓ کسی یاد نداد مصطفیٰ علیه السّلام آن هر دو خادمه را بحاجتمندی دیگر داد و فاطمهؓ را ازان حال معلوم شد بغایت شکسته خاطر گشت و از شکستگی خاطر فاطمهؓ بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام باز نمودند رسول علیه السّلام در خانه فاطمهؓ رفت و او را نوازش فرمود و وصیت کرد بعد هر فرضی از نماز سی و سه بار

سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار والله اکبر بخواند او را چندین چندین ثواب حاصل خواهد شد و نفع خواندن تسبیح مذکور بچندین درجات از نفع خادمه بهتر است و بعد وصیت مذکور رسول علیه السّلام فاطمهؓ را گفت که تو فرزند منی و فرزندان پیغامبران در بلا و محنت و فقر و فاقه پرورده شوند ترا از آنکه خود آش می کنی و خادمه نداری خاطر نگران نباید کرد که بیشتر بلاها بر پیغامبران و پیغامبرزادگان نازل گردد و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله ابن عمرؓ روایت کرده است که روزی من با مصطفیٰ علیه السّلام از درون مدینه بیرون آمدم و مصطفیٰ علیه السّلام در دیوار بست خرمای یاری از انصار درآمد دیدم که خرمای که از درخت بر زمین افتاده است رسول علیه السّلام می چید و می خورد و مرا گفت که تو چرا نمی خوری من گفتم یا رسول الله صلی الله علیه سلم من اشتها ندارم مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که من گرسنه ام و این چهارم صبح است که طعام نچشیده ام و اگر از خدا بخواهم خدا مرا بمثل مال کسری و قیصر بدهد و چگونه باشد ای پسر عمر که تو تا آن روز در دنیا بمانی که قومی را به بینی یا آنکه ایشان خود را مسلمان خوانند و مسلمان دانند یقین ایشان از ایصال رزق من الله چنان ضعیف بود که قوت یکساله را ذخیره کنند و بخدا که در آیت و کاین من دابة لا تحمل رزقها بر من منزل شده است مرا در رسیدن رزق هیچ اهتمامی نمانده است و بعد ماجرای مذکور مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که مرا باری تعالیٰ نفرموده است که دنیا را ذخیره کنم و اتباع شهوات نمایم و هر که دنیا را ذخیره می کند تا بدان حیات باقی بگذراند حیات در قبضه قدرت خداست و معلوم نیست که صاحب ذخیره خواهد ماند تا ذخیره

خود را صرف کند و یا نخواهد ماند و هم در ذنابه فواید مذکور رسول علیه السّلام مرا گفت که ای پسر عمر مرا می بینی که دیناری و درمی ذخیره نمی کنم وبجهت دوم روز چیزی نمیدارم و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام در اخبار صحاح آورده است که از سهل سعد پرسیدند که مصطفیٰ علیه السّلام میده خورده است سهل سعد گفت که مصطفیٰ علیه السّلام تا آن روز که بخدا رسیده است میده ندیده است و هم از سهل سعد پرسیدند که در عهد مصطفیٰ علیه السّلام بر شما پنیر بودی سهل سعد گفت که نه برما شعر بود و نه چیز دیگر که از آرد را بدان از سبوس پاک نمی توانستیم کرد او را پرسندگان گفتند که پس شما آرد جو را بچه طریق می پختید و سهل سعد گفت که ما در آرد جو نفخ می کردیم آنچه از نخاله درشت تر و ظاهر تر بودی ببریدی و هرچه بماندی آن را می سرشتیم و می پختیم و در کتب احادیث مسطور است که بیشتر صحابه گفته است که چون ما مصطفیٰ علیه السّلام را در زیّ زهد بفقر و فاقه میدیدیم و از دنیا و ترفه دنیا مجتنب و محترز می نگریستیم دنیا و ما فیها در دلهای ما سرد می شد و از بواطن خود رخصت می یافتیم که گرد هیچ ترفهی و تنعمی کردم و بعد آنکه مصطفی علیه السّلام بمقعد صدق پیوسته است و دنیا از هر طرف برما باریده بعضی از ما می توانند که از دنیا نصیبی گیرند و بعضی را که زی و زیست زهد رسول علیه السّلام و معاملاتی که مصطفیٰ علیه السّلام در وقت حیات خود با دنیا ورزید و از پیش چشم دور نمی شد و از خاطر ایشان فراموش نمی گردد و ایشان نمی توانند که جانب دنیا و ما فیها بدیده رغبت نگرند و با توجهی دست در تنعم زنند و از زهد مصطفی علیه السّلام در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمد قال

ابوهریرهؓ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتیت بمفاتیح خزاین الارض فوضعت فی کفی فقیل لی هذا لک مع ما لک عند الله ولا ینقصک الله منه شیئا فذهب رسول الله حین ذهب و ترکهم فی هذه یاکلون من خبیصها من اصفره و اخضره و احمره و انما هو شیٌ واحدٌ و لکن غیرتم الوانها الناس للشهوات اعنی ابوهریرهؓ بعد وفات مصطفیٰ علیه السّلام و نقل اجلاء صحابه بعضی را دید که خود را از صحابه مصطفیٰ علیه السّلام می گویانیدند و خبر از زهد مصطفیٰ علیه السّلام نداشتند و از ضعف تصدیق نمی دانستند که مبناء دین حنفی بر ترک زهد و اجتناب ترفه و تنعم دنیاست و این چنین قوم را در دنیا مستغرق دید و متبع شهوات مشاهده کرد از معاینه احوال مشغلان دنیا ابوهریره گفت که من از مصطفیٰ علیه السّلام شنیده ام که کلیدهای خزاین روی زمین آوردند و بر کف من نهادند و مرا گفت این تراست چنانچه باید صرف کن و ازان درجاتی که ترا عندالله است بواسطه اخذ و صرف جز این مذکور چیزی کم نخواهد شد مصطفیٰ علیه السّلام تمامی خزاین دنیا را با شرط مذکور قبول نکرد و با زهد و فقر از دنیا رفت آنچنانکه رفت و این قوم را گذاشت که در تنعمات دنیا مراغه میٰ زنند و شیرینهای دنیا اززرد وسبز و سرخ رنگ برنگ می خورند و در اصل آن همه یک چیز است و اینان از اتباع شهوات در الوان نیز رغبت می نمایند و از زهد مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث جبیر بن نضیر وارد است قال رسول الله صلی الله علیه ما اوحی الی ان اجمع المال و اکون من التاجرین و لکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک و کن من الساجدین اعنی مصطفی علیه السّلام گفت که بر من وحی نشده است که مال را جمع کن و از بازرگان شو و بر من وحی شده است که

خدایرا بنده شو و از ساجدان شو و پروردگار خود را تا روز مرگ بندگی کن و از زهد رسول صلی الله علیه و سلم در حدیث ابو امامه آمده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض علی ربی عز و جل بطحاء مکة ذهبا فقلت لا یا رب و لکن اجوع یوما و اشبع یوما فاذا شبعت حمدتک و شکرتک و اذا جعت تضرعت الیک و دعوتک اعنی ابو امامهؓ می گوید مصطفیٰ علیه السّلام گفت که باری تعالیٰ بطحای مکه پر از زر بر من عرض کرد من گفتم یارب مرا این زر نمی باید و من راضی ام بدانچه روزی گرسنه و روزی سیر باشم و آن روز که سیر باشم ترا حمد و شکر گویم و آن روز که گرسنه باشم ترا یاد کنم و پیش تو تضرع و زاری کنم و از زهد رسول علیه السّلام در حدیث ابوهریرهؓ مروی است عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی دعائه اللهم اجعل رزق آل محمدؐ کفافا اعی ابوهریره گفته است که رسول علیه السّلام از نهایت اهتمامی که در زهد داشت از باری تعالیٰ رزق کفاف طلبیده است و بدعا التماس نموده و مناجات کرده که بار خدایا رزق آل محمد را رزق کفاف گردان و از سعید بن عبدالعزیز پرسیدند که مراد از رزق کفاف چیست و چه قدر است او گفت آنکه یک روز سیر و یک روز گرسنه باشد رزق کفاف است و از زهد رسول علیه السّلام عبدالله بن مسعود گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در غرفه که بالاء در مصطفیٰ علیه السّلام بود غلطیده بود و من دران غرفه بر آمدم دیدم که آن غرفه از گرمی همچو گرمابه می تافت رسول علیه السّلام بر بوریای غلطیده بود و اثر لیف آن بوریا از درستی در پهلوهای رسول علیه السّلام ظاهر گشته من از مشاهده آن حال در گریه شدم مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت ای

عبدالله چه می گریی من گفتم یا رسول الله کسری و قیصر بر حریر و دیباج و مراغه می زنند و حال تو هم چنین که می بینم مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت ای عبدالله گریه مکن که ایشان را دنیاست و ما را آخرت است و من گیاهی دنیا ام مثل من و مثل دنیا همچنان است که سواری نیم روز آن زیر درختی فرود آید گرمگاه بگذراند و از آنجا برود و درخت را ترک آرد مرا با دنیا همان معامله است و از زهد رسول علیه السّلام از ام المؤمنین عایشهؓ رضی الله عنها مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام را بوریای ...... [بود] بر آن نماز گذاردی و از زهد رسول علیه السّلام عمر خطابؓ گفته است که در ایامی که مصطفیٰ علیه السّلام یک ماه بالای غرفه مانده بود و از جهت آنکه حرمهای مصطفیٰ علیه السّلام مصطفیٰ علیه السّلام را از برای فراخی عیش و غیرتی که عورات را یکدیگر بود ازدحام می نمودند رسول علیه السّلام هم دران مشربه می بود واز بالای فرود نمی آمد و کسی را از یاران دران بالا نمی طلبید و من طریقی کردم که بخدمت رسول علیه السّلام بالا رفتم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام بر بوریا غلطیده است و بالشی از چرم زیر سر نهاده و اثر درشتی لیف بوریا بر اندام مبارک مصطفیٰ علیه السّلام بر آمده است و چند سختیانی در رشته آویخته اند و جز اشیای مذکور هیچ دنیای دران مشربه که مصطفیٰ علیه السّلام یک ماه مانده بود ندیدم و هم از زهد رسول علیه السّلام عمر خطابؓ می گوید که بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام چیزی دنیای نمانده بود مگر صلاحی [سلاحی] و اشتری [استری] و زمینی که در نفقه مصطفیٰ علیه السّلام معین بود و آن زمین را مصطفیٰ علیه السّلام در حیات خود در وجه صدقه گردانیده بود و فرمود که نحن معشر الانبیاء لا نرث ولا نورث و

از زهد مصطفیٰ علیه السّلام ابو هریره روایت کرده است قال ابوهریرةؓ اخرجت الینا عایشةؓ کساءً ملبداً و ازاراً غلیظاً فقالت قبض روح الله فی هذین اعنی ابوهریرهؓ گفته است که ام المؤمنین عایشهؓ گلیمی ملبد و ازاری درشت از درون حجره بیرون آورد و ما را نمود و گفت که در تن مصطفیٰ علیه السّلام این دو جامه بود که رسول علیه السّلام را قبض کرده اند و مراد عایشهؓ از نمودن جامه مصطفیٰ علیه السّلام زهد رسول علیه السّلام بود که در حالت تتمه بر تن مصطفیٰ علیه السّلام این چنین جامه درشت و خشن و کمینه بوده است و در کتاب السن عمرو بن مهاجر روایت کرده است که عمر عبدالعزیز که در زمرهٔ خلفاء راشدین و زاهدین سلف بود و او پیش ازانکه بخلافت رسد امرت مدینه داشت در ایام امرت مدینه متاع مصطفیٰ علیه السّلام حاصل کرد و آنرا در خانه از خانه های مدینه بتعظیم و تبجیل میداشت و هر روز تبرک دران متاع نظر کردی و مشاهده متاع رسول علیه السّلام باعث زهد او گشت و بسی بودی که اکابر قریش برو جمع شدندی و او ایشان را درون آن خانه بردی و در نظر ایشان متاع رسول علیه السّلام از حجره بیرون آوردی و عظمای قریش را گفتی که این متاع آن کس که خدا شما را بدو عزیز و مکرم گردانیده است و آن متاع کهنی بود که از لیف خرما بافته بودند و نهالیی بود از سختیان که حشو آن هم از لیف خرما بود و کاسه و قدحی بود و نیزه و ترکشی با چند تیر و قطیفه و صوفی کمینه جر مفالی بوده است و دران قطیفه اثر خوی رسول علیه السّلام می نمود و در روزی که عمر عبدالعزیز متاع مصطفی علیه السّلام را درمیان مردمان بیرون کشیدی از مشاهده زی زهد مصطفی علیه السّلام صادقان گریه ها کردندی و در باطنها زهد و منبعث گشتی

و راوی میگوید که هم در ایام امرت [امارت] عبدالعزیز عزیزی را از سکان مدینه رنجی صعب پیش آمد و کار بنومیدی کشید قطیفه مصطفیٰ علیه السّلام را بجای خوی مصطفیٰ علیه السّلام بشستند و بدان مریض نومید دادند باری تعالی از برکات اثر جسم مصطفیٰ علیه السّلام آن مریض را صحت بخشید

فصل دوم :

در بیان شمه از تعبد مصطفیٰ علیه السّلام و در تعبدات لیلی و نهاری مصطفیٰ علیه السّلام.

در کتب احادیث از صحابه باسناد منقول است و از قیام اللیل مصطفیٰ علیه السّلام جمعی از صحابه روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام همه شب قیام کردی و در تعبد مشغول بودی چنانچه از بسیاری قیام شب هر دو پای رسول علیه اسلام ورم کرده و بعد آنکه در تخفیف قیام شب سوره مزمل بر مصطفیٰ علیه السّلام منزل گشت که مصطفیٰ علیه السّلام بعد ..... خفتن و نوافل و قرائتی که درا ن وقت خواندی و گذار ...... [دن شب] چون از خواب بیدار شدی بنماز تهجد مشغول گشتی و بعضی صحابه در قیام لیل رسول علیه السّلام گفته اند که رسول علیه السّلام در شب چند بار خفتی و چند بار بیدار شدی و هر بار که بیدار شدی وضو ساختی و به تعبد مشغول گشتی و در شب خفتن اندک بودی و تعبد بسیار بودی واز قیام لیل مصطفی علیه السّلام مغیره شعبه می گوید قال مغیره بن شعبه صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی انتفخت قدماه فقیل له اختلف هذا و قد غفر الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر قال افلا اکون عبدا شکورا اعنی مغیره بن شعبهٔ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در شبها چندان قیام کرد که

هر دو پشت پای مصطفیٰ علیه السّلام ورم کرد و اماس گرفت و صحابه آن ورم بدیدند با مصطفیٰ علیه السّلام گفتند یا رسول الله باری تعالیٰ گناه اول و آخر ترا آمرزیده است تو چندی تعبد و تکلف چرا می کنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که من چرا بنده خدای را شکور نباشم و تعبد و تکلف خود بنعمت خدا نگزارم و از کیفیت قیام لیل مصطفیٰ علیه السّلام زید بن خالد چنین گفته است که من شبی در لشکر در پیش خیمه رسول علیه السّلام بیدار ماندم بر نیت آنکه تا به بینم که مصطفیٰ علیه السّلام در قیام لیل چند رکعت نماز میگذارد و چه مقدار قرأت میخواند و آن شب تتبع کردم و دیدم که رسول علیه السّلام از خواب بیدار شد و وضو ساخت اول دو رکعت نماز سبک گذارد و بعد آن مصطفیٰ علیه السّلام دو رکعت دیگر در غایت ...... و بسیاری قرأت ادا کرد و بعد ازین دو رکعت گذارد و لیکن به نسبت رکعتین ما قبل درین دو رکعت قیام و قرأت اندک تر بوده است و بعد آن سه دوگانه مذکور سه دوگانه دیگر گذارد و هر دوگانه به نسبت دوگانه اول قرأت کمتر می کرد تا در دوگانه آخر یک رکعت نماز زیادت گذارد و من شمردم و احتیاط کردم که مصطفیٰ علیه السّلام سیزده رکعت قیام لیل ادا کرد و در ادای نماز مذکور بیشتری از شب مشغول بوده است و از کیفیت قیام لیل مصطفیٰ علیه السّلام ابو حذیفه یمانی اخبار کرده است که من شبی نماز شب با مصطفیٰ علیه السّلام گذاردم و چون مصطفیٰ علیه السّلام در نماز شب شروع کرد بلند گفت الله اکبر ذو الملک و الجبروت و الکبریاء و العظمت و در رکعت اول مصطفی علیه السّلام سوره بقره خواند و چون در رکوع شد همچندان وقفه کرد که در قیام کرده بود و در آن وقفه تسبیح می

گفت و از رکوع چون سر برآورد راست بایستاد و هم چند وقفه کرد که در رکوع کرده بود و در قومه و در سجده شد و اهم چند وقفه که در قومه کرده بود در سجده هم کردو تسبیح می گفت و بین السجدتین هم بمقدار وقف رکوع و سجود وقف کرد و تسبیح می گفت و هم بر هیات اول سه رکعت دیگر بگذارد و چهار رکعت تمام کرد و رکعت اول سوره بقره و در رکعت دوم سوره آل عمران و در رکعت سیوم سوره نسا و در چهارم سوره مایده بخواند و از درازی نماز قیام لیل مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله بن مسعود گفته است قال عبدالله بن مسعود صلیت لیلة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ولم یزل قایما حتی هممت بامر سوء قیل له و ما هممت قال هممت ان اقعد و ادع النبی صلی الله علیه و سلم اعنی عبدالله بن مسعود می گوید که من شبی در نماز مصطفیٰ علیه السّلام اقتدا کردم مصطفیٰ علیه السّلام قرأت دراز گرفت و چندان در نماز بایستاد که قصدی بد در دلم افتاد او را پرسیدند که آن چه قصد بد بود که در دل تو افتاده بود عبدالله مسعودؓ گفت که از بس مصطفیٰ علیه السّلام قرأت در نماز دراز گرفت من ایستاده ماندن نمی توانستم خواستم که رسول علیه السّلام را تنها در نماز بگذارم و باز گردم و از کیفیت نماز شب که مصطفیٰ علیه السّلام چگونه گزاردی عوف بن مالکؓ اخبار کرده است که من شبی بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام بودم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام از خواب بیدار شد و مسواک کرد و وضو ساخت و بنماز مشغول گشت و من هم وضو ساختم و به مصطفیٰ علیه السّلام اقتدا کردم و چهار رکعت نماز با مصطفیٰ علیه السّلام گذاردم در رکعت اولی مصطفیٰ علیه السّلام سوره بقره خواند چون مصطفی علیه السّلام در اوان قرأت

بآیت رحمت رسید مغفرت می خواست و در آیت عذاب از عذاب استعاذت می نمود و در رکوع چندان وقف کرد که در قیام کرده بود و در رکوع می گفت سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریاء و العظمة و بعد رکوع در سجده شد و در سجده هم چندان وقف کرد که در رکوع کرده بود و تسبیح مذکور در سجود هم می خواند و در رکعت دوم سوره آل عمران خواند و در دو رکعت دیگر سورتهای دیگر خواند و در کیفیت نماز شب که مصطفیٰ علیه السّلام چگونه گذاردی از ام المؤمنین عایشهؓ منقولست که مصطفیٰ علیه السّلام در اول شب بعد اداء نماز خفتن بخفتی و چون از خواب بیدار شدی در قیام نماز شب مشغول گشتی و نزدیک سحر وتر گذاردی و باز مصطفیٰ علیه السّلام در فراش آمدی و بیاسودی و چون اذان نماز صبح شنیدی بخاستی و اگر جنب بودی در ساعت غسل کردی و اگر جنب نبودی وضو ساختی و در مسجد رفتی و بنماز صبح مشغول شدی و اگر وقتی خواب بر چشم مصطفیٰ علیه السّلام غلبه کردی نماز شب گذارده نشدی مصطفیٰ علیه السّلام دوازده رکعت نماز بجای نماز شب در روز گذاردی و هم از حیثیت قیام لیل مصطفیٰ علیه السّلام از عائشهؓ مروی است و عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بآیة من القرآن لیلة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام بآیتی از قران همه شب قیام کردی و آن آیت را چندان مکرر گردانیدی که تمامی شب در قرأت آن یک آیت گذشتی و هم از قیام لیل رسول علیه السّلام ام المؤمنین عایشهؓ گفته است که چون عمر مصطفیٰ علیه السّلام بر آمد مصطفیٰ علیه السّلام بیشتری نماز شب نشسته گذاردی و قرأت در نماز دراز گرفتی و چون سی چهل آیت از آخر سوره بماندی بایستادی

سوره تمام کردی و رکعت دوم را همچنان گذاردی که رکعت اول
را گذاردی و هم دران که مصطفیٰ علیه السّلام در آخر عمر نماز شب
نشسته گذاردی ام المؤمین حفصهؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام
در آخر عمر شب نشسته گذاردی و در قرأت بغایت دراز خواندی و از
کیفیت نماز شب که مصطفیٰ علیه السّلام چگونه گذاردی امام زهرا از
صحابی روایت می کند که من در سفر برابر مصطفیٰ علیه السّلام بودم
شبی نزدیک خیمه مصطفیٰ علیه السّلام بیدار ماندم و ترصد می کردم
که مصطفیٰ علیه السّلام نماز شب چگونه خواهد گذارد دیدم که
مصطفیٰ علیه السّلام بعد ادای نماز خفتن در خواب شد و بعد از زمانی
از خواب بیدار گشت و جانب آسمان نظر انداخت و آیت ربنا ما
خلقت هذا باطلا تا لا یخلف المیعاد بخواند و مسواک از قراب بیرون
آورد و از مشک آب در قدحی ریخت و مسواک کرد و وضو
ساخت و در نماز مشغول شد و باز بیدار شد و آنچه در کرت اول از
قرآن خوانده بود درین کرت هم خواند و همچنان مسواک کرد و
وضو ساخت و باز در نماز مشغول شد و این کرت که کرت دوم است
هم بقدر آنکه مصطفیٰ علیه السّلام در خواب بوده است در نماز
مشغول ماند و بعد از فراغ نماز باز خواب شد و باز کرت سیوم
مصطفیٰ علیه السّلام بیدار شد و آنچه در کرت اول از قرآن خوانده
بود بخواند و مسواک کرد و وضو ساخت و بنماز مشغول شد و سیوم
در خواب شد و در جمله محمد صلی الله علیه وسلم در تمامی شب سه
کرت خواب کرد و سه کرت در نماز مشغول شد و از چگونگی در
خواب رفتن و نماز شب گذاردن مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله عباسؓ
گفته است که من شبی بر ام المؤمنین میمونه که حرم رسول علیه

السّلام و خالـه من بود در خانه مصطفیٰ علیه السّلام مهمان شدم و من درآن ایام ده سالـه بـودم و چون شب در آمد دیدم که خاله من گلیمی بجهت فراش مصطفیٰ علیه السّلام فراز کرد و بالشتی بر طرف سر نهاد و گـلیـمی لعل آورد نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام نهاد و هم نزدیک فـراش مـصـطـفیٰ علیه السّلام بساطی از برای فراش من بگسترد و خالهٔ مـن بر فراش مصطفیٰ علیه السّلام غلطیده بالشت خاله من دران بود من هم سـر بـران بـالشـت نهادم و بر فراش خود غلطیدم و زمانی بگذشت دیـدم کـه مـصـطـفیٰ علیه السّلام در خانه خاله من درآمد و باشد که از نـوافـل نـماز چیزی باقی بود مصطفیٰ علیه السّلام آن نوافل باقی را در گوشه ادا کـرد و نـزدیک فـراش آمـد و جـامـه عـلاحـده که خاله من نزدیک بالشت مصطفیٰ علیه السّلام نهاده بود مصطفیٰ علیه السّلام آن جامه را بستد و بجای میزر در کمر بست و پیراهن و ازار بکشید و بر ریسـمـانی که آویخته بودند معلق کرد و در فراش غلطیده و گلیمی که طـرف پـایـان بـود بـالا کشیـد و بـا خاله من در خواب شد و من هم در خـواب رفـتـم و چـون من درمیانه شب بیدار شدم دیدم که مصطفیٰ علیه السّـلام از خـواب بـرخـاسـت و چـشـمهـا مـالید و ده آیت از سوره آل عـمـران بـخـوانـد و از فراش بخاست و مشکی آویخته بودند آب ازان مشک بستـد و وضـو ساخت و من قصد کردم که از فراش خود بخیزم و مصطفی علیه السّلام را دران حالت وضو بسازانم باز ترسیدم نباید که مـصـطـفـی عـلیه السّلام را خوش نیاید که من بیدار شدم و هرچه رسول عـلیـه السّـلام مـی کـنـد مـن بینم و دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام وضو سـاخـت و جامها از سر آن ریسمان بستد و بپوشید و آن جامه را که در کـمـر بستـه بـود فـرود آورد ...... [و بـجـای خـوابـش] نهاد و در نماز

مشغول شد و من که عبدالله عباسؓ از فراش خود خاستم و گوشه رفتم و وضو ساختم و نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام آمدم و در چپای مصطفیٰ علیه السّلام اقتدا کردم و در نماز ایستادم که مصطفیٰ علیه السّلام هم در نماز دست بس کرد و مرا از چپای خود کشید و جانب راستای خود آورد و من در آن زمان سیزده رکعت نماز با مصطفیٰ علیه السّلام گذاردم و در هر دو رکعتی مصطفیٰ علیه السّلام سلام نماز می داد و در آخر سه رکعت گذارد و نماز تمام کرد و چون از نماز فارغ شد همانجا بنشست و من نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام نشستم و مصطفیٰ علیه السّلام از مهربانی و شفقت خد خود نزدیک من نهاد و در غنودن شد و آواز غنودن مصطفیٰ علیه السّلام در گوش من افتاد و بعد آن صبح دمید و بلال در آمد و گفت الصلوٰة یا رسول الله و مصطفیٰ علیه السّلام از آنجا بخاست و در مسجد درآمد و نماز سنت بگذارد و تکبیر اقامت گفتند رسول علیه السّلام در ادای نماز صبح مشغول شد در کتاب السنن مروی است که چون مصطفیٰ علیه السّلام خواستی که در خواب رود چند سوره از قرآن بخواندی و بعد آن در خواب رفتی و عرناص صحابه روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام پیش از آنکه در خواب رود مسبحات بخواندی و مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که آیتی است در مسبحات که از هزار آیت فاضلتر است و ام المؤمنین عایشهؓ گفته است که چون مصطفیٰ علیه السّلام در فراش درآمدی قل هو الله احد و معوذتین بخواندی و بر دو کف خود بدمیدی و سه بار هر دو کف خود بر روی و بر سر و اندام خود مالیدی و انس مالکؓ می گوید که وقت خواب کردن مصطفیٰ علیه السّلام باری تعالیٰ را حمد مذکور گفتی الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا

و آوانا و کم من لا مکانی له و لا مودی و ابو حذیفه یمانی گفته است
که چون مصطفیٰ علیه السّلام در فراش رفتی این دعا بخواندی اللهم
باسمک اموت و احیا و چون از خواب بیدار شدی این حمد گفتی که
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و براء عازب از حیثیت
خواب کردن رسول علیه السّلام می گوید که چون رسول علیه السّلام
خواستی که در خواب رود کف راست زیر رخسار ..... [راست] نهادی
و پهلوی راست بغلطیدی و گفتی رب قنی عذابک یوم ..... [محشر]
عبادک و ابوقتادهؓ در خواب کردن رسول علیه السّلام گفته است که
اگر مصطفیٰ علیه السّلام در اول شب بخفتی بر پهلوی راست خفتی و
اگر پیش صبح غلطیدی سر را بر کف راست نهادی و در خواب شدی
و از قیام شب های رمضان که رسول علیه السّلام چگونه کرده است
صحابه روایت کرده اند که رسول علیه السّلام در عشره اول رمضان
چند شب در مسجد نماز نفل بجماعت گذارده است و در شب بیست
و هفتم رمضان با تمامی اهل بیت خود و یاران خود همه شب در
مسجد قیام کرده است و در تمامی عشر آخر رمضان مصطفیٰ علیه
السّلام بارها در مسجد اعتکاف کرده است و ازان جهت اعتکاف
کردن در اواخر عشر رمضان نشستن در مسجد سنت است فاما
بیست رکعت معین که آنرا نماز تراویح می خوانند و در لیالی رمضان
در مساجد بجماعت می گذارند سنت امیر المؤمنین عمرؓ است و هم
ازین ست که التراویح سنة عمریة مروی است.

فصل سیوم:

در بیان شمه از قرأت و بکاء رسول علیه السّلام.

در کتاب شرح السنة و از اصحابه منقولست که مصطفیٰ علیه

السّلام در شبها قرآن بخواندی و از ام المؤمنین عائشهؓ پرسیدند که مصطفیٰ علیه السّلام در شب قرآن را بلند خواندی و یا ساکت خواندی عائشهؓ جواب داد که بارها بلند خواندی و بارها ساکت خواندی عبد الله عباسؓ گفته است که بسی بودی مصطفیٰ علیه السّلام در خانه خود قرآن بلند خواندی و من در خانهٔ خود بشنیدمی و عبدالله بن معقلؓ می گوید که من در روز فتح مکه دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام بر شتر سواری می آمد و سوره انا فتحنا لک فتحا مبینا بلند می خواندی و آیتها مکرر می کرد و معاویه بن قره گفته است که اگر گرد بر گرد من مردمان نباشند بدان صورت که مصطفیٰ علیه السّلام روز فتح مکه انا فتحنا می خواند من بخوانم و امهانی می گوید که شبی مصطفیٰ علیه السّلام در خانه خود قرآن بلند می خواند و من در خانه خود می شنیدم و از قرأت مصطفیٰ علیه السّلام یعلی بن مملک روایت کرده است عن یعلی بن مملک انه سأل ام سلمه عن قرأة رسول علیه السّلام فاذا هی نتعت قراءة مفسرة حرفا بعد حرفٍ له اعنی یعلی بن مملک می گوید که من از ام سلمه حرم رسول علیه السّلام از قرأت مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدم که مصطفیٰ علیه السّلام قرآن چگونه خواندی ام سلمهؓ گفت که مصطفیٰ علیه السّلام قرآن را حرفا بعد حرف و کلمة بعد کلمة مفسر و مبین خواندی و از حسن صوت مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام از حد خوش آواز بوده است و قرآن را با امالت و تشدید در غایت حسن صوت خواندی ابو قتاده درانکه جماهیر انبیا خوش آواز باشند از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است قال النبی صلی الله علیه و سلم ما بعث الله نبیا الا حسن الوجه و حسن الصوت اعنی رسول علیه

السّلام گفت که باری تعالیٰ بعث نکرده است پیغمبر را مگر خوب رو و خوب آواز و از صحابه مروی است که اگر کسی پیش مصطفیٰ علیه السّلام قرآن برقت و آواز خوش بخواندی مصطفیٰ علیه السّلام را بغایت خوش آمدی و در کتب احادیث باسناد مسطور است که ابو موسیٰ اشعری بغایت خوش آواز بود ماناکه [ناگه] شبی در خانه خود قرآن بلند می خواند و مصطفیٰ علیه السّلام در خانۀ خود قرأت او می شنیدی و روز آن شب مصطفیٰ علیه السّلام با یاران نشسته بود که ابو موسی اشعریؓ در مجلس درآمد رسول علیه السّلام او را دید و با یاران گفت که لقد اوتی ابا موسیؓ مزمارا من مزامیر آل داؤد اعنی ابو موسیؓ را از الحان مهتری داود پیغامبری نسبتی داده اند ابو موسیؓ دریافت که رسول علیه السّلام در شب قرآن خواندن او شنیده است که الحان او ستایش می فرماید و از ستایش مصطفیٰ علیه السّلام ابو موسی بغایت مبشر شد و با مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا رسول اگر بدانسشمی که تو امشب قرآن خواندن من می شنوی آواز بگردانیدمی و بچند صوت میخواندمی و از بعضی صحابه مروی است که سالم غلام ابو حذیفه یمانی در نهایت تقوی بود شبی سالمؓ مذکور در خانه خود قرآن را برقت و بکا می خواند و آیتها مکرر می کرد دران حالت مصطفیٰ علیه السّلام با ابوبکر و عمرؓ در کوچه می گذشت مصطفیٰ علیه السّلام چو قرأت بکا و رقت سالمؓ مذکور بشنید زمانی با ابوبکرؓ و عمرؓ هم در کوچه ایستاده بماند و قرأت سالمؓ را بمراد استماع فرمود و خدا را بدان حمد و ثنا گفت و بر زبان راند که الحمد لله الذی جعل مثله فی امتی اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که حمد مر خدای را که مثل سالمؓ ... در امت من گردانید و از بکای مصطفیٰ علیه السّلام در حالت

استماع قرأت قرآن عبدالله مسعود اخبار کرده است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که پیش من قرآن بخوان من با مصطفیٰ علیه السّلام گفتم یا رسول الله قرآن بر تو منزل شده است من چگونه پیش تو قرآن بخوانم مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که من دوست دارم که قرآن خواندن از دیگری بشنوم و من در پیش مصطفیٰ علیه السّلام سوره نسا آغاز کردم و میخواندم تا در آیت و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا رسیدم دیدم که از استماع قرأت من در هر دو چشم مصطفیٰ علیه السّلام آب روان شد قطرات گریه باریدن گرفت و از بکاء مصطفیٰ علیه السّلام در حالت قرأت نماز بعضی صحابه روایت کرده اند که چون مصطفیٰ علیه السّلام در نماز بقرأت مشغول شدی جوش گریه از سینه مصطفیٰ علیه السّلام چنان بر آمدی که آواز آن جوش در گوش مقتدیان رسیدی وهم چنان که دیگ مسی پر آب کنند و بر آتش نهند چگونه جوش کند و همچنان جوش گریه در وقت اداء قرأت نماز از سینه مصطفیٰ علیه السّلام بر آمدی و از جوش گریه مصطفیٰ علیه السّلام که در حالت قرأت نماز بر آمدی عبدالله بن سحر گفته است که از پدر خود شنیدم که وقتی من بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام در نماز است من به مصطفیٰ علیه السّلام اقتدا کردم و در آن حالت که مصطفیٰ علیه السّلام در نماز قرآن می خواند جوش گریه و حزن از درون سینه مصطفیٰ علیه السّلام چنان در سمع من می آمد که گوی دیگ مسی می جوشد و در کثرت بکای مصطفیٰ علیه السّلام احادیث بسیار وارد است و در محاسن و منافع بکاء از مصطفیٰ علیه السّلام اخبار صحاح منقول گشته و مصطفیٰ علیه السّلام از نفاست بکا و کثرت بکاء از حضرت صمدیت ....

دعای التماس کرده است و گفته اللهم ارزقنی عینین ...... و علمای آخرت نوشته اند که در بکا منافع دین بسیار است و شکستگی و رقت که از لوازم صفت بندگی است لازمه بکاء است و باریتعالیٰ در قلت ضحک و کثرت بکاء بندگان را امر کرده است قوله عز و جل فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا اعنی اندک بخندید و بسیار بگریید و امر باری تعالی درمنافع بندگان متضمن حکمت بود.

فصل چهارم :

در بیان روزه نفل و نماز چاشت و نماز فیٔ زوال که از فعل مصطفیٰ علیه السّلام منقول است.

در کتاب السنن باسناد مسطور است که عبدالله شقیقؓ از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها پرسید که مصطفیٰ علیه السّلام در هر مهمی چند روزه نفل داشتی عایشهؓ گفت بسی بودی که مصطفیٰ علیه السّلام روزه نفل را چنان ملازمت کردی که ما گمان می بردیم که مگر رسول علیه السّلام پیوسته روزه خواهد داشت و افطار نخواهد کرد و در ایامی چنان متواتر افطار کردی که ما گمان می بردیم که مگر مصطفیٰ علیه السّلام دیگر روزه نفل نخواهد داشت و تا آن تاریخ که مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه آمد هیچ ما هی تمام روزه نداشت مگر ماه رمضان و از انس مالکؓ مروی است در ایامی که مصطفیٰ علیه السّلام روزه نفل متواتر داشتی و در ایامی که متواتر افطار کردی من که انس مالکؓ ام بارها در شب بر مصطفیٰ علیه السّلام در می آمدم و وقتی مصطفیٰ علیه السّلام را در خواب می دیدم و وقتی در نماز مشاهده می کردم و از روزه نفل مصطفیٰ علیه السّلام ام المؤمنین ام سلمهؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام دو ماه متواتر کمتر روزه

داشته است مگر در یک سال دیدم که شعبان را تا رمضان متصل روزه داشت و هم درین سال مصطفیٰ علیه السّلام بمقعد صدق پیوست و از روزه نفل مصطفیٰ علیه السّلام از عبد الله مسعودؓ مرویست که مصطفیٰ علیه السّلام سه روز اول هر ماهی روزه داشتی و البته روز جمعه صایم بودی و افطار نکردی و از ام المؤمنین عایشهؓ مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام چندان روزه در هیچ ماهی نداشتی که از ماه شعبان داشتی و در سالی تمامی ماه شعبان روزه داشتی و هم در روزه دو شنبه و پنجشنبه در حدیث ابوهریره است که مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال بندگان عرض می کنند پس من ...... بیدارم که عمل صوم من در عرض در آید و در روزه عاشورا از ام المؤمنین عایشهؓ روایت کرده اند که در جاهلیت قریش در روز عاشورا روزه داشتندی و چون مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه آمد همه مسلمانان را از زن و مرد فرمود تا روز عاشورا روزه دارند و در مدینه فرضیت صوم رمضان منزل گشت و بعد از نزول فرضیت صوم رمضان مصطفیٰ علیه السّلام فرمود هر کرا باید روز عاشورا روزه دارد و آنکه ندارد برو فرض نیست فاما در داشتن روزه عاشورا ثواب بسیار است و از ام المؤمنین عایشهؓ پرسیدند که مصطفیٰ علیه السّلام در هیچ عملی از نوافل مواظبت کردی عایشهؓ گفت که هر عملی که مصطفیٰ علیه السّلام کردی دران عمل مواظبت نمودی و دایم کردی و در دوام عمل استقامت عمل آن طاقت که مصطفیٰ علیه السّلام را بود از شما کرا باشد که همچنان در عمل مواظبت نماید که مصطفیٰ علیه السّلام در نوافل اعمال مواظبت نمودی مصطفیٰ علیه السّلام در نوافل اعمال مواظبت نمودی و هم از ام امؤمنین عائشهؓ گفته است که روزی

مصطفیٰ علیه السّلام در حجره من درآمد دید که عورتی نزدیک من نشسته است مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسید که این عورت کیست من گفتم فلانه است و چنان در طاعت مشغول است که شب در عبادت می گذارد و نمی خسپد مصطفیٰ علیه السّلام بعد استماع کثرات تعبد آن عورت فرمود که بر شما بادا که آنقدر عمل بر خود بگیرید که آن را دایم مواظبت توانید نمود و نفوس شما آنرا طاقت تواند آورد و شما آن را بسر توانید رسانید و بخدا که خدا او اعطاء ثواب ملول نشود تا شما از آیتان عمل ملول نشوید و هم عایشهٔ رضی الله عنها گفته است که دوسترین عمل نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام عملی بود که دران مداومت بودی و اگرچه آن عمل اندک باشد و نماز چاشت از مصطفیٰ علیه السّلام فعلاً مروی است و در عدد رکعات نماز چاشت از مصطفیٰ علیه السّلام سه روایت کرده است ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالیٰ عنا گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام نماز چاشت چهار رکعت گذاردی و انس مالکؓ روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام نماز چاشت دو رکعت گذاردی و امهانیؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام نماز چاشت هشت رکعت گذاردی در نماز فیٔ زوال ابو ایوب انصاری از مصطفیٰ علیه السّلام روایت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام دایم چهار رکعت نماز نزدیک فیٔ زوال گذاردی و من از خدمت مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدم و گفتم یا رسول الله می بینم که هر روز نزدیک فیٔ زوال چهار رکعت نماز میگذاری و مصطفیٰ علیه السّلام گفت که درهای آسمان را نزدیک فیٔ زوال می گشایند و تا نماز پیشین گذارده نشود نمی بندند و من دوست میدارم که آن زمان که درهای آسمان می گشایند چیزی از من بالا برود و من پرسیدم یا

رسـول الـلـه در چهار رکـعـت نماز فئ زوال قرأت آمده است مصطفیٰ علـیـه السّـلام فـرمـود که در چهار رکعت قرأت آمده است و باز من از مـصـطـفـیٰ علیه السّلام سوال کردم که درمیان هر چهار رکعت مذکور سلامی هست مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که سلامی نیست.

فصل پنجم :

در بیان ماکل و مشارب مصطفیٰ علیه السّلام

در کتـاب السـنة از اجـلاء صـحابه و از اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام مروی است که طریقه اکل و شـرب مصطفیٰ علیه السّلام از طعام و آب و فـواکـه و شربت طریقه زهاد و فقرا بوده است و اطعمه و اشربه کـه میـان زهـاد و عباد متداول است اطمه و اشربه مصـطفیٰ علیه السّلام هـمـچنان بودی و در ماکل و مشارب و ملابس و معیشت مصطفیٰ علیه السّلام رسم و رسـوم اغـنیـاء و متـرفهـا هیچ وقتی در ایام عسر و یسر مرعی نشده است و بیشتر طعام مصطفیٰ علیه السّلام واهل بیت رسول علـیـه السّـلام از جـو و خـرما و شیر و شتر و شیر گوسفند بوده است و بسـی بـوده اسـت کـه گـوشـت پخته و شیر جوشیده از خانه های انصار بـوجـه هـدیـه رسیـدی و هـمان بنفقه اهل بیت صرف شدی و اگر وقتی گوسـفـنـدی در خـانـه رسـول عـلیـه السّلام ذبح کردندی آنرا در خانه رسـول عـلـیـه السّـلام و شوربـای قـلیـه کـه مـعتاد زهاد و عباد است بنَه پختندی و وقتی رسول علیه السّلام در خانه خود نفرموده است که فلان طعـام نام گرفته برای من بپزند و یا گفته که فلان لون ... [حلوا برای] مـن راسـت کـنیـد و یـا این طـعـام کـه پـخته اید چرا همچنین پختید و هـمـچـنـان نپـختـیـد و هـر اطـعـمه ادون که پیش مصطفیٰ علیه السّلام بیـاوردنـدی از نـان جو و سـر که و شوربا و مزور و حریره خرما و شیر

شتر و گوسفند آن را بستودی و بخوردی و خدای را بدان نعمت حمد و ثنا گفتی و تمامی اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را یک طعام بودی و هرگز در خانه مصطفیٰ علیه السّلام میده نه پخته اند و شعر پز نبوده است بلکه نان گندم کمتر پخته اند و وقتی در خانه مصطفیٰ علیه السّلام نان تنگ و قرص میده و بریان و سنبوسه و تتماج و تباهجه و قلایا متنوع که اطعمه متجبران عجم است کسی مشاهده نکرده است و حلواهای رنگ برنگ نساخته اند و اگر مصطفیٰ علیه السّلام وقتی نان متنعمان خورده است در رضیافت متمولی از اهل اسلام خورده است فاما هر طعامی ادونی که مصطفیٰ علیه السّلام در خانه خود یا در خانه فقیری خوردی آن طعام را بستودی و بکار بردی و بعد از فراغ باری تعالیٰ را بر آن طعام حمد و ثنا گفتی و لیکن مصطفیٰ علیه السّلام اطعمه را چنان نستودی که ذوّاقان و متنعمان بستایند و مثلا در ستایش گویند که این تباهچه را بغایت بامزه پخته اند و درین قلیه حوایج بر موازنه انداخته اند و در آن ...... [کوداب] روغن خوشبو کرده بودند و آن ظاهری کبوتر بچه از بسیاری ادرک و پیاز در غایب لذت بود که شایستهای مذکور منبعث شکر نعمت منعم نگذارد و لذات جسمانی را مثمر شود و مصطفیٰ علیه السّلام اطعمه و اشربه و فواکه و گوشت و سرکه و بقول را بر طریق شاکر نعمتان نستودی و رزاق را در رسانیدن رزق حمد و ثنا گفتی و ستایش مصطفیٰ علیه السّلام برین اسلوب بودی که نعم الادام الخل و نعم الادام اللحم و نعم الخبز خبز الشعیر و نعم البقول فلانی و العنب و الرمان و الاطیبان و بیتشتری مصطفی علیه السّلام صایم بودی و هفته نگذشتی که در خانه مصطفی علیه السّلام فاقه نیفتادی و در جمیع احوال جوع و شبع و یسر و عسر و فراخی و

نگی زبان را بشکر الٰهی رطب اللسان داشتی و باجوع یوما و اشبع یوما
که بتمناء دل درخواست کرده بود ...... بود و در معیشت مصطفیٰ علیه
السّلام اصلا و راسا تکلیف و تمتع و ترفه نبودی ...... همت مصطفیٰ
علیه السّلام در الهیات مصروف بود و اگر در چنان اشتغالی که زمان
زمان استغراق بیشتر روی می نمود وقت اشتها و حالت گرسنگی
طعامی و میوه و یا گوشتی و تره و یا شیرینی و شیری و خیاری و خرپزه
برغبت خورده است و بطبیعت بشری میل کرده اهل مشاهده را گمان
افتاده است که مگر آن خرپزه را مصطفیٰ علیه السّلام دوست می
داشت و راویان برین اسلوب کرده اند که احب الطعام عند رسول الله
صلی الله علیه و سلم فلانی واحب الادام فلانی و احب الفواکه فلانی و
ائمه حدیث نوشته اند که دوستی خبز دیگر است و آنکه طبیعت بشری
بوقت حاجت طرف طعامی و میوه ادامی میل کند چیز دیگر و حاشا که
مصطفیٰ علیه السّلام را در ماکولی و مطعومی و مشروبی و اهتمامی و
تمنای بر رسم شکم برستان بوده باشد و بر زیادت از ضرورات کفایت
مبشری تمنای اکل و شرب متنعمان و متلذ ذات در خاطر گذشته که
آنکه مفاتیح خزاین ارضی بی حساب نستاند و بادشاهی دنیا را قبول
نکند و نظر در نعیم کونین نیندازد او را در ماکولات و مشروبات
مترفهان چه اهتمام بود و هم درین معنی که مصطفیٰ علیه السّلام بتعیین
چیزی از ماکولات و مشروبات دوست نداشته است از عایشہؓ مروی
است عن عایشہؓ قالت ما کان الذراع احب اللحم الی رسول الله ولکن
لا یجد اللحم الا غِبا فکان یعجل الیها لانها اعجلها نفجا اعنی ام
المؤمنین عایشہؓ گفته است که همچنین نیست که مردمان می گویند و
گمان می برند که مصطفیٰ علیه السّلام از گوسفند بازوی گوسفند

دوست داشته است که دوستی مأکل و مشارب آن بود که از فقدان بدان آرزومندی دارند و خواهان آن چیز کردند و مصطفیٰ علیه السّلام با دنیا معامله می ورزیدی که غریبان ورزند و چنانچه دنیا را آرزو نبردی و خواهان نگشتی فاما در خانه مصطفیٰ علیه السّلام گوشت پیدا نشدی مگر چند گهی و چون آن را پختند مصطفیٰ علیه السّلام تعجیل کردی و دست گوسفند طلبیدی که آن زود تر پخته می شود و مردمان آن را می دیدند و گمان می بردند که مگر رسول علیه ذراع گوسفند را دوست ...... [می دارد] درانکه رسول علیه السّلام از گوشت بازو طلب می فرمود ابوعبیدؓ ...... که من بجهت مصطفیٰ علیه السّلام دیگی از گوشت پختم و میدانستم که مصطفیٰ علیه السّلام را از گوشت بازو خوش می آید یک بازوی گوسفند از دیگ کشیدم و پیش مصطفیٰ علیه السّلام بردم و باز مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که بازو بیار من دوم بازو را از دیگ کشیدم و پیش مصطفیٰ علیه السّلام بردم و باز کرت سیوم رسول علیه السّلام مرا گفت بازو بیار من گفم یا رسول الله گوسفند را چند بازو می باشد دو بازو بود هر دو بخدمت رسانیدم دیگر از کجا بیارم مصطفیٰ علیه السّلام در آن حالت مرا گفت که بدان خدای که نفس من در ید قدرت اوست که اگر تو ساکت ماندی هر چند که من طلبیدمی از دیگ بیرون آمدی و تو بمن می رسانیدی و ابوهریرهؓ هم درین معنی که مصطفیٰ علیه السّلام را گوشت بازو خوش آمدی گفته است که روزی پیش مصطفیٰ علیه السّلام گوشت پخته آوردند و بازوها را ازان گوشت بیرون کشیدند و پیش مصطفیٰ علیه السّلام نهادند مصطفیٰ علیه السّلام آن بازوها را بدست خود پاره می کرد و می خورد دیدم که رسول علیه السّلام را گوشت بازو خوش می

آیـد و ام الـمؤمـنیـن عـایشـهؓ گفته است که رسول علیه السّلام از رسم
متنعـمـان چـنـان تـنـفـر کـردی کـه گوشت پخته را بکارد نبردندی و
نـخـوردی بلکه گوشت را بوقت خوردن بدست پاره کردی و از بریدن
گـوشـت پـخـتـه بـکـارد مـصـطفیٰ علیه السّلام دیگر آن را هم منع کرده
اسـت عـن عـایشهؓ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقطعوا اللحم
بـالسـکـیـن فـانـه مـن صـنیع الاعاجیم و انهسوه فانه اهناج و امراء اعنی
مـصـطـفیٰ علیه السّلام فرموده است که گوشت را وقت خوردن بکارد
پـاره مـکـنـیـد و مـخـورید که آن رسم عجمیان متکبر است که ایشان از
تـنعم و تکبر دست بگوشت نیالایند و گوشت را بکارد پاره کنند و بناز
بـخـورنـد و مومنان صفات بندگی را ملتمزند باید که ایشان گوشت را
مهـرا گـرده بزند که گوشت گداخته بآسبب دست ...... شود و گوشت
مهـرا و گـداختـه خـوردن گـوارا تـر است و بدست پاره کردن بصفات
بـنـدگی و مسکنت مناسب تر بود و در حدیث ابوهریرهؓ آمده است که
مـصـطـفیٰ عـلیه السّلام هیچ طعامی را عیب نکرده است عن ابی هریرهؓ
قـال مـا عـاب رسـول الـلـه طـعـامـا قـط ان اشتـهـاه اکل و الا ترکه اعنی
ابـوهـریـره مـی گوید که رسول علیه السّلام هیچ طعامی را عیب نکرده
اسـت هـر طـعـامی که پیش رسول علیه السّلام آوردی اگر اشتها بودی
خـوردی و الا تـرک دادی فـاما حسمة لنعم الله و احلالا لرزقه طعام را
تـعیب نکردی و نگفتی که این نان جو ست و یا خام پخته است و یا سته
و سـرد شـده اسـت و یـا بـوی گـردانیـده است و اگرچه طعام باوصاف
مـذکـور متصف بـودی مع ذالک رسـول عـلیه السّلام هیچ طعامی را
تـعیب نکردی و درانچه مصطفیٰ علیه السّلام طعام ادون را ستوده است
و تـنـاول کرده اسـت امهانی میگوید که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در

خانه من آمد مرا گفت که بنزدیک تو چیزی هست که من بخورم من گفتم که بر من موجود نیست مگر نان خشک و سر که مصطفیٰ علیه السّلام هر دو بیار که درویش نباشد صاحب خانه که دران خانه نان و سر که موجود بود درانکه مصطفیٰ علیه السّلام در کدو رغبت نموده است انس مالک می گوید که رسول علیه السّلام را خیاطی در خانهٔ خود دعوت کرد و من هم برابر بودم رسول علیه السّلام در خانه او رفتیم دیدیم که آن خیاط نان جو و قلیه کدو با قدید پخته بود پیش مصطفیٰ علیه السّلام آورد من دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام از اطراف کاسه کدو می چید و نان با کدو می خورد و در قدید رغبت نمی کرد و ازان تاریخ که من رغبت مصطفیٰ علیه السّلام در کدو مشاهده کردم من کدو را دوست می دارم و ائمه حدیث می گوید که آنکه رسول علیه السّلام در کدو رغبت می کرد و دست در قدید نمی زد شاید که از جهت آن باشد که قدید نضج نیافت باشد و کدو نضج یافته و هم ایمه حدیث گفته اند که رسول علیه السّلام چند جای دیگر هم کدو را ستوده است و حکمت بیان کرده که کدو ...... [طعمه] فقراست باندک بها دست می آید و نان خورش بسیار می شود و در ...... عثمان مطعون از مصطفیٰ علیه السّلام روایت می کند که من مصطفیٰ علیه السّلام ...... گفتم یا رسول الله نفس من با من محادثه می کند که من گوشت نخوردم و دست از گوشت بدارم مگر نفس من دست از شهوت بدارد رسول علیه السّلام مرا گفت که این اندیشه بر خلاف سنت منست که من گوشت را دوست میدارم و مرا بر گوشت رغبت است و اگر هر روز بیابم بخورم و اگر از پروردگار خود بطلبم هر روز مرا برساند و در حدیثی دیگر مصطفیٰ علیه السّلام عثمان مطعون را از

برای قهر نفس بدوام روزه وصیت فرموده است و در پی تکلفی طعام مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ میگوید که در نکاح صفیه حرم مصطفیٰ علیه السّلام رسول علیه السّلام بحریره خرما ضیافت کرده بود و خلقی را بران مهمان طلبیده و همدرین معنی عایشهؓ گوید که روزی رسول علیه السّلام کهتری در حجره من در آمد و مرا گفت که بر تو چیزی هست که من بخورم من گفتم که بر من چیزی موجود نیست مصطفیٰ علیه السّلام گفت که من نیت صوم کردم و روز دیگر مصطفیٰ علیه السّلام باز در حجره من درآمد گفتم یا رسول الله حریره از هدیه مسلمانی بر من رسیده است رسول علیه السّلام گفت که من امروز پیش از صبح نیت صوم کرده ام من گفتم نماز شام بخوری و در حیثیت طعام خوردن رسول علیه السّلام ابی کعبؓ روایت کرده است عن ابی کعب ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اکل الطعام بحثوا علی رکبتیه و کان لا یتکی اعنی چون مصطفیٰ علیه السّلام طعام خوردی بر سر دو زانو نشسته بتواضع خوردی و در وقت طعام خوردن تکیه نکردی و ام المؤمنین عایشهؓ می گوید که چون مصطفیٰ علیه السّلام طعام خوردی آنچه نزدیک بودی همان خوردی و دست دورتر فراز نکردی و همدرین معنی عمرو بن ابی سلمهؓ گفته است که من روزی بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام درآمدم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام می خورد مرا پیشتر طلبید و گفت ای فرزند بنشین خدای را یاد کن و بدست راست طعام بخور و آنچه نزدیک تو باشد و همان را تناول کن و در طعامی که مصطفیٰ علیه السّلام بیشتر رغبت کردی روایت باسناد آورده اند که روزی بعد وفات رسول علیه السّلام حسن علی و عبدالله عباس و عبد الله جعفر رضی الله عنهم بر سلمی مادر عبدالله عباسؓ

آمدند و او را گفتند ای مادر برای ما طعامی بساز که آن طعام مصطفیٰ علیه السّلام را خوش آمدی و تو بارها بجهت مصطفیٰ علیه السّلام آن طعام می ساختی سلمیؓ ایشا ن را گفت ای فرزندان امروز گرسنه نه ام و این زمان اشتها ندارم ایشان هر سه کس او را گفتند که بجهت ما بپز تا ما بخوریم که ما را امروز آرزو کرده است که طعامی بخوریم که تو بیشتر برای مصطفیٰ علیه السّلام آن طعام پختی و مصطفیٰ علیه السّلام را آن طعام خوش آمدی سلمیؓ از مجلس بخاست و قدری جو آش کرد و آن آرد جو را در دیگ انداخت و اندکی روغن زیت را در آن یار کرد و زیره و فلفل و بوی افزا با آن آرد آمیخت و دیگ را بدست خود پخت و طعام مذکور پیش ایشان کشید و ایشان را گفت که بارها مصطفیٰ علیه السّلام بر من آمدی و من برای رسول علیه السّلام این طعام پختم و مصطفیٰ علیه السّلام را خوش آمدی و درانکه مصطفیٰ علیه السّلام از هر جنس ماکولات و مشروبات را ستوده است از صحابهؓ مروی است عبدالله بن جعفرؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام گوشت پشت را ستوده است و گفته که اطیب اللحم لحم الظهر و ابو موسی اشعریؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در تزکیه ثرید فرموده است فضل عایشهؓ علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام اعنی فضل عایشهؓ بر همه زنان هم چندانست که فضل ثرید بر همه طعامها و ایمه حدیث نوشته اند که اتفاق اطبا هست که ثرید از همه طعامها سریع الهضم است و هر طعامی که سریع الهضم باشد در تعبد متعبدان را مانع نشود و در تن مرضی بار نیارد و بهترین طعامهای دینداران آن بود که قوت نفس ازو حاصل شود و در تعبد گرانی نیارد و مزاحم نشود و واسطه صحبت نفس باشد و ابو حذیفهؓ می گوید که

مصطفیٰ علیه السّلام هریسه را ستوده است عن ابی حذیفهؓ عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال اتانی جبرئیل بهریسة فقال یا محمدُ کلها فانها جیدة لوجع الظهر و قیام اللیل اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که جبرئیل بر من هریسه آورد و گفت که ای محمدً این را بخور که نیکو طعامست درد پشت را مفید است و مقوی قیام اللیل است و در ستایش شیر مادگاو و عبدالله مسعود از رسول علیه السّلام روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که بر شما باد که شیر مادگاو بخورید که از جمله شیرها بهتر است و همه دردها را داروست و از صحابه که رسول علیه السّلام فواکه را هم بستودی و در اول و آخر اکل فواکه باری تعالیٰ را حمد و ثنا گفتی و بخوردی و بر مصطفیٰ علیه السّلام برسم اغنیا و طریقه متنعمان و دنیا داران میوه تر و خشک موجود نمی داشتند و گران و ارزان از بازار می خریدند و کرات و مرات چنانکه بر متنعمان طبقها کرده بیارند پیش مصطفیٰ علیه السّلام نمی آوردند فاما اگر کسی اعتقاداً و طمعاً بر رسم هدیه و تبرک میوه تر پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردی مصطفیٰ علیه السّلام آنرا بستودی و تزکیه کردی و بخوردی و در اول و آخر اکل خدا را حمد و ثنا گفتی و هم چنین بر مصطفیٰ علیه السّلام شربتها و حلواها و اچارها و شیرینیها نمی ساختند و موجود نمی داشتند و از التزام زهد و فقر اختیاری مصطفیٰ علیه السّلام هیچ رسمی از رسوم متنعمان در خانه مصطفیٰ علیه السّلام رعایت نمی کرده اند و روزگار مصطفیٰ علیه السّلام راضیا و مرضیا و متبسما و مستبشرا بزهد و فقر اختیاری بسر شده است و در بینوایی و درویشی گذشته و حاشا لله که مصطفی علیه السّلام در نیستیها و فاقها و عسرتها و درماندگیها حزنی و غمی در

خاطر گذرانیده باشد و یا از زبان مصطفیٰ علیه السّلام در حضرت خدا و یا پیش بندگان خدا شکایتی و گله و نالشی بیرون آمده باشد و یا آرزوی تنعم دنیا در سینه رسول علیه السّلام گذشته و علی مرتضی می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام خرما و انار و عنب را ستوده است عن علی ابن ابی طالب کرم الله وجه عن النبی ﷺ انه قال قال التمر و الرمان و العنب من فضل طینة آدم علیه السّلام کلوا الرمان بشحمه فانه دماغ المعدة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که خرما و انار و انگور از زیادت آن کلست که مهتر آدم پیغامبر را ازان کل آفریده اند و انار را با شحم انار بخورید که پاک کننده و شوینده معده است و بعضی صحابه گفته اند که مصطفیٰ علیه السّلام خورپزه و رطب را ستوده است قالت الصحابة ان النبی ﷺ اتی ببطیخ و رطب فاکل منهما فقال هذان اطیبان اعنی مردی خورپزه و رطب پیش مصطفیٰ علیه السّلام آورد رسول علیه السّلام بخورد و هر دو را بستود عبدالله جعفر گفت که من دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام خیار را با رطب تناول فرمودی و از عبدالله بن عباس مروی است که بیشتر رغبت مصطفیٰ علیه السّلام از ترها بر باقلی و از ترشی بر سرکه و از خرما بر نوع عجوه و از شربتها بر شیر بودی و صحابه روایت کرده اند که در اواخر ایام ثبوت که علم اسلام بلندی گرفت و افواج اعراب هر روز میرسید و سران قبایل با جمعیت بسیار در می آمدند مصطفیٰ علیه السّلام فرموده بود تا نان، شیر و شهد را در کاسه بزرگ ترتیب کرده پیش می آوردند و آن کاسه چنان بزرگ بود که چهار نفر حلقها آن کاسه بر می گرفتند و بر میداشتند و آن کاسه را اعراب غرا می خوانند و بعد ادای نماز چاشت آن کاسه را بر ترتیب کرده پیش رسول علیه السّلام

آوردندی و اعراب در می آمدند و بر آن کاسه می نشستند و تناول می کردند وبهر طریق که ایشان را می بایست می خوردند و مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را فرمودی که از گرد گرد این کاسه بخورید و از میانه مخورید تا درین طعام برکت پیدا آید و در برکت طعام ابو ایوب انصاری از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است که روزی پیش مصطفیٰ علیه السّلام طعام آوردند و ما دران طعام وقت کشیدن برکت مشاهده کردیم و همان طعام در آخرها در نظر ما بغایت اندک و بی برکت نمود و بعد آن ما از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدیم و گفتیم یا رسول الله در اول حال این طعام در نظر ما بسیار نمود و در آخر چنان اندک نمود که گوئی چیزی نمانده است مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که در آغاز خوردن نام خدا بر زبان راندیم و بخوردن طعام مشغول شدیم آنچنان بابرکت می نمود و بعد ما مردمانی که برین طعام نشستند بوقت خوردن نام خدا بر زبان نیاوردند شیطان در خوردن با ایشان شریک شد شما را طعام بی برکت نمود و انس مالک گوید که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که باری تعالی راضی گردد ازان بنده که بوقت خوردن طعام و آشامیدن شربت خدای عز و جل را بران طعام و شربت حمد و ثنا گوید و عایشهؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که اگر یکی از شما طعام بخورد و ذکر خدای را در آغاز طعام خوردن فراموش کند باید که بعد فراغ گوید بسم الله اوله و آخره و از حمدی که مصطفیٰ علیه السّلام بعد از فراغ طعام خوانده است از صحابه متنوع مروی است ابو امامه می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام بعد فراغ طعام این حمد گفتی الحمد لله الذی اطعمنا حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مودع ولا مستغنی ربنا و ثعلبه گفته است که مصطفیٰ

علیه السّلام بعد برداشتن طعام این حمد خواندی الحمد لله الذی اطعمنا فی الجایعین و الحمد لله الذی کسانا فی العاریین و الحمد لله الذی حملنا فی الراحلین و الحمد لله الذی علمنا فی الجاهلین و الحمد لله رب العالمین و ابوهریره می گوید که رسول علیه السّلام مردی را از برای طعام خوردن درون طلبید ما هم برابر آن مرد درون رفتیم و با محمد مصطفیٰ علیه السّلام طعام خوردیم و چون مصطفیٰ علیه السّلام از طعام فارغ شد این حمد بلند گفت الحمد لله الذی یطعم و لا ما یطعم من علینا فهدانا و اطعمنا و سقانا و کل بلاء حسن ابلانا الحمد لله الذی غیر مودع و لا مکانی و لا مکفورا و لا مستغنی عنه ربنا الحمد لله الذی اطعم الطعام و سقی من الشراب و کسی من العری و هدی من الضلالة و نصر من العمی الحمد لله الذی فضلنی علی کثیر من خلقة تفضیلا و الحمد لله رب العالمین و در خوردن و چیدن نان ریزه مایده که از لوازم صفات بندگی است از مصطفیٰ علیه السّلام امیدواری در حدیث عبدالله آمده است و عن عبدالله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الذی یسقط من المائدة فهو ممهور الحوار العین اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که آن ریزها که بوقت طعام خوردن از مایده بر سفره می افتد مهرهای حوران عین است هر که آن را تعظیما لنعم الله و اذلالا لنفسی از کندوری بردارد و بخورد از نخوت و کبر نبری جسته باشد و بتواضع و تذلل که لازم صفات بندگی است عمل کرده باشد و جزاء آن عمل فردای قیامت از باری تعالیٰ حوران عین که وراء آن حوران در حسن و جمال حوران دیگر نبود بیابد و در شستن دست پیش از طعام و بعد از طعام سلمان فارسیؓ گفته است که من در توریت خوانده بودم که برکت طعام در دست شستن بعد از طعام خوردن است همچنانکه من

در توریت خوانده بودم پیش مصطفیٰ علیه السّلام گفتم مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که برکت طعام در دست شستن پیش از طعام خوردن و بعد از طعام است و ائمه حدیث گفته اند که پیش از طعام خوردن دست شستن سنت است و درآنکه مصطفیٰ علیه السّلام آب را ایستاده و نشسته خورده است از صحابه منقولست که مصطفیٰ علیه السّلام آب را هم نشسته خورده است و هم ایستاده آشامیده است و بدو دم هم خورده است و بسه دم هم و مبناء معاملات و معاشرت مصطفیٰ علیه السّلام بر بی تکلفی بوده است و روزگار بفقر اختیاری و التزام زهد گشته است که اگر مصطفیٰ علیه السّلام نشسته بودی و آب طلبیدی و آب آوردندی نشسته خوردی و اگر ایستاده بودی و دران حالت آب طلبیدی ایستاده آب خوردی چنانچه در ماء کل مصطفیٰ علیه السّلام تکلفی اختیاری نبود و در مشارب هم تکلفی نبودی و همدرین معنی از عایشهؓ مروی است عن عائشهؓ ان النبی صلی الله علیه و سلم شربَ قائما و قاعدا و صلی حافیا و متنعلا و انصرف عن یمینه و عن شماله اعنی عائشهؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام ایستاده آب خوردی و نشسته خوردی و نماز پای برهنه گذاردی و نعل پوشیده گذاردی و از نماز جانب راست باز گشتی و جانب چپ باز گشتی و عبدالله بن عباس می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام بدو دم آب خوردی و انس مالکؓ گوید که رسول علیه السّلام بسه دم آب خوردی که گوارا ترست و ام سلمه و عبدالله عمرؓ گفته اند که مصطفیٰ علیه السّلام هیچ آشامیدنی از آب و شیر و شربت نیاشامیدی مگر بسه دم و در هر نفسی نام خدا گرفتی و باری تعالیٰ را حمد گفتی و هم عبدالله عمرؓ می گوید که هرچه رسول علیه السّلام از آب و شربت بیاشامیدی که اگر ازان آب دیگران را هم

دادندی از جانب راست آغاز کردندی و همدرین معنی انس مالکؓ گفته است که روزی رسول علیه السّلام در خانه ما با ابوبکرؓ و عمرؓ و بعضی اعراب درآمد و ما گوسفندی بدوشیدیم و از آب چاهی که در خانه ماست دران شیر انداختیم و قدحی پر کردیم و بدست مصطفیٰ علیه السّلام دادیم و مصطفیٰ علیه السّلام ازان قدح قدری شیر بیاشامید و عربی بود در راستاء مصطفیٰ علیه السّلام رسول علیه السّلام قدح بدست او داد ابوبکر و عمر جانب چپاء مصطفیٰ علیه السّلام بودند و دران معرض که مصطفیٰ علیه السّلام قصد کرد که قدح از دست خود آن عرب را دهد عمر گفت یا رسول الله ابوبکر حاضر است و مقصود عمرؓ از یاد دادن ابوبکرؓ آن بود که تا رسول علیه السّلام بر رسم معهود قدح بدست ابوبکر دهد مصطفیٰ علیه السّلام با آنکه دران معرض سخن عمرؓ شنید و لیکن از جهت آنکه آب عرب جانب راست مصطفیٰ علیه السّلام بود قدح از دست خود بدست عرب داد و ام المومنین عائشهؓ می گوید که در بسی کارها مصطفیٰ علیه السّلام را ابتدا کردن جانب راست خوش آمدی چنانکه در ره رفتن اول قدم جانب راست زدی و اول نعل راست پوشیدی و در وضو کردن از جانب راست آغاز کردی

فصل ششم :

در بیان ملابس مصطفیٰ علیه السّلام

در کتاب شرح السنة علمای حدیث از صحابه نقل کرده اند که رسول علیه السّلام را چنانچه در ماکل و مشارب اختیاری و تکلفی و فرمایشی نبود و هرچه از مطاعم و مشارب از وجه حلال من الله برسیدی بغیر نیت تنعم و تلذذ آن را بخوردی و بران نعمت باری تعالیٰ

را شکر و سپاس گفتی و در ملابس هم مصطفیٰ علیه السّلام را اختیاری و تکلفی و نیت مباهاتی و قصد مفاخرتی نبودی و اکثر و اغلب ملبس رسول علیه السّلام که در خانه ساختندی و بیشتر آن پوشیدی شملهٔ بودی و گلیمی و بردی کمینه و پیراهنی ستر و ازاری که مجموع قیمت ملبس مصطفیٰ علیه السّلام پنج شش درم بودی و گاهی بودی که از بادشاهی و یا صاحب ولایتی و بزرگ قبیله جامه نفیس و جبه مهین و دستاری قیمتی بر سبیل یادگار رسیدی و یا مومنی از موحدان مخلص جامه بهتر بوجه هدیه پیش آوردی مصطفیٰ علیه السّلام از برای تطییب خاطر و ترغیب باطن آن جامه مهین هم بپوشیدی و درانچه قبایل عرب در اسلام درآمدند و جمعیت بسیار شد جبه و دستاری بهتر از برای پوشیدن اعیاد و جمعه بر مصطفیٰ علیه السّلام می داشتند و در سنن بیهقی مسطور است و از صحابه منقول که بادشاه سکندریه و بادشاه حبشه جامهای نفیس دوخته و نا دوخته بر مصطفیٰ علیه السّلام فرستاده بودند و مصطفیٰ علیه السّلام از برای تطییب خاطر ایشان پوشیده و هر جامه که بجز جامه ابریشمین و زربفت که پوشیدن آن رسول علیه السّلام بر مردان حرام گردانیده است بر مصطفیٰ علیه السّلام از جبه و دستار و قبا و ردا بوجه هدیه و یادگار برسیدی مصطفیٰ علیه السّلام آن جامه را بپوشیدی و بعد چند روز بدیگری دادی و ملبس مهین و نفیس بر مصطفیٰ علیه السّلام عارضی بودی و وقتی از اوقات آن را بپوشیدی فاما اغلب و اکثر زی و ملبس مصطفیٰ علیه السّلام که روزگار بران گذشته است زی و زهد و ملبس فقر بوده است و جامهای مهین و قباهای قیمتی که از وجوه زکوة و صدقات و عشور و جزیه بر مصطفیٰ علیه السّلام در ایام یسر می رسید آنچنان جامها را

مصطفیٰ علیه السّلام قسمت کردی و به یاران دادی و خود جامه خشن و درشت و کمینه پوشیدی و در هر ملبس باری تعالیٰ را حمد و ثنا گفتی و بر آن نعمت شکر کردی و هرچه از ملبس و مطعم از خدای تعالی برسیدی بدان راضی و مستبشر بودی و در حیثیت جامه مصطفیٰ علیه السّلام هم از صحابه منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام را در آنچه البته جامها فراخ آستین و یا تنگ آستین و یا لا محاله جبه و یا قبا باشد اختیاری و تکلفی نبوده است و مصطفیٰ علیه السّلام جبه پوشیدی و قبا پوشیدی و جامه مصطفیٰ علیه السّلام فراخ آستین بودی و تنگ آستین هم بودی و در غزوها بیشتر قبا بودی و دستار بزرگ بودی و شمله بودی و از بی تکلفی ملبس و مطعم مصطفیٰ علیه السّلام و زی و زیست زهد مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ روایت کرده است عن انس لبس رسول الله صلی الله علیه و سلم الصوف و احتذی المخصوف و لبس خشنا و اکل شبعا فسال الحسن ما اشبع قال غلیظ الشعیر ما کان یعیشه الا بجرعة ماءٍ اعنی انس مالکؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام گلیم پوشیدی و بر نعلین پیوند نهادی و بدوختی و جامه خشن و درشت در بر گردی و طعام بشبع خوردی حسن بصری از انسؓ پرسید که بشع کدام طعام است انسؓ گفت نان درشت جو که آن سه چنان نان درشت بی آب در حلق فرود نرود و از ملبس مصطفیٰ علیه السّلام و زهد رسول علیه السّلام ابو ایوب انصاری گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام گلیم پوشیدی و نعل اگر پاره شدی پیوند بر آن نهادی وپوشیدی و بر پیراهن هم پیوند نهادی و بر دراز گوش بر نشستی و فرمودی که بر زی و زهد زیستن و جامه خشن و با پیوند پوشیدن سنت منست و هر که از سنت من اعراض کند از من نباشد و

انسؓ مالک از ملبس مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که من مصطفیٰ
علیه السّلام را بردی کمینه که ازان کمینه تر نباشد پوشیده دیدم که بر
اسامه تکیه کرده و از خانه بیرون آمد و من بارها مصطفیٰ علیه السّلام
را برد بخرانی که کمترین بردهاست پوشیده دیده ام و در آنکه
مصطفیٰ علیه السّلام جامه تنگ آستین پوشیده است مغیره بن شعبه
روایت می کند که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بقضای حاجت جانب
صحرا رفته بود من آوند آب دنبال بردم و چون رسول علیه السّلام
خواست که وضو بسازد آستین جامه مصطفیٰ علیه السّلام تنگ بود
دست را از آستینها بکشید و هر دو آستین را بر گردن معلق کرد و
وضو ساخت و بر موزه مسح کرد و نماز گذارد و آن زمان مصطفیٰ
علیه السّلام جبه رومیه تنگ آستین پوشیده بود و هم درباب که
مصطفیٰ علیه السّلام جامه تنگ آستین پوشیده است عباده بن صامت
می گوید که روزی ما با مصطفیٰ علیه السّلام نماز گذارادیم دیدم که
مصطفیٰ علیه السّلام جبه رومیه تنگ آستین پوشیده بود و در آنچه
مصطفیٰ علیه السّلام جامه خشن خوش کردی عایشهؓ گفته است که
وقتی بجهت مصطفیٰ علیه السّلام جامه گلیم ساختند مصطفیٰ علیه
السّلام آن جامه گلیم را پوشید و خوش کرد بعد زمانی مصطفیٰ علیه
السّلام دران جامه خوی کرد و ازان جامه گلیم مصطفیٰ علیه السّلام را
بوی ناخوش آمد مصطفیٰ علیه السّلام آن جامه گلیم را از تن بیرون
آورد و بیش نپوشید و ام سلمه می گوید که دو سترین جامها بر
مصطفیٰ علیه السّلام پیراهن بودی و انس مالک گفته است که پیراهن
مصطفیٰ علیه السّلام از جامه سفید بودی کوته کوته آستین و عبدالله
عباسؓ صفت پیراهن مصطفیٰ علیه السّلام کرده است که پیراهن رسول

علیه السّلام در درازی تا ...... بودی و آستینها برابر سر انگشتان بودی و هم عبدالله عباسؓ از مصطفیٰ علیه السّلام روایت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام گفته است بر شما باد بجامه سپید که زندگان شما آن می پوشند و مردگان شمان را ازان کفن می سازند و جامه سفید بهترین جامهات و از رداء مصطفیٰ علیه السّلام از عروه بن زبیرؓ مروی است که درازی رداء مصطفیٰ علیه السّلام چهار گز بود و دراز و پهناء آن ردا دو نیم گز بود و بر مصطفیٰ علیه السّلام جامه سبز بوده است که روزی که بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام هجوم اعراب شدی و سران قبایل رسیدندی مصطفیٰ علیه السّلام آن جامه سبز را پوشیدی و همان جامه بخلفا رسیده بود و از دستار مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ می گوید که من مصطفیٰ علیه السّلام را عمامه قطری بر سر بسته دیده ام و جابر بن عبداللهؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در روز فتح مکه دستار سیاه بسته بود و عبدالله بن جعفر می گوید که من مصطفیٰ علیه السّلام عمامه زرد بر سر بسته دیده ام و رداء زعفرانی پوشیده دیده ام و انس مالکؓ می گوید که نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام دو سترین جامها برد مخطط بودی و هم انس مالکؓ گفته است که سلطان ذو ...... بر سر مصطفیٰ علیه السّلام فرستاده بود که آن حله بسی اشتر [استر] خریده بودند مصطفیٰ علیه السّلام یک کرت آن حله را پوشید عبدالله بریدهؓ میگوید که بر مصطفیٰ علیه السّلام نجاشی بادشاه حبشه طیلسانی و پیراهنی و سراویلی مهین و یک جفت موزه فرستاده بود مصطفیٰ علیه السّلام جامها را بپوشید و آن موزه در پا کرد و بران موزه مسح کرد و نماز گذارد و اسما دختر امیر المومنین ابوبکرؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در محاربه جبه از طیالسه مکفف بدیباج پوشیده بود و از

کلاه مصطفیٰ علیه السّلام صحابه دیگر و ابوهریرهؓ گفته است که من کلاه سفید بر سر مصطفیٰ علیه السّلام دیده ام و عائشهؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در سفر کلاه گوش دار پوشیدی و در حضر کلاه شامی بسر سر نهادی و عباس رضی الله عنه گفته است که من بر سر رسول علیه السّلام سه جنس کلاه دیده ام کلاهی از جامه سفید کلاهی برد منقش و کلاهی گوشدار که رسول علیه السّلام بیشتر در سفرها آن را پوشیدی و انس مالکؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام جامه نو در روزه جمعه پوشیدی عن انسؓ یقول کان النبی ﷺ اذا استجد ثوبا لبسه یوم الجمعة و سهل سعدؓ رایت کرده است که در اواخر ایام حیات مصطفیٰ علیه السّلام جبه دوخته بودند و از صوف بغایت نفیس و لطیف بوده است و مصطفیٰ علیه السّلام آن جبه را پوشید و دست بران صوف زد و یاران را گفت به بینید که این صوف چه نرم و نعیم است و دران زمان محمد رسول الله آن صوف را در بر کرد و از چه خوب تر می نمود و عربی دران مجلس حاضر بود آن جبه را از محمد ﷺ درخواست کرد رسول علیه السّلام در ساعت آن جبه را از تن مبارک بر کشید و بدان عرب بخشید و فرمود که دیگر همچنین ببافند و هنوز آن صوف در بافتن بود که رسول علیه السّلام بمقعد صدق پیوست.

فصل هفتم :

در بیان مزاح و تبسم و ضحک مصطفیٰ علیه السّلام

در کتاب السنن از اجلاء رواة احادیث مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام برفعتی از هر رفعتی بلندتر و رتبتی از هر رتبتی عالی تر و منزلتی از هر منزلتی اشرف تر مکانتی از هر مکانتی اعظم تر مکرم و مبجل و معظم و مشرف بوده است که مزاح که در و نوع هزلی مدرج

است از اوصاف سنیه و معاملات جد آیین مصطفیٰ علیه السّلام بیگانه می نماید و آنکه در شان بزرگواری او وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی منزل بود در زبان او مزاح که خلاف جد است چگونه بیرون آید و لیکن مصطفیٰ علیه السّلام بمکارم اخلاق در فطرت مجبول بوده است وباظهار تمامیت مکارم اخلاق مبعوث گشته و مزاح تبسم و بسط و بشر و بشات و طلاقت و جه و کشادگی جبهه لازمه مکارم اخلا ق و واسطه ایتلاف و وسیله جلب خواطر و موجب تسکین بواطن است مزاح و سایر اوصاف مذکور از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شده است و مروی گشته و اوصافی که مستلزم سوء اخلاق است چنانکه تندی و زفتی و خشمناکی و افسردگی و گریه روی و گرفتگی ابرو و گژندی پیشانی و زه دیدگی که باعث تنفر ووحشت و منتج یاس و واسطه رمیدگی و وسیلت عداوت و مخالفت است و علامت بدخوی است اوصاف مذکور نه از مصطفیٰ علیه السّلام کسی را معاینه شده است و نه بروایتی منقول گشته و صحابه متفق اللفظ و المعنی گفته اند که از بسیاری تبسم و مزاح و بسط و طلاقت وجه و بشر و بشاشت و خوش خوی و اعتدال مزاج و لطافت اخلاق و وفور جمال جهان آرای رسول علیه السّلام بود که اعراب غضوب و بدخوی زفت گوی و درشت مزاج که بر مصطفیٰ علیه السّلام می آمدند بمجرد ملاقات جمال جهان آرای و یک ساعت صحبت جان ربای رسول علیه السّلام پیش ازانکه معجزه از معجزات نبوت رسول علیه السّلام به بینند و یا درجه از درجات رفعت او مشاهده کنند ایمان می آوردند و پیش ازانکه از معاملات مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام از اعطا و ایثار حظی و نصیبی باشد واله جمال مصطفیٰ علیه السّلام و

فریفته طلعت همایون او می شدند و از کثرت تبسم و دوام بشاشت و حلاوت محاورت و بسطت پیشانی و طلاقت وجه و ملاحت و هیئات و طرایف حرکات و سکنات و شیرینی کلام و عبارت سحرالبیان و وفور شرم و محافظت آداب مباشرت تواضع مصطفیٰ علیه السّلام چنان درشتان و درشت خوبان و زفتان و زفت مزاجان و سخت دلان و غلیظ طبعان نمی توانستند که چشم از ملاحظه رسول علیه السّلام بردارند و از مجرد مجاورت مصطفیٰ علیه السّلام فریاد ما هذا بوجه کذاب بر می آوردند و از شوق ملاقات رسول علیه السّلام ترک قبایل و عشایر خود می دادند و در مدینه سکونت می گرفتند و بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام ملازمت می نمودند و مهاجر و انصار که نور محبت خدا و علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام در پیشانی ایشان جلوه می کرد چنان عاشق جمال و کمال مصطفیٰ علیه السّلام شده بودند و فریفته کمال مکارم اخلاق و محاسن اوصاف مصطفیٰ علیه السّلام گشته که نظر از ملاقات مصطفیٰ علیه السّلام بر نمی توانستند داشت و بی مجاوره رسول علیه السّلام یک لحظه در خود قرار و سکوت نمی یافتند و از مجلس مصطفی علیه السّلام خاستن نمی توانستند و از ملاحظه مصطفیٰ علیه السّلام سیر نمی شدند و ممکن شان نمی بودی که چشم از روی رسول علیه السّلام بردارند و بجانب دیگر نگرند و ملازمت صحابه جلیس بجاء رسیده بود که رسول علیه السّلام بضرورات بشری نمی توانست رسید و یا دراز کردن و زمانی آسودن و استراحتی کردن نمی توانست که رسول علیه السّلام از وفور شرم صحابه را از مجلس نتوانستی گردانید و معذرت نتوانستی کرد چنانچه از بسیار ملازمت صحابه و شرم داشت مصطفیٰ علیه السّلام آیت

سماوی منزل شد قوله تعالی و اذا طعمتم فانتشروا ولا مستانسین لحدیث ان ذالک کان یوذی النبی فلیستحی منکم مع ذالک صحابه از غلبه محبت مصطفیٰ علیه السّلام حیات خود نمی خواستند مگر از برای ملاقات مصطفیٰ علیه السّلام در حکمت مزاح رسول علیه السّلام از صحابه مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام رحمت مشخص آفریده شده بود و از باعث رحمت همه تبسم و بشاشت و طلاقت وجه و ظرافت و مزاج و خوش خوی از مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر می شد و آن همه لطایف واسطه التیام و وسیلت جلب بواطن و منتج امیدواری و مثمر تسکین خواطر در آیندگان اسلام می گشت و از مزاح رسول علیه السّلام عبدالله بن حارث روایت کرده است و عن عبدالله بن حارث یقول ما رایت احدا اکثر مزاحة من رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا اکثر تبسما منه و ان کانوا لیسوا اهل الصبی مزاحة اعنی عبدالله بن حارثؓ گفته است که ندیدم کسی را که بیشتر از مصطفیٰ علیه السّلام مزاح می کند و نه بیشتر از مصطفیٰ علیه السّلام تبسم کننده دیدم و شاید که اهل صبی مزاح مصطفیٰ علیه السّلام را به سنت گیرند و از مزاح رسول علیه السّلام در حدیث ابو هریره آمده است قال ابوهریرةؓ قالوا یا رسول الله انک من یلاعبنا قال نعم انی لا اقول الا حقا اعنی ابوهریره گفت که یاران مصطفیٰ علیه السّلام را پرسیدند و گفتند یا رسول الله تو با ما مزاح می کنی رسول علیه السّلام گفت که من مزاح کنم و لیکن نگویم مگر حق اعنی هرچه در مزاح بگویم راست گویم و دروغ بر زبان نرود و از مزاح رسول الله علیه السّلام انس مالک گفته است که مصطفی علیه السّلام بامن مزاح کردی و گفت یا ذا الاذنین اعنی ای خداوند دو گوش و هر که هست دو گوش دارد و طینت

مذکور راست است و مقصود آنست که مصطفیٰ علیه السّلام بر سوال مذکور بودی و از مزاح مصطفیٰ علیه السّلام در مشاهیر اخبار مروی است که وقتی زالی بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و گفت یا رسول الله دعا کن تا در بهشت بروم مصطفیٰ علیه السّلام با او مزاح کرد و گفت که هیچ زالی در بهشت در نخواهد رفت آن زال گریان طرف خانه باز گشت مصطفیٰ علیه السّلام یاران را فرمود تا او رابگویند که فردای قیامت زالان مسلمه را جوان و بکر خواهند گردایند و در بهشت خواهند آورد و از مزاح رسول علیه السّلام از ابو الورد منقول است عن ابی الورد قال یاتی النبی عرابی رجل احمر فقا انت ابو الورد اعنی ابوالوردؓ می گوید که روزی رسول علیه السّلام بر من آمد مرا سرخ رو دید با من مزاح کرد و گفت که تو پدر گل سرخی وبدین کنیت که رسول علیه السّلام از سر مزاح مرا خواند من بدان کنیت میان مردمان مشهور شدم و علم من گشت و از مزاح مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ گفته است که زاهر نام عربی بود که پیوسته بر مصطفیٰ علیه السّلام بیامدی و از هر بابت تحفه بادیه بوجه هدیه پیش مصطفیٰ علیه السّلام بیاوردی و اخلاص ورزیدی و مصطفیٰ علیه السّلام او را دوست داشتی و زاهر مذکور شخصی محقر دیدار و کریه القا بوده است روزی زاهر در بازار آمده بود و کالای می فروخت مصطفیٰ علیه السّلام هم در بازار در آمد و زاهر را جای دید از بس پشت زاهر در آمد و بدو دست چشمهای او را بپوشید چنانکه پشت او با سینه مصطفیٰ علیه السّلام متصل شد او دریافت که مصطفی علیه السّلام دستها برچشمهای او نهاده است مصطفیٰ علیه السّلام در معرض بیانگ بلند گفت که کیست این غلام را از من بخرد زاهر گفت یا

رسول الله این چنین غلام که منم و صورتی هیئاتی که من دارم در بازارها کاسد باشد و او را کسی نخرد مصطفیٰ علیه السّلام گفت که اگر نزدیک خلق کاسد است فاما نزدیک خدای تعالیٰ گران بهاست و در اباحت مزاح از خلق مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیٰؓ روایت کرده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المومن دعبٌ لعبٌ و الکافر خبٌ ضبٌ اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که مومن مزاح و بازی کننده بود و کافر درنده و خشمگین و زفت مزاج و بدخو باشد یعنی مکارم اخلاق لازمه ایمان است و آنان را که در سایقه ازل مومن آفریده اند مکارم اخلاق را در جبلت ایشان مفطور کرده اند هر آینه مومن مزاح و بسّام و بشاش و خوش خو بود و کافر از شومت کفر سابقه شقی ازل بود و گرفتار رذایل اوصاف و سوء اخلاق باشد درنده و بدخو و خشمگین و کره پیشانی و گریان رو بود در ذنابه حدیث مذکور ایمه حدیث نوشته اند که روزی در استحقاق خلافت علی مرتضیٰؓ در پیش عمر خطابؓ سخنی می رفت عمر خطابؓ بر سبیل تعییب گفت که دعاة اعنی علی مزاح است که اگر درو مزاح نباشد مستحق تر ازو در امور خلافت دیگر نیست ماجرای مذکور بعلیؓ رسید علی مرتضیٰؓ گفت مه یا عمر السمع من رسول الله صلی الله علیه و سلم المومن درعب لعب و الکافر خب ضب و از مزاح محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ام المومنین عایشهؓ می گوید قالت عایشة و نحن نذکر حمی المدنیه و انتقالها الی مهیعة و نضحک ثم صرنا الی حدیث بریدة و سالتها اذا افتح علینا عبدالله بن عمر رضی الله عنه فلما راینا و اکثرنا قال دعنا من باطلکما قالت عایشة سبحان الله الم یسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم انی لامزح و لا اقول الا حقا اعنی

عایشه رضی الله عنها گفته است که روزی ما در خانه خود نشسته بودیم و قصه آنکه در مدینه تب منتشر شده بود و از دعای محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم تب از اهل مدینه زایل شد و آن تب در مهیعه افتاد که در آنجا مخالفان و موذیان اسلام ساکن بودند اهل مدینه خلاص یافتند و دشمنان گرفتار تب شدند قصه مذکور می گفتیم و می خندیدیم و ازینجا ماجرای ذکر عشق مغیث با بریده در میان آمد که چگونه مغیث بریدهؓ را دوست می داشت و در هوای او زار زار می گریست و بریده مغیث را چنان دشمن گرفته بود که نام او نمی توانست شنید و ما در گفتن هر دو قصه مذکور مبالغت می کردیم و می خندیدیم عبدالله عمر رضی الله عنه ما را گفت که ترک گفتن قصه های مذکور گیرید و بر باطل مخندید من که عایشهؓ ام عبدالله عمرؓ را گفتم که تو ما را از گفتن کلمات مزاح منع می کنی سبحان الله تو از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نشنیده ای که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که من مزاح کنم فاما نگویم مگر راست و از کثرت تبسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم جریر عبدالله بجلی می گوید عن جریر قال حجبنی رسول الله ﷺ منذ اسلمت و لا رانی الا تبسم اعنی جریر عبدالله بجلیؓ گفته است که ازان تاریخ که من اسلام آوردم مصطفیٰ علیه السّلام وقتی از من حجاب نکرد و با من البته ملاقات فرمود و من ندیدم رسول علیه السّلام را مگر در تبسم و از کثرت تبسم مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله بن حارث گفته است که ضحک رسول ﷺ بیشتر تبسم بودی و من تبسم کسی بیشتر از تبسم رسول علیه السّلام ندیده ام و از ضحک مصطفیٰ علیه السّلام صهیب روایت کرده است و عن صهیب قال ضحک رسول الله

صلی الله علیه وسلم حتی بدت ابنایه اعنی صهیبؓ گفته است که من دیده ام که مصطفیٰ علیه السّلام چنان بخندید که دندانهای اشک نموده شد و از ضحک رسول صلی الله علیه وسلم در حدیث ابوذر غفاری آمده است و عن ابی ذر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لاعلم اول رجل یدخل الجنة و آخر رجل یخرج من النار یوتی الرجل یوم القیامة فیقال اعرضوا صفار ذنوبه و کذا و کذا و هو مقر و لا ینکر و هو مشفق من کبارها فیقال اعطوه مکان کل سیئة عملها حسنة فیقول ان لی ذنوبا ما اری ههنا قال ابوذر فلقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضحک حتی بدت نواجذه اعنی ابوذر غفاری می گوید که محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم گفت که من میدانم آنکسی را که اول در بهشت در خواهد آمد و او را هم میدانم آن کسی را که اول در دوزخ بیرون خواهد رفت و در روز قیامت مردی را در عرضات بیارند و ملائکه را فرمان شود و گناهان صغیره او را مستور دارند و ملایکه حساب صغایر آن مرد را پیش او بشمارند و بگویند که فلان روز چنین کردی و فلان روز چنین کردی آن مرد صغایر را منکر نشود و مقر گردد و از اظهار کبایر ترسان باشد و باز ملایکه را فرمان رسد که هر صغیره که او آن را مقر آمده است حسنه بجای آن او را بدهند و او چون به بیند که بجای هر صغیره که او بدان مقر آمده بود حسنه میدهند پیش ملایکه که مرا گناهان دیگر هم هست و آنرا بر من عرض نکرده اند و درین معرض من از گناهان خود را نمی بینم ابوذر می گوید چون مصطفی علیه السّلام درین محل رسید که او گناهان دیگر را اقرار کرد چنان بخندید که نواجذ رسول صلی الله علیه وسلم در وقت خندیدن نموده شد و هم از ضحک مصطفی علیه السّلام عبدالله مسعودؓ روایت کرده است که مصطفی علیه السّلام گفت من می شناسم مردی را که آخر از دوزخ

بیرون آید و او را بگویند که در بهشت برو او در بهشت رود به بیند که هر یکی از بهشتیان منزل خود گرفته است و از برای خود جای نیابد و باز گردد و بگوید ای پروردگار من مردمان در بهشت منازل خود گرفته اند و بجهت من منزلی نمانده است او را بگویند که ترا آن زمان دنیا یاد می آید و باز او را بگویند که ترا ده چند دنیا خواهند داد آن مرد بگوید ای پروردگار من بر من سخر می کنی و تو پروردگاری و بادشاهی عبدالله مسعودؓ می گوید که دیدم درین سخن مصطفیٰ علیه السّلام چنان بخندید که نواجذ مصطفیٰ علیه السّلام نموده شد و هم از ضحک مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیؓ گفته است درانچه مصطفیٰ علیه السّلام مرا در یمن فرستاد و من چون در یمن رسیدم و بدانچه مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرموده بود مشغول شدم روزی آنجا حکومتی پیش من آوردند که بچه را سه کس دعوی می کردند و هر یکی می گفت که این بچه زاده منست ازین عورت هر سه کس در یک طهرٰ بر آن عورت وقاع کرده بودند و من بنام هر سه کس قرعه انداختم و بنام آنکس که قرعه بر آمد آن بچه را بفرزندی او ملحق کردم و بران دو کس دیگر چنین و چنین حکمی کردم و چون از یمن بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدم ماجرای دعوی آن سه کس و حکم مذکور پیش مصطفیٰ علیه السّلام گفتم مصطفیٰ علیه السّلام از استماع ماجرای مذکور چنان بخندید که از بسیاری خنده مصطفی علیه السّلام هر دو پای خود را بر زمین نهاد و مرا گفت که بر حکم خدای میان ایشان حکم کردی.

فصل هشتم :

دربیان حلیهٔ جمال مصطفی علیه السّلام.

علـمـای حـدیـث از بعضی اجلای صحابه روایت کرده اند که مثل جمال مصطفیٰ علیه السّلام از حسن صورت و لطف هیأت و شکل مـرغوب با مهابت و اعتدال اقامت او ملح بسیار و مناسبت اعضا و گرد روی درخشیدن رخساره و محاوره با هیئت و بسطت پیشانی و لطافت لـب و دنـدان و سپیـدی و سیاهی چشم و گشتن ابروی و بسیاری موی مژه و پـختـگـی رنگ و بـراقـت موی سر و ریش و موازنه و محاسن و شیرینی بر اطراف و فراخی سینه و حشمت ملاقات و هیبت مشاهده در دیـگـری معاینه نشده است و نوری که از طلعت همایون مصطفیٰ علیه السّلام ساطع می شد و ملحی که از مجموع اعضای متناسب مصطفیٰ عـلیـه السّـلام در مـلاحظه و مکالمه و بشاشت و مباسطت و ضحک و تبسـم و گـفتار و رفتار و حرکات و سکنات میدیدند و در حالت رضا و سـخـت و اقبال و اعـراض خـوبـی بـامهـات که در نظر ناظران می آمد آنـچـنـان نه از مشاهده جمال دیگری دیده اند و نه بعد از مـصـطفیٰ علیه السّـلام طلعت و جمال دیگری مشاهده خواهند کرد و از اخبار صحابه که در اوصاف جمال مصطفیٰ علیه السّلام روابت کرده اند معلوم اولوا الابـصـار شـده اسـت و می شود که اگر آفتاب و ماه را بجمال مصطفیٰ عـلیـه السّلام تشبیه کنند تشبیه بعض نه تشبیه کل و اگرچه این دوست پـارسـی در قـرون متاخـره گـفته اند فاما در وصف جمال مصطفیٰ علیه السّلام مناسبتی تمام دارد مصطفیٰ علیه السّلام فلک را این همه تمکین نباشد فروغ مهرو مه چندین نباشد بیت

چنـــان خـسـرو نـبـاشـد در همه شهر
و اگـر بـاشـد چنـــان شیـرین نـباشـد

شـیـخ آنـان کـه ازمـلاحظه آن جمال که جان وردان آسمانیان و زمـینـیـان

فدای جمال با کمال آن روی باد نعمتهای دنیا و هم سعادتهای عقبی یافتند و هزار وای و ویلای بر ما و بر روزگار ما و امثال ما که جمال و جلال با کمال که مصطفیٰ علیه السّلام را در خواب هم ندیدیم و فرحا با آن جمال و جمال که با کمال مصطفیٰ علیه السّلام مقعد صدق جلوه خواهد داد همچو ما مدبران مادر زاده را که خواهد گذاشت که از دور دران جمال نظر اندازیم آه چکنیم و چه حیله بسازیم

دران زمان که چو مه ز اوج حسن جلوه کند
اگر بگوید از دور یک نظاره کنیم

و در حلیه جمال مصطفیٰ علیه السّلام بسی روایات از صحابه منقول و مروی است ازان جمله در روایات که ایمه حدیث در اسنادان متفق اند درین معرض آورده شد در حلیه جمال مصطفیٰ علیه السّلام روایت اول از امیر المومنین علیؓ و ام المومنین عایشهؓ و انس مالک و ابوهریره و براء عازب و ابن هاله و ابی حجیفه و جابر بن سمره و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و معرض بن معقب و ابی الطفیل و عداء بن خالد و جریم بن قایل و حکیم بن خرامؓ و چند صحابه دیگر در کتب احادیث برین جمله مروی است کان رسول الله ﷺ از هر اللون اذعج انجل اشکل اهلب الاشعار ابلج ازج اقنی املح مدور الوجه واسع الجبین کث للحیة تملاء صدره سواء البطن و الصدر عظیم المنکبین صخم العظام عبد العضدین و الذراعین و الاسافل رحب القدمین و القدمین سایل الاطراف انور المتجرد دقیق المشربة ربعة القد لیس با لطویل البابن ولا با لقیصر المتردد و مع ذالک فلم یکن بما شبه احد ینسب الی الطول الاطال علیه علیه السّلام رجل الشعر اذا فتر ضاحکا افتر عن مثل سناء البرق عن مثل حب الغمام اذ تکلم کالنور بخرج من

ثنايااه احسن الناس عنقا ليس بمطهم و لا مكلثم متماسک البدن ضرب اللجم و در حليه جمال مصطفیٰ عليه السّلام روايت دوم از حسين بن علی رضی الله عنهما است كه از هند بن هاله پسر خاله فاطمه رضی الله عنها مروی است قال الحسين سالت هند بن ابی هالة عن حلية رسول الله صولی الله عليه و سلم قال هند بن ابی هالة كان رسول الله ﷺ فخماء مفخما يتلالاء وجهه تلاء لوء القمر ليلة البدر اطول من المربو ع و اقصر عن المشذب عظيم الهامة رجل الشعر ان الفرفة عقيقة فرق و الا فلا يجاور شعرة شحمة اذنه اذا هو و فسر ازهر اللون واسع الجبين ازج الحواجب سوايغ من غير قرن بينها عرق يدره الغضب اقنی العرنين له نور معلوه و يحسبه من لم يتامله اشم كث اللحية ادعج سهل الخدين ضليع الفم اشنب مفلج الاسنان دقيق المشربة كان عنقه جيد دميه فی صفاء الفضة معتدل الخلق با ونا متماسكا سواء البطن و الصدر معتدلاً بين المنكبين ضخم الكراديس انور المنخرد موصول ما بين اللبة والسرة الشعر يجری كالخط عاری الثديين و البطن ما سوی ذالک شعر الذراعين و المنكبين و اعالی الصدر طويل الزبدين رجب الراحة شثن الكفين و القدمين وسايل للاطراف او قال ساير الاطراف خمصان الاخمصين مسيح القدمين نبو عنهما الماء اذا زال زال تعلقا يخطوا تكفوا و يمشی هونا ذريع المشية اذا مشی كانما يحط من صب و اذا التفت التفت جميعا خافض الطرف نظره الی الارض اطول من نظره الی السماء جل نظره الملاحظة ترجمه: حليه جمال مصطفیٰ عليه السّلام كه امير المومنين حسين از هندبن ابی هاله پسر خاله ام المومنين فاطمه روايت كرده اند فخماء مضجماء مصطفیٰ عليه السّلام تمام تن بی نقصان و عظيم القدر و معظم بود يتلاء لاء وجهه تلالوء القمر ليلة البدر

میدرفشیدن ماه شب چهاردم اطول من المربوع بالاء مصطفیٰ علیه السّلام دراز تر ازمیانه بالا بود و اقصر من المشذب قد مصطفیٰ علیه السّلام کوتاه تر بود از بالای که دراز و ترار باشد عظیم الهامة میان سر مصطفیٰ علیه السّلام برزگ بود رحل الشعران انفرقت عقیقة فرق و الا فلا یجاوز شعره شحمة اذنه اذا هو و فرود موی سر مصطفیٰ علیه السّلام با مرغول بود اگر کشیدی دراز شدی و اگر بر حال خود گذاشتی از بزمه گوش مصطفیٰ علیه السّلام تجاوز نکردی چون مجموع بود از هراللون رنگ مصطفیٰ علیه السّلام سپید در روشنی بود و بعضی گفته اند که سرخ و سپید باحسن واسع الجبین مصطفیٰ علیه السّلام فراخ پیشانی بود ازج الحواجب سوابغ من غیر قرن بینهما عرق یدره الغضب ابروی مصطفیٰ علیه السّلام باریک و تمام موی بی پیوستگی بود و در میان دو ابروی مصطفیٰ علیه السّلام رگی بود که در حال غضب پیدا شدی اقنی العرنین له نور یعلوه و یحسبه من لم یتأمله اشمّ بینی مصطفیٰ علیه السّلام کشیده بود و او را نوری بود بر آمده هر که تامل نکردی پنداشی که مصطفیٰ علیه السّلام بلند بینی است کث اللحیة ریش مصطفیٰ علیه السّلام کش و انبوه بود ادعج سیاهی چشم مصطفیٰ علیه السّلام نیک سیاه بود سهل الخدین رخساره مصطفیٰ علیه السّلام نرم بود و گوشت بسیار نداشت ضلیع الفم مصطفیٰ علیه السّلام فراخ دهن بود و نزدیک عرب دهن فراخ ستوده است اسنب دندان مصطفیٰ علیه السّلام آبدار و درفشان بود مفلج الاسنان مصطفی علیه السّلام کشاده دندان بود دقیق المسربة بر سینه مصطفی علیه السّلام خطی باریک از موی تا ناف بود کان عتقه جید دمیة فی صفاء الفضه گردن مصطفیٰ علیه السّلام همچو گردن صورت نگاشته بود در

صفای نقره معتدل الخلق بادنا متماسکا مصطفیٰ علیه السّلام هموارتن و گوشت درو بسته اندام بود سواء البطن و الصدر شکم و سینه مصطفیٰ علیه السّلام برابر بود و سینه بلند از شکم و نه شکم بلند از سینه مسیح الصدر بعید مابین المنکبین سینهٔ مصطفیٰ علیه السّلام هموار و پهن بود ضخم الکرادیس سرهاء استخوان مصطفیٰ علیه السّلام ستر بود انور المتجرد مصطفیٰ علیه السّلام نورانی وروشنی داشت هر عضوی که متجرد بود یعنی بی موی بود موصول ما بین اللبة و السرة بشعر یجری کالخط یعنی خط موی سینه مصطفیٰ علیه السّلام تا ناف متصل بود عاری الثدیین و البطن ما سوای ذالک هر دو پستان و شکم مصطفیٰ علیه السّلام موی نداشت جز خط مذکور اشعر الذراعین والمنکبین و اعالی الصدر موی ناک بود هر دو بازو و هر دو کتف مصطفیٰ علیه السّلام و آغاز سینه بی کینه مصطفیٰ علیه السّلام طویل الزندین استخوانها اعلی هر دو بازو مصطفیٰ علیه السّلام دراز بود رجب الراحة کف دست مصطفیٰ علیه السّلام فراخ بود شثن الکفین و القدمین سایر الاطراف گوشتا در بود کف دستها و پایها مصطفیٰ علیه السّلام و اعضای دیگر بر والی سایل للاطراف او سایر الاطراف یعنی انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام دراز بود سبط القصب و هو اشبه سرهای استخوان مصطفی علیه السّلام فرونشسته بود و این بهترین هیئتهاست خمیصان الاخمصین میانه هر دو کف پای مصطفیٰ علیه السّلام بر زمین برسیدی مسح القدمین ینبوا عنهما الماء هر دو پای مصطفیٰ علیه السّلام هموار و السن بود چنانچه قطره آب بر آن نماندی اذا ازال زال تقلعا مصطفی علیه السّلام در وقت مشی پا بقوت برداشتی و بقوت بر زمین نهادی و یخطو تکفوا گام مصطفیٰ علیه السّلام براه راست افتادی

و یمشی هونا مصطفیٰ علیه السّلام در راه رفتن آهسته رفتی ذریع المشیة اذا مشی کانما یحبط من صهب مصطفیٰ علیه السّلام گام فراخ زدی چنان پنداشتی که از بلندی فرود می آید و اذا التفت التفت جمیعا در وقت مشی مصطفیٰ علیه السّلام چون التفات بچیا و راستا کردی بتمام اندام بگشتی خافض الطرف مصطفیٰ علیه السّلام چشم فرود افگنده بودی نظره الی الارض اطول من نظره الی السماء نظر مصطفیٰ علیه السّلام سوی زمین بیشتربودی از نظر مصطفیٰ علیه السّلام بسوی آسمان جل نظره الملاحظة.

فصل نهم :

در بیان موی سر و موی محاسن مصطفیٰ علیه السّلام و از مقدار موی سر مصطفیٰ علیه السّلام.

انس مالکؓ روایت کرده است قال انس مالکؓ کان شعر رسول الله صلی الله علیه و سلم الی نصف اذنه اعنی موی سر مصطفیٰ علیه السّلام تا نصف دو گوش مصطفیٰ علیه السّلام رسیدی و از کیفیت موی سر مصطفیٰ علیه السّلام ام هانی گفته است که من مصطفیٰ علیه السّلام را در مکه می دیده ام که موی سر خود را چهار گیسو آویختی و هر چهار گیسو بافته بودی و از بعضی صحابه در حیثیت موی سر مصطفیٰ علیه السّلام منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام مویهای سر خود را فرق کردی و در آخر عمر مصطفی علیه السّلام در حجة الوداع مویهای سر خود را حلق کرد وبعد الحلق هشتاد و نه روز بر صدر حیات بود و در فرق کردن مصطفی علیه السّلام عبدالله بن عباسؓ روایت کرده است که در اوایل مصطفی علیه السّلام موی خود را پیچیدی در میان دستباریه بستی مو مشرکان فرق

می کردند و اهل کتاب سدل می کردند مصطفیٰ علیه السّلام فرمودی
که من در چیزی که مامور نه ام موافقت اهل کتاب مرا اولیتر بود و
ایشان مویهای خود را سدل می کنند من هم سدل می کنم و بد آن دیده
که مصطفیٰ علیه السّلام مویهای خود را فرق کرد و از سپیدی موی
محاسن مصطفیٰ علیه السّلام قتادهؓ گفته است که من از انس مالکؓ
پرسیدم که مصطفیٰ علیه السّلام خضاب کرده بود انس مالکؓ گفت
که سپیدی موی محاسن مصطفیٰ علیه السّلام چهارده موی سپید
شمرده بودم و عبدالله بن عمرؓ می گوید که در محاسن مصطفیٰ علیه
السّلام بقیاس بیست موی سپید ظاهر شده بود و از جابر بن سمره
منقول است که اگر مصطفیٰ علیه السّلام روغن در سر کردی در
موضع فرق مصطفیٰ علیه السّلام موی سپید نموده شدی و اگر دو سه
روز بر آمدی که روغن بر سر نکردی موی سپید بر فرق مصطفیٰ علیه
السّلام نموده نشدی و عبد اللـه بن عباسؓ روایت کرده است که
مصطفیٰ علیه السّلام را ابوبکر صدیقؓ گفت یا رسول الله پیر شدی
مصطفیٰ علیه السّلام او را گفت که هول آیات عذاب مرا پیر کرد عن
ابن عباسؓ قال ابوبکرؓ یا رسول الله قد شبت قال صلی الله علیه و سلم
بتنی هود و الواقعة و المرسلات و عم یتسالون و اذا الشمس کورت و
همدرین حجیفهؓ روایت می کند که یاران چون در محاسن مصطفیٰ علیه
السّلام موی سپید دیدند گفتند یا رسول الله پیر شدی مصطفیٰ علیه
السّلام فرمود که مرا سورة هود و سوره که عذاب خدا در آن منزل
شده است پیر گردانید و از هول عذاب خدا اندوه کردم پیر شدم و در
پیراسنس سبلت مصطفیٰ علیه السّلام از ابن عباسؓ مروی است قال ابن
عباسؓ کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحز شاربه و کان ابراهیمؑ

النبی یحز شاربه اعنی مصطفیٰ علیه السّلام سبلت راست کنانیدی و مهتر ابراهیم پیغامبر هم سبلت پرانیدی و عبد الله عمر و عبدالله اعزّ روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام پیش ازانکه در نماز جمعه برود سبلت راست کنانیدی و ناخن برانیدی و در سبلت راست کنانیدن محاسن مصطفیٰ علیه السّلام از عمرو بن شعیبؓ منقول است عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی ﷺ یاخذ من طول لحیة و عرضها اعنی عمرو بن شیعبؓ میگوید که مصطفیٰ علیه السّلام زیادی محاسن را از طول و عرض فرود آرانیدی و محاسن را راست کنانیدی و از حلق عانه از انس مالکؓ آمده است عن انس ان النبیؐ صلی الله علیه و سلم کان یتنور فاذا کثر شعره حلقه اعنی انس مالک گفته است که مصطفیٰ علیه و سلم بجهة دفع موی عانه چونه و آهنک بمالیدی و همین که موی بسیار شدی حلق کردی و از حجامت فرمودن مصطفیٰ علیه السّلام زید بن ثابتؓ گفته است که من دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد حجامت فرمود و عبدالله بن عباسؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم ماه حجامت فرمودی و ام المومنین عایشهؓ روایت کرده است که آنچه از موی و ناخن و خون مصطفیٰ علیه السّلام در شانه کردن و فرود آراییدن و حجامت کردن جدا شدی مصطفیٰ علیه السّلام فرمودی تا آن را در بقیع غرقد که گورستان مدینه است دفن کنند عن عایشهؓ اذا احتجم النبی صلی الله علیه و سلم او اخذ من شعره او من ظفره بعث به الی البقیع فدفنه ایمه حدیث نوشته اند که وسیلتی بزرگ که مردگان بقیع غرقد را عذاب نخواهد بود همان است که موی و ناخن و خون مصطفیٰ علیه السّلام دران گورستان مدفون شده است و جسم مصطفی

علیه السّلام حیاً کان او میتاً امان نامه عذاب خدای تعالیٰ است.

فصل دهم:

در بیان سرمه و شانه و آیینه و انگشترین مصطفی علیه السّلام.

در سرمه مصطفیٰ علیه السّلام ام المومنین عایشهؓ روایت کرده که مصطفیٰ علیه السّلام را سرمه بودی از سنگ بصری و در وقت خفتن مصطفیٰ علیه السّلام سکان سرمه چوب ازان سرمه در هر چشم بکشیدی و عبدالله عباسؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در هر چشمهٔ دو کان سرمه چوب از سرمه بکشیدی و یک سرمه چوب درمیان هر دو چشم مقسوم کردی و انس مالکؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در چشم راست سه کرت و در چشم چپ دو کرت سرمه کردی و از مسواک و شانه کردن مصطفیٰ علیه السّلام هم از انس مالکؓ مروی است که چون مصطفیٰ علیه السّلام در خوابگاه رفتی آب وضو و مسواک و شانه نزدیک خواب گاه مصطفیٰ علیه السّلام مهیا می داشتند هر گاه که مصطفیٰ علیه السّلام از خواب بیدار شدی اول مسواک کردی و بعد از آن وضو ساختی و در محاسن شانه کردی و من وقتی دیده ام که مصطفیٰ علیه السّلام شانه عاج در محاسن کرده است و عایشهؓ می گوید که چون مصطفیٰ علیه السّلام در غزوات روان شدی من در زواده مصطفیٰ علیه السّلام روغن سر انداختن و شانه و آیینه و دو ناخن گیر و سرمه دان و مسواک روان می کردم و انس مالکؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در سر و محاسن روغن بسیار کردی و اول مصطفیٰ علیه السّلام در سر و ریش آب زدی و بعد ازان بروغن بسیار چرب کردی و چندان سر و ریش را بروغن چرب کردی که روغن برجامه چکیدی و جامه مصطفیٰ علیه السّلام از دا…

چربی همچو جامه روغنگیر نمودی و عن انس بن مالکؓ قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یکثر تشریح راسه و لحیته بالماء ثم یتبع بالدهن کان ثوبه ثوب زیات و در حدیث مذکور ائمه حدیث حکمتی وسری می نویسند که از جماهیر صحابه مروی است که نظیف تر از مصطفیٰ علیه السّلام دیگری را ندیده ایم فاماز جهت آنکه وحی بر مصطفیٰ علیه السّلام متواتر منزل می گشت و در نزول وحی تجلی صفت کلام قدیم باری تعالیٰ بر روح مصطفیٰ علیه السّلام روی می نمود و آثار آن از روح مصطفیٰ علیه السّلام در دل مصطفیٰ علیه السّلام پیدا می آمد و از دل مصطفیٰ علیه السّلام معانی قدس ملکوت بحروف و الفاظ ملکی متضمن جسم محدث است می آمیخت و از زبان مصطفیٰ علیه السّلام از شگاف دهن بیرون می آمدو بسمعها می رسید و بر قراطیس مرقوم می گشت و در دلها محفوظ می شد و گران باری تجلی صفت قدیم خدای کوه را پاره پاره کند و قول آن حرارت آن دریا را خشک گرداند فاما چون آدمی لا سیما مصطفیٰ علیه السّلام را با خدا مناسبتی هست که آفریدگان هزده هزار عالم را آن مناسبتی نیست جسم مصطفیٰ علیه السّلام از آثار تجلی صفت قدیم مضمحل نمی گشت و لکن از حرارت و حرقت ساعت نزول وحی در مصطفیٰ علیه السّلام تغیری ظاهر می شد که موی موی و رگ رگ مصطفیٰ علیه السّلام در جنبش می آمد و متزلزل می گشت چنانکه زمان نزول وحی در عین چله زمستان قطرات خوی از جسم چون آب روان می شد و از وفور آن حرقت از ته هر موی شعله می خاست و از زیر هر رگی سوزشی می زد و از برای دفع آن حرارت و تسکین آن حرقت مصطفی علیه السّلام در سر و ریش روغن بسیار کردی و بیشتری آن جهت تری و سردی

چنان در سر انداختی و غرض آنست که بواسطۀ حرقت وحی مصطفیٰ علیه السّلام سر و ریش بروغن بسیار چرب کردی و آن روغن بر جامه می افتاد جامه هم چرب می شد و مصطفیٰ علیه السّلام متنعم و متمول نبود که هر بار جامه چرب شود جامه دیگر بگرداند لاجرم جامه مصطفیٰ علیه السّلام چرب و از آینه دیدن و دعا خواندن مصطفیٰ علیه السّلام ام المومنین روایت کرده است که چون مصطفیٰ علیه السّلام نظر در آیینه کردی این دعا بخواندی اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی اعنی بار خدایا چنانکه خلقت مرا خوب گردانیده ای خلق مرا خوب گردان و هم درین معنی عبدالله بن عباس روایت می کند عن ابن عباسؓ قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نظر فی المرآة قال الحمد لله الذی حسّن خلقی و خلقی و زان منی ما شان من غیری اعنی ابن عباسؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام چون در آیینه نظر کردی گفتی حمد مر خدای را که خلق و خلق مرا خوب گردانید و بیاراست از من آنچه نیاراسته است از غیر من و هم ابن عباسؓ گفته است که چون مصطفیٰ علیه السّلام آیینه بدیدی این دعا بخواندی الحمد لله سوی خلقی فعدّل و کرّم صورة وجهی و خسرنا و جعلنی من المسلمین و ائمه حدیج نوشته اند که اسناد هر سه روایت مذکور صحیح است و مصطفیٰ علیه السّلام در حالت دیدن آیینه ادعیۀ مذکور خوانده است و از انگشترین مصطفیٰ علیه السّلام عبد الله عباسؓ و ام المومنین عایشهؓ و جابر بن عبداللهؓ روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام انگشترین در دست راست پوشیده است و عایشهؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که ار برای این است دست راست از دست چپ اولی تر است عبدالله عمرؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام اول انگشترین در

دست راست پوشیده بود و بعد آن بگردانید و در دست چپ پوشید و آن نگین حبشی بود و دران نوشته بودند لا اله الا الله محمد رسول الله در سطر اول لا اله الا الله و در سطر دوم محمد و در سطر سیوم رسول الله منقش بود و هم از انس مالک مروی است که انگشترین مصطفیٰ علیه السّلام از نقره بود و من آن انگشترین نقره در دست مصطفیٰ علیه السّلام یک روز دیده بودم و مردمان چون دیدند که مصطفیٰ علیه السّلام انگشترین پوشیده است همه برای خود انگشترینها ساختند و پوشیدند مصطفیٰ علیه السّلام دید که مردمان آن را اتباع می نمایند انگشترین از دست خود کشید باز مردمان آنرا ندیدند انگشتیرینها از دست خود کشیدند و هم از انس مالک درین معنی مروی است عن انس بن مالک قال اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یکتب علی الاعاجم فامر رسول الله بخاتم فضة منقش فیه محمد رسول الله و قال اهدنی قد اصطنعت خاتما و لا ینقش احد علی نقشه و کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثه اسطر سطر محمد رسول و سطر الله اعنی انس مالک گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام خواست که بر بادشاهان مکتوب نویسد و ایشان را باسلام دعوت کند و بادشاهان عجم مکتوب بی مهر را اعتبار نمی کردند مصطفیٰ علیه السّلام از برای هر مکتوبات بادشاهان فرمود تا انگشرین از نقره ساختند و در آن انگشرین محمد رسول الله نقش کردند و مصطفیٰ علیه السّلام یاران را گفت که من این چنین انگشترین از برای مهر کردن مکتوبات بادشاهان ساخته ام باید که کسی نقش انگشترین من در انگشرین خود نکند و نقش انگشترین مصطفیٰ علیه السّلام در اول سطر محمد و در دوم سطر رسول و در سیوم سطر الله بوده است و عبدالله بن عباس

گفته است که در دست مصطفیٰ علیه السّلام انگشترینی بود و مصطفیٰ علیه السّلام خطبه می گفت در اثنا آن صحابه را گفت که انگشترین مرا از شما مشغول می دارد و نظری بر آن می اندازم و نظری جانب شما می کنم مصطفیٰ علیه السّلام صحابه را معذرت کرد و انگشترین از دست بیرون انداخت و بیش نپوشید از عبدالله عمرؓ مروی است عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اصطنع خاتما من ذهب و کان یجعل فضة في باطن کفه اذا لبسه فصنع الناس ثم انه جلس علی المنبر فقال انی کنت البس هذا الخاتم و اجعل فضة من داخل فرمی به ثم قال والله لا البسه ابدا فبد الناس خواتیمهم اعنی عبدالله عمرؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام انگشترین از سازانیده بود و اگر مصطفیٰ علیه السّلام آنرا بپوشیدی نگین آن را جانب کف کردی تا تزیین تمام نباشد مردمان آن انگشترین را در انگشت مصطفیٰ علیه السّلام بدیدند انگشترینها سازانیدند پوشیدند و همدران نزدیکی مصطفیٰ علیه السّلام بالای منبر بر آمد و انگشترین را از دست بکشید و با یاران گفت که من این انگشترین را پوشیده بودم و نگین آن را جانب کف دست کرده این بگفت و انگشترین را از دست بیرون آورد و هم از بالای منبر آن انگشترین بیرون انداخت و گفت که بخدا که بعد ازین هرگز نپوشم و آنانکه انگشترینها پوشیده بودند چون دیدند که مصطفیٰ علیه السّلام انگشترین از دست کشید و از بالای منبر بیرون انداخت و سوگند خورد که هرگز نپوشد هر همه یاران انگشترینها از دست خود بیرون آوردند و معیقب رضی الله عنه گفته است که انگشترین مصطفیٰ علیه السّلام از آهن بود و نقره بر آن دوانیده بودند و آن انگشترین بر دست من بودی و نگه بان آن

انگشترین من بودم عن معیقب انه قال کان خاتم رسول الله صلی علیه و سلم من حدید ملوی بفضة و ربما فی یدی و کان المعیقب علی خاتم النبی صلی الله علیه و سلم و جعفر صادق از پدر محمد باقر روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر و عمر و علیؓ انگشترین در دست چپ پوشیده اند.

فصل یازدهم :

در بیان اسلحه و شعار و رایت ومراکب و خیمه و خف و نعل مصطفیٰ علیه السّلام

از کمان مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله بن عباسؓ گفته است قال عبدالله بن عباس کان النبی صلی الله علیه و سلم یخطبهم یوم الجمعة فی السفر متکیا علی القوس قایما اعنی ابن عباسؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام اگر در سفر رفتی و در روزها جمعه بر کمان تکیه کرده با یاران خطبه گفتی و براء عازبؓ هم گفته که مصطفیٰ علیه السّلام در روز بر کمان یا بر عصا تکیه کرده ایستاده خطبه گفتی و نیز انس مالکؓ روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام در صحرا نیزهٔ خود را و یا عصاء خود را در پیش خود نصب کردی و نماز بجماعت گذاردی و از تیغ مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیؓ می گوید که تیغ مصطفیٰ علیه السّلام را ذوالفقار نام بود و انس مالکؓ گفته است که تیغ مصطفیٰ علیه السّلام حنفی بود و قبیعه آن تیغ از نقره ساخته بودند و مزید گفته است که در روز فتح مکه من تیغ مصطفیٰ علیه السّلام را دیدم که بران زر و نقره دوانیده بودند و طالب می گوید که من از مزیده پرسیدم که دران تیغ نقره کجاها سانده بودند مزیده گفت که قبیعه آن تیغ از نقره بود و مرزوقؓ صحابی گفته است که تیغ مصطفی علیه

السّلام را ذوالفقار گفتندی و من آن تیغ را زدوده ام و قبیعه و حلقها و بکرات آن تیغ از نقره بود عن مرزوق قال سلقت سیف النبی صلی الله علیه و سلم ذوالفقار قبیعه فضه گویند که ترا ده چند دنیا خواهند داد آن مرد بگوید ای پروردگار من بر من سخر می کنی و تو پروردگاری و بادشاهی عبدالله مسعودؓ می گوید که دیدم درین سخن مصطفیٰ علیه السّلام چنان بخندید که نواجذ مصطفیٰ علیه السّلام نموده شد و هم از ضحک مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیٰؓ گفته است که در آنچه مصطفیٰ علیه السّلام مرا در یمن فرستاد و من چون در یمن رسیدم و بدانچه مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرموده بود مشغول شدم روزی آنجا حکومتی پیش من آوردند که بچه را سه کس دعوی می کردند و هر یکی می گفت که این بچه زاده منست ازین عورت و هر سه کس در یک ...... و فی وسطه بکرة او بکرات و فی قیده حلق فضة و عامر می گوید که تیغی را که ذوالفقار می گفتند مصطفیٰ علیه السّلام را آن تیغ در غنیمت بدر بدست آمده بود و آن تیغ منبه بن حجاج سهمی بوده است او در جنگ کشته شد و تیغ او به مصطفیٰ علیه السّلام رسید و هم عامر گفته است که روزی علی اصغر پسر حسین شهیدؓ همین تیغ مصطفیٰ علیه السّلام را بیرون آورده بود دیدیم که قبیعه و دو حلقۀ حمایل آن تیغ از نقره بوده است و زین العابدین علی اصغرؓ ما را گفت که این تیغ منبه حجاج سهمی است که مصطفیٰ علیه السّلام را در روز جنگ بدر بغنیمت رسیده بود و نام این تیغ ذوالفقار شده و از زره مصطفیٰ علیه السّلام برید صحابی گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در روز جنگ احد دو زره پوشیده بود و عامرؒ گفته است که علی اصغر زره مصطفیٰ علیه السّلام بما نموده دیدیم که زره مصطفیٰ علیه

السّلام یمانی بوده است ساخت باریک داشت و با دو زرافه بود که
اگر آن زره را با زرافها متعلق کردندی تا زمین رسیدی و از رایت و
لوای مصطفیٰ علیه السّلام بریدهؓ گفته است که رایت مصطفیٰ علیه
السّلام سیاه بوده است و لواء مصطفیٰ علیه السّلام سپید بود و از ام
المومنین عایشه مروی است قالت عایشهؓ کان لواء رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابیض و کان رایته سوداء نرمرط الغاشیة مرجل اعنی عایشهؓ
می گوید که لواء مصطفیٰ علیه السّلام سپید بوده و رایت مصطفیٰ علیه
السّلام سیه بوده است و آن رایت از مرطع مرجل که حاشیه بوده است
ساخته بودند و عبدالله عباس می گوید که لواء مصطفیٰ علیه السّلام
سپید بود و رایت مصطفیٰ علیه السّلام سیه بوده است و دران رایت
نوشته بودند لا اله الا الله محمدرسول الله و هم عبدالله عباسؓ گفته
است که در روز بدر صاحب رایت مصطفیٰ علیه السّلام و علی مرتضیٰؓ
و سعد عباده بودند و در غزوهای دیگر صاحب رایت مصطفیٰ علیه
السّلام در جمیع مهاجر علی مرتضیٰؓ و در جمیع انصار سعد عباده
بودی و از حربهٔ مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله عمرؓ اخبار کرده است
قال عبدالله عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم یرکن له الحربة بین یدیه
فیصلی الیها و الناس ورائه و کان یفعل ذالک فی السفر فمن ثم اتخذها
الامراء اعنی عبدالله بن عمرؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در
سفرها که بر روی صحرا نماز گذاردی حربه مصطفیٰ علیه السّلام را
در پیش مصطفیٰ علیه السّلام نصب کردندی و مصطفیٰ علیه السّلام
بسوی آن بنماز مشغول شدی و صحابه دنبال مصطفیٰ علیه السّلام
اقتدا کردندی و خلفاء سلف که خود امامت کردندی در نصب کردن
حربه در صحراها بوقت ادای نماز اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام می

کردند و از خود مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در روز فتح مکه خود آهنین بر ستر نهاده بود و از مراکب مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیؓ اخبار کرده است قال علی کان النبی صلی الله علیه وسلم فرس یقال له المرتجز و بغلة یقال له الدلدل و حمار یقال له عفیر و سیفه ذوالفقار و درعه ذوالفضول و ناقته القصوی اعنی امیر المومنین علیؓ گفته است که اسپ مصطفیٰ علیه السّلام را مرتجز و استر مصطفیٰ علیه السّلام را دلدل و دراز گوش مصطفیٰ علیه السّلام را عفیر و تیغ مصطفیٰ علیه السّلام را ذوالفقار و درع مصطفیٰ علیه السّلام را ذوالفضول و ماده شتر مصطفیٰ علیه السّلام را قصوی خواندندی و از اسپ مصطفیٰ علیه السّلام عبدالرحمن فهری گفته است که من در خیبر بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام رفتم و ایام تابستان بود و گرما سخت شده بود و من دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام بلالؓ را گفت که اسپ مرا زین کن وبلالؓ از درون خیمه مصطفیٰ علیه السّلام زین کمینه فی قود کس و بی جناح بیرون آورد و اسپ مصطفیٰ علیه السّلام را زین کرد و در روز جنگ بدر مصطفیٰ علیه السّلام و مقداد اسود بر اسپ سوار بودند و عبدالله عباسؓ می گوید که جز مصطفیٰ علیه السّلام و مقداد اسود دیگری بر اسپ سوار نبود و معاذ جبلؓ می گوید که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بر دراز گوش سوار بود که آن دراز گوش را عفیر می خواندند و دران روز مصطفیٰ علیه السّلام م را ردیف خود کرده بود و انس مالکؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام را ماده شتری بودی که او را غضباء گفتندی و این ماده شتر چنان دونده بود که هیچ شتری در عرب در دویدن بدو نمیرسیدی و اعراب شتران دونده می آوردند و با غضباء مذکور می دوانیدند غضبا

از همه پیش می کرد روزی اعرابی شتری آورد با غضبا دوانید شتر اعرابی دونده تر بود در هنگام دویدن از غضبا پیش کرد صحابه را از پیش کردن شتر اعرابی دشوار نمود مصطفیٰ علیه السّلام چون صحابه را افسرده دید گفت شما را چه می شود یاران با مصطفیٰ علیه السّلام گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش ازین هیچ شتری در دویدن غضبا پیش نکرده بود و شتر این اعرابی یش کرده ازین جهت ما افسرده و خجل شده ایم مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که باری تعالیٰ در دنیا چیزی را بلند نگردانیده که باز آنرا افزود نانداز د اعنی بر آمد دنیا را اعتباری نیست معاذ جبل گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بر شتری سرخ موی سوار بوده است و من ردیف مصطفیٰ علیه السّلام بودم و هر ماس زیاد باهلی می گوید که من دیدم که در روز حج مصطفیٰ علیه السّلام بر غضباء سوار بود و هم چنان سوار در منا خطبه گفت و از عروه بن زبیر مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام را ماده شتری بود که او را جدعا گفتندی و من دیدم که زید پسر خوانده مصطفیٰ علیه السّلام در روز جنگ احد بر آن جدعا سوار بود و از شعار مصطفیٰ علیه السّلام اعنی نشانی لشکر سه روایت است سلمه اکوع می گوید که من از پدر خود شنیدم که شعار مصطفیٰ علیه السّلام در لشکر امت امت گفتندی و علی مرتضیٰ گفته است که نشانی مصطفیٰ علیه السّلام در لشکر یا منصور امت بود و از طلحه منقولست که مصطفیٰ علیه السّلام مرا با ده نفر دیگر مهمی کرده بود و ما را فرموده که نشانی شما یا عشیره باشد و مردی از جهینه گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام شنید که قومی در لشکر خود یا حرام می گویند مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را فرمود که یا حلال بگویند و مهلب بی بی

صغره روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام گروهی را از یاران نامزد غزوی کرده بود ایشان را وصیت فرمود که اگر شما را دشمن دنبال کرد باید که نشانی شما حمر لا یبصرون باشد و از خیمه مصطفیٰ علیه السّلام یعلی بن امیهؓ گفته است اتیت النبی صلی الله علیه و سلم فاذا هو فی قبة فادخلت رأسی القبة فاذا النبی صلی الله وعلیه و سلم فاذا هو فی قبة قد نزل علیه الوحی و هو تفط اعنی یعلی بن امیه می گوید که من بر مصطفیٰ علیه السّلام آمدم و خواستم که با مصطفیٰ علیه السّلام ملاقات کنم مصطفیٰ علیه السّلام درون خیمه بود و من سر درون خیمه کردم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام درون خیمه است و وحی منزل شده است و مصطفیٰ علیه السّلام متغیر گشته و از مصطفیٰ علیه السّلام خوی چکید از طرف دهن و بینی مصطفیٰ علیه السّلام و از حد بیرون می آید و از خیمه مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله بن مسعودؓ اخبار کرده است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بر ما خطبه می گفت و برای مصطفیٰ علیه السّلام خیمه سختیانی نصب کرده بودند و در حالت خطبه گفتن مصطفیٰ علیه السّلام بر آن خیمه استناد کرده بود و در حیثیت خیمهٔ مصطفیٰ علیه السّلام جابر بن عبدالله می گوید عن جابر بن عبدالله ان النبی صلی الله علیه و سلم امر بقبة من شعر فصربت له نمرة و از خف مصطفیٰ علیه السّلام مغیره بن شعبه گفته است که دحیه کلبی یک جفت موزه بر مصطفیٰ علیه السّلام فرستاده بود مصطفیٰ علیه السّلام آنرا بپوشیده و با آن نماز گذاردی و در نعل مصطفیٰ علیه السّلام روایات متنوع است ابن عباسؓ گفته که نعل مصطفی علیه السّلام دو زمام بوده است و انس مالکؓ می گوید که نعل مصطفیٰ علیه السّلام را دو قبال بودی و اوس ثقفی گفته است که من پانزده روز

بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام اقامت کردم نعل مصطفیٰ علیه السّلام را دو قبال برابر بوده است و ابوذر غفاریؓ روایت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام دو نعل مخصوف از چرم گاو پوشیده بود و برید بن زیاد وصف نعل مصطفیٰ علیه السّلام کرده است قال رایت نعل النبی ﷺ مخضرة ملسنة بها عقب خارج و در کتب احادیث از صحابه مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام نعل سبتیه پوشیده است و گفته اند که عبدالله عمرؓ نعل سبتیه بسیار پوشیدی او را گفتند که تو نعل سبتیه بسیار می پوشی عبدالله عمرؓ جواب گفت که من مصطفیٰ علیه السّلام را دیده بودم که نعل سبیته پوشیده بود و وضو از مطهره سبتیه ساخته من هم نعلْ سبتیه می پوشم و دوست میدارم و جابر عبدالله و عبدالله عباس روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام چون نعل پوشیدی اول در پای راست پوشیدی و اگر بکشیدی اول از پای چپ کشیدی و ابوهریره می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام هم پاء برهنه و هم نعل پوشیده نماز گذارده است و از انس مالکؓ و براء عازب مرویست ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یمشی حافیا و ناعلا و یشرب قائما و قاعدا و ینعل عن یمینه و شماله و یصوم فی السفر و یفطر اعنی مصطفیٰ علیه السّلام هم نعل پوشیده و هم پای برهنه داره رفتی و آب ایستاده و نشسته خوردی و از جانب راست و چپ خوی انداختی و روزه ماه رمضان در سفر گهی بداشتی و گاهی افطار کردی و ائمه حدیث در کتب احادیث بسیار جا آورده اند که مبنای جمله معاملات مصطفیٰ علیه السّلام بر زهد و بزیی تکلفی بوده است و مصطفی علیه السّلام در مطاعم و ملابس و مشارب دنیا بمقدار لا بدی کفایت کرده است و از ضرورات معیشت نگذشته و در هیچ زیادتی دست نزده و گرد ترفه و تنعم گشته.

باب سیوم

در ایراد مکتوبات مصطفیٰ علیه السّلام و آنچه در مجاری بعضی امور قولا و فعلا از مصطفیٰ علیه السّلام صادر شده است و ذکر بعضی نواهی مصطفیٰ علیه السّلام که بعضی تحریماً و بعضی شفقةً وارد گشته است و درین باب نه فصل آمده است .

فصل اول:

در ایراد مکتوبات مصطفیٰ علیه السّلام که بجانب بادشاهان در دعوت اسلام از زبان مصطفیٰ علیه السّلام نوشته اند و بعضی از آنچه بطرف ولاة اهل اسلام که بر آن کار کنند از مصطفیٰ علیه السّلام صادر شده است مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بر نجاشی بادشاه حبشه متضمن دعوت اسلام بدین عبارت است: بسم الله الرحمن الرحیم من محمد مصطفیٰ علیه السّلام الی النجاشی اضخمة عظیم الحبشة سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و الیوم الآخر و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا رسوله الی الناس کافةً لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین فاسلم تسلم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله و لا نشرک به شینا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون

فانی احمد الله الیک الذی لا اله الا هو و اشهد ان عیسی بن مریم روح الله و کلمة القیها الی مریم البتول الطیبة الحصینة فحملت یعنی فخلقه الله من روحه و نفخه کما خلق آدم بیده فان ابیت فعلیک اثم نصاری قومک فانی ادعوک و جنودک الی الله فقد بلغت و نصحت فاقبلوا نصیحتی ترجمه: مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام نجاشی بادشاه حبشه بسم الله الرحمن الرحیم این نامه از محمد رسول خداست بسوی نجاشی اضخمه بزرگ حبشه سلام بر کسی است که او بس روبراه راست است و ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و گواهی داده است که نیست خدا جز الله و الله یکی است و او را در خدایی هیچ شریکی نیست و گواهی داده است که محمد پیغامبر اوست و بر کافه مردمان مبعوث شده است تا بترساند هر که را زنده است از بندگان خدا و از حساب قیامت و عذاب و عقاب خدا و آنچه حق است بر کافران بگوید تو ای نجاشی اسلام تلقی کن تا در دین و دنیا بسلامت مانی وتو از اهل کتابی ودین عیسی داری و مرا فرمان است که با اهل کتاب بگویم که ای اهل کتاب بیایید بسوی کلمه حق و آن قضیه ایست که میان ما که مومنانیم و میان شما که اهل کتابید برابر است اعنی بر ما و بر شما منزل شده است که بترسیم مگر خدای را عز و جل بهیچ چیزی در وحدانیت خدا شرک نیاریم و بندگانیم و آفریدهٔ خداییم که یکدیگر را بخدای نگیریم که خدای همه و پروردگار باری تعالی است اگر شما ازین حکم و ازین دعوت که من بفرمان خدا بشما می گویم روی بگردانید باید که گواه شوید که بدانچه خدای فرموده است ما مقریم و مومنانیم و من حمد می گویم خدا را بسوی تو و گواهی میدهم بسوی تو و گواهی میدهم که عیسی بن مریم روح الله و

کلمة الله است که بر مریم از خدا القا شده است و مریم منقطعه زاهده پاک و پاک دامن است و مبراست از آنها که لادینان در باب او گفته اند و از القای باری تعالیٰ بعیسی بار گرفته است و باری تعالی قادر بر کمال است چنانکه آدم را بید قدرت خود آفریده است و بی مادر و پدر در وجود آورده همچنان عیسیٰ را از روح خود و نفخ خود آفریده است و بی پدر در وجود آورده و اگر تو ای نجاشی از دعوت اسلام ابا آری گناه جمیع نصاری که قوم تو و متبع و مامور تو اند بر تو گیرند و تو در اسلام آوردن دوبار ماجور کردی اول آنگه بر عیسی و انجیل اسلام آورده ای و دوم آنگه بر من و قرآن اسلام آری و من ترا و لشکر ترا بسوی خدا دعوت کردم فرمان خدای تعالی بتو رسانیدم و شرط نصیحت بجا آوردم قبول کنید نصیحت مرا.

مکتوب نجاشی بادشاه حبشه در جواب نامه مصطفیٰ علیه السّلام.

بسم الله الرحمن الرحیم

الی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم من النجاشی اضخمه سلام علیک یا نبی الله و رحمة الله و برکاته الله الذی لا اله الا هو اما بعد فقد بلغنی کتابک یا رسول الله فیما ذکرت من امر عیسی فو رب السماء و الارض ان عیسی لا یزید علی ما ذکرت بفروقنا انه کما ذکرت و قد عرفنا ما بعثت به الینا و قد قرینا ابن عمک و اشهد انک رسول الله صادقا و مصدقا و قد بایعتک و بایعت و قربت ابن عمک و اسلمت علی یدیه لله رب العالمین.

ترجمه: مکتوب نجاشی در جواب نامه مصطفیٰ علیه السّلام بسم الله الرحمن الرحیم این نامه بسوی محمد رسول خداست از نجاشی اضخمه سلام بر تو باد ای پیغامبر خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد

خدای که نیست جز او پس بدان که مکتوب تو و کس تو بر ما از برای دعوات اسلام رسیده است و تو ما را باسلام خوانده و من تقرب کردم بجعفر طیار که پسر عم تست و گواهی داده ام که تو پیغامبری خدای و صادق و بصدقی و من بتو باسلام بیعت کردم و تقرب کردم ز دست بیعت بپسر عم تو داده ام و بر دست او اسلام آوردم از برای رضای پروردگار عالمیان مسلمان شدم

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب هود بن علی حنیفی که صاحب تاج و تخت بود.

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد رسول الله

الی

هوده بن علی الحنیفی

سلام سلام علی من اتبع الهدی فاسلم تسلم فاسلم اجعل لک ما تحت یدیک و اعلم ان دینی سیظهر علی الحق و الفارس

ترجمه: نامۀ مصطفیٰ علیه السّلام بجانب هوده بن علی حنیفی

بسم الله الرحمن الرحیم

این نامه از محمد رسول خداست بسوی هوده بن علی حنفی

سلام بر آنکسی است که او بس رو براه راست است اسلام آر تا سلامت مانی و اگر اسلام آری هر ولایتی و قومی که زیر امر تست بر تو مسلم دارم ای هوده بدانکه بدرستی و راستی دین من در هر جا که سوار و پیاده است غلبه خواهد کرد پس صلاح تو دران باشد که پیش از آنکه لشکر در دیار تو در آید تو اسلام را تلقی کنی.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام

بر حارث بن ابی شمر که بادشاه دمشق و صاحب تاج و تخت بود

بسم الله الرحمن الرحمن

من محمد رسول الله الی الحارث بن ابی شمره

سلام علی من اتبع الهدی و آمن به انی ادعوک الی ان تومن بالله وحده لا شریک له و یبقی لک ملکک.

ترجمه:

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام

بجانب حارث بن شمره

بسم الله الرحمن الرحمن

این نام از محمد رسول الله است بسوی حارث ابن ابی شمره سلام بر کسی است که او پس رو راه راست باشد و بخدا ایمان آورده و آنچه خدا فرموده است راست پنداشته ای حارث من ترا دعوات می کنم بر آنکه ایمان آری بخدای که یکی است و او را در خدای شریکی نیست که اگر دعوت من قبول کنی و اسلام را تلقی نمای ملک تو بماند.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام

بجانب مقوقس بادشاه اسکندریه

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد بن عبدالله رسول الله الی المقوقس عظیم القبط

سلام علی من اتبع الهدی

اما بعد

فانی ادعوک داعیة الاسلام اسلم تسلم یوتک الله اجرک مرتین فان تولیت فان علیک اثم القبط یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا

من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون.

ترجمۀ مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام که بجانب مقوقس بادشاه اسکندریه ارسال بادشاه است

بسم الله الرحمن الرحیم

این نامه از محمد بن عبدالله رسول خدا است

بسوی مقوقس بزرگ قبط

سلام بر آن کسی است که بس رو راه راستست پس از آن ای مقوقس بدانکه من ترا بداعیه اسلام دعوت می کنم اسلام تلقی کن تا سلامت مانی و اگر بمن اسلام آری ترا دو اجر حاصل شود یکی آنکه بر دین عیسی اسلام تلقی کرده ای و اجر دوم آن بری که دین اسلام آری و اگر تو از دعوت من روی خواهی گردانید گناه همه قبط که قوم و رعیت تو و پس رو تواند بر تو خواهند گرفت زیرا که ایشان بواسطه ابای تو در اسلام در نخواهند آمد و بدانکه مرا فرمان شده است که شما را که اهل کتابید باسلام دعوت کنم و بگویم که ای اهل کتاب بیایید و بر من اسلام آرید در قضیه که میان ما که اهل اسلام و قرانیم و میان شما که اهل عیسیٰ و موسیٰ و توریت و انجیل اید مساوات است و هیچ خلافی و اختلافی نیست و آن اینست که نپرستیم مگر خدای را و شریک نیاریم بچیزی در یگانگی خدا و نگیریم کسی را از یکدیگر بخدای و پروردگاری جز خدای را واگر شما ازین قضیه ثابته که شما را بران دعوت می کنم از دعوت من روی نگردانید و گواه شوید و بگویید که ما مسلمانیم.

جواب مقوقس بادشاه اسکندریه بجانب مصطفیٰ علیه السّلام

بسم الله الرحمن الرحیم

بمحمد بن عبدالله
من مقوقس عظيم القبط
سلام علیک
اما بعد فقد فهمت کتابک و علمت ما ذکرتا و تدعو الیه و قد علمت ان نبینا قد بقی و کنت اظن انه یخرج بالشام و قد اکرمت رسولک و قد بعثت الیک بجاریتین لهما مکان بالقبط عظیم و بکسوة و قد اهدیت لک نعلة بیضاء لم یکن فی العرب یومئذ غیرها لترکبها

ترجمه: مکتوب مقوقس بادشاه اسکندریه در جواب نامه مصطفیٰ علیه السّلام

بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه بجانب محمد بن عبدالله است
از مقوقس بزرگ قبط سلام باد بر تو و پس ازان بدانکه نامه تو رسید و مضمون آن فهم کردم و دانستم که مرا باسلام دعوت کرده ای و من میدانستم که پیغامبری باقی مانده است و مبعوث شدنی است و گمان من آن بود که آن پیغامبر در زمین شام بیرون خواهد آمد و من رسولی ترا گرامی داشتم و دو جاریه بر تو فرستادم که ایشان را درمیان قبط مکانتی بزرگ است اعنی از تبار اشراف و اکابر اند و کسوتی و استری سپید بوجه هدیه بر تو هبه کردم که امروز همچنان استر سپید در تمامی عرب نیست تا تو بر آن سوار شوی سلام باد بر تو.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب قیصر روم فرستاده بود آن مکتوب را فروة والی عمان مطالعه کرد و ایمان آورد و آن مکتوب متضمن تلقی نمودن ایمان بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام فرستاد
بسم الله الرحمن الرحیم

بـمحمد رسول الله النبی من فروة بن عمر وانی مقر بالاسلام مصدق به اشهـد ان لا الــه الا الـلــه و اشهـد ان مـحـمـدا رسول اللـه و انت الذی بشریک عیسی بن مریم السلام علیک.

ترجمهٔ مکتوب فروه والی عمان که بر مصطفیٰ علیه السّلام در تلقی اسلام خود فرستاده بود .

بسم الله الرحمن الرحیم

این مـکـتـوب بسوی محمد رسول خداست و پیغامبر خداست از فروه عمرو که من مقرام باسلام و تصدیق کرده ام دین مسلمانی را و گواهی میدهـم کـه نیسـت خـدای جز الله و گواهی می دهم که محمد رسول خدا اسـت و تویی آنکه بتو عیسی بن مریم بشارت داده است سلام باد بر تو.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام در جواب نامه فروه والی عمان

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد رسول الله الی فروه بن عمرو

سـلام عـلیک فـانـی احـمـد الله الذی لا اله الا هو اما بعد فانه قدم علینا رسـولک بـکـتـابک فـبـلـغ مـا ارسـلـت بـه و خیـر عـمـا قبـلکم فانبانا بـاسـلامک و ان الـلـه قـد هـداک بهـداة و ان اصلحت و اطعت الله و رسوله و اقمت الصلوة و اتیت الزکوة فالسلام علیک .

ترجمه مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام در جواب مکتوب والی عمان

بسم الله الرحمن الرحیم

این مـکـتـوب مـحمد رسول خداست بجانب فروه بن عمرو سلام بر تو بـاد و مـن حـمـد می گویم خدای را که جز او خدای نیست و پس ازان نـدانک رسـول تـو بـا نـامـه تـو بر ما رسید و آنچه فرستاده بودی بر ما

رسید و ما را از حال شما آگاهانید و از اسلام تو ما را خبر داد که باری تعالی ترا بهدایت خود راه راست نمود و تو در راه راست یافتی بدانچه اصلاح کردی امور دین خود را و رسول خدا را اطاعت نمودی و نماز گذاردی و زکوة دادی سلام بر تو.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام

بجانب جیفر و عبید پسران جلندی بادشاهان ازد

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد بن عبدالله ابی جیفر و عبد ابنی الجلندی السلام علی من اتبع الهدی

اما

بعد فانی ادعو کما بداعیة الاسلام اسلما تسلما فانی رسول الله الی الناس کافة لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین فانکما ان اقررتما بالاسلام و لیتما و ان ابیتما ان تقرا بالاسلام فان ملکها کا زایل عنکما و خیلی نازل بساحتکما و اظهر نبوتی علی ملککما.

ترجمه مکتوب مصطفی علیه السّلام بن عبدالله است بسوی جیفر و عبد پسران جلندی سلام من بر آنکس است که پس رو راه راستست و پس بدانید که شما هر دو را دعوت می کنم بداعیهٔ اسلام، سلام آرید سلامت مانید و بدانید که مرا باری تعالیٰ بر کافه آدمیان معبوث گردانیده است تا بترسانم از عذاب خدا هر که زنده است و سخن حق گویم با کافران که سزاوار دوزخ اند اگر شما باسلام اقرار کنید والی ولایت شمان هم شمان را گردانم و اگر از دعوت من ابا آرید و اسلام تلقی نکنید بدرستی که ملک شما از دست شما زایل گردد و لشکر من بغرق جهاد در زمین شما در آید و نبوت مرا در

ملک شما ظاهر گرداند.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب خسرو و پرویز بادشاه عجم

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس

سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ادعوک بداعیة الله فانی انا رسول الله کافة لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین اسلم تسلم فان ابیت فعلیک اثم المجوس.

ترجمه مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب خسرو پرویز بادشاه عجم

بسم الله الرحمن الرحیم

این مکتوب محمد رسول خداست بسوی کسری بزرگ پارس سلام باد بر آنکس که پس رو راه راستست و بخدا و رسول خدا ایمان آورده است و گواهی داده است که نیست خدای جز الله و او یکی است و او را در خدای شریکی و انبازی نیست و گواهی داده است که مصطفیٰ علیه السّلام بندهٔ خدا و رسول خداست و من ترا دعوت می کنم بفرمان خدای تعالیٰ بسوی خدای و من رسول خدایم بر کافهٔ عالمیان را که بترسانم هر که زنده است از عذاب خدا روز قیامت و آتش دوزخ و حق گویم با کافران دوزخیان و تو اسلام آر تا سلامت بمانی و اگر از دعوت من ابا نمایی و اسلام تلقی نکنی بزهٔ نا اسلام آوردن همه مجوس که قوم و رعایای تو اند بر تو باشد که از ناآوردن تو ایشان هم اسلام نیارند.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب منذر بن ساوی والی یمن که مسلمان شده بود و احکام دین از مصطفی علیه السّلام درخواست

کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد النبی رسول الله الی المنذر بن ساوی سلام علیک فاحمد الیک الله لا اله الا هو فان کتابک جاء نی رسولک فانه من صلی صلاتنا و اکل ذبیحتنا و استقبل قبلتنا فانه مسلم له ما للمسلمین و علیه ما علی المسلمین و من ابیٰ فعلیه الجزیة .

ترجمه: مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب منذر ساوی والی یمن این مکتوب محمد پیغامبر خدا و رسول خدا است بجناب منذر بن ساوی سلام باد بر تو و من حمد می گویم بسوی تو خدای را که نیست خدای جز او بدرستی که سول آن تو با نامه تو بر من آمدند و تو حکم فارقه که میان مسلم و غیر مسلم بود طلبیده بودی تا بر آن حکم بر اهل یمن معامله ورزی بدانک هر که نماز ما بگذارد و بسمل کرده ای ما بخورد و در قبله ما روی آرد او مسلمان باشد و هرچه مسلمانان را در اسلام حقوق ثابت گشته است او را هم باشد و آنچه بر مسلمانان لازم آید برو هم لازم گردد و هر که از شرایط مذکور ابا آرد برو جزیه واجب شود و ازو جزیه باید ستد.

جواب منذر بن ساوی بجانب مصطفیٰ علیه السّلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد یا رسول الله فانی قرأت کتابک علی اهل فمنهم من احب الاسلام و اعجبه و دخل فیهم و منهم معه کره و ما رضی یهود و مجوس فاحدثه الی امرک.

ترجمه: مکتوب والی یمن بجانب مصطفیٰ علیه السّلام

بسم الله الرحمن الرحیم یا رسول خدا من نامه تو و حکم تو بر اهل

هجر خواندم و آنچه در احکام مسلمانان و غیر مسلمانان نوشته بودی بایشان گفتم بعضی از ایشان اسلام را از ظاهر و باطن تلقی کردند و حکم ترا اطاعت نمودند و بعضی اسلام را کارهند و یهود و مجوس در اسلام راضی نمی شوند بر من بنویس که حکم تو در باب ایشان چیست و من بر ایشان چکنم.

جواب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب منذر بین ساوی والی یمن

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد رسول الله الی منذر بن ساوی

سلام علیک فانه احمد الیک الله الذی لا اله الا هو و ان محمدا عبده و رسوله فانی اذکرک الله فان من ینصح فانما ینصح لنفسه و من یطع رسلی و یتبع من هم فقد اطاعنی و من نصح لهم فقد نصح لی و ان رسلی قد اتوا علیک خیرا فانی قد شفعتک فی قومک فاترک للمسلمین ما اسلموا و عفوت عن اهل الذنوب فاقبل منهم فانک مهما تصلح فمن نغزلک عن عملک و من اقام علی یهودیة او مجوسیة فعلیه الجزیة .

ترجمه مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب منذر ساوی والی یمن

بسم الله الرحمن الرحیم

این مکتوب از مصطفیٰ علیه السّلام رسول خداست بسوی منذر بن ساوی

سلام باد بر تو و من حمد می گویم بسوی تو خدای را که نیست خدای جز او مصطفیٰ علیه السّلام بنده و رسول اوست و من ترا از خدا یاد می دهم و میگویم که هر که نیکو خواهی دین کند نیکخواه نفس خود بود و هر که فرمان داری فرستادگان من کند و امر ایشان را اتباع نماید

آنکس فرمان برداری من کرده باشد و هر که رسولان مرا نیکو خواهد او نیک خواه من بود و بدرستی که رسولان بر تو ثنای خیر گفتند و من شفاعت می کنم قوم ترا از تو که بر آنان که اسلام تلقی کرده اند سخت نگیری و بدانچه اسلام آورده اند گناهان ایشان را عفو کنی و معاذیر مسلمانان را بپذیری و تا آن گاه که تو مصالح آن ولایت را اصلاح خواهی کرد هرگز ترا معزول نکنیم و هر که در ولایت تو بر دین یهود و مجوس مستقیم ماند و مسلمان نشود ازو جزیه طلب نمای که بر ایشان جزیه می آید.

عهدنامه مصطفیٰ علیه السّلام درباب عمرو بن جزم والی یمن تا برین عهد نامه کار کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا بیان من الله و رسوله یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود عهدا من محمد رسول الله لعمرو بن جزم آمره بتقوی الله فی امره کله ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون ان یاخذ الحق کما امره الله ان بشر الناس بالخیر و یامر هم و یعلمهم الناس القرآن و یفقههم فیه و ینتهی الی ذالک ولا یمس القرآن الا طاهرا و یخبر الناس بالذین لهم و الذی علیهم و یبین للناس فی الحق ویشتد علیهم فی الظلم فان الله کره الظلم و نهی عنه فقال الا لعنة الله علی الظالمین و یبشر الناس بالجنة و یعلمها و ینذر الناس بالنار و عملها و یعلم الناس معالم الحج والحج الاکبر و الاصغر هی العمرة و ینهی الناس ان یصلی احد فی ثوب واحد یفضی فرجه الی السماء و ینهی ان یعقص شعر راسه اذا صلی فی قفاه و ینهی اذا کان الناس هیج عن الدعاء بالقبایل و العشایر و لکن دعاء هم الی الله وحده لا شریک له و یامر الناس باسباغ الوضوء وجوههم و

ایدیهم الی المرافق و ارجلهم الی الکعبین و یمسحوا برؤسهم کما امر الله تعالی و بالصلوة لوقتها و اتمام الرکوع و السجود و الخشوع نغلس بالصبح و یهجر بالمهاجرة حین تمیل الشمس و صلوة العصر و الشمس مدبرة و المغرب حین یقبل اللیل ولا یوخر حتی تبدوا النجم فی السماء و العشاء اول اللیل و امره بالسعی الی الجمعة اذا نودی بها و الغسل عند الرواح الیها و امره ان یاخذ من الغنایم الخمس خمس الله و ما کتب علی المؤمنین فی الصدقة من العشار عشر ما سقی الغیل و ما سقت السماء و ما سقی و هی بالغرب نصف العشر.

ترجمه: عهد نامه مصطفیٰ علیه السّلام بنام عمرو بن حزم تا بر حکم ابن عهد نامه در ولایت یمن کار کند .

بسم الله الرحمن الرحیم

این نوشته بیانی است از خدا و رسول خدا و خدا می فرماید ای آن کسانی که ایمان آورده اید وفا کنید عهدهای خود را و این عهدی است از محمد رسول خدا تا عمرو بن جزم که ولایت یمن بدو تفویض شده است برین عهد نامه کار کند فرموده شد تا عمرو بن جزم در جمیع مصالحی که او را امور دین و دنیا پیش ...... برآمد از خدای بترسد و از ناکردنیها پرهیز کند بدرستی و راستی خدای تعالیٰ با کسانی است که پرهیزگار باشند و یا کسانی است که احسان کنند و فرموده شد تا حق را محکم بگیرند چنانچه باری تعالی فرموده است و مردمان را بخیر بشارت دهند و بخیر امر کنند و قرآن بیاموزند و بر معنی قرآن و مقصود تنبیه کنند که انتها کار ایشان بقرآن است و قرآن را مساسی نکنند مگر که پاک باشند و بی وضو و جنب نباشد و مردمان را خبر کند بدانچه ایشان را از حقوق اسلام بدانچه بر ایشان را

لازم است از حقوق اسلام و نرمی کند با مردمان درانچه ایشان در معاملات خود حق ورزند و شدت کند بر ایشان اگر در معاملات ایشان ظلم بیند که باری تعالی ظلم را دشمن داشته است و از ظلم نهی کرده است و گفته که لعنت خدای بر ظالمان باد و مردمان را بشارت دهد ببهشت و عمل بهشت و ترساند از آتش دوزخ و عمل آن و مردمان را معالم حج بیاموزد و بگوید که حج اکبر همین حج مشهود و حج اصغر عمره است و مردمان را نهی کند که کسی نماز بیک جامه نگذارد که آن معصی گردد که فرج او بسوی آسمان نموده شود و مردمان را نهی کند ازانچه وقت ادای نماز مویهای خود را گرد کند پس قفا به بندد و منع کند مردمان را اگر در ایشان بی حسابی بیند که افتخار و بزرگی و استظهار بجانب قبایل و عشایر خود می کنند می باید که استظهار و طلب دنیای ایشان سوی خدا باشد که او یکی است و او را شریکی نیست و مردمان را بفرماید تا در وضو اسباغ کنند و رویها و دستها تا مرافق و پایها تا شتالنگ بشویند و سرها را مسح کنند چنانچه خدای تعالیٰ عز و جل فرموده است و بفرماید تا نمازها بوقت گزارند و رکوع و سجود تمام کنند و با ترس دل نماز ادا نمایند و نماز صبح در آغاز هنوز تاریک باشد ادای نمایند و نماز پیشین بمجرد آنکه آفتاب بگردد کهتر ادا کنند و نماز دیگر در ادبار آفتاب بگزارند و چون شب درآید نماز شام ادا نمایند پیش ازانکه ستارگان در آسمان پیدا آیند و نماز خفتن در اول شب بگذارند و مردمان را بفرماید که چون بانگ نماز جمعه بشنوند در مسجد جمعه روند و در زمان رفتن غسل کنند و بروند و فرموده شد که از غنایم خمس بستانند که آن خمس حق خداست و آنچه بر مومنان در صدقه زراعت من الله نوشته

اند که از زراعت در زمین که آب دران زمین از جوی و یا از آسمان رسد عشر ستانند و در زمینی که آب از دلو رسانند نصف عشر ستانند.

مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب خالد ولید

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد النبی رسول الله الی خالد ولید سلام علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو اما بعد فان کتابک قد جائنی مع رسولک یجر ان بنی الحارث بن کعب قد اسلموا قبل ان یقاتلوا و اجابوا الی دعوتهم الیه من الاسلام و شهدوا ان لا اله الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان قد هداهم الله بهداه فبشرهم و انذرهم واقبل منهم و لیقبل معک و قد هم والسلام علیک ورحمة الله .

ترجمه: نامه مصطفیٰ علیه السّلام بجانب خالد ولید

بسم الله الرحمن الرحیم

این مکتوب از محمد پیغامبر و رسول خداست بسوی خالد ولید سلام بر تو باد من حمد میگویم بسوی خدای که جز او خدای نیست و پس ازان آنکه نامۀ تو با رسول تو بما رسید و آن نامه با رسول تو بما رسید و آن نامۀ تو مارا معلوم شد که پیش ازانکه تو با بنی حارث بن کعب قتال کنی اسلام تلقی کردند و دعوت اسلام را اجابت نمودند و بیگانگی خدای عز و جل و بر آنچه محمد بنده و رسول خداست گواهی داده اند و باری تعالیٰ بهدایت خود ایشان را راه نمود و تو اسلام ایشان را قبول کن و بشارت برسان ایشان را برحمت خدا و ببهشت و به ترسان از سخط خدا و از دوزخ و بزرگان قبیلۀ ایشان را برابر خود بر من بیار و سلام و رحمت خدای بر تو باد.

مکتوب ابو سفیان حرب که پیش از تلقی کردن اسلام در ایام مقاتله بر

مصطفیٰ علیه السّلام نوشته بود

اللهم فانی احلف باللات و العزی لقد سرت الیک فی جمعنا و ان ارید ان لا یعود الیک ابدا حتی نستأصلکم فرأیت قد کرهت لقائنا و جعلت مضایق و خنادق فان ترجع علیکم ...... منا کیوم احد تنفر فیه النساء .

ترجمه مکتوب ابوسفیان حرب که پیش از تلقی کردن اسلام بر مصطفیٰ علیه السّلام نوشته بود بار خدا یا سوگند می خورم من بلات و عزی که هر دو بت معبود من اند که می آیم با جمعیت خود جانب تو و نیت و قصد دارم که این بار هرگز از تو باز نگردم تا شما را مستاصل نگردانم که من دیده ام که آمدن ما و لقای ما بر تو دشوار است و در تنگیها می خیزی و خندقها میکاوی و اگر این بار باز گردم شمان را از ما روزی پیش آید همچو روز جنگ احد که دران روز ما زنان را بسمل کردیم.

جواب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب ابوسفیان حرب.

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمد رسول الله الی ابی سفیان بن حرب.

اما بعد فقدیما غرک بالله الغرور فاما ذکرت و انک سرت الینا فی جمعکم و انت ترید ان لا تعود حتی نستأصلنا فذالک امر بحول الله بینک و بینه و یجعل لنا العافیة حتی لا تذکر اللات و العزی و اما قولک من عملک الذی صنعنا من الخندق فان الله الهمنی ذالک لما اراد من غیظک و غیظ اصحابک و لیاتینک علیک یوم یدافعنی بالسراج و لیاتین علیک یوم اکبر فیه اللات و العزی و اسعاف و نایلة و هل اذکرک ذالک.

ترجمه: ترجمه مکتوب مصطفیٰ علیه السّلام بجانب ابوسفیان حرب

بسم الله الرحمن الرحیم

این مکتوب محمد رسول الله است بسوی ابوسفیان حرب و پس ازان بدان ای ابوسفیان که ترا عادت قدیم است که بکارگاه خود مغرور باشی و آنکه نوشته ای که می آیم جانب شما جمع خود باز نگردم تا شمارا مستاصل نکنم این کار بتقدیر الله است و امره متعلق است و خدا قادر است بر آنکه اندیشه تو وار دوست تو نشود و عاقبت ما را بر تو ظفر و نصرت بخشد یا ترا امکان نماند که ذکر لات و عزی بر زبان رانی و آنکه نوشته ای که شما از خوف ما خندق ساخته اید باری تعالی مرا در ساختن خندق الهام کرد تا ارادت غیظ تو غیظ اصحاب تو از ما دفع شود ای ابی سفیان از ما بر تو روزی آید که تو خواهی آن روز را بچراغان خود دفع کنی و بباید بر تو روزی که بشکنم من دران روز لات و عزی اساف و نایر و هل که معبودان باطل تواند و آنچه من نوشته ام در آن روز ترا یاد دهم.

فصل دوم :

در بیان فال گرفتن.

مصطفیٰ علیه السّلام از عبدالله بن عباس مروی است قال ابن عباسؓ کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یتفائل و لا یتطیر و کان یحب الاسم الحسن اعنی مصطفیٰ علیه السّلام تفائل کردی و شکن نگرفتی و نام نیکو را دوست داشتی و هم از استماع نام شخصی فال گرفتی و از فال گرفتن مصطفیٰ علیه السّلام بریده روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام فال گرفتی و شکن نگرفتی و دران ایام که مصطفیٰ علیه السّلام از مکه در مدینه هجرت کرد قریش مالک بن سراقه را مالی قبول کردند و تعاقب مصطفیٰ علیه السّلام فرستادند که

اگر دریابد اخذ کرده باز در مکه آرد ازین ماجراء ما را کی مخلصان و هواخواهان مصطفیٰ علیه السّلام بودیم در مدینه خبر شد و من که بریده ام باعانت مصطفیٰ علیه السّلام با هفتاد نفر شتر سوار از مدینه بیرون آمدم و راه مکه گرفتم و چند فرسنگ قطع کردیم و شب می رفتیم دیدیم که مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر شتران سوار پیش می آیند مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسید که تو کیستی و ترا چه نام است من گفتم که بریده ام مصطفیٰ علیه السّلام مرا فال گرفت و روی طرف ابوبکر کرد و گفت برد امرنا اعنی سرد و خوش شد کارما و در عرب برودت را بر خیر و حرقت را بر عکس گیرند و باز مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسید که تو از کیانی من گفتم ازان قومم که اسلام آورده اند مصطفیٰ علیه السّلام این سخن را هم فال گرفت و گفت که ما از دشمنان سلامت ماندیم و باز کرت سیوم مصطفیٰ علیه السّلام از من پرسید که تو از کدام قبیله ای من گفتم از قبیله بنی سهم این سخن را هم مصطفیٰ علیه السّلام بفال گرفت و مرا گفت که ترا از اسلام حظ و نصیب بسیار خواهد رسید و من از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدم که کیستی مصطفیٰ علیه السّلام گفت من محمد بن عبدالله رسول خدایم بریده میگوید که من در امان درآمدم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و هر هفتاد نفر که بامن بودند کلمه شهادت گفتند و به مصطفیٰ علیه السّلام سلام آوردند و چون صبح دمید من مصطفیٰ علیه السّلام را گفتم یا رسول الله بی لوا در مدینه میا مصطفیٰ علیه السّلام عمامهٔ خود بمن داد و من آن عمامه را بر سر نیزه علم کرده داد به بستم و آنرا بردند پیش پیش مصطفیٰ علیه السّلام می بردند و با آن جمعیت و لواء مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه در آمد و اثر

فالهای نیک در روز اظهار شد و ابو هریره در حیثیت فال از مصطفیٰ
علیه السّلام روایت کرده است عن ابی هریره قال قیل یا رسول الله
ماالفال قال صلی الله علیه و سلم الکمة الطیبة الصالحة اعنی از مصطفیٰ
علیه السّلام پرسیدند که یا رسول الله فال چیست مصطفیٰ علیه السّلام
گفت که کلمهٔ خوش و کلمه صالح فالست که شخصی بر نیت
بر آمد کاری از زبان یکی بشنود و از فال گرفتن مصطفیٰ علیه السّلام از
عبدالله بن عمر مروی است عن عبدالله بن عمرؓ قال ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم سمع کلمة فاعجبته فقال اخذنا فالک من فیک اعنی
مصطفیٰ علیه السّلام کلمه ای از زبان یکی بشنید و آن کلمه مصطفیٰ
علیه السّلام را در قصدی که داشت موافق افتاد و خوش آمد و گفت
گرفتیم فال تو از دهن و هم از فال گرفتن مصطفیٰ علیه السّلام
عبدالرحمن عوف روایت کرده است عن عبدالرحمن بن عوف عن
النبی صلی الله علیه و سلم انه سمع رجلا یقول فخرجوا فقال النبی صلیٰ
الله علیه و سلم یا لبیک اخذنا فالک من فیک اخرجوا بنا الی خضرة
فخرجوا الیها فما سل فیهاسیف حتی اخذ ها اعنی مصطفیٰ علیه السّلام
عزم غزوی کرده بود میخواست سوار شود در سمع مصطفیٰ علیه
السّلام رسید که مردی ببانگ بلند گفت که اینجا سبزه زاری است
مصطفیٰ علیه السّلام در سبیکه جواب بآواز بلند آن مرد را گفت یا
لبیک گرفتم فال تو از دهن تو آن مرد را گفت که ما را آنجا بر که آن
سبزه را از دیده ای آن مرد مصطفیٰ علیه السّلام را دران سبزه زار برد
مصطفیٰ علیه السّلام با لشکر دران سبزه زار نزول فرمود و مقصد آن
چنان سهولت بر آمد که به تیغ کشیدن حاجت نیفتاد و عبدالله مسعودؓ
می گوید که اگر مصطفیٰ علیه السّلام از کسی پرسیدی که نام تو

چیست که اگر نام نیکو بودی مصطفیٰ علیه السّلام خوش آمدی چنانکه اثر آن خوشی در روی مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر گشتی و اگر نام او بد بودی از استماع آن مصطفیٰ علیه السّلام ناخوش شدی چنانکه اثر آن ناخوش در روی مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر گشتی و هم چنین مصطفیٰ علیه السّلام از کسی نام دیهی پرسیدی در استماع نیک و بد آن نام اثر خوشی و ناخوشی در مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر گشتی ایمه حدیث در دنابه شرح حدیث ابن مسعود نوشته اند که نیت و قصد و اندیشه مصطفیٰ علیه السّلام دائماً در برآمد مصالح نبوت و استقامت امور شرع مصروف بود و در هر حالتی که نام نیک آدمی و دیه و موضع بشنیدی بفال گرفتی و از استماع خوش شدن مصطفیٰ علیه السّلام اگر نام بد شنیدی نا خوش گشتی و عقبه بن عامر گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در جمعی فرموده که کیست میان شما که ماده شتر ما را بدوشد و شیر در خانه ما رساند مردی از جمع بر پای خاست که من بدوشم و برسانم مصطفیٰ علیه السّلام ازو پرسید که نام تو چیست او گفت نام من صخر است مصطفیٰ علیه السّلام را نام آن مرد خوش نیامد و او را گفت بنشین و باز مصطفیٰ علیه السّلام سخن اول مکرر فرمود مردی دیگر از جمع برخاست و گفت من بدوشم و برسانم مصطفیٰ علیه السّلام ازو هم پرسید که نام تو چیست او گفت نام من بعیش است مصطفیٰ علیه السّلام را نام او خوش آمد و او را گفت بدوش و شیر در خانه مابرسان و ابوهریره می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام نام زشت را بنام نیک تبدیل کردی و عایشهؓ گفته است که در پیش مصطفیٰ علیه السّلام گفتند که این مرد را شهاب نام است مصطفی علیه السّلام فرمود من ترا هشام نام کردم اعنی مصطفیٰ علیه

السّلام شهاب را بهشام بدل کرد و در آنکه کسی بطرفی عزیمت کند فال نیک نباشد که از پس او و را آواز دهند انس مالکؓ می گوید مصطفیٰ علیه السّلام امیر المؤمنین علیؓ را در غزوی روان کرد و شخص را در دنبال او فرستاد تابعلیؓ از مصطفیٰ علیه السّلام پیغام رساند برنده پیغام را مصطفیٰ علیه السّلام وصیت کرد که چون نزدیک علی برسی او را از پس آواز ندهی نزدیک او روی و او را از من بگوی که آن قوم را که ترا برایشان بقتال روان کردم اول ایشان را بدعوت اسلام دعوت کنی و اگر ایشان از اسلام ابا آرند آنگاه با ایشان قتال کنی.

فصل سیوم :

در بیان تعیین ایامی که مصطفیٰ علیه السّلام در آن ایام مسافرت کردی

مصطفیٰ علیه السّلام که از سفر در خانه آمدی چگونه در آمدی و ام سلمهؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در روز پنجشنبه سفر کردی و روز پنجشنبه را دوست داشتی و از کعب مالک مروی است عن کعب بن مالک قال قل ما کان رسول الله یخرج فی سفر الا یوم الخمیس اعنی عن کعب بن مالک می گوید که کمتر بوده است که مصطفیٰ علیه السّلام در سفر بیرون آمده است مگر در روز پنجشنبه و ام المؤمنین عایشهؓ گفته است مصطفیٰ علیه السّلام در روز دوشنبه و پنجشنبه مسافرت کردی و هم انس مالک می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در روز دو شنبه و پنجشنبه مسافرت کردی و هم انس مالک از مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است که چون مصطفیٰ علیه السّلام در غزوی و یا سفری روان شدی هر روز

یک کس را از یاران ردیف خود کردی و دنبال خود بر نشاندی و این شرف که بزرگترین همه شرفهاست بنوبت بهمه ارزانی داشتی و عبدالله بن جعفر می گوید که چون مصطفیٰ علیه السّلام از سفر باز آمدی ما مصطفیٰ علیه السّلام را استقبال می کردیم قال عبدالله بن جعفر کنا نستقبل صلی الله علیه و سلم اذا جاء من سفر و سهل سعد می گوید که چون مصطفیٰ علیه السّلام در غزو تبوک برون آمد علی بن ابوطالب رسانیدن مصطفیٰ علیه السّلام آمده بود وائمه حدیث نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام راهم استقبال کرده اند و هم رسانیدن رفته اند وازین جهت استقبال مسافرت و تشییع مسافر سنت است و کعب بن مالک روایت کرده است که چون مصطفیٰ علیه السّلام از غزوی و سفری در مدینه باز آمدی در مسجد نزول فرمودی و دو رکعت نماز بگذاردی و یک زمانی هم در مسجد بماندی و چون از سلام مردمان و سوال مردمان فارغ شدی آنگاه در خانه در آمدی و در روزی که مصطفیٰ علیه السّلام از سفری آمدی بوقت چاشت در مدینه در آمدی.

فصل چهارم :

در بیان هیئات نشستن مصطفیٰ علیه السّلام و تکیه بالشت و طریقه عطسه زدن مصطفیٰ علیه السّلام

و در هیئات نشستن مصطفیٰ علیه السّلام از ابوسعید مروی است عن ابی سعید غرابیه عن جده قال کان رسول الله صلی الله علیه و سل اذا جلس احبی بثوبه اعنی مصطفیٰ علیه السّلام چون بنشستی برداء خود را گرد گرفتی و ابوامامه حارثی در طریقه نشستن مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در جلست قرفصا نشستی و جابر سمره می گوید که من در خانه مصطفیٰ علیه السّلام در

آمدم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام جانب چپ بر بالشت تکیه کرده است نشسته و هم در تکیه بالشت مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک روایت کرده است که سلمان فارسی در خانه عمر خطاب در آمد و عمر خطاب بر بالشت تکیه کرده بود نشسته و عمر سلمان را اکرام کرد و بالشت جانب سلمان انداخت که بر این تکیه کن بنشین سلمان چون تکریم عمر بدید گفت الله اکبر راست گفته خدا و رسول خدا عمر سلمان را گفت که برما بگو در چنین تکریم کردن از مصطفیٰ علیه السّلام چه شنیده سلمان گفت که من روزی در خانه مصطفیٰ علیه السّلام در آمدم مصطفیٰ علیه السّلام را دیدم که بر بالشت تکیه کرده نشسته است و چون مرا دید در حق من اکرام فرمود و بالشت جانب من انداخت که برین تکیه کن بنشین و بعد آنکه در باب من چنین تکریمی فرمود گفت که نباشد مسلمانی که برادر مسلمان برو در آید و او از تکریم برادر مسلمان بالشت جانب او اندازد و او را بدان تعظیم کند مگر آنکه حق تعالیٰ او را بیامرزد و جرایم او را عفو فرماید و ابوهریره می گوید که روزی مصطفیٰ علیه السّلام نشسته بود و بر بالشت تکیه کرده که مردی از بادیه در آمد و گفت که کیست میان شما پسر عبدالله عبدالمطلب ما گفتیم که این سرخ و سفید تکیه بر بالشت کرده پسر عبدالمطلب است و رسول خدا آن مرد به مصطفیٰ علیه السّلام نزدیکتر شد و حاجتی که داشت باز نمود و از کیفیت عطسه زدن مصطفیٰ علیه السّلام از ابوهریرةؓ مروی است قال ابوهریرةؓ کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا عطس خفض صوته و تلقاها هاب و تحمر وجهه اعنی ابو هریرةؓ گفته است که چون مصطفی علیه السّلام عطسه زدی آواز ساکن کردی و جامه بر روی انداختی و هم از

ابوهریرهٔ مروی است قال ابوهریرهؓ کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا عطس غطی وجهه ثوبه و وضع کفیه حاجبیه اعنی مصطفیٰ علیه السّلام چون عطسه زدی روی خود را بجامه پوشیدی و هر دو کف خود را برابر دهان نهادی و ابن عجلان هم می گوید که چون مصطفیٰ علیه السّلام عطسیه زدی آواز ساکن کردی وروی بپوشیدی.

فصل پنجم :

در بیان پوشیدن دست و پای مصطفیٰ علیه السّلام و مصافحه و قیام کردن یکدیگر در پوشیدن پای مصطفیٰ علیه السّلام.

بریده روایت کرده است عن بریدة ان اعرابیا اتی النبی صلی الله علیه و سلم اتاذن لی اقبل راسک و رجلیک فاذن له و قبل راسه و رجلیه اعنی بریده می گوید که اعرابی بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و اجازت طلبید که سر و پای مصطفیٰ علیه السّلام را ببوسد مصطفیٰ علیه السّلام او را اجازت داد و آن اعرابی هم سر مصطفیٰ علیه السّلام ببوسید و هم بر هر دو پای مصطفیٰ علیه السّلام بوسه زد و در بوسیدن دست مصطفیٰ علیه السّلام از کعب بن مالک غرابیه مروی است عن کعب بن مالک قال لما نزلت توبتی اتیت النبی صلی الله علیه و سلم فجعلت اقبل یده اعنی مالک گفته است که درآنچه من از لشکر مصطفیٰ علیه السّلام تخلف کرده بودم توبه کردم و در قبول توبه من آیت قرآن از آسمان نازل شده من بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدم و دست مصطفیٰ علیه السّلام بتعظیم بوسیدم و در بوسیدن دست پای مصطفیٰ علیه السّلام رادع از جد خود روایت کرده است که ما گروهی از قبیله خود با مجاشع عبدالقیس بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه آمدم و آن روز که ما در مدینه می آمدیم مصطفیٰ علیه السّلام

بمصلحتی از مدینه پیاده بیرون می رفت ما را گفتند که رسول خدا اینست که طرف بیرون میرود ما را نیاوردیم و صبر نتوانستیم کرد که چون مصطفیٰ علیه السّلام باز گرد آید و در خانه شرف ملاقات او دریابیم ما هم درمیان راه خود را از شتران بر زمین انداختیم و بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام رفتیم و دست و پای مصطفیٰ علیه السّلام را ببوسیدیم و شرط تعظیم بجاآوردیم و درانکه پیش مصطفیٰ علیه السّلام قیام کرده اند ابوهریرهؓ می گوید چون مصطفیٰ علیه السّلام از مجلس ما همه می خاستیم و ایستاده می ماندیم تا آن زمان که مصطفیٰ علیه السّلام در خانه خود درآمدی و در قیام کردن مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث عایشهؓ آمده است عن عایشهؓ قالت ما کان احد اشبه حدیثا و لا کلاما و لا مشیا برسول الله من فاطمة و کانت اذا دخلت علیه قام لها فاخذ بیدیها و اجلسها فی مجلس و اذا ادخل علیها قامت الیه فاخذت بیده و رجعت به فاجلسه فی مجلسها اعنی ام المومنین عائشهؓ گفته است که نباشد کسی در حدیث و کلام و رفتار مانند تر مصطفیٰ علیه السّلام از فاطمهؓ و اگر فاطمهؓ بر مصطفیٰ علیه السّلام در آمدی مصطفیٰ علیه السّلام پیش او قیام کردی و هر دو دست او بگرفتی و در جایگاه خود بنشاندی و اگر مصطفیٰ علیه السّلام بر فاطمه رفتی بخاستی و دست مصطفیٰ علیه السّلام بگرفتی و برجای خود بنشاندی و در قیام کردن مومنان یکدیگر را مالک می گوید که من در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام درآمدم مصطفیٰ علیه السّلام با یاران نشسته بود و از میان جمع بحضور مصطفیٰ علیه السّلام طلحه عبید الله که از عشره مبشره بود پیش من قیام کرد و چند گام پیشتر آمد و مرا مصافحه کرد و ثواب مصافحه در حدیث برای عازب آمده است عن البراء قال قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلمین یلتقیان فتصافحا لاغفرلهما قبل ان یتفرقا اعنی براء عازب می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که نباشند دو مسلمان که در وقت ملاقات یکدیگر را مصافحه کنند مگر آنکه خدای تعالیٰ ایشان را بیامرزد پیش آنگه از یکدیگر جدا شوند و هم از ثواب مصافحه براء عازب از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که چون دو برادر مومن ملاقی شوند یکدیگر را مصافحه کنند گناهان ایشان چنان فروریزد که برگ درخت خشک گشته از سر درخت فروریزد و از ثواب مصافحه عثمان هندی از عمر خطاب روایت می کند که عمر گفت که از مصطفیٰ علیه السّلام شنیدم که چون دو مسلمان ملاقی شوند و یکی مردیگری را سلام گوید دوستتر ازان نزدیک خدای کسی بود که بشر و بشاشت او از دومین بیشتر باشد و چون مصافحه کنند صد رحمت از آسمان بر ایشان فرودآید و نور رحمت بر کسی رسد که در سلام و بشاشت و مصافحه بدایت کرده باشد و از رحمت متابع را برد و در کتاب شرح السنة مسطور است که در احادیث بسیار آمده است که مصطفیٰ علیه السّلام با چندان جلال و کمال که از حضرت بی نیازی بدان آراسته شده بود و سرافراز از خواص ملک و بشر گشته مع ذالک الجلال و الکمال دیگر آنرا تواضع کردی واز تواضع دیگران تنفرنمودی و صحابه چه از جهت آنکه تعظیم و توقیر آنها افرض الفرائض است و تلو تعظیم داشت خداست و چه از جهت آنکه روز بروز و زمان زمان علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالیٰ بلندتر و ارفع تر می دیدند و علامات و امارات آن ساعت فساعت مشاهده می کردند و می خواستند که از فرط تواضع مصطفیٰ علیه

السّلام را سجده کنند و روی بر زمین مالند و پیش و پس مصطفیٰ علیه السّلام بدوند و در مجلس نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام بنشینند و کمر خدمت درمیان بندند و دست برسینه به بندند و دورتر ایستاده شوند و لیکن چون مصطفیٰ علیه السّلام را از تواضعهای مذکور که رسم و رسوم جبابره و فراعنه است در غایت تنفر می دیدند دست و پای مصطفیٰ علیه السّلام می بوسیدند و احتشام مصطفیٰ علیه السّلام چه بر وفور هوا خواهی و اخلاص و جه ناتیمار او افزود چه در فدا کردن جان و مال خود بالغا ما بلغ محافظت می نمودند و گرد طرق و طرایقی که جبابره و فراعنه را بافراط تواضع کنند نمی گشتند و در تواضع کردن مصطفیٰ علیه السّلام با چندان جلال و کمال علماء حکمت نوشته اند یکی آنگه مصطفیٰ علیه السّلام مکارم اخلاق مجبور بود و تواضع وصفی از مکارم اخلاق و خلقی که در آدمی جبلی باشد اوصاف علو قدر بزرگی و عظمت آن خلق را مانع نیاید دوم حکمت در تواضع کردن مصطفیٰ علیه السّلام دیگران را تنفر کردن از تواضع دیگران آنست که مصطفیٰ علیه السّلام در آنچه او را میان بادشاهی و بندگی مخیر گردانیدند مصطفیٰ علیه السّلام نبوت را با بندگی اختیار کرد و تواضع لوازم صفات بندگی است چنانچه کبر از لوازم صفات خدای است و از آنچه مصطفیٰ علیه السّلام صفات بندگی را ملتزم گشته بود داد تواضع میداد و از تواضع دیگران متنفر می شد و سیوم حکمت در تنفر مصطفیٰ علیه السّلام از افراط تواضع دیگران آنست که نهایت تواضع سجده است وسجده کردن جز خدای را که پروردگار هزده هزار عالم است دیگری را جایز نیست و آنانکه بندگان خدای را در پیش خود سجده کنانیده اند از دایره بندگی

بیرون آمده اند و چهارم حکمت در تنفر مصطفیٰ علیه السّلام از افراط تواضع آنست که بعضی امم پیشینه از مشاهده علو قدر درجات انبیاء انبیای خود را بخدا گرفته بودند و ایشان را و قبور ایشان را از افراط تواضع دیگران تنفر نمود و خود پیش دیگران تواضع کرد تا حادثه مذکور درمیان امت مصطفیٰ علیه السّلام حادث نگردد.

فصل ششم :

در بیان آنکه مصطفیٰ علیه السّلام در محافظت احترام خود رضا داده است و در احترام اکابر سایر امت را وصیت فرمود.

از احترام مصطفیٰ علیه السّلام که بوقت سواری رکاب مصطفیٰ علیه السّلام گرفته اند عبدالله بن عباس می گوید که من از پدر خود شنیده ام که مصطفیٰ علیه السّلام بر ما فرود آمد و ما هر چیزی از طعام و شربت و خورپزه پیش مصطفیٰ علیه السّلام بردیم مصطفیٰ علیه السّلام بعد از فراغ طعام از خانه ما بیرون آمد و خواست که بر اشتر سپید سوار شود من رکاب مصطفیٰ علیه السّلام را بگرفتم و دست در لگام زدم و مصطفیٰ علیه السّلام را سوار کردم و شرط احترام بجا آوردم و از محافظت احترام مصطفیٰ علیه السّلام ابو امامه گفته است که من دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام سوار از مکه در منا می رفت و آن زمان گرمگاه بود بلال حبشی جامه بر چوب بسته بود و بدان جامه مصطفیٰ علیه السّلام را سایه کرده و برابر مصطفیٰ علیه السّلام سوار می رفت و یاران بعضی سوار و بعضی پیاده دنبال مصطفیٰ علیه السّلام می رفتند و در محافظت احترام مصطفیٰ علیه السّلام جابر بن سمره می گوید که چون مصطفیٰ علیه السّلام از جنازه دحداحه باز گشت اسپی آوردند بران اسپ سوار شد مصطفیٰ علیه السّلام سوار رفت خانه می

آمد و ما گرد بر گرد اسپ مصطفیٰ علیه السّلام شده پیاده می آمدیم و در حزاء احترام رکاب مومن گرفتن در حدیث عبدالله بن عباس آمده است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخذ برکاب رجل لا یرجوه و لا یخافه غفر له اعنی ابن عباس می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام گفت هر که رکاب مومن را از جهت احترام ایمان و تقوی او که دران احترام ترسی و طمعی دنیاوی نبود بگیرد گناه او آمرزیده شود و زیاد می گوید که من دیدم که در وقت سوار شدن امیرین اعنی حسن و حسین عبدالله عباس رکاب هر دو بگرفت و ایشان را بگرفتن رکاب احترام کرد و شرط تعظیم جگر گوشگان مصطفیٰ علیه السّلام بجا آورد و در محافظت احترام اکابر در حدیث عایشہؓ مروی است عن عایشہؓ ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یستاک و عنده رجلان فاعطیٰ السواک حین فرغ اکبر الرجلین اعنی عایشہؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام مسواک می کرد و دو کس از مسلمانان نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام ایستاده بودند و طمع در بسته که مسواک استعمال کرده مصطفیٰ علیه السّلام را بیابند و مصطفیٰ علیه السّلام بعد از فراغ مسواک به بزرگترین از ایشان را داد و احترام کبر سن محافظت نمود و در احترام اکابر سهل سعد از قول و فعل مصطفیٰ علیه السّلام اخبار کرده است که عبد الله بن سهل در خیبر شهید شد و عبد الرحمٰن برادر کهتر او و حویصه و محیصه عم زادگان عبد الله مذکور بر مصطفیٰ علیه السّلام آمدند تا کیفیت اهل و عیال عبد الله سهل بگویند و از برای ایشان را از مصطفیٰ علیه السّلام اعانت طلبند و عم زادگان عبدالرحمن مذکور از عبد الرحمن بسن بزرگ بودند و عبد الرحمن در باز نمودن احتیاج اهل و عیال برادر

شهید خود پیش مصطفیٰ علیه السّلام از عم زادگان سبقت نمود مصطفیٰ علیه السّلام عبد الرحمن را گفت که بگذار تا آنانکه از تو در سن بزرگتر اند با من سخن گویند و بعد ایشان تو سخن بگوی و او ساکت گشت و حویصه و محیصه عم زادگان او بسخر [بسخن] در آمدند و بعد آنکه ایشان از سخن بماندند عبد الرحمن در سخن شد و در احترام اکابر و ترحم اطفال در حدیث عباده آمده است عن عبادة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس منا من لم یجد [یؤقر] کبیرنا و لم یرحم صغیرنا اعنی عباد می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که نیست از ما آنکه پیران را حرمت ندارد و برخوردگان شفقت نکند و انس مالکؓ نیز عین حدیث مذکور روایت کرده است و در حدیث ابن عباس مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه و سلم البرکة مع اکابرکم اعنی برکت با بزرگان شمانست و ایشان را حرمت دارید از فحوای کلام مصطفیٰ علیه السّلام روشن می شود که محافظت آداب ظاهر ورزیدن رقت باطن از لوازم اعمال ایمانی است و حرمت کبرا از محافظت ادب و شفقت بر صغرا از باعثه رقت باطن است.

فصل هفتم:

در ایراد بعضی احادیث که در ثواب سعی و جزای شفاعت و اعادت [عیادت] مریض و نماز جنازه و بکاء بر میت از قول و فعل مصطفیٰ علیه السّلام مروی است.

در بسیاری جزای سعی در حاجت برادر مومن علی مرتضیٰؓ از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است عن علی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم و انا عنده فقال من احب الناس الی الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکرم الناس الی الله احسنهم خلقا قال ای

الاعمال احب الی الله قال سرور یدخله علی اخیه المومن ان یکشف عنه همّاً او یطرد جوعا او یقضی عنه دینا ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان امشی لاخ المومن فی حاجة احب الی ان اعتکف فی مسجدی هذا و من مشی مع اخیه فی حاجته ثبت الله قدمیه یوماً تزول الاقدام و منّ گفتم غیظا وهو قادر علی ان یمضیه ملاء الله جوفه ایمانا اعنی علی مرتضیٰ گفته است که مردی بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و من بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام نشسته بودم آن مرد از مصطفیٰ علیه السّلام پرسید که دوسترین مردمان نزدیک خدا کیست مصطفیٰ علیه السّلام فرمود گرامی ترین بندگان نزدیک خدای تعالیٰ آن بنده است که خلق او از اخلاق مردمان خوب تر بود و یاران مرد از مصطفیٰ علیه السّلام پرسید که کدامی عمل نزدیک خدا دوست تر است مصطفیٰ علیه السّلام گفت آنکه شادی در آرند در دل مومن بدانچه غمه از سینۀ او بردارند و یا گرسنگی را ازو دفع کنند و یا دینی را از گردن او فرودارند و بعد آن مصطفیٰ علیه السّلام گفت که اگر من قدم زنم در حاجت برادر مومن دوست تر ازان دارم که در مسجد خود معتکف شوم و هر که سعی کند و قدم زند در کار برادر مومن دربر آمد حاجت او باری تعالیٰ قدمهای او را ثابت دارد در روزی که قدمهای خلق بخواهد نشخید و هر که از برادر مومن غضبی فرود خورد و او را تشفی غیظ آن باشد حق جل و علا درونه او را از ایمان مملو گرداند و ایمه حدیث آورده اند که از صحابه بسیار مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام چه قبل البعث و چه بعد البعث در برآوردن حاجات حاجتمندان سعی بسیار نموده است و این عمل خیر الاعمال است برخود لازم گرفته و در تحریض شفاعت از مصطفی علیه السّلام ابو موسی اشعری

روایت کرده است عن ابی موسی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتاه طالب حاجة قال لاصحابه اشفعوا توجروا یفضی الله علی لسان نبیه ما احب اعنی اگر حاجت مندی بر مصطفیٰ علیه السّلام بیامدی مصطفیٰ علیه السّلام یاران را گفتی که شما شفاعت او پیش من بکنید تا اجر شفاعت از خدا بیابید و آنچه رضای خدا خواهد بود در زبان پیغامبر خدا همان جاری خواهد گشت و در کتب احادیث مسطور است که باری تعالیٰ مصطفیٰ علیه السّلام را احب الخلق و اعز المخلوقات آفریده بود و قدر او از قدر خواص ملک و بشر بلند تر گردانیده مقام محمود که مقام شفاعت عام است مصطفیٰ علیه السّلام موعود گشت تا مصطفیٰ علیه السّلام از ثواب شفاعت عام بجزاء نا محصور لا یتناهی مجازی گردد و در تحریض شفاعت از مصطفیٰ علیه السّلام صحابی نقل کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام صحابه را فرمودی که وقت باشد که من سایل را رد کنم شما شفاعت او پیش من کنید تا شمارا از عمل شفاعت عندا لله تعالیٰ ماجور گردید و درانکه شفاعت شفیع مصطفیٰ علیه السّلام قبول کرده است آن مهر بن حکیم مروی است که روز فتح مکه همسایگان برادر من گرفتار شده بودند برادر من بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و همسایگان خود را شفاعت کرد مصطفیٰ علیه السّلام شفاعت برادر من قبول کرد و همسایگان برادر مرا آزاد کرد و هم درانچه مصطفیٰ علیه السّلام شفاعت قبول فرمود عبدالرحمن بن صفوان گفته است که روز فتح مکه من با پدر خود بر مصطفیٰ علیه السّلام آمدم بر نیت آنگه پدر خود را با مصطفیٰ علیه السّلام بیعت هجرت بکنانم و حاجت مذکور بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام باز نمودم و درخواست کردم مصطفیٰ علیه السّلام مرا

گفت که بیعت هجرت و ثواب هجرت بعد فتح مکه مرتفع شده است و من بر عباس رفتم و عباس مصطفیٰ علیه السّلام را گفت یا رسول الله تو میدانی که میان من و میان عبد الرحمن بن صفوان تا چه حد دوستی است و او پدر خود را بر تو آورده بود تا بیعت هجرت کند تو او را دست بیعت ندادی مصطفیٰ علیه السّلام عباس را هم گفت که بعد از فتح مکه بیعت هجرت نیست عباس مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که بخدا که صفوان را دست بیعت بدهم و رضا اعم بطلبم و لکن بعد از فتح مکه ثواب بیعت هجرت نیست عبدالله بن عباس می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در شرب خمر حدی معین نکرده بود و در خلافت عمر خطاب حد خمر خوردن معین شده است و در ایّام حیات مصطفیٰ علیه السّلام روزی در مدینه مردی از مسلمان خمر خورد و مست شد و مردمان آن مرد را گرفته پیش مصطفیٰ علیه السّلام می آوردند چون در پیش عباس رسیدند شارب خمر از ایشان بجست و خود را در خانه عباس انداخت پیش مصطفیٰ علیه السّلام گفتند از استماع ماجرای مذکور بخندید و دران باب امری کرد و درانکه مصطفیٰ علیه السّلام جابر بر یهودی کرده است جابر می گوید که پدر من سی وسق خرما از جهودی وام ستده بود و پدر من در حرب احد شهید شد و چون در نخلستان پدر من خرما رسید خواست آن جهود که تمامی خرما بستاند و از برای نفقه عیال پدر من چیزی نگذارد و هر چند من ازو فرصت و مهلت طلبیدم بمن نمی داد من بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدم حال درماندگی باز نمودم مصطفیٰ علیه السّلام بشفاعت من در خانه آن جهود رفت و او را منت کرد و گفت که آنچه از نخلستان پدر جابر حاصل می شود بتمامی مستان و دنبال عیال پدر او بگذار و باقی آنچه

از وام تو بماند آن را فرصتی و مهلتی بده آن جهود شفاعت مصطفیٰ علیه السّلام نشنید مصطفیٰ علیه السّلام از خانهٔ او باز گشت و در نخلستان پدر من آمد و درون آن نخلستان دررفت و طوافی بکرد و دعای بخواند و باری تعالی از برکت دعای مصطفیٰ علیه السّلام و میامن قدم مصطفیٰ علیه السّلام در آن نخلستان چندان خرما پیدا آورد که وام آن جهود بتمامی ادا کردیم و مبلغی خرما از برای نفقهٔ عیال پدر من باقی ماند کیفیت برکت خرما با مصطفیٰ علیه السّلام گفتم مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که این ماجراء با عمر خطاب بگو من با عمر ماجراء مذکور تقریر کردم عمر مرا گفت که من این برکت آن روز دانسته بودم که مصطفیٰ علیه السّلام قدم در نخلستان شما برده بود و طواف کرده عبدالله بن عباس از شفاعت مصطفیٰ علیه السّلام روایت می کند بریره نام عورتی در خانه مصطفیٰ علیه السّلام آمد و شد داشت وشوی بریرهؓ را مغیثؓ نام بود و مغیثؓ مذکور بریرهؓ را در نهایت و غایت دوست می داشت و بریرهؓ از شوهر چنان متنفر بود که نمی توانست که روی او را به بیند و من که عبدالله عباسم روزی دیدم که بریرهؓ در کوچه می گذشت ومغیثؓ دنبال او گرفته می رفت و زار زار می گریست چنانکه قطرات آب دیده بر ریش او می افتاد و بریرهؓ التفات بدو بگریهٔ او نمی کرد روزی مصطفیٰ علیه السّلام عباس را گفت یا عم نه بینی که مغیثؓ بریرهؓ را تا چه حد دوست می دارد و بریرهؓ مغیثؓ را تا چه حد دشمن می دارد که سخن او احتمال نمی تواند کرد و وقتی بریرهؓ در خانه مصطفیٰ علیه السّلام آمده بود مصطفیٰ علیه السّلام بر طریق شفاعت بریره را گفت اگر بمغیثؓ باز پیوندی نیکو باشد بریرهؓ مصطفیٰ علیه السّلام را جواب داد که یا رسول الله مرا امر

کنی که باز بدو پیوندم مصطفیٰ علیه السّلام بریرهؓ را گفت که من شفاعت می کنم بر تو که بدو به پیوند بریرهؓ شفاعت مصطفیٰ علیه السّلام قبول نکرد و گفت که مرا بدو حاجتی نیست و در حکم شفاعت بعضی صحابه از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام اسامه زیدؓ را دوست داشتی و هر شفاعتی که از قبیل اعطا و تخلیص و عفو بودی اسامهؓ پیش مصطفیٰ علیه السّلام بکردی مصطفیٰ علیه السّلام شفاعت اسامهؓ قبول کردی روزی اسامهؓ در باب شخصی که برو حد شرعی لازم شده بود پیش مصطفیٰ علیه السّلام شفاعت کرد مصطفیٰ علیه السّلام آن شفاعت نشنود و اسامهؓ را گفت که شفاعت کسی که برو حدی از حدود الله ثابت شده باشد شفاعت او مکن که آن مسموع نیست و در عیادت مریض از مصطفیٰ علیه السّلام بسیار احادیث وارد شده است و انس مالکؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام بشنیدی که یاری مریض شده است سه روز در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام نیامده است مصطفیٰ علیه السّلام البته بعیادت او برفتی و در عیادت مریض از جبیر بن مطعمؓ مروی است عن جبیر بن مطعمؓ رایت النبی صلی الله علیه و سلم عاد سعید بن العاص و یک مدت بخرقه اعنی جبیر می گوید که من دیده ام که مصطفیٰ علیه السّلام سعید بن عاص را عیادت کرد و از نماز جنازه که مصطفیٰ علیه السّلام بر مرد و زن و خورد و بزرگ و غلام و کنیزک اهل اسلام گذارده است از جماهیر صحابه مروی است و درانچه امت را بگذاردن نماز جنازه که حقی از حقوق مسلمانی است وصیت کرده و فرض کفایه گردانیده در کتب احادیث مسطور است و هم ایمه حدیث آورده اند که نهایت اهتمامی مصطفیٰ علیه السّلام را در گذاردن نماز

جنازه بوده است در جنائز منافقان هم نماز گذاردندی و تشنیع جنایز ایشان نکردی و هم ائمۂ حدیث نوشته اند که از نهایت اهتمامی که مصطفیٰ علیه السّلام را در گزاردن نماز جنازه بوده است جنازه سعد معاذ را خود برداشت و سعد معاذ که از بندگان مدینه بود و در دین حقوق بسیاری داشت جنازۂ او را مصطفیٰ علیه السّلام بر کتف خود گرفت تا امت را نازکی حق برادر مومن روشن شود و غربت اخلاص مخلصان دین مبرهن گردد و بدانند که آنکه در دین حنفی مخلص تر است و باتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام عالی تر بود عزت داشت او بر اهل اسلام حیاکان او میتا واجب و لازم تر گردد و عوام امت را تعظیم خواص امت بر خود از لوازم باید دانست و از بکاء مصطفیٰ علیه السّلام بر ابراهیم انس مالکؓ روایت کرده است عن انسؓ قال رایت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا فضمه الیه فرایته بین یدی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یکید بنفسه فدمعت عیناه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یدمع العین و یحزن القلب و لا تقول الا ما یرضی ربنا عز و جل و انا بک یا ابراهیم لمحزون اعنی انس مالکؓ می گوید که من دیدم که ابراهیمؑ پسر مصطفیٰ علیه السّلام در سکرات موت بود دران حالت مصطفیٰ علیه السّلام او را بر سینۂ خود گرفت و او هم در کنار مصطفیٰ علیه السّلام نقل کرد و دران ساعت که او نقل می کرد و چشم مصطفیٰ علیه السّلام از گریه روان شده بودند و در عین گریه مصطفیٰ علیه السّلام می گفت که چشم از گریه می رود و دل اندوهگین شده است اما سخن نمی گویم مگر که دران رضای پروردگارماست و در آخر فرمود که ای ابراهیم ما از مرگ تو اندوهناک شده ایم و در احادیث مروی است که مصطفیٰ

علیه السّلام در شهادت حمزهؓ و در شهادت جعفرؓ طیار و زید حارثؓ تعزیت نشسته است و اندوهگین گشته و خانه های ایشان طعام فرستاده و خالد سلمه مخدومی روایت می کند عن خالد بن سلمه المخدومی قال لما اصیب زید بن حارثه انطلق رسول الله ﷺ الی منزله فلما رایته ابنته مشت فی وجهه فانها حب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لی بعض اصحابه ما هذا یا رسول الله قال شوق الحبیب الی حبیبه اعنی خالد سلمه مخدومی می گوید که چون زید حارثه که پسر خوانده مصطفیٰ علیه السّلام بود در غزو موته شهید شد و خبر در مدینه رسید مصطفیٰ علیه السّلام بتعزیت زید در خانهٔ او رفت و زید را دختری بود خوردسال که آن دختر را مصطفیٰ علیه السّلام بغایت دوست داشتی و چون او مصطفیٰ علیه السّلام را در مصیبت پدر خود بدید بگریست و دوان دوان درآمد بر مصطفیٰ علیه السّلام جشید [جهید] و یاران دران حالت از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند که دخترک چه کرد و این حرکتی که در وجود آمد آنرا چه گویند مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که این چنین حالتها از آثار شوق از دوستان ظاهر گردد و چون در غمی و حزنی دوستان یکدیگر ملاقات کنند از ایشان حرکات عجیب زاید.

فصل هشتم :

در ایراد کلماتی که صحابه از غلبه محبت و فرط تعظیم در محاوره با مصطفیٰ علیه السّلام گفته اند و بعضی کلمات مصطفیٰ علیه السّلام که با صحابه گفته است.

چنانکه کلمه جعلنی الله فداک و کلمه فداک ابی و امی و کلمه مرحبا و اهلا و کلمه جزاک الله خیرا عقبه بن عامر روایت می

کند عن عقبه بن عامر قال اتیت النبی صلی الله علیه و سلم فاخذت بیده فقلت ما فواضل الاعمال جعلنی الله فداک اعنی بر مصطفیٰ علیه السّلام آمدم و دست مصطفیٰ علیه السّلام را بگرفتم و گفتم مرا از فواضل بگو خدای مرا فدای تو گرداند بلال حبشیؓ می گوید که بعد فتح مکه روزی مصطفیٰ علیه السّلام پیاده از درون مکه بیرون آمدند و بعضی یاران برابر مصطفیٰ علیه السّلام بیرون آمدند مصطفیٰ علیه السّلام در گورستانی درآمد و زمانی نزدیک گوری بنشست و بعد ساعتی چون ازانجا بخاست می گریست و چشمها می مالید و جانب یاران می آمد عمر خطابؓ درمیان سبقت کرد و پیشتر رفت و مصطفیٰ علیه السّلام را گفت چرا میگریی جعلنی الله فداک اعنی خدای مرا فدای تو گرداند و سعد وقاص گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام روزی در محاربه تیرها از ترکش خود پیش من ریخت و مرا گفت که این تیرها جانب دشمنان دین باندازید و مادر من فدای تو باد عن سعد بن وقاص یقول نشر رسول الله صلی الله علیه و سلم کنانته بین یدیَّ و قال ارم فداک ابی و امی و از عبدالله بن عمر مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام فاطمهؓ را گفت فداک ابوک اعنی پدر تو فدای تو باد و ام المومنین عایشهؓ روایت کرده است که ما درانچه مکه بودیم نیم روزی پدر ما نشسته حکایت می کرد که یکی ما [به] پدر ما گفت که مصطفیٰ علیه السّلام بر تو می آید پدر من گفت فداه ابی و امی در چنین وقت مگر بمهمی می آید و دوم روز روز آن مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر از مکه جانب مدینه هجرت کردند و علی مرتضیؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام عمار یاسر را مرحبا گفته است عن علیؓ قال استاذن عمر بن یاسر علی النبی صلی الله علیه و سلم فقال مرحبا بالطیب المطیب اعنی

عمار یاسرؓ اذن طلبید و بر مصطفیٰ علیه السّلام در آمد مصطفیٰ علیه السّلام عمارؓ را دید گفت مرحبا بر کسی که پاک و پاکیزه است یعنی در دین و محبت مصطفیٰ علیه السّلام مخلص و مصفاست و بریدهؓ گفته است که چون علی مرتضیؓ از برای خطبه فاطمهؓ در خانه مصطفیٰ علیه السّلام در آمد مصطفیٰ علیه السّلام او را نوازش کرد و گفت مرحبا و اهلا و ابی جحیفه روایت کرده است که ما گروه بنی عامر در ابطح بر مصطفیٰ علیه السّلام رسیدیم مصطفیٰ علیه السّلام درون خیمه که آن خیمه را قبه لعل بوده است نشسته بود ما را دید پرسید که شما کیانید ما گفتیم که بنوعا مریم مصطفیٰ علیه السّلام ما را گفت مرحبا شما از منید اعنی مخلص و مقر دین منید و اسید خضرؓ می گوید که روزی در اثنای محاورت من مصطفیٰ علیه السّلام را گفتم جزاک الله عنا خیرا مصطفیٰ علیه السّلام هم مرا گفت و انتم فجزاکم خیرا و اسامه زیدؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام که هر که منعم مجازی را فجزاک الله خیرا بگوید آنکس در ثناء منعم مبالغت کرده باشد و حق نعمت او گذارده.

فصل نهم :

در ایراد بعضی نهیها که مصطفیٰ علیه السّلام از سر شفقت امت را بدان نواهی منع کرده است و بعضی از نواهی مذکور نهی تحریمه است و بعضی تنزیه.

و بعضی ایمه حدیث نواهی مذکور را یکجا آورده اند و احادیث مذکور را باسنادات صحیح از ابوهریره و ابو موسی اشعری و جابر بن عبدالله و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمروعاصؓ و عمران بن حسینؓ و معقل بن یسارؓ و انس بن مالکؓ روایت کرده اند که

مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه کسی ایستاده مباشرت کند که ایستاده مباشرت کردن علتی زاید که از هیچ دوای به نشود مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه مرد یک جامه پوشد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از مناکحت کردن با جهود و نصاری و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است مرد درون خانه و بیرون خانه برهنه باشد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که در شارع و یا ایستاده بول کند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که هرچه میان زن و شوی در خلوت بگذرد آن را بادیگری بگویند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از کبوتر بازی کردن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از بریدن درخت بزور و هر که ببرد عتق رقبه برو لازم آید و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از ازار دراز پوشیدن که پانچهٔ آن با شتالنگ فروتر رود و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از مناکحت مشروط کردن چنانکه یکی گوید که شرط کن که خواهر مرا بخواهی خواست با دختر تو من بخواهم و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث ببرد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از افسون کردن و افسون آموختن و افسون آموزانیدن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از آنکه زنان دنبال جنازه روند و مصطفیٰ علیه السّلام از مزامیر زدن و شنیدن و سرود گفتن و شنیدن و دف زدن و رقص کردن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که در بتخانه حاضر شوند و از همه بازیها کردن نهی کرده است و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از دروغ گفتن و غیبت و نمیمت کردن و از استماع غیبت و نمیمت و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از سحر کردن و سحر آموختن و مصطفیٰ

علیه السّلام نهی کرده است که دعوت فاسقان را اجابت کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که در مجلس باطل حاضر شوند و با فاسق مجادله و مباحثه کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه شکن راست بدارند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که در مقابله علم چیزی بستانند و علم فروشی کنند که آن سُحت است و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که گه بهای شعر بستاند و با شاعر مجالست کند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است در آوند زر و نقره چیزی بیاشامد و مصطفیٰ علیه السّلام از رنگ کردن دندان و رشته بر روی زدن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که بر روی و دست و ساعد خط سبز نقر کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از خضاب کردن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که عورت خود را بیاراید مگر برای شوهر خود را و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که عورت با غیر محرم سخن گوید مگر پنج کلمه ازان چاره نیست و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از فروختن بوزنه و دباغت پوست بوزنه و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از فروختن خوک و پوست خوک و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه بت را بیع کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که در یک بیع دو شرط کنند و فروختن چیزی که آن موجود نباشد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مصحف و مسجد را بتصغیر یاد کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از فروختن آب و گیاه صحرا و دشت و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که شراب اندازند و بفروشند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از مصافحه کردن با ذمی و هر که ذمی را مصافحه کند برو وضو لازم گردد و مصطفی

علیه السّلام نهی کرده است که مرد با عورت بیگانه خلوت کند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مرد جنب خسپد و وضو ناکرده خسپد و یا مستقبل قبله مجامعت کند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از طعام خوردن درمایده که بران خمر خورند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مرد بی میزر در آب رود و با عورت در حمام در آید و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه مقابل خشن و حمام و گور نماز گذارند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانچه ابو القاسم و ابو مالک و ابو حکم و ابو عیسیٰ کنیت کند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه بسیار و نافع و برکت و مبارک نام نهند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از کشتن مورچه و هدهد و زنبور و مصطفیٰ علیه السّلام از فراهم آمدن با بهایم و از عمل قوم لوط و هر که عمل قوم لوط کند و یا بابهایم فراهم آید ملعون بود مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از تخنیث اعنی آنچه مخنثان کنند از تشبه زنان و غیر ذالک و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از صحبت مخنث و از اجابت طعام مخنث و با مخنث مکامله کردن و گفته است که لعنت خدای بر مخنث باد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از فاژه کردن در نماز و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که بجز از خدای بچیزی دیگر سوگند خورند و مصطفی علیه السّلام نهی کرده است ازانکه یکی گوید آنچه خدا خواهد و من خواهم و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده که گوسپند را بر زمین اندازند و کارد را تیز کردن گیرند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که اسم الله بآب دهن پاک کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مرد برهنه اندام بر اندام زن حایض بمالد و مصطفی

علیه السّلام نهی کرده است در بامی که حایطی نبود و بخسپند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از حجامت کردن در روز شنبه و چهار شنبه و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که حیوان را بآتش بسوزند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که بزی را بکشند و یا مذبوحی را بدندان و ناخن بسمل کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه آدمی مر آدمی را سرفرودآرد و سجده کند که سجده روا نیست مگر خدای را عز و جل و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه تعلیم قرآن باجرت کنند و یا بانگ نماز باجرت کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که عرب باشند و زن نخواهند و کنیزک بخرند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که بی تعین مزد مزدور گیرند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که بی فرمان امام جهاد کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه چیزی خمیر کنند و ازان شراب کنند چنانکه بکنی و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که در مسجد بگذرند و دو رکعت نماز نگذارند و بیرون آیند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که بنزدیک کسی مجامعت کنند اگرچه طفلی در گهواره بود نزدیک او هم مباشرت نشاید کرد و مصطفی علیه السّلام نهی کرده است که بآیتی از آیات کلام الله سوگند خورد و دروغ کند در هر آیتی برو کفارت لازم گردد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از فروختن نرد و بازی نرد و از ملاعبت شطرنج و از همه بازیها که بقمار منسوب شده است و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از جور که کودکان می بازند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه زیر درخت و یا برکناره آب روان و در شارع قضای حاجت کند لعنت خدا و ملایکه و

جمله مردمان برو باد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از راست گو داشتن و تصدیق کردن احکامی که منجمان و فال گویان گویند و از علم غیب خبر گویند و ایشان را استوار دارند و عطیه دهند و هر که ایشان را تصدیق کند او بیزار باشد از آنچه بر مصطفیٰ علیه السّلام منزل شده است و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از فریاد و فزع کردن در مصیبت و نوحه کردن در تعزیت و استماع نوحه کردن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از گواهی دروغ دادن و سوگند دروغ خوردن که ازان حق مسلمانی مذهوب شود اگر کسی در گواهی سوگند دروغ خورد روز قیامت هنگام ملاقات باریتعالی او در خشم باشد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده از نظر دوم بر نامحرم انداختن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از فال گوی کردن و مغیبات گفتن و منجم و فال گوی را تصدیق کردن و سحر را راست پنداشتن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از سرود گفتن و شنیدن و کودکان را آموختن و مغنیه را بها خریدن و مزد مغنیه دادن و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که زن بی فرمان شوی از خانه بیرون آید و اگر بیرون آید ملایکه آسمان و زمین او را لعنت کنند و بر هرچه آن زن بگذرد آن چیز هم او را لعنت کند مگر جن و انس و لاعنان مذکور تا آن زمان او را لعنت کنند که او در خانه باز آید و مصطفی علیه السّلام نهی کرده است که زن هنگام طلب وقاع از شوهر امتناع نماید اگرچه او بر پشت شتر باشد سوار و مصطفی علیه السّلام نهی کرده است از خریدن خمر و از خوردن خمر و از ساقی کردن خمر که خدای عز و جل لعنت کرده است بر خمر و بر آنکسی که از انگور و عنب خمر کشد و بجوشاند و بر آنکه خمر را ساقی شود و بر

آنکسی که خمر را بفروشد و بر آنکس بهای خمر بخورد و بر آنکس که خمر را از مقامی بمقامی برد بر جمیع طوایف مذکور باری تعالی لعنت کرده است و مصطفی علیه السّلام نهی کرده است از فروختن شطرنج و آنکه شطرنج فروشد هم چنین باشد که گوشت خوک بخورد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است و گفته است که خدای فرموده است که هر که خمر بخورد همچنین باشد که او پرستنده بتان است و پرستنده لات و عزی است و چهل روز نماز خوانده خمر مقبول نشود و اگر خورنده خمر بمیرد و در شکم او چیزی از خمر مانده بود حق بود که باری تعالیٰ فرمان دهد تا خورنده خمر را خبال بخورانند و خبال ریم دوزخیان است و آنچه از فروج زانیان بیرون آید آنرا در دیگهای دوزخ بجوشانند و دوزخیان را بخورانند و از زشتی و گندگی بوی خیال پوستهای دوزخیان بریزد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از خوردن ربا و گواه شدن و گواهی دادن در ربا و از نوشتن قبالهٔ ربا و از طعام کردن از وجه ربا و باری تعالیٰ بر جمله طوایف مذکور لعنت فرستاده است و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که عورت مطلقه از برای حلال شدن شوی اول شوی دیگر را بخواهد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که چون شوی اول را معلوم شود که زن مطلقه از برای تحلیل او حلاله کرده است با او مراجعت کند و بر آن چنان شوی که زن را محلل را دانسته بخواهد و بر چنان زنی که بجهت تحلیل شوی اول حلاله کند خدای لعنت کرده است و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که شیر و گوشت شتری و گاوی و گوسپندی که پس خورده و افگنده حیوانات خورد بخورند و یا بر چنین شتری و گاوی سوار شوند مگر آنکه شتر و گاو را چهل

روز و گوسفند را هفت روز بسته علف دهند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که کسی بر خدّ خود و یا بر خد دیگری بزند و بر روی بهایم زدن نیز منهی است و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانچه شهری و روستای صحرا نشین بیع و شری کند و اگرچه پدر و برادر او باشد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مسلمانان و اگرچه دو کس باشند تیغ از نیام بیرون نیارند مگر بر مشرک و کافر در حالت محاربه و یا در حالتی که بر دشمنان دین کشتن لازم گردد و این نهی در غایت تنزیه وارد شده است که بر مسلم بهرزه و عبث هم تیغ بیرون نباید آورد و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است ازانکه در مسجد تیغ از نیام و تیر از ترکش بیرون نباید آورد و مسجد را راه گذر نسازند و آوازهای بلند در مسجد بر نباید آورد و در مسجد شعر نخوانند و یا گم شده را در مسجد طلب ننمایند و حد شرع درمسجد اقامت نکنند و جراحتها را در مسجد تداوی نباید کرد و مسجد را نفروشند و در مسجد خرید و فروخت نکنند که مسجد بیت الله و ازین که نهی وارد شده است که بهیچ مصلحتی از مصالح دنیا در مسجد نبردارند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است بر شری برادر مومن چیزی زیادت کنند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که اگر برادر مومن خواهد که عورتی را خطبه کند دیگری آن عورت را خطبه کند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که ذمی را بکنیت بخوانند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است از روزه داشتن در هفت روز یکی در روز عید فطر دوم درروز عید اضحی و روز بعد عید اضحی و ششم در روزی که شک بود و هفتم روز جمعه اگر منفرد بدارند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که بآتش محاربه کنند و مصطفیٰ علیه

السّلام نهی کرده است که زنان و اطفال مژگان را بکشند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مواشی را در زمین حرب بکشند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که مرد و زن انگشترین آهن پوشند و مصطفیٰ علیه السّلام نهی کرده است که حیوان را بآتش نسوزند.

باب چهارم

در بیان معجزات مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر معراج و رویت مصطفیٰ علیه السّلام و ایراد بعضی علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عندالله تعالیٰ درین باب بیست و یک فصل است.

در کتاب شرح السنة علماء حدیث آورده اند که معجزه و بر امت فعلی و قولی است که از نبی و ولی خارق عادت مردم ظاهر می شود و معجزه مقارن دعوی نبوت بود و در کرامت دعوی ممنوع است و معجزه از کرامت راجح تر بود از جهت آنکه انبیا بر اولیا فاضل تر اند و از معجزهٔ حقیقت اشیا بگردد و چیزی دیگر شود چنانکه خاک زر گردد و آتش آب شود و در کرامت معنی مذکور مروی است و مقصود از ایراد مقدمه مذکور آنست که مصطفیٰ علیه السّلام افضل الملک و البشر آفریده شده است و احب الخلق و اقرب الخلق الی الله در وجود آمده هر معجزه که صد و بیست و چهار هزار نقطهٔ نبوت را داده بودند آن همه مصطفیٰ علیه السّلام را داده بودند و بمعجزاتی که مصطفیٰ علیه السّلام بدان مخصوص بود بسایر انبیا نداده بودند و معجزاتی که از مصطفیٰ علیه السّلام اظهار شده است در مطولات مذکور است سهل باشد که درین مختصر من چند معجزهٔ

معدود مصطفیٰ علیه السّلام آورده باشم و بزرگان امت نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام بکمالات جمیع فضایل مبعوث بود و هر نعمتی که مصطفیٰ علیه السّلام را داده بودند آنچنان و آن چندان بدیگری نداده اند پس هر وصفی از اوصاف داخلی و خارجی مصطفیٰ علیه السّلام معجزه از معجزات است چنانکه عقل و علم و معرفت و محبوبیت و خلت و رسالت و جمال جهان آرای و مکارم اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام که هر یک صفتی از صفات مذکور بنقطهٔ نهایت ترقی کرده بود معجزه از معجزات مصطفیٰ علیه السّلام و هم چنین نعت مصطفیٰ علیه السّلام بر کافه جهانیان و آنگه مصطفیٰ علیه السّلام را مطهر و مزکی آفریدند و صحابهٔ مصطفیٰ علیه السّلام خیر الاصحاب در وجود آوردند و امت مصطفیٰ علیه السّلام را بهترین امم گردانیدند و مسجد مصطفیٰ علیه السّلام را فاضلترین مساجد ربع مسکون ساختند و روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام را عزتی بس شگرف ارزانی داشتند و علماء شریعت مصطفیٰ علیه السّلام را با انبیاء همسری دادند و مقامات قرب مشایخ طریقت مصطفیٰ علیه السّلام را غبطت انبیا گردانیدند و هر یک به نسبت آنکه جماهیر انبیا را داده بودند خارق عادت است و معجزهٔ مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام است و چون مصطفیٰ علیه السّلام مقصود آفرینش بود موی موی مصطفیٰ علیه السّلام را معجزه گردانیده بودند و از سر تا قدم معجزه ساخته و اعظم المعجزات مصطفیٰ علیه السّلام قرآن است که اعجاز آن دامن قیامت گرفته است و روز بروز معجز تر است.

فصل اول:

در بیان اعجاز قرآن که اکبر المعجزات مصطفیٰ علیه السّلام است.

در کتب ایمهٔ حدیث چند نوع در اعجاز قرآن مسطور است
نوع اول در اعجاز قرآن آن است که کلام الله صفت قدیم باری تعالی و علماء در صفات باری تعالی لا هو و لاغیره گفته اند و صفت کلام باری تعالیٰ در حالت نزول وحی بی حجاب انوار بروج مصطفیٰ علیه السّلام تجلی کرده است چه از روی مناسبتی که ارواح را باری تعالیٰ است روح مصطفیٰ علیه السّلام فیض تجلی را قابل تر بوده است ازان تجلّی بروح مطهر مصطفیٰ علیه السّلام می شد در دل منور مصطفیٰ علیه السّلام می افتاد و از کمال قدرت الله تعالی آثار تجلی صفت قدیم با حروف و الفاظ ملکی می آمیخت و از دل مصطفیٰ علیه السّلام بر زبان مصطفیٰ علیه السّلام بیرون می آید و حیثیت تجلی صفت قدیم که بر روح مصطفیٰ علیه السّلام چگونه می شد و کیفیت چگونگی القاء آثار وحی در دل مصفاء مصطفیٰ علیه السّلام و آمیزش معانی و قدس ملکوتی با حروف و الفاظ ملکی در ادراک عقول بشری نمی گنجید و فکر انسانی که جز معقولات بشری که متضمن قیاس و تشبیه بود در اندیشه او عجایبات دیگر در نمی آید درانچه قدیم با محدث چگونه ممتزج گردد در مسلهٔ قرآنیت سراسیمه و حیران می شود و آنکه کلام الله از دل و زبان مصطفیٰ علیه السّلام که محدث است چگونه بیرون آید و بصحت آمیزد و بسمعها رسد و بقلم و سیاهی بر کاغذ متنقش [منقش] گردد و در سینها محفوظ شود عقل بشری در حد عقیله می افتد و محققان سلف در مسئله قرآنیت فرموده این که از دستگیری عنایت برده های ملکی و ملکوتی از پیش دیده دل بر اندازند و بکشف الله بر سر روح و فوق ندهند مسئله قرآنیت بتحقیق روشن بشود و ازین جهت ادراک حقیقت قرآنیت از مشکلات است و چنانچه سلف

متشابهات را بیان نکرده اند مسئلهٔ قرآن را هم بیان شانی نفرموده و از جمله متشابهات تصور کرده و صلاح دین و دل مسلمانان دران دانسته که در مسئلهٔ قرآنیت عقل را پیشوا سازند و هم بدان مقدار که سلف گفته اند اعتقاد راسخ دارند و علماء دین که مقتداء امت بودند نوشته اند که نیست چاره صادقان و صلاح مومنان بجز آنکه در قرآنیت قرآن اعتقاد راسخ دارند که قرآن کلام الله است و غیر مخلوق است و همین است که در دلها محفوظ می گردد و از زبانهای ما بیرون می آید و بقلم و سیاهی بر روی کاغذ متنقش [منقّش] می شود وعَقل را در حیثیت آن مجالی و مساعی نیست که بحقیقت قرآنیت را فهم کند که چگونه شاخی از سدرة المنتهی ملکوت بقدرت ذوالقوة المتین در عالم ملک ساخته انداخته است و بعون الله و حکمته از شاخهای درخت ملک معانی قدس مثمر گشته و از نفاست معانی مذکور است که اگر جن و انس یکجا و یکدل شوند ویکدیگر را مدد و معونت نمایند نتوانند که آیتی همچو آیات قرآن از دل و زبان خود بیرون آرند و هم ازان جهت که قرآن کلام الله غیر مخلوق است اکبر المعجزات مصطفیٰ علیه السّلام شده است و نوع دوم در اعجاز قرآن آنست که قرآن در ایامی بر مصطفیٰ علیه السّلام منزل شده است که دران ایام فصاحت و بلاغت و شاعری در عرب بکمال رسیده بود و بر سر بالغان و فصیحان و شاعران و خطیبان عرب فضول انا و لاغیری داشته چون فصیحان و بلغای عرب فصاحت عبارت و بلاغت ترکیب و جزالت اسالیب و بدایع تالیف و ایجاز الفاظ و کثرت معانی وحسن نظم قرآن می شنیدند حیران و سراسیمه می شدند و پیش بلاغت و فصاحت قرآن سجده می کردند و هر که در قبیله فصیح تر و بلیغ تر بودی

باستماع آیات قرآن زودتر ایمان تلقی کردی و نوع سیوم در اعجاز قرآن آنست که هرچه از غیب که ظهور آن در عالم ملک تعلق دارد در قرآن منزل شده است چه در حیات مصطفیٰ علیه السّلام و چه بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام در عصر صحابه و چه اعصار تابعین و تبع تابعین و چه در قران متأخره و چه تا قیامت هم چنان معاینه شد و همچنان معاینه می شود و همچنان خواهد شد و هرچه در قرآن از اخبار ملکوت و احوال قیامت منزل شده است معاینه شدنی است و نوع چهارم در اعجاز قرآن آنست که آنچه در توریت و انجیل و جمیع کتب آسمانی در مجلدات بسیار منزل شده است بعبارت و اشارت صریح و کنایت و ظاهر و باطن قرآن مدرّج است و اسراری که بحروف مقطعات در قرآن منزل شده است در دیگر کتب سماوی منزل نشده است و نوع پنجم در اعجاز قرآن آنست که در کتب سالفه تحریف تبدل را امتناع بوده است چنانکه جهود و نصاری چندین احکام توریت و انجیل را تحریف و تبدیل کرده اند و در قرآن تحریف و تبدیل را مجال و مساغ نیست و ممکن نیست که آیتی را از تلقاء نفس خود در قرآن درآرند و یا آیتی از قرآن بدر برند و نوع ششم در اعجاز قران آنست که قرآن را چند بطن است و معانی قرآن محصور نیست و علوم اولین و آخرین در قرآن مدرج شده است و چندان مجلدات تفسیر قرآن نوشته اند و اگر چند دیگر نویسند هم معانی قرآن محصور نگردد که قرآن کلام الله است و دربیان معانی کلمات خدا اگر دریا سیاهی شود هم بنهایت نرسید و باری تعالی هم در قرآن فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و نوع هفتم در اعجاز قرآن آنست که هر معجزهٔ که

پیغامبری را داده بودند اعجاز آن هم در حیات آن پیغمبر مشاهده شده است مگر قرآن که اکبر المعجزات سید الانبیا است که اعجاز قرآن قرنا بعد قرن و عصرا بعد عصر در میان جماهیر بنی آدم هر زمان شگفته و هر لحظه تازه ترست و اعجاز مذکور تا دامن قیامت شگفته و تازه خواهد بود و آنکه قرائت قرآن که کلام باری تعالی است مخلصان را وسیلت وصول الی الله می شود و مذنبان را واسطه نجات من عذاب الله می شود واخلاق سیئه از قرات قرآن باخلاق مرضیه تبدیل و تغیر [تغییر] می پذیرد و زبانهای ملوث و دلهای مکدر را از قرائت قرآن تصفیه و تزکیه حاصل می آید اعجاز در اعجاز است و درعظمت قرائت قرآن امام السنت احمد حنبل گفته است که من باری تعالی را سیصد و شصت کرت در خواب دیدم و در هر کرتی مناجات می کردم و میگفتم الهی بِمَ یصل العبد الیک اعنی بار خدایا بنده بتو بکدام عمل رسد از حضرت بی نیازی جواب می شنیدم که بقرات قرآن یعنی بندۀ من بخواندن قرآن بمن رسد ولا در کرت آخر مناجات کردم و گفتم بفهم او بغیر فهم اعنی با آنکه خواننده معنی قرآن داند و یا نداند بتو رسد درین کرت هم جواب شنیدم که بقرائت قرآن یعنی بندۀ من بخواندن قرآن بمن رسد و در کرت آخر مناجات کردم و گفتم بفهم او بغیر فهم اعنی با آنکه خواننده معنی قرآن داند یا نداند بتو رسد درین کرت هم جواب شنیدم که بفهم اوبغیر فهم اعنی خواننده قرآن معنی قرآن فهم کند و یا نکند بمن رسد و باجماع علمای آخرت و مومنان است زیادت کننده ایمان قرآن است و منورباطن مومنان قرآنست ومعدن علوم اولین و آخرین قرآن است و منبع حکم سید المرسلین قرآن است و مبنی شرع خاتم النبیین قرآنست و اسرار نامه الٰهی قرآن

است و مخبر علم خدای قرآن است و مبین حشر و قیامت قرآن است و مفسر جزاء آخرت قرآن است و قاید صراط مستقیم قرآن است و هادی شاه راه قویم قرآن است و مبشر نعیم بهشت قرآن است و منذر عذاب دوزخ قرآن است و واسطه ترقی نکوکاران قرآن است وسیلت نجات گنه کاران قرآن است رساننده بقربات قرآن است بیرون آرنده ظلمات قرآن است عمده دین حنفی قرآن است معتصم شریعت محمد قرآن است و اکبر المعجزات مصطفیٰ علیه السّلام قرآن است و اظهر الکرامات مصطفیٰ علیه السّلام قرآن است و عروه اجتهاد مجتهدان قرآن است و حبل المتین متعبدان قرآن است و دستگیر علماء شریعت قرآن است و دست آویز مشایخ طریقت قرآن است و ملجاء مضطران درمانده قرآن است و مفرع درماندگان حیران گشته قرآن است و کعبهٔ حاجات زندگان قرآن است و فریاد رس عجز مردگان قرآن است و در معجزه که صفت قدیم حضرت عزت جلوه کند در اعجاز او نطقاً و سمعاً و قرائةً و حفظاً و ترکیباً و عبادةً و فصاحةً و بلاغةً و ظاهراً و باطناً و عِلماً و عقلاً و اعتقاداً و معرفةً و ایماناً و اسلاماً خواص و عوام اهل اسلام را شکی و شبهتی نبود و کمالات عزت و عظمت قرآن در حوصله عوام گنجد که شه باز معرفة الله تعالی در سینه او پرواز کرده باشد و بسیاری از اسرار ملکوت بر او کشف شده باشد.

فصل دوم :

در بیان معجزهٔ اطاعت مه و آفتاب که بامر الله عز و جل مصطفی علیه السّلام را اطاعت نموده اند.

و قرآن در معجزهٔ انشقاق قمر که باشارت مصطفی علیه السّلام مه دو پرکاله شده است و بر دو کوه افتاده می فرماید قوله تعالی

اقتربت الساعة و انشق القمر و مفسران مر اجزاء دو پر کاله شدن مه باشارت انگشت مصطفیٰ علیه السّلام در سورۂ مذکور باشباع آورده اند و معجزه را که باری تعالی بیان کرده است وراء آن بیان بیانی دیگر نتواند بود در کتاب شرح السنة از ماجرای معجزۂ مذکور عبدالله بن مسعود و جمعی روایت می کنند که ما دیدیم و بیشتری از مکیان هم دیدند که از اشارت انگشت مصطفیٰ علیه السّلام ماه دو پر کاله شده و بر دو طرف کوه مکه افتاده و بو جهل از مشاهده در پر کاله شدن مه گفت که محمد ساحر است و بر مه سحر کرده است که ماه دو پر کاله شده می نماید و دیگر از بزرگان قریش گفتند که وجود مه در مکه و در مواضع دیگر حکم دارد که اگر بحقیقت ماه از اشارت محمد دو پر کاله شده است چنانچه ما دیدیم دیگران هم در مواضع خود دیده باشند پس ما را از آیندگان اطراف تفحص باید کرد و از برای تفحص ماجرای مذکور چند روز مکیان از مکه بیرون می آمدند و بر سر راهها از مسافران تفتیش می کردند و می پرسیدند که شما در مواضع خود شگفتی دیده اید یا نه آیندگان اطراف متفق اللفظ والمعنیٰ پیش قریش می گفتند که شب در فلان وقت در فلان موضع ما دیدیم که ماه آسمان دو پر کاله شد و در دو طرف افتاد و متواتر اخبار ماجرای مذکور چون بسمع ابوجهل رسید ابوجهل از نهایت عداوت مصطفیٰ علیه السّلام با قریش گفت که مصطفیٰ علیه السّلام ساحری استاذ است چنانکه سحر او مکیان را ماه دو پاره شده نموده است در کل مواضع دیگر مردمان را هم چنان نموده است و از اقرار ابوجهل قرآن می فرماید و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا هذا سحر مستمر اعنی اگر مکیان آیتی از آیات ما بر صدق نبوت محمدؐ می بینند می گویند که این سحر مستمر است که

در همهٔ جهان نموده شده است و از صحابه منقول است که آفتاب بامر الله تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را دو کرت اطاعت نموده است و از کرت اول امام محمد اسحاق در کتاب زیادت مغازی آورده است الی اسری برسول الله صلی الله علیه و سلم و اخبر قومه بالرفعة و العلامة التی فی العیر قالوا متی یجئ قال یوم الاربعاء فلما کانت الیوم اشرقت قریش ینظرون و قد ولی النهار و لم یجئ فدعی رسول الله صلی الله علیه و سلم فزید فی النهار ساعة و حبست علیه الشمس اعنی امام محمد اسحاق از صحابه روایت می کند که در مصطفیٰ علیه السّلام را معراج شد و از معراج خود مکیان را اخبار کرد و گفت که اول من در بیت المقدس رفتم و از آنجا بر آسمانها عروج کردم مکیان نشان راه بیت المقدس از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند مصطفیٰ علیه السّلام با ایشان گفت که کاروانی چنین و چنین از جانب شام در مکه می آید و از مکه تا آنجا که من ایشان را دیده ام چندین منزل است مکیان از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند که آن کاروان در مکه کی رسد مصطفیٰ علیه السّلام گفت روز چهار شنبه آن کاروان در مکه خواهد رسید و روز چهار شنبه قریش از مکه بیرون آمدند و بر سراه شام رفتند و انتظار آن کاروان می کردند و نظر در راه می انداختند و با یکدیگر می گفتند که اگر محمدً راست گفته است این زمان آن کاروان خواهد رسید و نشانیهای که محمد دران کاروان گفته است ما خواهیم دید و ایشان دران انتظار بودند که روزی بگشت [گذشت] و سایه پیشتر دوید کاروان نرسید و قریش نعره زدند و شور بر آوردند و با یکدیگر بر طریق شماتت گفتند که چنان که رسیدن کاروان دروغ شد هرچه محمد از قصهٔ معراج می گوید دروغ است دران محل مصطفیٰ علیه

السّلام از خدا درخواست تا یکساعت در روز زیادت گرداند باری تعالی از معجزهٔ صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام یک ساعت آنروز زیادت گردانید و بقدرت خدا و معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام آفتاب از سیر خود محبوس گشت و هم در روز چهار شنبه کاروان شام در مکه رسید و آن نشانیهای که مصطفیٰ علیه السّلام گفته بود دران کاروان مشاهده شد و مومنان را یقین ایمانی بیفزود و دشمنان خجل گشتند و در کرت دوم آفتاب غروب کرده را از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام باز طالع گردانیدند ماجرای مذکور از اسماء بنت عمیس بدو اسناد روایت کرده اند عن اسما بنت عمیسؓ من طریقین ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یوحی علیه و راسه فی حجر علی وهو یشتغل بنزول الوحی فلم یصل العصر حتی غربت الشمس فقال النبی صلی الله علیه و سلم ان صلی العصر قال لا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انه کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردِ علیه الشمس قالت اسماء فرأیتها غربت ثم رأیتها طلعت بعد ما غربت و وقعت علی الجبال و الارض و ذالک فی الصهباء من خیبر و قال علماء الحدیث و هذان الحدیثان ثابتان و رواتهما ثقات و لا سبیل لانکارهما لانهما فی غایة الشهرة اعنی از اسماء دختر عمیسؓ در دو حدیث بدو اسناد روایت شده است که در زمین خیبر موضعی است که آنرا صهبا گویند و مصطفیٰ علیه السّلام در آنجا نزول کرده بود که وقت نماز دیگر درآمد و همان زمان وحی منزل شد و آن زمان که بر مصطفیٰ علیه السّلام وحی منزل شدی مصطفیٰ علیه السّلام از تاب برفتی و تغیری تمام در مصطفی علیه السّلام پیدا آمدی و حالتی ظاهری که هر که دران حالت در مصطفیٰ علیه السّلام نظر انداختی متحیر گشتی و از معالی بینهٔ آن حالت

نـزدیـکان مصطفیٰ علیه السّلام دست و پا گم کردندی و در بایستی که مـصـطـفیٰ عـلیـه السّلام ازان تغیر بخود باز آید و آن زمان که در صهبا وحی بـر مـصـطـفیٰ علیه السّلام منزل شد مصطفیٰ علیه السّلام بر کنار عـلی مرتضی تکیه کرده بود چنان نزول وحی مشغول گشته که وقت عصر بگذشت و آفتاب غروب کرد و بعد فراغ مشغولی وحی مصطفیٰ عـلیـه السّـلام از عـلـی مـرتـضـیؓ پرسید که نماز دیگر گزارده ایم علی مـرتـضـیؓ گـفت نگذارده ایم مصطفیٰ علیه السّلام دعا کرد و گفت بار خـدایـا تـو مـی دانـی کـه بـنـدۀ تو در طاعت تو و طاعت رسول تو اعنی جبریل مشغول بود نماز دیگر ادا نتوانست کرد آفتاب غروب کرده را بـقـدرت خـود فرمان ده تا باز طلوع کند اسما می گوید که من دیدم که آفـتـاب غـروب کـرده باز طلوع کرد و شعاع آفتاب در کوهها و زمینها ظـاهـر شـد و آفـتـاب بـلـنـد بـر آمـد و مـصـطفیٰ علیه السّلام نماز دیگر بـجـمـاعـت و بوقت ادا کرد و علماء حدیث نوشته که حدیث مذکور از اسـمـا بـنـت عـمیس بدو اسناد روایت کرده شده است و راویان هر دو اسـنـاد از ثـقـات انـد و حدیث مذکور در میان ایمه حدیث شهرتی تمام دارد و انکار را درین حدیث راه نیست.

فصل سوم:

در بـیـان معجزۀ آب که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام بیرون زدی.

در کـتـاب الـسـنـن از صـحـابـه مرویست که در وقت تشنگی و درمـانـدگی از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام آب چنان بیرون آمدی که از چشـمه بیرون آید و بارها لشکر تشنه شدی و بر کسی آب نبودی از آبی کـه انـگشـتـان مـصـطفی علیه السّلام بیرون زدی سیر گشتندی و

معجزۂ مذکور را جماعتی از صحابه روایت کرده اند قال علمای حدیث رُوی حَدیثُ ینبع الماء من اصابع النبی صلی الله علیه و سلم جماعة من الصحابة منهم انسؓ و جابرؓ و عبدالله بن مسعودؓ و از معجزۂ آب که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام بیرون زدی از انس مالکؓ مروی است عن انس بن مالکؓ رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حانت صلوة العصر فالتمس الوضوء فلم یجدوه فان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ فوضع رسول الله صلی الله علیه و سلم یده الاناء و امر الناس ان یتوضؤا منه قال فرایت الماء ینبع من اصابعه حتی توضأ من عند آخرهم قال کم کنتم قال زهاء ثلاثمأیة و هم بالزوراء عند السوق اعنی انس مالک گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در موضع زورا که آن نزدیک بازار است نشسته بود و آن موضع از آبادانی مدینه دور است که وقت نماز دیگر درآمد و یاران را بوضو حاجت افتاد آنجا آب نبود آوند وضو ساختن در پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند مصطفیٰ علیه السّلام دست دران آوند نهاد و مردمان را فرمود تا ازان آوند آب بردارند و وضو بسازند و من دیدم که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام آب بیرون می زند و آوند پر میشد و یاران ازان آوند آب بر می گرفتند و وضو می ساختند تا هر همه از آب آن آوند وضو ساختند انس مالکؓ را پرسیدند که شما چند کس بودید که آب ازان آوند برداشتید انس مالکؓ گفت که ما در خانه بسیصد مرد بودیم که آب ازان آوند برداشتیم و هم از معجزۂ آب که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام هم چنان بیرون آمدی که از چشمه ساری بیرون آید جابر بن عبدالله گفته است که لشکر مصطفیٰ علیه السّلام در حدیبیه از بی آبی درماند و مردمان تشنه شدند و پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و

بیک زبان با مصطفیٰ علیه السّلام گفتند که در تمامی لشکر بر کسی آب نمانده است مگر درین رکوه که در پیش آنست و مصطفیٰ علیه السّلام چون بی آبی و درماندگی مردمان شنید هم ازان رکوه پر آب که در پیش مصطفیٰ علیه السّلام نهاده بودند وضو بساخت و دست خود بران رکوه نهاد آب از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام روان شد و ما همه می دیدیم که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام آب چنان بیرون می آمد که از چشمه ساری بیرون آید و لشکر مشکها و مطهرهای خود را پر می کردند و می بردند و راوی حدیث از جابرؓ پرسید که دران لشکر چند کس بودند جابرؓ گفت که یک هزار و پانصد نفر بودیم که از رکوه مصطفیٰ علیه السّلام آب برداشتیم و ما را کفایت شد و چندان آب از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام بیرون می آمد که اگر در لشکر صد هزار آدمی بودی کفایت کردی و از معجزهٔ مذکور ولید بن صامت روایت می کند که در غزو بواط روزی لشکر مصطفیٰ علیه السّلام را بی آبی پیش آمد و بر کسی آب نماند آن روز هم دیدیم که مصطفیٰ علیه السّلام دست در آوند نهاده بود و از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام بطریق چشمه آب بیرون می آمد و مردمان ازان آوند مشکها و مطهرها پر می کنند و آب کم نمی شود و هم از ماجرای غزو بواط جابر عبد اللهؓ می گوید که در غزو بواط تمامی لشکر مصطفیٰ علیه السّلام از تشنگی درمانده بود و من دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام دست خود در کاسهٔ بزرگ نهاده بود و بسم الله گفته از انگشتان مبارک مصطفیٰ علیه السّلام آب چنان بیرون میزد که آن کاسه پر می شد و آب بیرون می افتاد و خلقی از آن کاسه مشکها و مطهرها پر می کردند و چون تمامی لشکر آب برداشت مصطفیٰ علیه السّلام دست

ازان کاسهٔ بزرگ بیرون آورد و آن کاسه همچنان پر بود و از معجزهٔ مذکور امام مالکؒ در مؤطا آورده است که معاذ جبلؓ گفته است که ما در غنه و تبوک با مصطفیٰ علیه السّلام بودیم روزی نزدیک چشمه فرود آمدیم بر امید آنکه آنجا آب خواهد بود چون تفحص کردند دیدند که دران چشمه قطره آب نبوده است و لشکر از دور آمده و مانده بود و دران نزدیکی آبی دیگر نبود و تمامی لشکر تشنه بود و چون در آن چشمه آب نیافتند و خشک شده دیدند حیران ماندند و ما بدستها آن چشمه را بکاویدیم و قدری آب بیرون آوردیم و مصطفیٰ علیه السّلام ازان آب وضو ساخت و بدست خود ازان آب وضو خود را دران چشمه انداخت دیدیم که در ساعت ازان چشمه آب از زیر زمین بیرون آمد و آن چشمه از آب مالا مال گشت و تمامی لشکر ازان آب بیاسود و مشکها و رکوها پر کردند بوقت آنکه آب از زیر زمین بالا می آمد آوازی بمثل آواز صاعقه در گوش ما می رسید و دران روز مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که ای معاذؓ اگر عمر تو بدرازی کشد هر بار که بر سر این چشمه برسی از آب پر بینی و بعد ازین هرگز این چشمه خشک نشود و هم از معجزهٔ آب انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام اکوعؓ و ابوقتادهؓ روایت می کنند که ما در بسیار غزوها و سفرها برابر مصطفیٰ علیه السّلام می بودیم که ناگه آب از لشکر کم شدی و آن قدر نماندی که یک آدمی ازان آب سیر شود و لشکر را در ماندگی سخت پیش آمدی دران هنگام مصطفیٰ علیه السّلام گهی در رکوه و گهی در کاسهٔ بزرگ دست بنهاد و قدری آب در آن رکوه و کاسه بریختندی و ما میدانیم که مصطفیٰ علیه السّلام دران رکوه و کاسه چیزی خواندی و بدمیدی و یا آب دهن خود در آن بینداختی و

لکن ما می دیدیم که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام آب چنان بیرون می آمدی که از چشمه سارها بیرون آید و ازان آوند که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام آب پر شدی چند مشکها و مطهرها پر کردندی و تا آخر که همه فارغ شدندی آن آوند پر بودی و از معجزهٔ مذکور از عمر خطابؓ مروی است که عمرؓ گفته است که در جیش العسرة لشکر مصطفیٰ علیه السّلام را تنگچه سخت پیش آمده بود و بر کسی توشه نمانده و هم دران ایام روزی مارا بی آبی و تشنگی هم پیش آمده بود آب از لشکر بکلی کم شد و حال تشنگی بجای رسید که مردی بود میان ما که از غلبه تشنگی شتر خود را بسمل کرد و رودهٔ او را می شیلید و آبی که ازان روده بیرون می آمد می خورد و چون تشنگی خلق بنهایت رسید ابوبکر صدیقؓ مصطفیٰ علیه السّلام را بر آن آورد که ازان مصطفیٰ علیه السّلام بدعا مشغول شد و هنوز مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر از آن مقام باز نگشته بودند که ابری از آسمان بر سر لشکر برآمد و چندان بارید که همهٔ لشکر سیر و پرشدیم و آوندهای آب پر کردیم و می دیدیم که ابری بر آمده بود و آن ابر بر لشکر مصطفیٰ علیه السّلام می بارید وقطرهٔ جای دیگر نمی چکید و هم ازین معجزه در صحاح اخبار منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام در غزوی می رفتند و بر سر آبی رسید پرسید که این آب را چه گویند یاران گفتند که آب مذکور را نیسان میخوانند و آب این حوض بغایت شور است و چنان تلخ است که در حلق فرود نمی رود مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که من این آب را نعمان نام کردم و این آب شیرین است و همان زمان یاران شنیدند که مصطفیٰ علیه السّلام آن آب را شیرین گفت دران حوض رفتند و آب چشیدند دیدند که آب حوض شیرین و خوشگوار

شده است و ازان تاریخ تا امروز آن آب را نعمان می گویند و شیرینی آن آب دران زمین مشهور و معروفست و عمر بن شعیبؒ می گوید که معجزهٔ مذکور در مصطفیٰ علیه السّلام پیش از بعث هم مشاهده می شد که روزی ابو طالب در سفری می رفت و مصطفیٰ علیه السّلام را با خود ردیف کرده بود و ابوطالب در موضع ذی المجاز تشنه شد و در مشک خود تتبع کرد دید که یک قطره آب نمانده است دران معرض ابو طالب با مصطفیٰ علیه السّلام گفت ای محمدً من تشنه ام و در مشک یک قطره آب نیست مصطفیٰ علیه السّلام در زمان از استر فرود آمد و قدم بر زمین زد دید که چشمهٔ آب از زمین بیرون آمد مصطفیٰ علیه السّلام ابو طالب را گفت که از اشتر فرود آیی و ازان چشمه آب بخور و مشک پر کرده برداشت و دریافت که مصطفیٰ علیه السّلام را برای کاری بزرگ در وجود آورده اند و ایمهٔ حدیث نوشته اند که معجزهٔ آب که از انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام بیرون آمدی لشکر را مشاهده شده است و از بسیاران نقل شده و احادیث استسقا خارج احادیث معجزهٔ مذکور است که وارد شده است.

فصل چهارم:

در بیان معجزهٔ تکثیر طعام قلیل که صحابه را از مصطفیٰ علیه السّلام معاینه شده است .

تکثیر طعام قلیل که از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شده است عمر خطاب و ابوهریرهؓ و سلمه اکوعؒ روایت کرده اند که غزوی اندر غزوات مصطفیٰ علیه السّلام تنگی طعام بحدی پیش آمد که بر هیچکس توشه نماند که قوت یک روز بمراد کفایت کند یاران از حال درماندگی لشکر پیش مصطفیٰ علیه السّلام باز نمودند مصطفیٰ علیه

السّلام فرمود تا نطع نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام فراز کردند و فرمود هر که در لشکر از اندک و بسیار طعامی و خرمای مانده باشد بیارند و برآن نطع بریزند و در توشهٔ دانهای خود اصلا و البته چیزی ندراند و بر هر که در لشکر از جنس طعامی چیزی مانده بودی آورد و در نظر مصطفیٰ علیه السّلام بران نطع می ریخت و مردی بود در لشکر که بر دیگ خود طعام مانده بود او همان طعام خود می آورد و بران نطع می انداخت و سلمه بن اکوعؓ می گوید که دران روز بر من مقدار یک نیشکر گوسپند طعام مانده بود من همان راآوردم وبران نطع انداختم و کسی که در تمامی لشکر دران روز طعام بیشتر آورد از یک پیمانه خرما زیادت نبود و چون بقیه طعام تمامی لشکر بران نطع ریخته شد مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا در لشکر ندا کنند که هر همه توشه دانها و جوالهای خود را بیارند و ازان طعام که بران نطع ریخته بودند پر کنند و ببرند باری تعالی از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام آن طعام اندک را بسیار گردانید و برکتی پیدا آورد که تمامی لشکر توشه دانها و جوالهای خود را پر کردند و برداشتند و بعد آن هر که همه فارغ شدند دیدند که مبلغ طعام برآن نطع مانده بود و هم از معجزه تکثیر طعام قلیل ابوهریرهؓ می گوید که در ایام غزو تبوک در لشکر مصطفیٰ علیه السّلام مخمصه افتاد و کار طعام بدشواری کشید و لشکر را درماندگی سخت پیش آمد روزی مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که بر تو چیزی از طعام مانده است من گفتم که در توشه دان من چند خرماء معدود مانده است مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که این توشه دان خود را بر من بیار من توشه دان خود را پیش مصطفیٰ علیه السّلام بردم دران توشه دان بقیاس هفده خرما مانده بود یا هزده مصطفیٰ علیه السّلام دست در

توشه دان من کرد و چند خرما ازان بکشید و پیش خود ریخت و بران چند خرما دعای خواند و دمید و مرا فرمود ده کان نفر را از یاران بیار تا بنوبت ازین خرما که من پیش خود ریخته ام تناول کنند و من ده کان نفر را می طلبیدم و می آوردم و ایشان پیش مصطفیٰ علیه السّلام می نشستند و ازان چند خرما که مصطفیٰ علیه السّلام پیش خود ریخته بود بمراد میخوردند و سیر می شدند و ایشان می خاستند دیگران بنوبت در می آمدند و دران خرما ریخته چندان برکت پدید آمد که تمامی لشکر ازان خرما سیر شد و بعد از فراغ مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت آن قدر خرما که تو از توشه دان خود کشیده بودی ازین خرما بستان و در توشه دان خود انداز و دست در توشه دان خود می کن و خرما بیرون می آر و من بیشتر ازان خرما که از توشه دان خود کشیده بودم از پیش مصطفیٰ علیه السّلام بر گرفتم و در توشه دان خود انداختم و باری تعالی از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام در توشه دان برکتی پیدا آورد که در حیات مصطفیٰ علیه السّلام و حیات ابوبکرؓ و عمرؓ هر چند خرما که مرا بایست شدی از توشه دان بیرون آوردمی و هم ازان بخوردمی و طعام کردمی و کرات از خرمای توشه دان شتران بار کنانیده بودم و از معجزه مصطفیٰ علیه السّلام هرچند خرما که ازان توشه دان خرج می کردم خرما کمی نمی شد و در روز قتل عثمان ذوالنورینؓ که غوغاییان درآمدند و در خانه های مسلمانان غارت شد من آن توشه دان های دادم نمی دانم که بدست که افتاد و از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام تکثیر طعام قلیل جابر بن عبد اللهؓ روایت کرده است که در ایّام خندق که مکّیان بحرب در مدینه آمده بودند و مدینه را گرد گرفته و راههای کاروان را بسته شده و در مدینه تنگی طعام

بحدی رسیده بود که مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام گرسنگی می کشیدند و یاران خندق می کاویدند و شبها پاس می داشتند تا دشمنان در نیایند و دران چند روز بیشتر صحابه را سختیها پیش آمده بود روزی مرا در خاطر گذشت که طعام بپزایم و مصطفیٰ علیه السّلام را با چند یاران بر آن طعام بطلبم هم برین از یک پیمانه آرد جو چند نانی پزانیدم و بره گوسپند ذبح کردم و پختم و مصطفیٰ علیه السّلام را با چند یاران معدود بران طعام در خانه بردم و آن طعام را در نظر مصطفیٰ علیه السّلام آوردم مصطفیٰ علیه السّلام آب دهن خود با طعام ما یار کرد و مرا فرمود که بر همه یاران که خندق می کاوند برین طعام طلب کن جابر سوگند خدا یاد کرده است که من زیادت از هزار نفر را بران طعام اندک صلا گفتم و مهاجر و انصار جوق جوق در خانه من در می آمدند و ازان طعام می خوردند و سیر میشدند و باز بر سر کاویدن خندق می رفتند و آخر که آن همه فارغ گشتیم دیدیم که از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام نانی و گوشتی که پخته بودم برقرار خویش مانده است و هم از معجزهٔ تکثیر طعام قلیل ابو ایوب انصاریؓ گفته است که من در مدینه مردی مسکین بودم و هم در اوایل ایامی که مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه آمد قدری طعام ساختم که مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر صدیقؓ را بس کند هر دو را در خانهٔ خود دعوت کردم و طعام در نظر مصطفیٰ علیه السّلام آوردم چون مصطفیٰ علیه السّلام را نظر بر طعام قلیل من کرد مرا گفت برو سی نفر از اشراف مدینه برین طعام طلب کن و بیار من سی نفر را طلب کردم و آوردم و ایشان ازان طعام خوردند و سیر شدند و باز گشتند دیدم که طعام برقرار خود مانده است و باز مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که شست نفر دیگر را طلب

کردم و آوردم و همان طعام پیش ایشان کشیدم و ایشان نیز هم ازان طعام سیر شدند و باز گشتند و باز کرت سیوم مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که هفتاد نفر دیگر را برین طعام بیار من هفتاد کس دیگر را بر آن طعام آوردم و ایشان هم ازان طعام سیر شدند و آخر دیدم که من در پیش مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر آن طعام برقرار خود مانده است و هر طایفه که در خانهٔ من می آمدند معجزهٔ مذکور را معاینه می کردند در زمان به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان می آوردند و در آن روز از آن طعام اندک من صد و هشتاد کس از اهل مدینه از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام سیر شدند و باز گشتند و بروایت اسلام رسیدند و هم از معجزهٔ تکثیر طعام قلیل سمره بن جندبؓ روایت کرده است که روزه کاسهٔ پر از گوشت پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند و من دیدم که از بامداد تا شب مردمان بنوبت در می آمدند و از آن کاسه گوشت می خوردند و سیر می شدند و باز می گشتند و تا شب از آمد و شد مردمان خالی نبود و ازان کاسه از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام چیزی کم نمی شد و هم سمرهؓ گفته است که من یک صاع نان جو پختم و یک گوسپند ذبح کردم و هر دو پهلوی گوسپند بریان نهادم و گوشت دیگر را در دیگ پختم و دو کاسه پر کردم و مصطفیٰ علیه السّلام را بران طعام طلبیدم و آن طعام را در پیش مصطفیٰ علیه السّلام کشیدم و از برکت آنکه مصطفیٰ علیه السّلام دست بران طعام برد آن طعام چندان شد که بخدا که صد و سی کس را ازان طعام نصیب کردم و چندین پرکالهای گوشت ازان پهلوهای بریان کرده می بریدم و بخلق میدادم و در آخر چندین طعام پیش من بماند که من آنرا پیش شتران انداختم و از معجزهٔ مذکور ابو عمر انصاریؓ می گوید که طعامی اندک ساختم و مصطفیٰ

علیه السّلام را بران طعام طلبیدم و آن طعام را در پیش مصطفیٰ علیه السّلام کشیدم و از برکت آنکه مصطفیٰ علیه السّلام دست بر آن طعام بزد آن طعام چندان شد که بخدا که صد و سی کس را از آن طعام نصیب کردم و چندین پر کالهای گوشت ازان پهلوها بریان کرده می بریدم و بخلق میدادم و در آخر چندین طعام پیش من بماند که آن را پیش شتران انداختم و از معجزهٔ مذکور ابو عمر انصاری می گوید که من طعامی اندک ساختم و مصطفیٰ علیه السّلام را بران طعام طلبیدم و پیش مصطفیٰ علیه السّلام آن طعام کشیدم چون نظر مصطفیٰ علیه السّلام بر آن طعام اندک من ا فتاد مرا فرمود که جمله دوستان و آشنایان خود را هم برین دعوت کن من بر آن طعام اندک چندین خلق را طلبیدم از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام هر همه ازان طعام سیر شدند و از معجزهٔ تکثیر طعام قلیل ابو طلحهؓ روایت می کند که روزی انس مالکؓ خادم مصطفیٰ علیه السّلام چند قرص جو در جامه پیچیده زیر بغل گرفته آورد و پیش مصطفیٰ علیه السّلام نهاد مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا آن قرصها را پر کالها کنند و پیش حاضران بکشند ابو طلحهؓ می گوید که من دران مشاهده کردم که هفتاد هشتاد نفر ازان پر کالها سیر شدند و بعضی می نشستند و بعضی می خاستند و بمراد می خوردند و ما دانستیم که آن از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام بوده است و الا ازان قدر طعام چندان نفر سیر نشدند و هم ازین معجزه در حدیث ابو هریرهؓ آمده است قال ابوهریره امرنی النبی صلی الله علیه و سلم إن ادعو له اهل الصفة فتبعتهم حتی جمعتهم فوضعت بین ایدینا صفحة فاکلنا ما شئنا و فرغنا و هو مثلها حین وضعت الا ان فیها اثر الاصابع اعنی ابوهریرهؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود تا اهل

صفه را بخوانم و بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام بیارم و من تتبع کردم و
هر همه را جمع کردم و بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام هر همه را آوردم
و دران ایام اهل صفه بسیار شده بودند مصطفیٰ علیه السّلام هر همه را
درون طلبید پیش خود و فرمود تا یک کاسهٔ بزرگ را از طعام پر
کردند و پیش ما کشیدند و ما را چنانچه می بایست ازان کاسه طعام
بمراد تناول کردیم و سیر شدیم و بعد از فراغ دیدم که آن کاسه از
طعام پر مانده است و دران کاسه اثر انگشتان مصطفیٰ علیه السّلام می
نمود دریافتم که تکثیر طعام قلیل که چندین نفر را کفایت کرد از
معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام بود وهم ازین معجزه علی مرتضیؓ گفته اند
که روزی مصطفیٰ علیه السّلام چهل مرد را از بنی عبد المطلب که همه
اقرباء مصطفیٰ علیه السّلام بودند در خانهٔ خود مهمان طلبید و درمیان
آن قوم مردانی بودند که هر یک از درشتی و جسامت یک شتر بچه و
یک مشک آب تنها بخورد و در خانهٔ مصطفیٰ علیه السّلام یک مد
طعام بجهت ایشان پخته بودند هم ازان قدر طعام و از یک مشکیزه
آب ایشان هر همه سیر شدند و من دیدم که نه ازان طعام چیزی کم
شده بود و نه ازان مشکیزه آب قطره نقصان گشته و هم از معجزهٔ
مذکور انس مالکؓ گفته است که در تزویج زینب بنت جحش اسدیؓ
مصطفیٰ علیه السّلام یک مد خرما را حریره سازانیده بود و مرا فرموده
که فلان و فلان را بخوان و چند کس را بتعین نام گرفت و آخر فرمود
که هر کرا از میان یاران به بینی بخوانی و من هفتاد و دو کس را از
صحابه طلبیدم و در خانهٔ مصطفیٰ علیه السّلام آوردم و خانه و حجره
از ایشان پر شد و مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا آن حریره خرما را در
آوندی بزرگ انداختند و آن آوند را پیش مصطفیٰ علیه السّلام نهادند

مصطفیٰ علیه السّلام سه انگشت خود را در آن کاسه انداخت و گفت تا بنوبت چندگان نفر بنشینند و ازان کاسه تناول کنند همچنان کردند و هر هفتاد و دو نفر ازان کاسه سیر شدند و آخر دیدم که آن کاسه همچنان پر مانده است و هم از معجزهٔ تکثیر طعام قلیل از عمر خطابؓ مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام در غزوی عزیمت می فرمود و خرمنی از خرما موجود بوده است مصطفیٰ علیه السّلام ازان خرمن بعضی یاران را زواده داد و چند همانه خرما بته آن خرمن ماند و دران حالت که مصطفیٰ علیه السّلام ازان مجلس بخاست چهار صد شتر سوار بمدد لشکر مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه رسید و بر ایشان زوادهٔ غزو موجود نبود و عمر بن خطابؓ می گوید من حاضر بودم مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که برو این چهار صد شتر سوار را از آن خرما ته مانده زواده بده من گفتم یا رسول الله ازان خرما ته مانده زواده چندین سوار چگونه مستغرق خواهد شد مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت تو برو و به بین که ازان خرما ته مانده زواده این سواران چگونه کفایت خواهد کرد من برفتم و بر سر خرما ته مانده بنشستم و آن سواران را گفتم که جوالهای خود را ازان خرما پر کنند و ایشان هر چند جوالهای خود را پر میَ کردند ازان خرما ته مانده چیزی کم نمی شد تا هر چهار صد سوار جوالهای خود را پر کردند و آن خرما ته مانده همچنان باقی ماند و از معجزهٔ مذکور در صحاح احادیث مسطور است که مصطفیٰ علیه السّلام در تزویج فاطمه زهراؓ ضیافت کرد و فرمود تا چهار پنج مد طعام به پختند و شتر بچهٔ یک ساله را ذبح کردند و خلق را صلا گفتند و گروه گروه مردمان می آمدند و ازان طعام می خوردند و باز می گشتند و آخر ضیافت تمام شد و چندان

خلق طعام خورد مبلغی از گوشت آن شتر بچه ناپخته بماند مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا آن گوشت باقی مانده را در حرمها دادند و ایشان را گفت تا ازان گوشت بخورند و طعام کنند و انس مالکؓ می گوید که تزویج حرمی از حرمهای مصطفیٰ علیه السّلام مادر من ام سلمهؓ حریره از خرما بساخت و آنرا با دیگ پیش مصطفیٰ علیه السّلام برد مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که آن دیگ را پیش من بنه و تو برو فلان و فلان را بخوان و هر که از یاران ترا ملاقی شود او را هم بخوانی و من برفتم و بقیاس سی صد نفر را بخواندم و در خانه مصطفیٰ علیه السّلام آوردم چنانچه صفه و حجره و صحن خانه و درون و برون از ایشان پر شد مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا مهمانان ده کان ده کان حلقه شوند و بنشینند مصطفیٰ علیه السّلام دران حریره نظر کرد و چیزی بخواند و بر آن دیگ دمید از آن دیگ چندان حریره بیرون آمد که هر سی صد نفر را کفایت کرد و هر همه سیر شدند و باز گشتند و بعد فراغ مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود دیگی که مادر تو آورده بود آنرا بردار و من آن دیگ را از پیش مصطفیٰ علیه السّلام برداشتم نمیدانم که آن زمان بسیار بود که آوردم و یا این زمان بسیار شد که برداشتم و در کتب احادیث معجزهٔ منبع ماء و تکثیر طعام قلیل از هفده نفر اجلا صحابه مروی است باسناد ثقات در صحیحین مذکور است و از موضوعات و مفتریات مبراست.

فصل پنجم:

در بیان معجزهٔ تکلم کردن جمادات و گواهی دادن جمادات در رسالت مصطفیٰ علیه السّلام.

در حدیث عبدالله بن عمر آورده است عن عبدالله بن عمر قال

كنا مع رسول الله في سفر فدنا منه اعرابى فقال النبي يا اعرابى اين تريد
قال الى اهلى قال هل لک اى خير قال وما هو قال تشهد ان لا اله الا
الله وحده لاشريک له و ان محمدا عبده و رسوله قال من نشهد لک
علي ما تقول قال هذه الشجرة السميرة و هو يشاطى الوادى فاقبلت
تحد الارض حتى قامت بين يديه و استشهدها ثلثا فشهدت انه كما قال
ثم رجعت الى مكانها اعنى عبدالله عمر گفته است که ما در سفرى
برابر مصطفىٰ عليه السّلام مى رفتيم اعرابى مصطفىٰ عليه السّلام را در
اثناء راه پيش آمد مصطفىٰ عليه السّلام ازو پرسيد که اى اعرابى کجا
مى روى او گفت بر اهل خود مى روم مصطفىٰ عليه السّلام او را گفت
توانى که کارى نيک بکنى اعرابى از مصطفىٰ عليه السّلام پرسيد که
آن کار نيک چيست مصطفىٰ عليه السّلام گفت آنکه گواهى دهى که
نيست خداى جز الله که او يکى و او را شريکى نيست مصطفىٰ عليه
السّلام بنده و پيغامبر اوست اعرابى مصطفىٰ عليه السّلام را گفت که
برين سخن که تو مى گويى که گواهى مى دهد مصطفىٰ عليه السّلام
گفت که اين درخت خاردار که بر کناره آن صحرا است و در
وحدانيت و رسالت من گواهى مى دهد و در زمان ديدم و آن اعرابى
هم ديد که آن درخت خاردار از جاى خود بجنبيد و زمين و زمين مى
شگافت و آن درخت بسوى مصطفىٰ عليه السّلام مى آمد و چون آن
درخت پيش مصطفىٰ عليه السّلام رسيد بايستاد مصطفىٰ عليه السّلام
بر وحدانيت خدا و صدق رسالت خود سه کرت ازان درخت گواهى
طلبيد و آن درخت هر سه کرت در تکلم آمد و کلمۀ شهادت گفت
چنانکه ما هر همه شنيديم و باز آن درخت چنانکه آمده بود در مقام
خود رفت و هم از معجزۀ تکلّم جمادات بريدهؓ گفته است که اعرابى از

مصطفیٰ علیه السّلام بر صدق رسالت معجزه طلبید دران حالت نظر مصطفیٰ علیه السّلام بر درختی افتاد آن اعرابی را گفت برو آن درخت را بگوی که رسول خدا ترا می خواند و اعرابی نزدیک آن درخت رفت و پیغام مصطفیٰ علیه السّلام بر آن درخت بگذارد و ما دیدیم که آن درخت از براستا و چپا پیش و پس بجنبید و رگهای آن درخت جدا جدا شد و درخت جانب مصطفیٰ علیه السّلام می آمد و بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله چنانکه هر همه تکلم درخت شنیدند و باز آن اعرابی مصطفیٰ علیه السّلام را گفت یارسول الله این درخت را بگوی که باز در مقام خود رود آن درخت همچنانکه آمده بود بازگشت و برفت و در مقام خود قرار گرفت و اعرابی در زمان ایمان آورد و مصطفیٰ علیه السّلام را گفت مرا اجازت ده تا ترا سجده کنم مصطفیٰ علیه السّلام گفت اگر من بفرمایم که مخلوقی امر مخلوق را سجده کند زن را بفرمایم تا شوهر را سجده کند و باز آن اعرابی از مصطفیٰ علیه السّلام التماس کرد و گفت یا رسول الله اگر بسجده کردن اجازت نمی دهی بفرما تا دست و پای تو ببوسم مصطفیٰ علیه السّلام اعرابی را از بوسیدن دست و پای خود منع نفرمود و هم از معجزه تکلم جمادات علی مرتضیؓ می گوید قال علی کنا بمکة مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرج الی بعض نواحیها فما استقبل شجرة و لا جبل الا قال له السلام علیک یا رسول الله اعنی علی مرتضیؓ گفته است که ما در مکه با مصطفیٰ علیه السّلام می بودیم روزی مصطفیٰ علیه السّلام در بعضی نواحی مکه بیرون آمد و من برابر بودم مصطفیٰ علیه السّلام را هیچ درختی و کوهی پیش نیامد مگر که بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله و از معجزهٔ تکلّم

جمادات ام المومنین عایشهؓ گفت که از مصطفیٰ علیه السّلام شنیدم که
ازان روز باز که جبریل علیه السّلام برسالت من استقبال کرد نگذشتم
بر سنگی و درختی مگر ازو شنیدم السلام علیک یا رسول الله و هم
ازین معجزه جابر بن عبداللهؓ می گوید قال جابر بن عبداللهؓ لم یکن یمر
النبی صلی الله علیه و سلم بحجر و لا شجر الا سجده له اعنی نگذشت
مصطفیٰ علیه السّلام بر سنگی و درختی مگر آنکه آن درخت و سنگ
مصطفیٰ علیه السّلام را سجده کرده است و از معجزهٔ اطاعت جمادات
عبدالله عباسؓ گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام اعرابی را
گفت ای اعرابی چگوی اگر من آن درخت خرماء خوشه دار را بخوانم
و او در نظر تو بر من آید تو برسالت من گواهی دهی اعرابی گفت که
من ببینم گواهی بدهم مصطفیٰ علیه السّلام آن درخت خرما را طلب
کرد و ما هر همه می دیدیم که درخت خرما بسوی مصطفیٰ علیه
السّلام می آمد و زمین شگافت و خوشه های خرما از درخت می ریخت
و چون آن درخت پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمد مصطفیٰ علیه السّلام
آن درخت را گفت که باز گردد در مقام خود برو آن درخت باز در
مقام رفت و قرار گرفت و از معجزهٔ اطاعت جمادات ابن فورک می
گوید مصطفیٰ علیه السّلام در غزو طایفه در شب روان شده بود و ما
برابر بودیم مصطفیٰ علیه السّلام در اثناء راه خواب آلوده گشت و هم
دران حالت درخت از میانه دو شق شد و مصطفیٰ علیه السّلام در فرجة
آن درخت خواب کرد و ائمه حدیث نوشته اند که آن درخت که
مصطفیٰ علیه السّلام در فرجه آن درخت خواب کرده بود تا امروز بر
سر راه مانده است و خلق بتوارث آن درخت را تبرک می کنند و هم
ازین معجزه پیش از بعث باسناد مروی است که مصطفی علیه السّلام

پیش از بعث در سفری می رفت و هوا گرم شده مصطفیٰ علیه السّلام با همراهان در زیر درختی فرود آمد که آن درخت خشک شده بود وبابت هیزم گشته و بمجرد آنگه مصطفیٰ علیه السّلام زیر آن درخت نزول فرمود آن درخت در زمان سبز گشت و شاخها تر بر آمد و بار گرفت و همراهان مصطفیٰ علیه السّلام در تعجّب ماندند و این حکایت میان مردمان مستمر شد و هم آن معجزۀ مذکور بعلی برسبابه گفته است که من دیدم که درختی از جای خود بجنبید و زمین شگافت و آن درخت پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمد و گرد سر مصطفیٰ علیه السّلام بگشت و باز در مقام خود رفت و دران حالت مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که این درخت از من اجازت می طلبید تا بر من سلام کند و از معجزۀ تکلّم جمادات عبدالله عباسؓ روایت کرده است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام فاطمهؓ و حسنؑ و حسینؑ و علیؓ را در زیر گلیم خود درآورد و ایشان را دعا می کرد و می گفت که بار خدایا اینان را در زیر گلیم پوشیده ام و دران حالت که مصطفیٰ علیه السّلام اهل بیت خود را در زیر گلیم خود درآورده دعا می کرد از آستانه و چهار دیوار خانه مصطفیٰ علیه السّلام آواز آمین آمین بر می آمد و اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام آواز آمین گفتن جمادات می شنیدند و هم ازین معجزه عباس عم مصطفیٰ علیه السّلام روایت می کند عن عباس انه قال اذا اشتمل علیه النبی و علی نبیه بملائه دعا لهم بالستر فامنت اسکنته الباب و حوایط البیت آمین اعنی عباس عمرؓ مصطفی علیه السّلام شنید که مصطفیٰ علیه السّلام فاطمهؓ و حسنؑ و حسینؑ و علیؓ را در زیر گلیم خود درآورد وچنین و چنین دعا کرد عباسؓ با پسران بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و التماس کرد که مرا و پسران مرا هم زیر چادر خود در آر

و همچنان دعا کن که فرزندان خود را دعا کردی مصطفیٰ علیه السّلام عباسؓ و فرزندان عباسؓ را هم در زیر رداء خود درآورد و گفت بار خدایا اینان را از آتش دوزخ بپوش همچنان که من ایشان را در زیر رداء خود پوشیده ام عباسؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام مرا و پسران مرا دعا می کرد و آستانه و دیوارهای خانۀ مصطفیٰ علیه السّلام آمین آمین می کردند و ما همه می شنیدیم و از معجزه تکلم جمادات جابر بن عبدالله انصاریؓ گفته است که ستونهای مسجد مصطفیٰ علیه السّلام از چوب خرما بوده است و چوب خرما شاخدار باشد و پیش ازانکه در مسجد منبر وضع شود شاخی بود از ستونی بیرون زده بارها مصطفیٰ علیه السّلام برآن شاخ استناد کردی و خطبه گفتی و گه گهی برآن تکیه زده با یاران در حکایت شدی و چون در مسجد منبر وضع شد آن شاخ از تکیه مصطفیٰ علیه السّلام مهجور مانده و روزی آن شاخ از فراق مصطفیٰ علیه السّلام در نالش و فریاد آمد و جمعی از صحابه روایت کرده اند که آن شاخ خرما چنان بلند می نالید که مادۀ شتر ده ماهه آبستن در وقت زادن بنالد و ازانکه آن شاخ بلند می نالید در مسجد صدا می خاست و حاضران مسجد از نالش آن شاخ می گریستند و چون مصطفیٰ علیه السّلام نالش آن در خانۀ خود بشنید در مسجد آمد و دست بران شاخ نهاد و آن شاخ را در کنار گرفت و بر آن شاخ تکیه کرد آن شاخ از نالیدن بیارامید و بعد آرامش او مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که بدان خدای که نفس من بدست اوست که اگر من این شاخ را در کنار نگرفتمی تا قیامت نالیدی و از فراق من بگریستی و مصطفیٰ علیه السّلام فرمود تا آن شاخ را ازان ستون جدا کنند و نزدیک منبر مصطفیٰ علیه السّلام فرود برند و آن جزع را

گفت که اگر تو بگوی ترا هم در آن نخلستان که بودی ببرند نهال کنند و اگر بگوی ترا در بهشت نهال کنند تا از ثمرهٔ تو اولیای خدا بخورند آن جذع [جزع] مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که من میخواهم که مرا در بهشت نهال کنند تا ثمرهٔ من با اولیای خدا رسد و کهنه نشوم مصطفیٰ علیه السّلام با یاران گفت که این شاخ دار بقاء را بر دار فنا اختیار کرد و ابی کعبؓ گفته است که دران ایام که مسجد مصطفیٰ علیه السّلام از سر عمارت کردند آن شاخ را من از زمین کشیدم و در خانه بردم و داشتم ایمه حدیث نوشته اند که هفده کس از اکابر صحابه ماجرای نالیدن شاخ مذکور روایت کرده اند چنانکه ابی کعبؓ و جابر ابن عبد اللهؓ و انس مالکؓ و عبد الله عباسؓ و سهل بن سعد خدریؓ و بریدهؓ و مطلب بن لبیؓ وداعهؓ و ام المؤمنین ام سلمهؓ این جمله روایت قصه نالیدن شاخ مذکورند و اگرچه در بعضی الفاظ روایت اختلافی بود اما در نالیدن شاخ و داشتن مصطفیٰ علیه السّلام نالش شاخ هیچ شبهه و اختلافی نیست و از مشاهیر احادیث اخبار است و از حسن بصری باسناد مروی است که چون آواز نالش جذع [جزع] مذکور از صحابه میان مردمان بصره روایت کردی بسیار بگریستی و با خلق گفتی که چوبی جمال از شوق مصطفیٰ علیه السّلام نالیده و گریسته است چگونه آدمی بود که خود را از صادقان مصطفیٰ علیه السّلام دانند و از علو قدر و رفعت مراتب مصطفیٰ علیه السّلام ایشان را بیقین روشن کرد و دلهای ایشان از شرف لقاء مصطفیٰ علیه السّلام درناک [دردناک] نبود و از دیدهای ایشان از هجر مصطفیٰ علیه السّلام خون نبارد که رفعت بمنازل مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالی بر دیده اولوا الابصار و در سینه اولو النهی پوشیده نداشته اند که بکمالات مصطفیٰ

علیه السّلام نبوت را ختم کردند و بشریعت مصطفیٰ علیه السّلام شرایع انبیا نسخ شد و تا قیامت احکام شریعت مصطفیٰ علیه السّلام جاری گردانیدن تا خیرات و حسنات مسلمانان بنی آدم که تا قیامت جزاء آنرا حدی و پایانی نخواهد بود در زیر نامۀ اعمال مصطفیٰ علیه السّلام ثبت گردد فضلا عن ثواب صلوات الله و صلوات رسوله که بسیاری جزاء آن در خواطر جن و انس نمی گنجد و مقصود از ایراد مقدمۀ مذکور آنست که دلهای آنان که خود را از مومنان و مصدقان امت دانند و از شوق لقاء مصطفیٰ علیه السّلام دایماً در قلق و اضطراب نباشد در اعمال ایشان ثمرۀ نظر نتوان داشت و هم ازین معجزه عبد الله بن عمرؓ روایت کرده است عن عبدالله بن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قرأ علی المنبر و ما قدروا الله حق قدره ثم قال تمجد الجبار نفسه انا الجبار انا الجبار و انا الکبیر المتعال فزحف المنبر حتی قلنا لیحزنن عنه اعنی عبدالله بن عمرؓ می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام در اثناء خطبه کردن آیت و ما قدروا الله حق قدره بخواند و در دنابۀ قرائت آیت مذکور تمجید انا الجبار انا الجبار بر طریق حکایت عن الله تعالی بر زبان راند منبر مصطفیٰ علیه السّلام از تهویل تمجید که بر زبان مصطفیٰ علیه السّلام رفت چنان در جنبش و لرزه درآمد که می گفتیم که مصطفیٰ علیه السّلام از بالای منبر جدا خواهد شد و ایمه حدیث در دنابۀ ماجرای مذکور نوشته اند که کمال معرفت مصطفیٰ علیه السّلام در نهایتی ترقی کرده بود که اثر آن معرفت در حالت تلفظ کلمات تمجید در جمال ظاهر شده است و چوب در جنبش و لرزه در آمد و از معجزۀ اطاعت جمادات عبدالله مسعودؓ روایت کرده است و عن عبدالله بن مسعودؓ و عبدالله بن عباسؓ قالا کان حول البیت ستون و

ثلاثماة صنم مثبتة الارجل بالرصاص فى الحجارة فلما دخل رسول الله صلى الله عليه و سلم المسجد عام الفتح جعل يشير بقضيب فى يده اليها و لا يمسها و يقول جاء الحق و زهق الباطل و فى رواية يقول جاء الحق و ما يبدئ الباطل و ما يعيد فما اشار الى وجه صنم الا وقع بقفاه و لا بقفا الا وقع بوجهه حتیٰ ما بقی منها صنم اعنی عبدالله مسعودؓ و عبدالله عباسؓ گفته اند که مشرکان مکه در قدیم الایام سیصد و شست بت گرد بر گرد خانه کعبه داشته بودند و پایهای آن بتان را در سنگ فروبرده و بروی از زیر چنان سخت کرده که از هیچ کلندی و سنگ شکنی بر انداختن و از هم جدا کردن نتوانستندی و چون در فتح مکه مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد حرام در آمد و دران حالت بدست مصطفیٰ علیه السّلام چوبی خورد بوده است مصطفیٰ علیه السّلام بدان چوب بجانب آن بتان اشاره می کرد و هیچ بتی را بدست نسود و بجانب هر روی بتی که مصطفیٰ علیه السّلام اشارت می کرد بت از زمین جدا می شد و بر قفا می افتاد و بجانب هر بتی که جانب قفا اشارت می کرد آن بت جانب روی می افتاد تا از اشارت مصطفیٰ علیه السّلام هر سیصد و شست بت بر قفا و بر روی بیفتادند و بی هیچ آسیبی و کلند پست شدند و خورد بشکستند و معجزهٔ صدق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام همه مکیان مشاهده کردند و از معجزهٔ تکلم جمادات از انس مالکؓ در مشاهیر اخبار آمده است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام چند سنگریزه را از زمین برداشت و بر کف خود نهاد و آن سنگریزه بر کف مصطفیٰ علیه السّلام خدا را بزبان فصیح تسبیح می گفت و ما هر همه آن تسبیح می شنیدیم و آن سنگ ریزه را مصطفیٰ علیه السّلام بر کف ابوبکر نهاد بر کف او هم تسبیح می گفت و ما می

شنیدیم و چون آن سنگ ریزه ها را ما بر کف خود نهادیم بر کفهای ما تسبیح نگفت و ابوذر غفاریؓ می گوید که آن سنگ ریزه که بر کف مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر تسبیح گفت و بر کف عمرؓ و عثمانؓ هم تسبیح می گفت و عبدالله مسعودؓ گفته است که بارها مصطفیٰ علیه السّلام طعام خوردی و آن طعام چنان تسبیح گفتی که ما همه می شنیدیم و هم ازین معجزه جعفر صادقؓ از پدر خود محمد باقرؓ روایت کرده است که در ایامی که مصطفیٰ علیه السّلام مریض گشت و جبرئیل علیه السّلام انار و عنب بر طبقی نهاده بر مصطفیٰ علیه السّلام آورد مصطفیٰ علیه السّلام آنرا می خورد و انار و عنب باری تعالی را تسبیح می گفتند و دیگران می شنیدند عن جعفر بن محمد عن ابیه مرض النبی صلی الله علیه و سلم فاتاه جبریل بطبق فیه رمان و عنب فاکل منه صلی الله علیه و سلم فسبح الرمان و العنب عند اکله و از معجزۂ اطاعت جمادات از اسامه بن زیدؓ مروی است قال اسامه بن زید قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بعض مغازیه هل یغنی مکانا لحاجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت ان الوادی ما فیه موضع بالناس فقال هل تری من نخل او حجارة قلت اری نخلات متقاربات قال انطلق و قل لهن ان رسول الله ...... [یأمرکن] ان یاتین بمخرج رسول الله و قل للحجارة مثل ذالک فقلت ذالک لهن هو الذی بعثه بالحق لقد رأیت النخلات تتقاربن حتی اجتمعن و الحجارة یتعاقدین [یتعاقدن] حتی صرن رکاما خلفهن فلما قضی حاجته قال لی قل لهن یفترقن فقلت لهن فوالذی نفسی بیده لرأیتهن و الحجارة یفترقن حتی عدر [عدن] الی مواضعهن اعنی اسامه زیدؓ که پسر خوانده مصطفی علیه السّلام بود گفت که مصطفی علیه السّلام در بعضی غزوات رفته

بود روزی در بیابانی لشکر نزول فرمود و خواست که وضو سازد مرا گفت که از برای تغوط موضعی ببین من نظر کردم دیدم در آن بیابان بلندی و نشیبی لایق تغوط در نظر نیامد من با مصطفیٰ علیه السّلام گفتم که در دشت نظر مردمان تا دور می افتد و لایق تغوط موضعی در نظر نمی آید مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که درین صحرا جای درختان خرما و سنگها افتاده می بینی من گفتم چند درخت خرما نزدیک یکدیگر دورتری در نظر می آید شاید که آنجا سنگها هم باشد مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که آنجا برو و آن درختان را بگوی که رسول خدا می فرماید که شما یکدیگر گرد آیید و بر طریق دیواری بنه شوید تا پیغامبر خدای بقضای حاجت بدین جانب آید و سنگهای را که آنجا به بینی ایشان را هم از زبان من بگوی تا گرد آیند پس آن درختان توده شوند اسامهؓ می گوید که من نزدیک آن درختان رفتم و پیغام مصطفیٰ علیه السّلام با آن درختان و با آن سنگها که آنجا جدا جدا افتاده بودند گفتم بدان خدای که مصطفیٰ علیه السّلام را بحق مبعوث گردانیده دیدم که درختان خرما در زمان از جای خود بجنبیدند و نزدیک یکدیگر درآمدند و جمع شدند و سنگهای جا بجا افتاده یکجا گرد آمدند پس آن درختان توده گشتند و حجابی پیدا آمد علیه السّلام آنجا رفت و درینه حجاب آن درختان و آن سنگهای توده شده از قضای حاجت فارغ شد و در هنگام بازگشت مرا گفت که آن درختان و آن سنگها را بگو تا چنانچه بودند همچنان متفرق شوند و در مقام خود قرار گیرند من با آن درختان و آن سنگها گفتم که رسول خدا می فرماید که چنانچه جدا جدا بودید همچنان شوید و بدان خدای که نفس من بدست اوست که دیدم که آن درختان از هم یکدیگر جدا شدند و

چنانکه بودند همچنان قرار گرفتند و هم از معجزۀ اطاعت جمادات از جابر عبد اللهؓ طویل آمده است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام بقضاء حاجت بیرون آمد و من برابر بودم مصطفیٰ علیه السّلام در صحرای رفت و آنجا پناهی و ستری بابت تغوط ندید و دو درخت در کنارۀ صحرا در نظر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و درمیان هر دو درخت قدری مسافت بوده است مصطفیٰ علیه السّلام نزدیک درختی ازان دو درخت رفت و شاخی ازان درخت بسته و بر دست گرفت و آن درخت را گفت بفرمان خدای تعالی فرمان بردار من شو و من دیدم که آن درخت چنان فرمان بردار مصطفیٰ علیه السّلام گشت که شتر مهار کرده بر دست قاعده رود و مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که ای جابرؓ برو و آن درخت دوم را بگو که پیغمبر خدا ترا می گوید که بیا و با این درخت که مصطفیٰ علیه السّلام آنجا ایستاده است متصل شو و من رفتم و پیغام مصطفیٰ علیه السّلام بدان درخت دوم رسانیدم دیدم که هر دو درخت بجنبیدند و زمین بشگافتند و آن درختان متصل یکدیگر شدند و شاخ در شاخ در آویختند و هر دو رخت چنان بپوشیدند که هیچ فرجه میان ایشان نماند و بر طریق دیوار حجاب شدند و من از آنجا دورتر رفتم و بر سبزه زاری بنشستم و مصطفیٰ علیه السّلام در بتۀ آن درختان از قضاء حاجت فارغ آمد و بعد لمحه من آن طرف نظر انداختم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام سوی من می آید و آن درختان از یکدیگر جدا شده اند و منتظر امر مصطفیٰ علیه السّلام مانده مصطفیٰ علیه السّلام زمانی توقف کرد و بدست خود طرف آن درختان اشاره فرمود و گفت سر خود گیرید من دیدم که آن درختان باز در مقام خود رفتند و قرار گرفتند و در مشاهیر اخبار مروی است که مصطفیٰ علیه

السّلام قبل البعث با ابوطالب در اوان کودکی جانب شام می رفت و نزدیک صومعه راهبی رسید آن راهب از صومعۀ خود دید که مصطفیٰ علیه السّلام را شجر و حجر آن وادی سجده کردند و آن راهب در عمر خود از صومعه فرونیامده بود و با کسی نیامیخته و سخن نگفته چون کاروان مکه نزدیک صومعۀ او نزول کردند آن راهب از صومعه فرودآمد و با مصطفیٰ علیه السّلام ملاقات کرد و در جمع بزرگانِ آن کاروان گفت هذا سید العالمین یبعث الله رحمة للعلمین اعنی مصطفیٰ علیه السّلام سید عالمیان است و رحمت جهانیان مبعوث خواهد شد فقال اشیاخ من قریش و ما علمک انه یبعث رحمة للعالمین فقال الراهب انه لم یبق شیٔ ولا حجر الا خر ساجدا له و لا یسجد الا النبی اعنی چون بزرگان قریش که دران کاروان بودند از راهب شنیدند که مصطفیٰ علیه السّلام سید جهانیان و رحمت عالمیان مبعوث خواهد شد راهب را گفتند که تو از کجا میدانی که مصطفیٰ علیه السّلام رحمت عالمیان مبعوث خواهد شد راهب گفت که من از صومعۀ خود دیدم که نبود درین صحرا درختی و سنگی که او را سجده نکرد و درخت و سنگ سجده نکند مگر پیغامبر را و دیدم که او بستر از شما آمد و ابر بر سر او سایه کرده می آمد و چون او میان شما جا نیافت درمیان آفتاب فرودآمد در ساعت سایه بگشت جانب او شد و ازین علامت نیز دانستم که او پیغامبر است و پیغامبری مبعوث شدنی است و از معجزۀ تکلم جمادات در اخبار صحاح آمده است که چون مصطفیٰ علیه السّلام از مکه هجرت کرد و راه مدینه گرفت و بر کوه بثیرا بر آمد کوه بثیرا با مصطفیٰ علیه السّلام در سخن آمد و گفت یا رسول الله از من فرود آی نباید که ترا بر سینه من دشمنان دریابند بکشند من در

عذاب خدای درمانم در آن معرض که کوه بثیرا مصطفیٰ علیه السّلام را معذرت کرد کوه حرا فریاد برآورد و بزبان فصیح می گفت الیّ الیّ یا رسول الله اعنی یا رسول الله سوی من بیا تا مرا بر جمله کوههای عالم مباهات و مفاخرت باشد همه وقت.

فصل شِشم :

در بیان معجزهٔ سخن گفتن حیوانات غیر ناطق و تکلم طیور در صدق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام.

از معجزهٔ سخن گفتن سوسمار در صدق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام از عمران بن حصینؓ مروی است عن عمران بن حصین ان رسول اللـه کان فی محفل فی اصحابه اذ جاء اعرابی قد صاد ضبا قال من هذا قالوا نبی الله فقال واللات والعزی لآمنت بک لو تومن هذاا لضب و طرحه بین یدی النبی صلی الله علیه و سلم فقال النبی صلی الله علیه و سلم یا ضبّ فاجابه بلسان مبین یسمعه القوم جمیعا لبیک و سعدیک یا زین من وافی القیامة قال من تعبد قال الذی فی السماء عرشه و فی الارض سلطانه و فی البحر سبیله و فی الجنة رحمته و فی النار عقابه فمن انا قال رسول رب العالمین و خاتم النبین و قد افلح من صدقک و خاب من کذبک فاسلم الاعرابی اعنی عمران حصین گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام با یاران نشسته بود اعرابی سوسماری صید کرده بردست داشت همچنان در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام در آمد و از یاران مصطفی علیه السّلام پرسید که این کیست که شما گرد بر گرد او نشسته اید یاران گفتند که این پیغامبر خداست اعرابی مصطفیٰ علیه السّلام را گفت بلات و عزی که من بتو ایمان آرم اگر این سوسمار بتو ایمان آرد این گفت و آن سوسمار را از دست خود پیش مصطفیٰ علیه

السّلام انداخت مصطفیٰ علیه السّلام گفت ای سوسمار، [سوسمار] بزبان فصیح مصطفیٰ علیه السّلام را جواب داد و گفت لبیک و سعدیک ای آرایش آنان که در قیامت حاضر خواهند شد و سوسمار چنان سخن می گفت که حاضران مجلس می شنیدند و باز مصطفیٰ علیه السّلام سوسمار را گفت تو کرا می پرستی سوسمار گفت مصطفیٰ علیه السّلام را که خدای را می پرستم که در آسمان عرش اوست و در زمین سلطان او و در دریا سبیل او است و در بهشت رحمت او است و در دوزخ عقاب او و کرت سیوم باز مصطفیٰ علیه السّلام سوسمار را (گفت) که من کیستم سوسمار باز مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که تو رسول پروردگار عالمیان و خاتم پیغامبرانی و هر که ترا استوار دارد رستگار شود و هر که ترا دروغ گرداند خایب و خاسر گردد و اعرابی ماجرای مذکور از زبان سوسمار شنیدند [شنید] در زمان به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آورد و از معجزهٔ سخن گفتن گرگ در صدق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام ابوسعیدؓ و ابوهریرهؓ روایت کرده اند که شبانی بود در مدینه گوسپندان می چرانید که ناگه گرگی درآمد و گوسپندی از رمه او بربود و شبان دنباله کرد و گوسپند را از گرگ برهانید گرگ بنشست و با شبان در سخن آمد و شبان را بزبان فصیح گفت که تو از خدا نمی ترسی و رزق را مانع می شوی و گوسپند را که طعمهٔ من گردانیده اند از من رهایی می کنانی شبان گفت زهی عجب که گرگ سخن آدمیان می گوید گرگ گفت عجب تر ازین آنست که تو پیغامبری را که در قدر و عظمت او همچو او پیغامبری دیگر مبعوث نشده است و درهای بهشت برو باز کرده اند رها کرده شبانی گوسپندان می کنی و این زمان این چنین پیغامبری را

که وصف او کردم با دشمنان در قتالست و اهل او آن قتال را می بینند و میان تو و میان آن پیغامبر نیست مگر همین جنگل که در نظر تست و تو این چنین پیغامبری را رها کرده گوسپندان می چرانی آخر ماجرای تو عجب تر ازین سخن کردن منست شبان مذکور گرگ را گفت اگر من بر پیغامبر بروم گوسپندان مرا که نگاه دارد گفت من نگاه خواهم داشت تا آنگاه که تو باز خواهی آمد و شبان گوسپندان را بگرگ تسلیم کرد و ازان جا بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد دید که مصطفیٰ علیه السّلام در قتال اعدای دین مشغول است شبان هم دران حال تمامی ماجرا سخن گفتن گرگ پیش مصطفیٰ علیه السّلام تقریر کرد مصطفیٰ علیه السّلام شبان را گفت که تو این زمان بر سر گوسپندان باز رو و گوسپندان را زیادت ازان خواهی یافت که رها کرده ای شبان مذکور بر سر گوسپندان باز آمد گوسپندان را زیادت یافت و اهبان اوس صحابی می گوید که ماجرای مذکور قصه حال منست و شبان از گوسپندان من بوده ام و گرگ مذکور با من در سخن شده بود و مکالمه او سبب اسلام من گشته و سلمه اکوع که از اجلاء صحابه بود گفته است که سبب تلقی اسلام من هم مکالمۀ گرگ بوده است و من از گرگ شنیده ام که بر صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام گواهی داده است و از معجزۀ تکلّم حیوان غیر ناطق ابن وهب روایت کرده است که دران ایّام که قریش جمعیت می کردند و بمحاربۀ مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه آمدند روزی ابوسفیان حربٌ و صفوان امیهٌ که از بزرگان قریش بودند از مکه بیرون آمدند و جانب صحرا رفتند در صحرا گشت می کردند دیدند که گرگ دنبال آهو بره گرفته است آهو بره از پیش گرگ گریخته در زمین حرم کعبه درآمد گرگ دست

ازو برداشت و بازگشت و در حرم دنبال او درنیامد ایشان را دست داشتن گرگ از آهوبرّه و درنیامدن او در زمین حرم شگفت نمود و با یکدیگر گفتند زهی عجب که گرگ دنبال آهوبره در زمین حرم درنیامد دران حالت گرگ بایستاد و با آن هر دو کس در سخن درآمد و گفت که عجیب از این که شما دیده اید آنست که محمدٌ بن عبدالله شما را به بهشت دعوت می کند و بوحدانیت خدا راه می نماید و شمان او را به بتان و دوزخ می طلبید و ابو سفیان صفوان را گفت که بلات و عزی را که اگر این حکایت که از زبان گرگ شنیدی در مکه پیش کسی نگوی که اگر مکیان بشنوند که گرگ در رسالت محمدً گواهی می دهد همه بر محمدً در مدینه روند و به نبوت او ایمان آرند و از معجزهٔ شهادت طیور در نبوت مصطفیٰ علیه السّلام عباس مرداس روایت کرده است که ضمار نام بتی معبود من بوده است روزی من آن بت را می پرستیدم شعری از دهان آن بت شنیدم که در آن شعر ذکر مصطفیٰ علیه السّلام کرده بودند مرا در غایت عجب نمود من درین تعجب بودم که پرنده از هوا در پیش من ا فتاد و بزبان فصیح مرا گفت که ای عباس ترا از شعر خواندن ضمار تعجب می آید و از نفس خود تعجب نمی آید که رسول خدا ترا باسلام می خواند و تو پیش این بت نشسته تعبد می کنی عباس مرداس می گوید که من همان زمان از پیش آن بت بخاستم و بتعجیل بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدم و ایمان آوردم و چندین معجزهٔ دیگر از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کردم و هم از وهب منبه مروی است که روزی فتح مکه کبوتران یکجا شده و بر سر مصطفیٰ علیه السّلام سایه کرده بودند چنانکه مکیان مشاهده می کردند و دران حالت مصطفیٰ علیه السّلام کبوتران را ببرکت دعا کرد

و از معجزهٔ انقیاد حیوان غیر ناطق از انس مالکؓ روایت کرده شده است قال انسؓ دخل النبی صلی الله علیه و سلم حایط انصاری و معه ابوبکرؓ و عمرؓ و رجل من الانصار و فی الحایط غنم فسجدت له فقال ابوبکرؓ یا رسول الله نحن احق لک بالسجود منها الحدیث اعنی انس مالکؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام در دیوار بست باغ انصاری درآمد و ابوبکرؓ و عمرؓ و مردی دیگر از انصار با مصطفیٰ علیه السّلام بودند و دران دیوار بست گوسپندی بود و چون مصطفیٰ علیه السّلام دران دیوار بست باغ درآمد آن گوسپند مصطفیٰ علیه السّلام را سجده کرد و دران معرض ابوبکر با مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا رسول الله ما ازین گوسپند سزاوارتریم که ترا سجده کنیم و هم از معجزه مذکور ابوهریرهؓ گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در دیواربست باغ یکی از انصاریان درآمد دران دیوار بست شتری بود آن شتر پیشتر آمد و مصطفیٰ علیه السّلام را سجده کرد و درین محل هم ابوبکر صدیقؓ مصطفیٰ علیه السّلام را گفت یا رسول الله ما ازین شتر سزاوارتریم که ترا سجده کنیم و هم از معجزه انقیاد حیوان غیر ناطق ثعلبه بن مالکؓ و جابر بن عبداللهؓ و یعلی بن مرهؓ و عبدالله بن جعفرؓ روایت کرده اند که شتر باری از انصار مست شده بود و چنان نفور و تورنده گشته که از ترس خائیدن و زیر پا کردن او مجال نبود که کسی گرد او گردد هر که در نظر آن می آمد برو حمله می کرد خصم شتر درماند و از اضطرار و ماجرای درمانده که خود پیش مصطفیٰ علیه السّلام بازنمود مصطفیٰ علیه السّلام در حایط آن انصاری درآمد و آن شتر را پیش خود خواند و بمجرد آنکه آن شتر را چشم بر مصطفیٰ علیه السّلام افتاد چنان رام و منقاد گشت که گویی هرگز نرمیده بود و شتر مذکور

بطلب مصطفیٰ علیه السّلام پیشتر آمد و بینی خود را پیش مصطفیٰ علیه السّلام بر زمین مالید مصطفیٰ علیه السّلام بدست خود مهار در بینی او کرد و در آن معرض مصطفیٰ علیه السّلام بایاران گفت که میان آسمان و زمین چیزی نیست که او نمی داند که من پیغمبر خدایم مگر عاصیان جن و انس و در آن حالت مصطفیٰ علیه السّلام ازان شتر حال او بازپرس فرمود شتر مذکور در پیش مصطفیٰ علیه السّلام از خصمان خود گله کرد و بنالید و گفت سالهاست مرا در رنج میدارند و کار میفرمایند و از خوردگی تا امروز در خانه ایشان بارکشی کردم وقتی مرا علف بمراد ندادند و مشقتها نمودند و این زمان می خواهند که مرا ذبح کنند مصطفیٰ علیه السّلام شکایتی که ازان شتر شنید پیش خصمان او گفت ایشان گفتند یا رسول الله همچنین است که این شتر پیش تو می گوید و از معجزه تکلم حیوانات غیر ناطق از صحابه منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام را ماده شتری بود که او را غضبان خواندندی و آن غضبان بارها با مصطفیٰ علیه السّلام سخن گفتی در ایامی مصطفیٰ علیه السّلام در غزوی می رفت شبی در صحرای نزول فرمود و شب تاریک بود غضبان را بچرا رها کردند غضبان دران صحرا بسخن درآمد و خود را با وحوش که دران صحرا می چریدند تعریف کرده و گفت که من غضبانم مرکوب پیغامبر آخر الزمان و در چنان شبی تاریک که دست نمی نمود گیاهان که لایق چریدن شتران بود جانب غضبان می دوید و بسخن درمی آمد این گیاه می گفت که مرا بچر و آن گیاه می گفت که مرا بچر و وحوش آن چراگاه چون تعریف غضبان بشنیدند ازان چراگاه بیرون آمدند و ببانگ بلند از غضبان می پرسیدند که این که فرود آمده است محمدً است غضبان

گفت که محمدً است صلی الله علیه و سلم و دران روز که مصطفیٰ علیه السّلام بمقعد صدق پیوست غضبان احتباس کرد که مصطفیٰ علیه السّلام در جنت خرامید ترک علف گرفت و دو سه روز نه علف چرید و نه آب خورد و در مصیبت مصطفیٰ علیه السّلام سیری شد و از معجزه تکلم حیوان غیر ناطق و انقیاد و احساس او از بعضی صحابه مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام را از غنایم خیبر دراز گوشی رسیده بود و آن دراز گوش با مصطفیٰ علیه السّلام در سخن در آمد و گفت یا رسول الله خصم من مرا یزید بن شهاب نام کرده بود مصطفیٰ علیه السّلام آن دراز گوش را گفت من ترا یعفور نام کردم و مصطفیٰ علیه السّلام بارها بر یعفور سوار شدی و یعفور مذکور در خانه مصطفیٰ علیه السّلام چنان آشنا شد و سخن و اشارت را پی افتادن گرفت که مصطفیٰ علیه السّلام بارها اورا بطلب یاران فرستادی و یعفور بطلب یاری که رفتی سر و دست خود را بر در او بزدی خصم خانه بدانستی که یعفور را مصطفیٰ علیه السّلام بطلب او فرستاده است در زمان آن یار بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام بیامدی و از برکات سواری مصطفی علیه السّلام در یعفور آنچنان حسی ظاهر شده بود که بعضی سخنان را معلوم می کرد و اشارت را در می یافت و نقل مصطفیٰ علیه السّلام را یعفور بحس دریافت و سه روز بعد نقل علف و آب نخورد و از مصیبت مصطفیٰ علیه السّلام خود را او در کوی انداخت و آب از چشمهای او می رفت تا سیری شد و حسن بصری که از اجلای تابعین بود گفته است که والله لیعفور محمد صلی الله علیه و سلم افقه منی اعنی دراز گوش محمد صلی الله علیه و سلم فقیه تر از من بود که بقاء خود را بعد از حیات مصطفیٰ علیه السّلام نخواست و مقصود حسن

بصری از ایراد سوگند مذکور آنست که تا امت مصطفیٰ علیه السّلام را معلوم شود که کمالات مصطفیٰ علیه السّلام را در نهایت ترقی کرده بود و در صورتی که درازگوش مصطفیٰ علیه السّلام از برکات مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام فقیه تر از من بود که من سر تا بعینم کمالات صحابه و فقاهت صحابه که چندان صحبت و مجالست با مصطفیٰ علیه السّلام داشتند چگونه درک گردد و درطی تحریر درآید و آنان که نادیده و نا شنیده گویند و نویسند که فلان صحابی فقیه نبود ایشان را از کمالات مصطفیٰ علیه السّلام یقینی نباشد و از معجزهٔ احساس طیور و جمادات زید بن ارقمؓ و مغیره بن شعبهؓ و بداء بن مالکؓ روایت می کنند که شبی که مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکرؓ از مکه بیرون آمدند و از خوف مکیان در غار خزیدند در زمان درختی بر در آن غار برست و شاخ و برگ انبوه پیدا آورد که شگافهای آن غار بدان شاخها مستور گشت و هم در ساعت جفتی از کبوتر بر در آن غار خانه کردند و بیضه نهادند و کبوتری بر سر آن بیضه بنشست و هم در وقت لطیف عنکبوت بر در آن غار خانهٔ به تنید و چون روز شد دشمنان و قاصدان طلب کنان و تتبع کنان بر در آن غار برسیدند بواسطه حجاب درخت نظر ایشان در شگافهای آن غار نیفتاد و مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر صدیقؓ را ندیدند و خواستند که دران غار در روند و تتبع کنند دیدند که بر در غار کبوتر خانه کرده و بر سر بیضه نشسته و عنکبوت خانه بافته است با یکدیگر تعاقلی کردند و گفتند که اگر درون غار کسی رفته باشد خانهٔ کبوتر و خانهٔ عنکبوت چگونه سلامت ماند این سخن بگفتند و از در غار باز گشتند و دران حالت که دشمنان بر در غار با یکدیگر مکالمه و محادثه می کردند مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکرؓ از درون غار

مکالمه ایشان می شنیدند و از معجزهٔ تکلم حیوانات غیر ناطق از ام سلمهؓ مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام جانب صحرای رفته بود اعرابی را دید که ماده آهوی را صید کرده جانب خانهٔ خود می برد مصطفیٰ علیه السّلام را بر آن ماده آهو رقت آمد واو را گفت چه حاجت داری آن ماده با مصطفیٰ علیه السّلام در سخن آمد و بزبان فصیح گفت یا رسول الله من دو بچه در شق این کوه گرسنه گذاشته ام مرا این اعرابی یک زمان رها کند تا من بروم و بچگان خود را شیر دهم و باز آیم مصطفیٰ علیه السّلام آن ماده آهو را گفت که باز خواهی آمد او گفت خواهم آمد مصطفیٰ علیه السّلام از آن اعرابی ماده آهو مذکور را متکفّل شد و او را از دام رها کنانید و آن ماده آهو برفت و بچگان خود را شیر داده در زمان باز آمد و خود را در دام آن اعرابی بندانید و اعرابی ماجرای مذکور بدید متنبه شد و به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آورد و مصطفیٰ علیه السّلام را گفت یا رسول الله چه می فرمای این ماده آهو را چه کنم مصطفیٰ علیه السّلام اعرابی را گفت که این ماده آهو را بگذار او ماده آهو را آزاد کرد و آن ماده آهو راه صحرا گرفت و در وقت باز گشت رو باز پس می کرد و جانب مصطفیٰ علیه السّلام می دید و ببانگ بلند می گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و از معجزهٔ اطاعت حیوان غیر ناطق عبدالله قرطؓ گفته است که من در روز عید قربان پنج شش شتر قربانی بوده هدیه پیش مصطفیٰ علیه السّلام بردم مصطفیٰ علیه السّلام خواست که آن شتران را قربان کند من از تکلم آن شتران بگوش خود شنیدم که با مصطفیٰ علیه السّلام در سخن آمدند و می گفتند یا رسول الله میان ما اول کرا قربان خواهی کرد و از معجزهٔ اطاعت سباع از

بعضی صحابه منقول است که مصطفیٰ علیه السّلام غلامی داشت که او را سفینهؓ گفتندی مصطفیٰ علیه السّلام او را بر معاذ جبلؓ در یمن فرستاده بود آن غلام در پیش مصطفیٰ علیه السّلام حکایت می کرد که مرا در میان راه شیر ملاقی شد من خود را بر آن شیر تعریف کردم و گفتم که من غلام پیغامبرم و با من نامۀ رسول خداست آن شیر آوازی کرد و از راه یک سوی شد و مرا راه داد و من بسلامت بر معاذ جبلؓ رسیدم و در وقت مراجعت هم دیدم که آن شیر بر سر راه نشسته است و از ترس او نمی تواند که کسی در آن راه بگذرد من باز خود را تعریف کردم او در زمان از راه بخاست و مرا راه داد و هم سفینهؓ گفته است که من بحاجتی در دریا بر نشسته بودم کشتی بشکست و مرا باد در جزیرۀ خراب انداخت و من در آن جزیره دیدم که شیری می باشد ووطن خود آنجا ساخته است با آن شیر هم گفتم که من غلام پیغامبرم و مرا باد درین جزیره انداخته است و من هیچ ره روی نمی دانم شیر پیشتر آمد و مرا بر منکب خود نشاند و در مجر راه رسانید و باز گشت و در چنان راهی مشکل که هیچ پرنده خزنده آنجا نمی نمود آن شیر مرا چنان می آورد که آسیب خاری بمن نرسید.

فصل هفتم :

در بیان معجزۀ احیاء موتی و تکلم اموات و بینا شدن نابینا و صحت یافتن امراض نومید گشته و وصل شدن اعضای قطع شده در زمان و به شدن جراحت و تازه در ساعت که صحابه را از مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شده است.

از معجزۀ احیای موتیٰ. حسن بصری از صحابه روایت کرده است ان رجلا طرح بنتاً له فی واد کذا و سأل احیاها من النبی صلی الله

علیه و سلم فانطلق النبی صلی الله علیه و سلم معه الی ذالک الوادی و ناداها باسمها یا فلانة احیی باذن الله فخرجت و هی تقول لبیک و سعدیک فقال لها ان ابویک قد اسلما ان احببتِ ان اردک علیهما قالت لا حاجة لی فیما وجدت الله خیرا منهما اعنی حسن بصری از صحابه روایت کرده است که مردی بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد و اسلام تلقی کرد و گفت یا رسول الله من دختری داشتم در فلان بیابان او را بیرون انداخته ام اگر بنوعی زنده شود و بمن رسد ما را ولدی باشد و از بزه بیرون انداختن او گرفتار نکردم مصطفیٰ علیه السّلام با آن مرد در آن بیابان رفت که او دختر خود را بیرون انداخته بود و بنام آن دختر آواز داد و گفت ای فلانه بفرمان خدا زنده شو و آن دخترک زنده شده از آن بیابان بیرون آمد و مصطفیٰ علیه السّلام را جواب داد و گفت لبیک و سعدیک مصطفیٰ علیه السّلام او را گفت که پدر و مادر تو اسلام آوردند اگر ترا حیات دنیا می باید بیا بر پدر و مادر خود بباش آن دخترک با مصطفیٰ علیه السّلام گفت که مرا بدیشان حاجتی نیست من خدای را از مادر و پدر مهربان تر و بهتر یافتم و هم از معجزه احیاء موتی از انس مالکؓ منقول است که در ایّام نبوت مصطفیٰ علیه السّلام جوانی در مدینه نقل کرد آن جوان مادری زال و نابینا داشت و ما روی آن جوان لحافه بپوشیدیم و آن زال را تعزیت کردیم و در آن که ما او را تعزیت می کردیم زال از ما پرسید که پسر من نقل کرده ما گفتیم آری پسر تو برحمت حق پیوست اگر بگوی تجهیز و تکفین او بکنم [بکنیم] آن زال در زمان روی سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا اگر تو میدانی که من بسوی تو و بسوی پیغامبر تو بر امید آن مهاجرت کرده ام که مرا اعانت کنی و هر سختی که مرا پیش آید درانم

دستگیری این مصیبت بر من روا مدار و از معجزۀ مصطفیٰ علیه السّلام باز پسرمرا زنده گردان و انس مالکؓ می گوید که در ساعت دیدم که از معجزۀ صدق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام آن جوان زنده شد و جامه از روی خود بر گرفت وبرخاست و پهلوی ما آمد و ما و او یکجا بنشستیم و طعام خوردیم و از تکلم کردن مرده از عبد الله بن عبید الله انصاریؓ مروی است که ثابت بن قیس تماس بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام در محاربه اهل ردت شهید شد و او را "در" جنازه کرده از یمامه در مدینه آورده اند و در وقت آنکه او را در گورستان بقیع غرقد دفن می کردند عبداللهؓ می گوید که من بر سر دفن او حاضر بودم و چون ما ثابت بن قیس را در گور فرودآوردیم او در تکلم درآمد و از زبان او شنیدم که گفت محمدؐ رسول خدا است وابوبکر صدیقؓ است و عمرؓ شهید است و عثمانؓ نیکوکار و نرم دل است و با آنکه متغیر و پوشیده شده بود کلمات مذکور از زبان او در سمع ما افتاد و متحیر گشتیم و هم از سخن گفتن نعمان بشیرؓ روایت کرده است که زیدؓ نام یاری بود از یاران انصار روزی او در ایام خلافت عمرؓ در کوچۀ از کوچهای مدینه می گذشت ناگاه در عین مشی بیفتاد و افتاد تا نقل کرد و خلقی جمع شد و او را در خانه آوردند و بر کهتی غلطانیدند و جامه بر روی او انداختند و در تجهیز و تکفین او مشغول گشتند و عورتان گرد بگرد بفریاد می گریستند و نوحه می کردند هم در اثنای این حال زیدؓ مذکور زنده شده و جامه از روی خود دور کرد و برخاست و نشست و عورتان را از شور و فریاد منع کرد و گفت خمش کنید خمش کنید و ببانگ بلند گفت محمد رسول خداست امی و خاتم انبیاست و هرچه گفته است راست گفته است و ابوبکر و عمر و عثمانؓ

را ذکر کرد و بعد آن گفت السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله و برکاته و در زمان بغلطید و بجوار رحمت حق تعالی پیوست و ازمعجزۀ بینا شدن نابینا "شدن" در حدیث عثمان بن حنیفؓ انصاری آمده است عن عثمان بن حنیفؓ الانصاری ان اعمی قال یا رسول الله ادع الله ان یکشف لی عن بصری قال فانطلق فتوضأ ثم صل رکعتین ثم قل اللهم انی اسألک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة . یا محمد انی اتوجه بک الی ربک ان یکشف علی بصری اللهم شفعه فرجع و قد کشف الله عن بصره اعنی نابینای مصطفیٰ علیه السّلام را گفت یا رسول الله مرا دعا کن تابینا شوم مصطفیٰ علیه السّلام او را گفت برو وضو بساز و دو رکعت نماز بگذار و دعای مذکور بخوان و آن نابینا در زمان وضو بساخت و دو رکعت نماز بگذارد و دعای مذکور بخواند از معجزۀ مصطفیٰ علیه السّلام بینا شده باز گشت و هم از معجزۀ بینا شدن نابینا از حبیب قدیلؓ منقول است که پدر من نابینا شد و چشمهای او سپید گشت روزی او از حال کوری خود پیش مصطفیٰ علیه السّلام باز نمود و از مصطفیٰ علیه السّلام در آنچه نور بصر او باز گردد دعای التماس کرد مصطفیٰ علیه السّلام دعای خواند و در چشمهای او دمید و از دعای مصطفیٰ علیه السّلام در زمان بینا شد و آن بینای در چشم او چنان تیز و روشن بماند که عمر او بهشتاد رسیده بود و من بارها دیده ام که درچنان سنی که داشت ریسمان در سوارخ سوزن بکردی و از معجزۀ صحت یافتن مریض منقطع الرجا در صحاح اخبار مسطور است که پادشاهی بود که او را ملاعبۀ اسنه گفتندی آن پادشاه هم در غیبت بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آورده بود ما ناک [همانا که] او بزحمت استسقا مبتلا گشت و آن زحمت تجاوز

نمود و در پوست افتاد و شکم او بر آمد و اندام او آماس گرفت و مرض او از قبیل لادوا شد طبیبان از معالجت او دست داشتند و گفتند که زحمت او قابل علاج نمانده است و تداوی را در چنین زحمتی مساغ نیست و آن پادشاه چون دید که طبیبان از علاج او دست داشتند بجانب مصطفیٰ علیه السّلام نامه نوشت و رسولی فرستاد و پیغام کرد که یا رسول الله زحمت من چنان غلبه کرد که طبیبان از علاج من استعفا طلبیدند و من از حیات نومید شدم مگر از معجزهٔ تو که پیغامبر بر حقی حیات نو یابم و ازین زحمت برهم و چون فرستادهٔ آن بادشاه بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمد و نامه رسانید و پیغامی که داشت پیش مصطفیٰ علیه السّلام باز نمود و حال غلبهٔ زحمت و اضطرار او دست داشتن اطبا از علاج او تقریر کرد مصطفیٰ علیه السّلام قدری خاک از زمین بر گرفت و بلعاب دهن خود آن را بیامیخت و آن خاک لعاب آمیختهٔ خود را بفرستاده و ملاعبهٔ اسنه داد و او را گفت که خاک را بدو برسان و او را از من بگوی که این را بخور از آن زحمت شفا خواهی یافت و فرستادهٔ آن بادشاه از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالی خبر نداشت و در تعجب شد و گمان برد مگر مصطفیٰ علیه السّلام او را استهزا کرده است و آخر چاره ندید و آن خاک لعاب آمیخته مصطفیٰ علیه السّلام را در جامه ببست و بر آن بادشاه برد و آن بادشاه از سختی زحمت حالت مردن رسیده بود چون شنید که آب دهن مصطفیٰ علیه السّلام در آن خاک تعبیه شده است در حال آن را در دهان انداخت و فرودبرد بفرمان خدای عز وجل آن بادشاه از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام شفا یافت و ایمان او در صدق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام بر مزید گشت و صحت یافتن او واسطهٔ اسلام

دیگران شد و از معجزهٔ صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام که عضو قطع گشته در زمان وصل شده است در صحاح اخبار مذکور است که در روز جنگ بدر مسعود بن غفرؓ ابوجهل را زخمی کاری بینداخت و ابوجهل از اسپ بیفتاد و در جانکندن شد و درآن حالت عکرمهٔ بوجهل تیغ بینداخت و دست مسعود غفرؓ را قلم کرد و در زمان مسعود غفرؓ دست بریده را بدست چپ گرفته پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمد و از ساعد او خون چنان تند می رفت که آب از ناودان رود مصطفیٰ علیه السّلام دست بریده مسعود غفرؓ را بدست خود گرفت و لعاب دهن خود بران زد و آن دست بریده را بر ساعد مجروح او نهاد بفرمان رب العزت در زمان آن دست بریده با ساعد او وصل شد و هر دو عضو چنانچه بود بیکدیگر پیوست و درد بایستاد و چنان درست گشت که اثر قطع در ساعد او نمی نمود و ماجرای مذکور باسناد ثقات از ابن وهب در ماجرای حبیب بن یساق در کتب احادیث روایت کرده اند که در محاربهٔ بدر پدر حبیب بن یساق تیغ بر گردن خورد چنانکه گردن او را سهل وصلی با پوست مانده بود حبب مذکور را زخم خورده پیش مصطفیٰ علیه السّلام آوردند مصطفیٰ علیه السّلام دعای بخواند و بر جراحت گردن او دمید و بدست مبارک خود گردن حبیب یساق را با پوست گردن او وصل کرد از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام در ساعت گردن او باپوست وصل شد و حبیب یساق تندرست گشت و بعد آن سالها بزیست و از معجزهٔ وصل شدن عضو قطع گشته از بعضی صحابه منقول است که در ایام خندق ساق علی بن حکیمؓ را بشکستند مصطفیٰ علیه السّلام دعای بخواند و بر ساق او دمید از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام در زمان استخوانهای ساق او بیکدیگر پیوست و ساق او چنان

درست شد کـه بـر اسپ سـوار شـدی و بتاختی و غزا کردی و پیاده دویـدی و از مـعـجزۀ مـذکـور در کـتـب احـادیث مذکور است کـه در جنگ احـد کـلثوم بن حصینؓ بر سینه تیر خورد و بی خبر گشت و هم دران روز سـلـمـه بن اکوعؓ را بیشتری از ساق بریده شد و در آن حرب عـضـوی از اعـضـای عبدالـله انیسؓ از زخم تیغ بشگافت مصطفیٰ علیه السّلام دعـای بـخـوانـد و بـر جراحات ایشان دمید و آب دهن خود بر جـراحات ایشان مالید هر سه مجروح در ساعت نیکوشدند و تندرست گشتنـنـد و بدانکه مؤلف از هر معجزه از معجزات مصطفیٰ علیه السّلام سـه گـان چهـار گان ماجرا در قلم آورده است و اگر بیشتر و مشرح تر طلبند در مطولات که مجلدات شده است در نظر باید آورد.

فصل هشتم :

در بیان معجزۀ اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام.

ایـمـۀ حـدیـث در کتب احادیث آورده اند که هر کرا مصطفیٰ علـیـه السّـلام دعا کردی اثر اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام زودتر درو ظـاهـر شدی و آن اثر دعاء مصطفیٰ علیه السّلام بعد او در اولاد و احـفـاد او پـیـدا آمـدی چنانکه درین معنی ابو حذیفه یمانیؓ روایت کرده است عن ابی حذیفهؓ کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دعا لرجل ادرکـت الـدعـوۃ ولـده اعـنـی اگر مصطفیٰ علیه السّلام مردی را دعا کـردی آن دعـاء در حـق فـرزنـدان و فـرزندان فرزندان آن مرد سرایت کـردی و مـسـتـجـاب شـدی و از مـعـجـزۀ اجـابـت دعـای مصطفیٰ علیه السّـلام انس مالکؓ گفته است که مادر من از برای من از مصطفیٰ علیه السّلام دعـای التماس کرد و گفت یا رسول الله انس خادم تست او را دعـای بـکـن کـه در رزق او وسـعتی پیدا آید و او از اغنیا شود مصطفیٰ

علیه السّلام مرا دعا کرد و گفت اللهم اکثر ماله و ولده و بارک له فیما اتیته اعنی بار خدایا انسؓ را مال و فرزندان بسیار بده و آنچه او را بدهی دران برکت پیدا آر و انس مالکؓ می گوید که از دعای مصطفیٰ علیه السّلام مرا چندان فرزندان شده اند که فرزندان من و فرزندان فرزندان من در خانه صد نفر در شمار می آیند و چندان مال از دعاء مصطفیٰ علیه السّلام مرا شده است که درو وسعت رزق و فراخی عیش دیگر را همچو خود نمی بینم و هم از معجزهٔ اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام عبدالرحمن عوفؓ روایت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام مرا بفراخی عیش دعا کرده بود و ازان تاریخ که مصطفیٰ علیه السّلام مرا بفراخی عیش دعا کرده است اگر سنگی را از مقامی برمیدارم و چشم می دارم که از زیر آن سنگ زر بیرون خواهد آمد و در هر طرفی که در طلب رزق قصد می کنم جز منفعت و ازدیاد نمی بینم و ایمهٔ حدیث در فراخی عیش عبدالرحمن عوفؓ روایت کرده اند که از دعای مصطفیٰ علیه السّلام عبدالرحمن عوفؓ را چندان مال شد که بعد از نقل او زر او که زیر زمین مدفون بود بکلندها کاویدند بیرون آوردند و از کلند زدن دستهای کلند زنان را آبله ها بسیار افتاده و عبد الرحمن چهار زن داشت از مال بحکم ثمن هر یکی را از زنان هشتاد هزار بمیراث رسید و عبدالرحمنؓ در مرض موت وصیت کرده بود که بعد از نقل او پنجاه هزار دینار بدرویشان دهند با آنکه او را صدقات و عطیات بسیار بودی چنانکه روزی هفصد شتر بار اقمشه و نفایس عبدالرحمنؓ در مدینه رسید و جمله شهر را صلا درداد و در یک روز بسی بنده آزاد کرد و در حق بندگان خدا انفاق و مواسات بسیار کردی و با اینهمه اخراجات و نفقات از دعای مصطفیٰ علیه السّلام

چندان مال از وجه پاک ازو مانده بود و از معجزه اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام سعد وقاصؓ گفته است که من از مصطفیٰ علیه السّلام التماس نمودم و درخواست کردم که یارسول الله مرا دعا کن تا من مستجاب الدعوة گردم مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت ای سعد طعمهٔ حلال بخور مستجاب الدعوة خواهی شد و من بدین جواب پسند نکردم و بتضرع از مصطفیٰ علیه السّلام التماس کردم که مرا دعا کند که مستجاب الدعوه گردم مصطفیٰ علیه السّلام مرا دعا کرد و گفت بار خدایا سعدؓ را مستجاب الدعوة گردان و ازان تاریخ که مصطفیٰ علیه السّلام مرا دعا کرده است هر دعای که کردم باری تعالی مستجاب گردانیده و آبروی من درمیان خلق پیدا آورد و این خبر که سعد وقاصؓ از دعای مصطفیٰ علیه السّلام مستجاب الدعوة شده است در مدینه شهرتی تمام برداشت و هر کرا حاجتی پیش آمدی و درماندگی روی نمودی بر سعد وقاص رفتی او دعا کردی حاجت حاجتمند روا شدی و برآمدی سعد وقاصؓ بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام بر صدر حیات مانده بود و در آخر عمرؓ مکفوف البصر شد عبدالله سایبؓ او را گفت که ای عمر خود را چرا دعا نمی کنی تا نور بصر تو باز گردد سعد وقاص او را گفت و جواب داد که ای برادرزاده که اگر من خود را دعا کنم و بینای چشم باز طلبم دعای من در حق دیگران مستجاب نگردد و عارفان امت از فائده مذکور استدلال کرده اند که دعا از کسی التماس باید کرد که او را زوایای خود صورةً و معنیً دست داشته باشد و از اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام در اسلام عمر خطاب که در روز باجابت پیوست از مشاهیر اخبار است و هم در مشاهیر اخبار از اجابت دعای مصطفی علیه السّلام آمده است

که مصطفیٰ علیه السّلام نابغه را دعا کرد و گفت لا تقصص الله فاک [فانک] نابغه از دعای مصطفیٰ علیه السّلام صد و بیست سال عمر یافت و درین مدت هیچ دندانی از دندانهای او نریخت و اگر دندانی از دندانهای نابغه بیفتادی دندانی دیگر بهتر و محکمتر ازان در دهن او برستی و دندان هیچ یکی از جوانان و هر آن آنچنان سپید و درخشان ننمودی که دندان نابغه نمودی و از اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام در حق ابن عباسؓ در شرح السنة مروی است و دعا النبی صلی الله علیه و سلم لابن عباس اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل فسمّی بین الصحابة بالحبر و ترجمان القران لوفور علمه و کثرة فهمه اعنی مصطفیٰ علیه السّلام ابن عباس را دعا کرد و گفت بار خدایا ابن عباس را فقه دین روزی کن و تاویلات علم دین او را بیاموز و از دعای مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله عباس چنان متبحر گشت که او را درمیان صحابه حبر گفتندی و ترجمان قرآن خواندی و از آنکه ابن عباس از دعای مصطفیٰ علیه السّلام علامهٔ علوم دین شده بود بیشتری تفسیر قرآن ازو و از شاگردان او در میان امت مروی است و درمیان مفسران تفسیر او مقتداست و بزبان فارسی عبدالله عباسؓ را شاه مفسران گویند و از معجزهٔ اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیؓ می گوید که درانکه مصطفیٰ علیه السّلام مرا در یمن می فرستاد و بوقت وداع مرا مقابل قبله بایستانید و دست خود بر سینه من نهاد و این دعا بکرد اللهم سدد قلبه اللهم سدد قوله اعنی بار خدایا در دل و زبان او صواب جاری گردان و ایمه حدیث نوشته اند که دعای مذکور دلالت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام از برای علی مرتضیؓ علم من لدنی از خدا التماس کرده است که تا دل بعلم الٰهی آراسته نشود احکام شریعت بر حسب

ارادت خدا و ارادت مصطفیٰ علیه السّلام بر زبان شخصی جاری نگردد و علی مرتضیؓ می گوید که ازان تاریخ که مصطفیٰ علیه السّلام در حق من دعای مذکور ارزانی داشت هیچ مشکلی از علوم دین در سینهٔ من نه پیچیده و علم علی مرتضیٰ بنهایتی ترقی کرد که مصطفیٰ علیه السّلام از بسیاری علم او فرموده است انا مدینة العلم و علی بابها اعنی من شهر علم لدنی ام و علی در آن شهر است و عبدالله عباسؓ با اینهمه شهرتی که در علم داشت در تفسیر قرآن شاگرد امیر المومنین علی مرتضیٰ بود و سالها پیش او تلمذ کرده است و هم عبدالله عباسؓ از وفور علم علی مرتضی کرم الله وجهه می گوید که شبی علی مرتضیؓ با من بسم الله را تفسیر می کرد و هم در بیان معنی بسم الله صبح بدمید و تفسیر ب بسم الله تمام نگفته بود و ثقات باسناد روایت کرده اند امیر المومنین علی رضی الله عنه بارها بر بالای منبر دست بر سینهٔ خود نهادی و گفتی که ههنا علوما جمة [جملة] لو وجدها جملةً اعنی در سینه من نفایس علوم بسیار است اگر احتمال کنندگان یعنی عارفان را بیابم بیرون دهم که غرایب علوم سمع هر کس احتمال نتواند کرد و هم در صحاح اخبار مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیؓ را دعا کرده بود که سرما و گرما نیابد و علی مرتضیؓ اگر در تابستان جامهٔ زمستان پوشیدی گرم نیافتی و اگر در زمستان جامهٔ تابستان پوشیدی سرد نیافتی و همچنین مصطفی علیه السّلام ام المومنین فاطمهؓ را دعا کرده بود که گرسنه نشود و در حق فاطمه زهراؓ مستجاب شده بود و دعا النبی صلی الله علیه و سلم لفاطمة ربّه ان لا تجیعها قالت فما جعت بعد اعنی فاطمه زهراؓ گفت که من بعد آنکه مصطفیٰ علی السلام مرا دعا کرد گرسنه نشدم و از معجزهٔ اجابت دعاء مصطفی علیه

السّلام طفیل بن عمرو روایت کرده است که من از مصطفیٰ علی السلام التماس کردم و گفتم یا رسول الله مرا دعای بکنی که از عالم غیب در من نشانی پیدا آید که ازان علامت آنچه از تو بقوم خود می رسانم مرا تصدیق کنند مصطفیٰ علی السلام او را بتخصیص دعا کرد و باری تعالی در میان دو چشم او نوری پیدا آورد که در شب تاریک شعاع آن نور ناظران را مشاهده می شد و طفیل بن عمرو را بواسطهٔ نور ذوالنور خواندندی و قوم او چون آن نور مخصوص را در میان دو چشم او معاینه کردند انقیاد نمودند و آنچه آواز احکام دین مصطفیٰ علیه السّلام بدیشان می رسانید قوم او آن را تصدیق می کردند و باور می داشتند و از معجزهٔ اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام جمعی از صحابه روایت کرده اند که روز جمعه مصطفیٰ علیه السّلام بر منبر خطبه می گفت که اعرابی در مسجد درامد و همدران محل از بی بارانی و قحط بنالید و حال تنگی علف و لاغری مواشی و بی گیاهی و خشکی زرع و ضرع پیش مصطفیٰ علیه السّلام باز نمود و بیچارگی و تضرع بسیار کرد و بمسکنت تمام گفت که ما فرزندان ما و مواشی ما هلاک شدیم یا رسول الله از برای خدا باران بخواه و آن ایام ابر و باران بود مصطفیٰ علیه السّلام از حضرت بی نیازی هم بالای منبر باران التماس کرد دیدیم که در ساعت بادی بخاست و از هر چهار طرف ابر در آمد تمامی آسمان را حجاب کرد و هنوز خطبه و نماز جمعه تمام نشده بود که باران نازل شد و چندان بارید که کوچه های مدینه سیلهای آب روان شد و یاران از مسجد بحیله در خانه ها باز آمدند و تا جمعه دیگر باران می بارید و نمی گشاد و چندان بارید که خانه ها و رباطها خراب می شد و خلق اطراف از بسیاری آب از آمد و

شد بماند و باز در جمعه دوم مصطفیٰ علیه السّلام در اداء خطبه بود که بعضی اعراب در مسجد درآمدند و از کثرت باران پیش مصطفیٰ علیه السّلام فریاد کردند و گفتند که ما از کثرت باران از همه کارها بماندیم مصطفیٰ علیه السّلام هم بالای منبر دعا کرد و از باری تعالیٰ درخواست که آسمان از ابرها گشاده شود همان زمان دیدیم که از دعای مصطفیٰ علیه السّلام ابر قطعه قطعه شد و هر طرف رفت و غایب شد و آسمان بگشاد و بعد از هفت هشت روز آفتاب رخ نمود و خلق در کاروبار مشغول گشت و خصب پیدا آمد و مردمان از تنگی معاش برستند و از بلای قحط خلاص یافتند و هم از معجزهٔ اجابت دعا در صحاح اخبار آمده است که در روز حرب حنین که کفار غلبه کردند و لشکر مصطفیٰ علیه السّلام متفرق گشت همدران حالت مصطفیٰ علیه السّلام قدری خاک آن زمین برداشت و گفت شاهت الوجوه و آن خاک را در مقابل صف دشمنان بیرون انداخت و از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام در چشم دشمنان خاک افتاد و لشکر کفار منهزم گشت و در هنگام فرار چشمها می مالیدند و پای پس میگریختند و از بسیاری خاک که در چشمهای ایشان افتاده بود راه گریز سره نمی توانستند کرد و فی شرح السنة و اخذ النبی صلی الله علیه و سلم قبضة من تراب یوم حنین و رمی بها فی وجه الارض و قال شاهت الوجوه فانصرفوا یمسحون انفرا [انفرارا] من اعینهم و از اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام بعضی صحابه گفته اند که حکیم بن عاص در مکه مصطفیٰ علیه السّلام را و یاران مصطفیٰ علیه السّلام بسیار ایذا کردی و باستهزا و تمسخر پیش آمدی و چشمکها زدی روزی بر عادت خود مصطفیٰ علیه السّلام را و یاران مصطفیٰ علیه السّلام را ایذا می کرد و چشمک می زد مصطفیٰ

علیه السّلام هم دران حالت حکم عاص را گفت چنانکه چشمک می زنی و خود را بستمگر چشم می سازی هچنان بمانی و از آن روز باز تا زنده بود چشم او از جنبش نه ایستاد و بهیچ تداوی فراهم نیامد و همه مکیان را مقرر گشت که آن حالت تنبه حکم عاص را از دعاء مصطفیٰ علیه السّلام پیش آمده است. و هم از اجابت دعاء مصطفیٰ علیه السّلام از صحابه منقول است که محلّم بن جثامه مصطفیٰ علیه السّلام را و یاران مصطفیٰ علیه السّلام را در مکه بانواع در رنج داشتنی داشت و شب و روز در ایذای مصطفیٰ علیه السّلام کوشیدی از نهایت ایذای او مصطفیٰ علیه السّلام او را دعاء بد کرد و از دعای مصطفیٰ علیه السّلام محلّم بن جثامه بر سر یک هفته دوزخ رفت و چون آن بدبخت را دفن کردند زمین جثۀ پلید او را قبول نکرد و بیرون انداخت و چند کرت او را باز دفن می کردند و چون شب می گذشت روز دیگر قالب نجس او را بیرون افتاده می دیدند بر گور او چندان سنگ می بارید که گور را در زیر آن سنگها پوشیده شد چنانکه تودۀ سنگ می نمودند و گور ننمودی و هم از اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام در حق پسر بولهب مروی است که پسر بولهب مصطفیٰ علیه السّلام را عظیم در رنج داشتی [و خوای] بر مصطفیٰ علیه السّلام انداختی مصطفیٰ علیه السّلام او را دعای بد کرد و گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک اعنی بار خدایا سگی از سگان خود برو مسلط گردان وهم دران نزدیکی کاروانی از مکه بسودا جانب شام روان شد و عتبه را بولهب با آن کاروان روان کرد و روزی آن کاروان در صحرای فرودآمده بود و چون شب درآمد شیر از طرفی آواز دادن گرفت و بانگ شیر در گوش کاروانیان می رسید و عتبۀ ابولهب ازان آواز بترسید و

باهمراهان خود [گفت] که محمدً مرا دعای بد کرده است و من می ترسم که این شیر بشب درمیان کاروان درآید و مرا بکشد و پسر بولهب کاروانیان را منت کرد تا پالانهای شتران در هر چهار جانب طریق دیوار نهادند و عتبه جامهٔ خواب فراز کرد و در خواب شد و نیم شب شیر درمیان کاروان درآمد و بهر که می رسید او را بوی می کرد و ترک می آورد و آخر شیر بجست و درمیان پالان های اشتران افتاد و پسر ابولهب را چنگال بر زد و از کاروان بیرون آورد و پاره پاره کرد و خبر او در مکه رسید و هم از اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام در احادیث مروی است که قبایل مصر قومی سخت بسیار بودند و از کثرت جمعیت و بسیاری مواشی طغیان می ورزیدند و مصطفیٰ علیه السّلام را در رنج می داشتند و آنان که خواستندی که از قبایل دوردست بر مصطفیٰ علیه السّلام بیایند و اسلام تلقی کنند قبایل مصر ایشان را از آمدن رها نمی کردند و راه می زدند و مسلمانان را می کشتند و انواع مضرتها می رسانیدند و مصطفیٰ علیه السّلام نزول قحط و امساک باران شد بر ایشان دعا کرد چند سال متواتر بتخصیص بر قبایل مصر باران نچکید و آن قوم ببلاهای گوناگون مبتلا شدند و ابتر و درهم گشتند و کار ایشان بگریه کشید و فضول و تمرد از سر ایشان فرودآمد و سران قبایل مصر بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و عجز و زاری کردند و اسلام تلقی نمودند و از گذشتها توبه بردند و نیز بتضرع و ابتهال در خصب و فراخی عیش خود از مصطفیٰ علیه السّلام دعا درخواستند مصطفیٰ علیه السّلام قبایل مصر را بخصب و فراخی عیش دعا کرد و از دعای مصطفیٰ علیه السّلام بارانهای رحمت بر ایشان نازل شد و از بلای قحط نجات یافتند و ماجرای

اجابت دعای مصطفیٰ علیه السّلام که در حق خسرو پرویز پادشاه عجم در سمرقند روز [روزی] مشاهده شد امام محمد اسحاق در کتاب زیادت مغازی آورده است که مصطفیٰ علیه السّلام [با] خسرو پرویز معاصر بودند مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه بامور نبوت مشغول بود و خسرو پرویز در تختگاه مداین پادشاهی ممالک عجم می راند و خسرو را در سلطنت مکنتی روی نموده بود که آنچنان مکنت هیچ یکی را از اکاسره عجم که آبا و اجداد او بودند نبوده است و در اواخر عصر نبوت مصطفیٰ علیه السّلام را از حضرت بی نیازی فرمان شد که پادشاهان روی زمین را باسلام دعوت کند و بر همه نامه نویسد مصطفیٰ علیه السّلام بر پادشاهان نامه نوشت و ایشان را بدعوت اسلام کرد و آن نامه ها را بدست بعضی یاران برایشان فرستاد و بر خسروپرویز هم نامه نوشت و بدست صحابی بر او در مداین فرستاد خسرو پرویز چون نامهٔ مصطفیٰ علیه السّلام بدید و نام خود را فرود نام مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کرده از نخوت جباری و تکبر فرعنت در غضب شد و همچو دم مار دم بریده بر خود پیچید و نامهٔ مصطفیٰ علیه السّلام را پاره کرد و جواب ناصواب گفت و آن صحابی را باهانت بازگردانید و بایذاء و استقبال مصطفیٰ علیه السّلام بر امیر یمن فرمان نوشت و او را فرمود تا مصطفیٰ علیه السّلام را از مدینه بقهر براند ویرا بمداین فرستد و آن صحابی که در مداین نامهٔ مصطفیٰ علیه السّلام برده بود شاکی و بی عرض باز بر مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه آمد و ماجرای غضب خسرو پرویز و پاره کردن نامه و فرستادن فرمان بر امیر یمن پیش مصطفیٰ علیه السّلام تقریر کرد مصطفیٰ علیه السّلام دست بدعا برداشت و خسرو را دعای بد کرد و گفت اللهم مزق ملکه

کما مزق کتابی اعنی ای بار خدایا ملک او را پاره کن چنانکه او نامهٔ مرا پاره کرده و همدران نزدیکی که امیر یمن کسان خود را بآوردن مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه نامزد کرده بود پسر خسرو پرویز خسرو را کشت و بر تخت مداین نشست و شیرویه پسر خسرو را بر امیر یمن کسان دوانید و برو فرمان نوشت که گرد آن مرد عربی که دعوت نبوت می کند نگردید و اگر کسی در طلب او رفته باشد او را باز گردانند و آنانرا که پیش از رسیدن شیرویه پسر خسرو بطلب که امیر یمن در مدینه فرستاده بود بمجرد ملاقات مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آوردند و از استماع خبر مذکور امیر یمن مسلمان شد و ملک عجم که قریب دوهزار سال در خاندان ایشان بود زیر و زبر گشت و از دعای مصطفیٰ علیه السّلام پاره پاره شد و بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام در خلافت عمر خطابؓ تمامی عجم بنور اسلام منور گشته و خزاین و دفاین اکاسره بدست صحابه افتاد و بر مسلمانان قسمت شد و هم در عصر صحابه نام و نشان خسرو پرویز و فرزندان او محو گشت و اثری از آثار اکاسره در عالم نماند.

فصل نهم :

در بیان معجزه مسّ ید و مسّ جسم مصطفیٰ علیه السّلام چه در زمان و چه بعد مرور ایام ظاهر می شد.

از معجزهٔ مسّ دست مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب شرح السنه از صحابه مروی است که جریر عبدالله بجلیؓ در پیش مصطفیٰ علیه السّلام قربی و مکانتی داشت و جریر مذکور در جبلت جبانتی داشت که بر پشت اسپ قرار نتوانستی گرفت و از جلادت و شجاعت بغایت بی بهره بود روزی جریر مذکور حال جبانت خود پیش مصطفیٰ

علیه السّلام باز نمود و از مصطفیٰ علیه السّلام در تغیر [تغییر] خلق جبانت بشجاعت دعای التماس کرد مصطفیٰ علیه السّلام دست خود بر سینۀ او نهاد و او را بتغیر [تغییر] خلق جبانت بشجاعت که نزدیک حکما غیر قابل است دعا کرد از معجزۀ دعای مصطفیٰ علیه السّلام و برکات مس دست مصطفیٰ علیه السّلام جریر مذکور چنان شجاع گشت که در سلاح دستی و سواری و فروسیّت درمیان صحابه ضرب المثل شد و در محاربها از شجاعان مشهور مسابقت کردن گرفت و از معجزۀ مسّ دست مصطفیٰ علیه السّلام در مشاهیر اخبار مسطور است که عبدالرحمن بن زید خطاب در ایّام صغر بغایت قبیح و کریه نمودی مصطفیٰ علیه السّلام دست شفقت بر سر او سود و او را بجمال دعا کرد باری تعالیٰ از آبروی مصطفیٰ علیه السّلام عبدالرحمنؓ را جمالی و زیبای و قدی و قامتی بخشید که میان هر قومی که نشستی زیباتر و بلند تر و خوب تر از دیگران او نمودی و خلق را نظر در جمال او افتادی و از معجزۀ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام ابوهریرهؓ گفته است که مرا طبیعتی بود که هرچه بشنیدمی مرا یاد نماندی روزی من در پیش مصطفیٰ علیه السّلام شکایت کردم و گفتم که در طبیعت حافظه برمن خلل بسیار است و هرچه من می شنوم مرا یاد نمی ماند مصطفیٰ علیه السّلام مرا فرمود که ردای خود را فراز کن من ردای خود را فراز کردم مصطفیٰ علیه السّلام دست خود بر ردای من بسود و مرا گفت که آن جامه را بر سینۀ خود بمال من در ساعت آن جامه را بر سینه خود بسودم و ازان روز باز هر حدیثی که من از مصطفیٰ علیه السّلام شنیدم از معجزۀ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام مرا یاد ماند و کلمه از آن فراموش نشد و از معجزۀ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله

مسعودؓ روایت کرده است که در آن ایام که ما در مکه بودیم قحط افتاد و مواشی و گوسپندان از بی علفی لاغر شدند و شیری که قوت خلق مکه بود کم شد و مردمان باحتیاج نفقه درماندند و من روزی در صحرای مکه گوسپندان خود و از آن مردمان می چرانیدم و مصطفیٰ علیه السّلام وابوبکرؓ بطرفی می رفتند چون نزدیک گوسپندان من رسیدند مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که گوسپندان نازاد پیش من بیار من گوسپندی نازاد پیش مصطفیٰ علیه السّلام بردم مصطفیٰ علیه السّلام دست مبارک بر شیردان آن گوسپند بسود با آنکه آن گوسپند را هنگام شیر فرود آوردن و گشتن گرفتن نرسیده بود شیر از شیردان او بدوید و آنقدر شیر از پستان او بدوشیدند که مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکرؓ را کفایت کرد و مصطفیٰ علیه السّلام حال لاغری گوسپندان ما بدید و بر ما ترحّم کرد ودست خود بر گوسپندان مادر من بسود از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام گوسپندان مادر چنان بی علفی فربه شدند و در خانهٔ ما آنقدر شیر شد که در نفقهٔ ما کفایت می کرد و به همسایگان هم می رسید و از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام در مشاهیر اخبار وارد است که سلمان فارسیؓ را از دیار دزدان آورده بودند و در راه او را حب [حبس] کرده و در مدینه آوردند و بدست جهودی فروختند و سلمانؓ بعضی کتب سماوی در ولایت خود خوانده بود و آنچه از علامات نبوت پیغامبر آخر زمان سلمانؓ در توریت خوانده بود در مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده می کرد و اسلام تلقی نمود و پیش مصطفیٰ علیه السّلام قربی و منزلتی یافت و خصم سلمان سی صد درخت خرما بارور و چهل اوقیه زر بر سلمان نهاد و او را بمبلغ مذکور مکاتب گردانید و سلمان مفلس و غریب بود و مالی و

ملکی و باغی و روزی نداشت مصطفیٰ علیه السّلام او را برای تخلیص سلمان سی صد درخت خرما بدست خود نهال کرد و از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام هر سی صد درخت خرما در سال اول بار گرفت و در آن روز که مصطفیٰ علیه السّلام درختان مذکور را نهال می کرد یک نهال از جمله سی صد نهال عمر خطابؓ بدست خود نشانده بود و نهالها که مصطفیٰ علیه السّلام بدست خود نهال کرده بتمامی بار گرفت و باز مصطفیٰ علیه السّلام آن یک درخت را هم بدست خود نهال کرد و بر سر اندک روزها آن درخت هم بار گرفت و هر سی صد درخت بار گرفته بخصم سلمان تسلیم شد و بعد تسلیم درختان مصطفیٰ علیه السّلام بمقدار یک بیضهٔ زر از دست خود بدان جهود داد و او را گفت بدل چهل اوقیهٔ زر که بر سلمان نهاده ای این زر وزن کن بستان حاضران را زر بغایت اندک نمود وزّان را طلب کردند وزّان چهل اوقیه زر از آن زر اندک وزن کرد و بدان جهود داد و از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام از مقدار یک بیضهٔ زر چهل اوقیهٔ زر جهود کفایت کرد و بیضهٔ زر برقرار خود ماند واز مشاهدهٔ معجزات مذکور ایمان حاضران بر مزید گشت و از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام اخنس بن عقیلؓ گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام قدح شربت بست در دست داشت قدری ازان بخورد و باقی را بمن داد و من آن را هم در پیش مصطفیٰ علیه السّلام بیاشامیدم و ازان تاریخ در حالت گرسنگی و تشنگی و گرما اثر سیری خنکی آن شربت در کام خود احساس می کنم و از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام غلبهٔ عطش و سختی گرما چندان در من اثر نمی کند و از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام که چوب خشک تیغ برّان گشته

است امام محمد اسحاق در تاریخ آورده است که روز جنگ بدر تیغ عکاشه بشکست و عکاشه هم در وقت فتاده پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمد و مصطفیٰ علیه السّلام درین حالت چوبی بر دست داشت آن چوب را بعکاشه داد و او را گفت که بدین فتاده کن چون عکاشه آن چوب را بدست گرفت دید که آن چوب از معجزۂ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام تیغ گشته است و عکاشه می گوید که مثل آن تیغ در جوهر و برندگی و متانت ساخت من وقتی ندیده بودم و دران روز عکاشه هم بدان تیغ باخصمان مقاتله و محاربه کرد تا عکاشه بر صدر حیات بود در سفر و حضر آن تیغ را از خود جدا نکردی و دایم در کمر بستی و عکاشه آن تیغ را عوان نام کرده بود و بر همه یاران آن تیغ را بدانستندی که آن از عالم قدرت است و چوبی از معجزۂ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام تیغ بران گشته است و عکاشه در ایام خلافت ابوبکر در قتال اهل ردت شهید شد و بعد آن معلوم نشد که آن تیغ بدست که افتاد و از معجزۂ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام مروی است که در روز جنگ احد تیغ از دست عبدالله جحشؓ بیفتاد و او تیغ های داده پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمد و حال باز نمود و مصطفیٰ علیه السّلام شاخی از شاخهای خرما بر گرفت و بدست او داد و او را گفت که بدین قتال کن و چون عبدالرحمن بن جحشؓ آن شاخ خرما را بر دست گرفت دید که از معجزۂ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام تیغ بُرّان شده است و سالها عبدالله جحشؓ بدان تیغ در حربها و مقاتلها کارزار کرد و علماء آخرت نوشته اند که رجحان معجزه کرامت آنست که از معجزه حقیقت چیزی می کرد و چیزی دیگر می شود چنانکه از دست سود مصطفیٰ علیه السّلام چوب خشک و شاخ خرما

از حقیقت خود بگشت و تیغ بُرّان گشت و از کرامت این چنین خرقی که حقیقت اشیا بگردد و چیز دیگر شود نتواند بود و از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام بعضی صحابه روایت کرده اند که انگشتره بود از نقره که گاهی مصطفیٰ علیه السّلام آن را در دست چپ پوشیدی و در ایام خلافت ابوبکر و عمرؓ آن انگشتر بدیشان رسید و ایشان بتعظیم و تجلیل تمام انگشتره مصطفیٰ علیه السّلام را بدست می کردند و از قوت آن انگشتر در عالم سلیمان راندند و از میامن انگشترهٔ مصطفیٰ علیه السّلام در خلافت ابوبکر و عمرؓ ایتلاف صحابه بر من یدی گشت و علم اسلام روزبروز بلندی می گرفت و عالمیان منقاد امر ایشان می شدند و ازان تاریخ که در خلافت عثمانؓ آن انگشتره گم شد و ناگاه از دست عثمان در چاه افتاد و از چاه غایب گشت و ایتلاف صحابه بتفرق بدل شد و عثمان را غوغاییان بکشتند و درمیان مسلمانان تیغ افتاد و از ...... آنگاه انگشترهٔ مصطفیٰ علیه السّلام. گم شد امرای بنو امیه تغلب بر صدر خلافت نبوت مستولی شدند امور دین و دولت چنانچه باید و شاید استقامت نگرفت و از تغلّب و تشطّط نا مستحقان خلافت بسی سنت مصطفیٰ علیه السّلام ببدعتهای متنوع بدل گشت و در دین حنفی رسم و رسوم فراعنه ظاهر گشت و از دست ظلمه و رعونه و منافقان و بددینان بر اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام و مخلصان دین مصطفیٰ علیه السّلام گذشت آنچه گذشت و روز بروز بدعت بر زیادت شد و سنتها کمی گرفت و از معجزهٔ مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام از عبدالله عباسؓ مروی است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام درمکه بر سر آب زمزم آمد و دلوی از آب زمزم پر کردند و پیش مصطفی علیه السّلام بردند مصطفیٰ علیه السّلام دست دران دلو

کرد و قطرهٔ آب دهن خود در آن دلو انداخت از معجزهٔ مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام بوی از آن دلو فایح گشت که بوی مشک وعنبر هیچ خوشبوی بدان نرسد و یاران بر آن دلو هم هجوم کردند از آب آن دلو بکسی یک قطره و بکسی دو قطره رسید و بعضی یاران به تبرک آن را در دهن انداختند و بعضی بر روی مالیدند و هم از تن معجزه انس مالکؓ گفته است که در خانهٔ ما چاه بود که آب آن چه شور بودی روزی مصطفیٰ علیه السّلام در خانهٔ ما آمده بود ما از شوریی آن آب پیش [مصطفیٰ علیه السّلام شکایت کردیم] مصطفیٰ علیه السّلام آب دهن خود را در آن چه انداخت و از آن تاریخ آب آن چه چنان شیرین شد که از کجاها مردمان از چه ما آب ستدن می آمدند و از چه ما هیچ چاهی شیرین تر در مدینه نیست و هم از معجزهٔ مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام از انس مالکؓ منقول است که بر ابوطلحهؓ اسپی جمنی کاهل و تنک روبوده است و جمله یاران آن اسپ را بدانستندی اگر کسی بر آن اسپ سوار شدی تنگ آمدی و مانده گشتی و ابو طلحه بسیار می خواست که آن اسپ را بفروشد فروخته نمی شد و شبی که در مدینه غوغا افتاد و خلق از خانهای خود با اسلحه بیرون آمد و مصطفیٰ علیه السّلام پیش از آنکه خلق مدینه از خانهای خود بیرون آید مصطفیٰ علیه السّلام بر آن اسپ پشت برهنه سوار شد و بر سمت آواز غوغا بیرون شتافت ازان تاریخ باز اسپ ابو طلحه از خوی و طبیعتی که داشت بگشت و از میامن مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام چنان رهوار و تند رو و رونده شد که همان اسپ میان یاران به تندی و دور دویدن معروف گشت و در حربها و غزوها نام گرفته آن اسپ را یاد می کردند و هم از معجزهٔ مذکور جابر عبدالله انصاریؓ گفته است که بر

من شتری کاهلی تنک روی بوده است که من ازان شتر بجان رسیده بودم وجه آن نداشتم که آن را بفروشم و چیزی بر آن مزید کنم و دیگر بخرم اگر بفروختمی کسی از من نمی خرید و ازان تاریخ که مصطفیٰ علیه السّلام بینی آن شتر را در راه غزوی بدست مبارک خود مالید از معجزهٔ دست سود مصطفیٰ علیه السّلام شتر مذکور چنان تندرو و دونده شد که در غزوها و حربها پیش از دیگران نمی [می] رسیدند و از معجزه دست سود مصطفیٰ علیه السّلام در صحاح اخبار مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام دست شفقت سوده است و ایشان عمرهای دراز یافته اند چنانکه مصطفیٰ علیه السّلام بر سر عمر بن سعدؓ دست شفقت بسود و سر او را مساس فرمود عمر هشتاد سال عمر یافت و موی او سپید نشد و بر سر قیس بن زیدؓ خزامی مصطفیٰ علیه السّلام دست شفقت بسود و او را دعا کرد عمر او بصد سال کشید و تمامی موی سر او سپید شده بود مگر موضعی که دست مبارک مصطفیٰ علیه السّلام آن را مساس کرده بود آن مقدار موی سر قیس سیاه مانده بود و بر روی قتاده ملحان مصطفیٰ علیه السّلام دست شفقت فرود آورد تا قتاده زیست روی او هم چو آفتاب بدرخشیدی و از براقت نور روی او طرف او تیز نتوانستندی دید و هم چنین مصطفیٰ علیه السّلام بر سر سایب بریدؓ و بر سر مدلوکؓ و برسر ثعلبه جهنیؓ دست شفقت سوده بود و دعا کرده هر یکی از ایشان عمرهای دراز یافتند و از حیات برخوردار گشتند و اخیار اطفال و امراض مسلمانان در نظر مصطفیٰ علیه السّلام آوردندی و مصطفیٰ علیه السّلام دست شفقت بر سر و سینهٔ ایشان بسوده است و اثر آن چه در حال و چه در مال پیدا آمده از حصرت بیرونست و از علمای آخرت و ایمه حدیث در کتب احادیث

مذکور است که مصطفیٰ علیه السّلام نور مشخص آفریده شده بود و از نظر عنایت الٰهی از سر تا قدم بمیامن و برکات مشحون گشته و در زیر هر موی مصطفیٰ علیه السّلام آثار خیر و سعادت تعبیه شده و قدسی در عالم اجسام پیدا آمده و جمیع مهاجر و انصار و زنان و فرزندان و ممالیک مسلّم ایشان و آنان که بعد مهاجر و انصار باعتقاد درست بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام ایمان تلقی کردند و زنان و فرزندان و ممالیک ایشان نیز بدعای مصطفیٰ علیه السّلام و نظر شفقت مصطفیٰ علیه السّلام و دست سود مصطفیٰ علیه السّلام در جمیع احوال التجا کرده اند و از شفقت و مهربانی مصطفیٰ علیه السّلام در جمیع احوال التجا کرده اند لابد حظ و نصیب متنوع احراز کرده اند و این باب جدا تطویل دارد و ماجرای چند که مشهور تر و شگفت تر درکتب احادیث در نظر آمد درین مختصر آورده شد تا اولوا الالباب دیگرها را برآن قیاس کنند و بعضی علمای سلف نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام جسم ابو طالب را از شدت و رصادت و حق پرورش بدست و نسیان [احسان] خود مساس کرده است جسم ابوطالب را آتش دوزخ نخواهد سوخت و هم چنین گفته اند که او را اگر در دوزخ خواهند برد نعلین آتش خواهند پوشانید و آنان را که با تلقی ایمان یقینی دولت مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام از فرط شفقت مصطفیٰ علیه السّلام دست داده است منافع دین و دنیا ایشان در اندازه قیاس و عقل بشری در نیاید چه شخص از تصدیق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام و تلفظ نام مصطفیٰ علیه السّلام مستوجب بهشت جاودانی می گردد برکات نظر شفقت مصطفیٰ علیه السّلام و میامن دست سود مصطفیٰ علیه السّلام و سعادت مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام چگونه محصور شود و

نهایت مثوبات آن در زیر ترکیب و عبارت آید و از معجزهٔ مساس دست مصطفیٰ علیه السّلام از صحابه منقول است که روزی قتاده نعمان بر مصطفیٰ علیه السّلام آمده بود و شب درآمد و باران سخت می بارید قتاده نماز خفتن با مصطفیٰ علیه السّلام ادا کرد و شب بواسطه ابرهای تیره بغایت تاریک شد و خانهٔ قتاده دور بود او دراندیشه شد که در چنان تاریکی چون در خانه برود و مصطفیٰ علیه السّلام در دست چوبی داشت که آن چنان چوب را عرجون گویند مصطفیٰ علیه السّلام آن عرجون را بقتادهؓ داد و او را گفت که جانب خانه باز گرد که از روشنای این چوب ده گز از پیش و ده گز از پس تو نموده خواهد شد و تو بروشنائی این چوب در خانه خواهی رسید و چون درون خانه خواهی رفت تاریکی علاحده در نظر تو خواهد آمد آن تاریکی را بزنی که آن شیطانست قتادهؓ آن عرجون مصطفیٰ علیه السّلام را بدست گرفت و جانب خانه رفت و در تمامی راه از شعاع آن چوب پیش خود روشنائی می دید و در پس اگر نظر می انداخت هم روشنائی در نظر او می نمود و چون قتادهؓ در خانهٔ خود درآمد تاریکی علاحده مشاهده کرد و آن تاریکی را بزد و از خانه براند و روز دیگر ماجرای مذکور پیش صحابه تقریر کرد و از معجزهٔ مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام اسماء بنت ابوبکر صدیقؓ گفته است که جبه پوشیدهٔ مصطفیٰ علیه السّلام بر من مانده است و هرجا که در مدینه کسی رنجور می شود او را بر در من می آرند من گوشه ازان جبه می شوم [شویم] و او را میخورانم از برکات جسم سودمصطفیٰ علیه السّلام رنجور در زمان صحت می یابد و حکایت اثر جبهٔ مذکور در مدینه شهره تمام داشت و از موی مصطفیٰ علیه السّلام صحابه را آثار

بدیع بسیار مشاهده بسیار شده است چنانکه از حسانؓ شاعر در صحاح اخبار مروی است که حسانؓ گفته است که من روزی پیش مصطفیٰ علیه السّلام نشسته بودم دیدم که از محاسن مصطفیٰ علیه السّلام موی جدا شده است آن موی را من از خدمت مصطفیٰ علیه السّلام درخواست کردم ستدم و ایمه حدیث از ثقات روایت کرده اند که حسانؓ شاعر آن موی مصطفیٰ علیه السّلام را همچو جان عزیز می داشت و در هر حاجتی آن را بدرگاه بی نیازی شفیع بردی تا چندان خیر و برکت از آن موی او را مشاهده شد معاویهؓ در ایام امرت خود آن موی را از حسانؓ طلب کرد و از باعثهٔ نفاق مستور و فریبش عوام مبلغی مال درمیان آورد حسان از وفور اعتقاد آن موی بمعاویه نداد و آن مال ازو قبول نکرد و بعد نقل حسان مبلغی مالٰ ازو بماند و او دو پسر گذاشت و از برای مصطفیٰ علیه السّلام درمیان پسران حسان مناقشت افتاد و هر یکی میان ایشان می خواست که آن موی را بستاند و آخر مردمان در میان آمدند و در میان پسران حسان حکم شدند و برین آخر رسانیدند که هر کرا موی مصطفیٰ علیه السّلام باید او ترک مالٰ گیرد و از سر نصیب خود بخیزد و آنکه تمامی مال ستاند او را از سر موی بر باید خاست و پسری که در میان آن دو پسر خورد سال بود اندیشه کرد و در خاطر گذرانید که برادر مهتر من پیر شده است من مال بستانم برادر من مهتر خواهد مرد فرزندی ندارد موی هم بمن خواهد رسید بدین اندیشه بد اعتقاد آن مال اختیار کرد و برادر پیر را عوض تمامی میراث خود از رسوخ تصدیق ایمانی قوی بودی بستد و مردمان بر اختیار او و بر حسن اعتقاد و برو آفرینها گفتند و هم دران نزدیکی جوان نقل کرد و آن تمامی مال هم بدان برادر پیر رسید و هم از اثر

موی مصطفیٰ علیه السّلام از خالد ولیدؓ مروی است که خالد ولیدؓ گفته است که بمن چند موی مصطفیٰ علیه السّلام رسیده است و من آن مویها را در کله خود دوخته ام و آن کله را خالدؓ پیش مردمان بنمودی و گفتی که از میامن و برکات موی مصطفیٰ علیه السّلام بر هر لشکری که [حمله] بردم مظفر و منصور گشتم و در تاریخ خلفای راشدین مسطور است که در ایام شیخین خالدؓ بر لشکرهای اسلام سر لشکر می شد و در بیت المقدس که هزاران هزار ترسا گردآمده بودند می رفت و با ایشان مقاتلی کرد و بیت المقدس را بگرفت و با لشکرهای روم و با لشکرهای عجم که صدگان هزار و دویستگان هزار سوار محاربه و مقاتله کرد مظفر و منصور می شد و خالدؓ در حمله محاربها کلهی که موی مصطفیٰ علیه السّلام دران دوخته بود بر سر نهادی و بی جغل و برگستوان خود در محاربهای بزرگ درآمدی در هیچ جنگی زخمی چنان باو نرسیده که او را از غزو و جهاد مانع شود و اغلب آن بودی که در حملهٔ اول لشکر خصمان بشکستی و از معجزهٔ مساس جسم مصطفیٰ علیه السّلام در مشاهیر اخبار واردست که کعب زبیرؓ در مدح مصطفیٰ علیه السّلام شعری گفته است که الی یومنا طالبان علم شعر او را به تبرک مدح و ثنای مصطفیٰ علیه السّلام می خوانند و کعب زبیرؓ چون آن شعر را پیش مصطفیٰ علیه السّلام ادا کرد مصطفیٰ علیه السّلام همدران حالت ردای خود بکعب زبیرؓ داد و آن ردای برد یمانی بوده است و قصهٔ مذکور در میان روات احادیث شهرتی تمام دارد و بعد نقل کعب زبیرؓ خلفاء متاخره از فرزندان کعب زبیر رداء مبارک مصطفیٰ علیه السّلام بمال بسیار بستدند و آن رداء بخلفای عباسی رسید و ایشان بتعظیم و تبجیل ردای مذکور را در خزانهٔ خود می داشتند و از

هر طرفی که خلفای عباسی را دشمن سر برکردی وبا لشکرها بقصد بغداد آمدی آن رادی مصطفٰی علیه السّلام را بجای علم بر نیزه بستندی و بر سمت لشکر دشمن نمودار کردندی و از میامن و برکات ردای مصطفٰی علیه السّلام بی محاربه و مقاتله لشکردشمن در هزیمت شدی و متفرق گشتی و شر ایشان دفع گشتی و این ماجرای از روایت متاخره متوارت گشته است و شهرتی تمام دارد و هم چنین مروی است که خلفاء بغداد از قوت ردای مصطفٰی علیه السّلام از برای دفع لشکرهای دشمنان خشم بسیار چاکر گرفتندی و خلق بغداد از اعتقاد ردای مصطفیٰ علیه السّلام از لشکر التفات نمی کردند و در آن سال که حلوانیهٔ چنگیز خان بغداد بگرفت و خلیفه را بکشت و او گفت لشکرها بسیار رسید آن ردای مصطفی علیه السّلام از خزانه غایب شده بود و در آن سال که در بغداد واقعه هلوء [هولناک] افتاد هرچند که آن ردای را در خزانه طلب کردند نیافتند و هم از گم شدن آن رداء خلق بغداد را دل شکسته شد و پریشانی و ابتری خود را پیش از وقوع حادثه دریافتند و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف نوشته است که من ردای مذکور را زیارت کرده ام و زیارت آن رداء مباهات نموده و از آثار مساس جسم مصطفی علیه السّلام از صحابه منقول است که چوبی بود که آن چوب در حیات مصطفی علیه السّلام بر دست مصطفی علیه السّلام بسیار بودی و مصطفٰی علیه السّلام آن چوب را بجای عصا و تیغ بردست کردی و گه گاهی بر آن چوب تکیه هم کردی و آن چوب بعد نقل مصطفی علیه السّلام بـا بوبکرٌ و عمرٌ رسید آن چوب را بتعظیم و تبرک موجود داشتندی و همان چوب در خلافت عثمان بعثمانؓ رسید و عثمانؓ در ایام خلاف [خلافت] در مکه بحج می

رفت در منزلی از منازل راه مکه نزول کرده بود و آن چوب مصطفی علیه السّلام بر دست داشت ناگاه جهجاه غفاریؓ چوب مذکور را از دست عثمان بستد و زیر زانوهای خود نهاد و دو سه کرة زور کرد تا آن چوب بشکند بعضی یاران که آن چوب را بردست مصطفی علیه السّلام دیده بودند فریاد برآوردند و جهجاه را گفتند که چه کردی و حال تو چه خواهد شد و تو نمیدانی که این چوب محمدؐ است صلی الله علیه و سلم و مصطفی علیه السّلام برین چوب تکیه کردی و بسیار بردست داشتی و همدران حال به نزدیکی در زانوهای جهجاه علتی پیدا آمد و هر دو زانوهای او بریخت و هم ازان زحمت جهجاه نقل کرد و در بعضی کتب احادیث مذکور است که کاسهٔ که مصطفی علیه السّلام دران طعام خورده بود آن کاسه بنوعی بقاسم مامون رسید و قاسم مامون از کابر علماء حدیث بود و او را بواسطهٔ کاسهٔ مذکور در میان خلق حشمتی و عظمتی بسیار پیدا آمده چنانکه از مواضع دور دست امراض [مریضها] را پیش در او می آوردند و او آن کاسهٔ مصطفی علیه السّلام را بشستی و رنجوران را خورانیدی و از برکت دست سود مصطفی علیه السّلام زحمت آن رنجور را که بدوای دیگر دفع نمی شد در روز بصحت بدل می گشت.

فصل دهم :

در بیان معجزات اخبار مغیبات که مصطفی علیه السّلام صحابه را اعلام کرده است.

و در کتب احادیث از صحابه منقول است که مصطفی علیه السّلام چنانچه از مغیبات عالم ملکوت و احوال قیامت و کیفیت حشر و نشر و صفات بهشت و دوزخ و قصص ما مضی اخبار کرده است از

معظمات احوال که در دین و دولت مصطفی علیه السّلام میان امت مصطفی علیه السّلام در مدینه و غیر مدینه ظاهر خواهد شد صحابه را پیش از وقوع اعلام کرده است و از بدعتهای متنوّع و مذهبهای متلون که پیدا آمده است و پیدا خواهد آمد یکان بر یکان با صحابه گفته است و از علامات قرب قیامت تنبیه کرده و بعد از نقل مصطفی علیه السّلام از آنچه مصطفی علیه السّلام اعلام کرده بود و بعضی صحابه را یاد مانده و بعضی صحابه را فراموش شده و ناگاه ازان حادثه که مصطفی علیه السّلام صحابه را اعلام کرده بود واقع شدی آنان را که فراموش شده بودی هم یاد آمدی و گفتندی که مصطفی علیه السّلام در فلان ایام و یا در فلان موضع که این حال مشاهده می کنیم با ما گفته بود و از معجزهٔ اخبار مغیبات ابو حذیفه یمانیؓ روایت کرده است عن ابی حذیفهؓ قال قام فینا رسول الله صلی الله علیه و سلم مقاما فماترک شیئاً یکون فی مقامه ذالک الی قیام الساعة الا حدثه حفظه من حفظه و نسیه من نسیه قد علم اصحابه هؤلاء و انه لیکون منه الشیء فاعرفه کما یذکر الرجل وجه الرجل اذا غاب عنه ثم اذا اراه عرفه ثم قال ابو حذیفه ما ادری أنسی اصحابه ام ینسوه و الله ما ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم من قاید فتنة الی ان ینقضی الدنیا یبلغ من معه ثلثمایة فصاعدا الا قد سماه لنا باسمه و باسم ابیه و قبیلته اعنی ابو حذیفهؓ گفته است که روزی مصطفی علیه السّلام در میان ما بخاست و آنچه در مدینه و غیر مدینه از معظمات امور تا قیامت خواهد زاد ما را اعلام کرده است و آنچه مصطفی علیه السّلام بیان فرمود ماند آنرا که یاد مانده [بیادش مانده] و فراموش کرد آنکه فراموش [کرد] و این معنی یاران ما را معلوم است و چون ازان بابت که مصطفیٰ علیه السّلام اعلان کرده بود

چیزی ظاهر شدی هم دریافتندی که ازین معنی مصطفیٰ علیه السّلام علم داده بود چنانچه مردی ذکر روی مردی کند چون ازو غایب بود و هرگاه او را به بیند بشناسد که این همان مرد است که ذکر او می کردم و بعد ازان ابی حذیفهؓ گفت که من نمیدانم که آن یاران را که از اعلام مصطفیٰ علیه السّلام فراموش شده است ایشان فراموش کردند و یا ایشان را فراموش کنانیدند و بخدای که مصطفیٰ علیه السّلام ترک نیاورده است از اعلام کردن پیشوای فتنهٔ که تا انقضاء دنیا در دین و دولت مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر خواهد شد و تا سی صد نفر ملک زیادت را از فتانان در پیش ما مسمی کرده است و نام ایشان و نام پدران قبایل ایشان بیرون داده و هم از معجزهٔ اخبار مغیبات که به مصطفیٰ علیه السّلام پیش از وقوع اعلام کرده است از ابو ذر غفاریؓ بمبالغت آمده است قال ابو ذر لقد ترکنا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما یحرک طایر جناحیه فی السماء الا ذکرنا منه علما اعنی ابو ذر غفاری گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام ما را بگذاشت وجود بمقعد صدق پیوست و لکن از حال پرندهٔ که بعد ازو بر آسمان پرها خواست جنبانید ما را از آن علم داده است و خبرداده است و مراد ابوذرؓ از مبالغت ترکیب مذکور آنست که هرچه در دین و دولت مصطفیٰ علیه السّلام بعد از نقل مصطفیٰ علیه السّلام می زاید و بر خلاف سنت مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده می شود و بعد از ما مشاهده خواهد شد مصطفیٰ علیه السّلام ما را پیش از آن اعلام کرده است و از ظهور فتانان و مبتدعان و فتنه و بدعت ایشان خبرداده و یکان یکان گفته و علماء حدیث از معجزهٔ اخبار مغیبات در کتب احادیث آورده اند که آنچه مصطفی علیه السّلام از مغیبات صحابه را اخبار کرده

است وقوع آن متنوع مشاهده شده است بعضی ازان مغیبات صحابه را هم در حیات مصطفیٰ علیه السّلام معاینه شد و بعضی ازان مغیبات صحابه را بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده گشت و بعضی از آن مغیبات تابعین و تبع تابعین را معاینه کردند و بعضی از آن مغیبات در قرون متاخره سلف را مشاهده شده است و بعضی از آن مغیبات امت خلف را تا قیامت معاینه خواهد شد اما آنچه از مغیبات اعلام دادهٔ مصطفیٰ علیه السّلام که صحابه را درهم حیات مشاهده شد چنانکه غلبه کردن دین حنیفی بر سایر ادیان و مغلوب و محکوم شدن خصمان و دشمنان و فتح مکه و فتح خیبر و نقل نجاشی بادشاه حبشه و نامه حاطب ملتعه با مکیان و فروبردن عباس دیگ بر را در حجرهٔ خانه مکه اطهار سحرا بید اعصم و آنکه خالد ولید اکید بر را در شکارگاه بیند [بدید] و حاله آن بادشاه را در شکارگاه دید و اخبار فدای که صفوان امیه از برای قتل مصطفیٰ علیه السّلام از مکه در مدینه فرستاده بود و اعلام غلبهٔ روم و پارس و قتل خسروپرویز و شهادت جعفر طیار و زید حارث و عبدالله رواحهٌ و چندین مغیبات دیگر که مصطفیٰ علیه السّلام اعلام کرده بود و صحابه را هم در حیات مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده شده است و آنچه از مغیبات بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام صحابه را معاینه گشت چنانچه فتح ملک عجم و شام و مصر بردست صحابه و پوشیدن مالک سراقه دستوانها خسروپرویز و قسمت شدن خزاین و نفایس و دفاین کسری و قیصر بر صحابه مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام از دست عمر خطابٌ وآنکه از غلبه اسلام امنی پیدا آید که زالی ضعیفی [زر] را بر دست گرفته هرجا که او را بیابد برود آنکه دو متبنی کذاب بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام هندا آیند

[فتح] در روزهای نزدیک از دست صحابه مقهور گردند و ماجرای که درمیان ایشان گذرد تا عمر خطابؓ زنده باشد هیچ فتنه و تفرقه ی میان صحابه پیدا نیاید و در حیات او ایتلاف صحابه کم نشود و آنکه ابو ذرؓ را از مدینه جدا کنند و چنانکه تنها زیسته است و مخالطت نکرده باقی عمر تنها بسر برده و تنها مرد و آنکه عمر و عثمانؓ و علیؓ شهید شوند و عثمان را در حالت قرأت قرآن شهید گردانند و علیؓ و زبیرؓ را مخالفت شود و با یکدیگر از محاربت کنند و میان صحابه مقاربها رود و حرمی از حرمهای مصطفیٰ علیه السّلام دران محاربه باشد و عمار یاسرؓ از لشکر بغماة کشته شود و اول کسی که از اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام به مصطفیٰ علیه السّلام رسد فاطمهؓ باشد و فاطمهؓ بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام ششم ماه وفات کرد و آنکه بواسطه صلح امیر المؤمنین حسن علیؓ تیغ از میان دو لشکر اسلام بخیزد و آنکه قریش بر بنی هاشم از جهت زمینی قطع رحم کنند و تغلب نمایند و آنکه خلافت نبوت سی سال بیش نباشد و بعد آن ملک و سلطنت تغلبی شود و استحقاق دینی مرعی نمایند و آنکه مصطفیٰ علیه السّلام در خواب دید که ز بالای منبر مصطفیٰ علیه السّلام سگ بچگان بر می روند و فرود می آیند مصطفیٰ علیه السّلام خواب خود را بتغلب و تسلط امرا بنوامیه تعبیر فرمود چنانکه مدت هشتاد سال تسلط یزیدیان و مروانیان امت را مشاهده شد و آل مصطفیٰ علیه السّلام در تغلب ایشان دیدند و آنچه دیده کشیدند آنچه کشیدند و آنکه حسین علیؑ را طرف کوفه شهید کنند و همان طرف مدفون کردند و آنکه فرزندان مصطفیٰ علیه السّلام و فرزندان مرتضی بر دست متغلبان کشته شوند و امراء بنوامیه ضال و مبتدع باشند و منبر و محراب مصطفی علیه السّلام و خلفاء راشدین را

بتغلب فرو گیرند و سنن را ببدعتها بدل کنند و بر طرق و طرایق جبابره و فراعنه در اوصاف خدای بازند و بندگان خدای را بندگی خود فرمایند و بیت المال مسلمانان را بملک گیرند و تصرف املاک کنند و آنکه در بنی ثقیف دو هلاک کنندهٔ امت پیدا شوند چنانکه مصطفیٰ علیه السّلام اعلام کرده بود یکی حجاج یوسف ثقفی که سگی بشگرف از سگان عبدالملک مروان بود دوم مختار ثقفی پیدا آمدند و آنچه حجاج یوسف که چند هزار لعنت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام و انبیاء واولیا و ملائکهٔ آسمان و زمین و جماهیر مومنان سلف و خلف برو و بر عبدالملک مروان که مربی او بود زمان زمان واصل باد مر برشیعهٔ علی و اتباع علی و فرزندان علی و اشیاع علی و بر بعضی صحابه و تابعین کرد در هیچ کفرستانی و گبرستانی نکنند و حجاج ملعون مخذول با لشکرهای بغاة از جهت عبدالملک مروان در مکه رفت و عبدالله زبیر نبیسه [نبیره] ابوبکر صدیقؓ را که تحصین بکعبه کرده بود از کعبه بیرون آورد و آنچنان پاک پاک زاده را بکشت و بر سردار کرد و خانه کعبه را که عبدالله زبیر بدان اعتصام کرده بود با منجنیق خراب کرد و بسوخت و چندین بزرگان دین را در امرت خود بکشت و مقصود شمهٔ از ایراد ماجرایی یزیدیان و مروانیان ملعون در معرض آنست که ماجرای مذکور مصطفیٰ علیه السّلام در حیات خود با صحابه گفته بود و تا آن روز که یکی از صحابه زنده بود تابعین را مشاهده شده است و آنچه از مغیبات مصطفی علیه السّلام پیش صحابه باز داده بود تابعین و تبع تابعین را معاینه گشته چنانکه مصطفیٰ علیه السّلام صحابه را اعلام کرده بود که در امت من طایفه ی خواهند خاست که نام و نشان متوطنان بنو امیه و دوستداران و هواخواهان و در

پیوستگان ایشان را رها نخواهند کرد و خلافت بفرزندان عباس باز خواهد گشت و بدانکه خلافت بآل عباس رسد و عباس از مصطفیٰ علیه السّلام التماس کرده و مصطفیٰ علیه السّلام عباس را دعا کرده بود و آنکه چندین گاه خلافت امت بر آل عباس خواهد ماند و خلفاء عباسی شهری بر کنارهٔ دجله بنا خواهند کرد و دار الملک دین و دولت ایشان آن شهری خواهد شد و آنچه مصطفیٰ علیه السّلام از مغیبات صحابه را اعلام کرده بود و بعد نقل صحابه و تابعین و انقضاء قرون خیبر و نقل علماء آخرت و اجلاء ایمه حدیث و تتمهٔ روساء عرفان امت و مشایخ طبقات در قرون مرفوضهٔ متأخره معاینه می شود و تا قیامت معاینه خواهد شد چنانچه مصطفیٰ علیه السّلام مجملاً فرموده بود که هر چند از مردمان قرون متأخره دورتر افتد سنن مصطفیٰ علیه السّلام ببدعتهای گوناگون متبدل گردد و ایتلاف و یکدلی مسلمانان کمتر شود و درمیان امت از هوای دنیاوی سر دنیا هرج و مرج پیدا آید و تغلب و تسلط ظاهر شود و مکابره کربهای روی نماید و شرم ایمانی از دیدها برود و بی تحملی و اجتهادی از غلبه هواء نفس و شدت محبت دنیا و حرص دنیا درمیان مسلمانان جرمها و مقاتلها مشاهده شود و خونهای ناحق ریخته گردد و ملک و سلطنت تغلبی شود و تغلبی ماند و بر هر که جمعیتی گرد آید اعوان و انصار جهله و فسقه جمع شوند و دعوای سلطانی کنند و شرایط امرت مندرس گردد و از باطنها برود و ترکان پست بینی که رویهای ایشان مانند سر گِرد بود با مسلمانان قتالها و حربها کنند و بر دیار مسلمانان غالب آیند و پایها سرگردد و سرها پای گردد اعنی اسافل ایام و بد اصلان و کم اصلان از قوت و جمعیت اماثل اشباه تغلب کنند و امیر و والی شوند و هم چنان

ایشان از پرورش و نوازش ایشان فرمایند‌ه [فرمانده] شوند و فرمان روای کنند و اشراف و احرار و پاکان و پاک زادگان بندگی اسافل کنند و علوتی که نافع دین بود کم گردد وعلوم زیان کار که نروید ازان علم مگر بد اعتقادی و قساوت قلب درمیان علماء امت منتشر شود و مذاهب مردود در شهرهای مسلمانان پیدا آید و بد مذهبان بمرجیه و قدریه و روافض و خوارج مسمی گردد و امت بهفتاد و سه فرقه اعتقاد یابد و از آن جمله یک فرقه بر مذهب سنت و جماعت باشند و نجات یابند و فرقهٔ دیگر سزاوار دوزخ گردند و تزویر و تضییع درمیان امت ظاهر شود و کارهای دین از طمع دنیا تکفل نمایند و همه دلها بمحبت دنیا گرفتار شوند و همت و نهمت جماهیر مردم الا ماشاء الله بطلب دنیا مصروف گردد و اخلاص در عمل نقصان شود و ادخار دنیا عیب ننماید و شخصی زالی اسباب دنیا آبروی در میان مردمان نماند و تکاثر اموال بر خردمندی شخصی حمل شود و در عفاف و تقویٰ خرق فاحش افتد و معایب دین هنر نماید و هنر دین از جمله معایب شمرند و پیشه کبر و معاصی و مآثم منتشر گردد و ظلم و عدوان خوی عادت شود و دروغ و دروغ گوی از معایب ننماید و بردانای حمل افتد و رواج امر معروف و نهی منکر مندرس گردد و اظهار و اعلان معاصی از کبایر نشمرند و حرفت گیری مآثم غلیظ از انکار ایمانی تصور نکنند و رزق حلال و مباح در کمی افتد و تحصیل وجه حلال بدشواری کشد و مطعم و ملبس حلال و مباح بی شبه نوادر نماید و تنفر حرام و مکروه و شبه از باطنها بخیزد و حق مستور شود و باطل مشهور گردد و مناکح بشهادت گوناگون ملتبس شود و زهد و دنیا و طلب آخرت را در خاطرها وقعی نماند و فقیر صابر و محتاج قانع را کمتر یابند و مهر و

شفقت در کمی افتد و اعظام و اجلال فرزندان من در باطنها نماند و از قلت تصدیق اولاد مرا خدمت فرمایند و از ایذاء ایشان باک ندارند و عیوب دینی هنر نماید و هنرهای اسلام بر هیات معایب دردهای جلوه کند و کاملان و مکملان اکسیر اعظم و گوگرد سرخ شوند و ناقصان و گمره کنندگان بر مسند مشیخت و بر صدر افادت بنشینند و مضلان بسیار شوند و مبطلان را رونق پید آیند و روزگاری که آید که آنچه آراستگی دنیا ست بر رضای خدا حمل کنند و ابتری دنیا و پریشانی مصالح و مصیبت دنیا از غضب و قهر باری تعالی شمرند و قوت صبر و توفیق رضای در بلاهای آسمانی در سینه نماند و زهد مصلحتی و تقوی صورت را متصنعان و متشبهان بگشت احراز دنیا سازند و حسدها در باطن متمکن و نفاقها بر زبان جاری گردد و تودد دینی و تالف باطنی از دلها رخت بربندد و بی وجود دنیا در هیچ باطنی اطمینان ننماید و توکل صورةً و معنیً از سینها و دلها وداع کند و بر هر که دنیا بیشتر ببینند و آمد و شد اهل دنیا بیشتر نگرند خدا را ازو خشنودتر تصور کنند و از مشاهدت شهوات امور دنیا عوام را معالی و خواص در دل افتد و اهم المهمات مصالح خواص و عوام امت در تحصیل دنیا باز گردد و شحّ مال در رگ و پی مردمان بیضه نهد و در آینه مسلمانی خللها افتد و توحید بمعانی شرک جلی و خفی ملتبس گردد و اهتمام نماز ارسینهای بسیاران بخیزد و شرایط قبول نماز معمول نگردد و اعطای زکاة بکلی اندراس پذیرد و مواسات و انفاق بسمعه و طمع دنیا منسوب شود و صیام و قیام حکم بیکار گیرد و نشاطی در اتیان طاعات نماند و اهتمام حج در باطنها نگذرد و نام جهاد نفسی و مالی که لله و فی الله بود و طمعی دیگر در میان نباشد بر زبان نرود و در بیع و شری

تعمیه و تلجیه گشاده شود و ربا و احتکار در دلهای اغنیاء چنان شیرین گردد که بی آن نتوانند بود و عصیان بامر خدا و رسول خدا در کار مسلمانی سهل نماید و در اختلاط و صحبت مضرتها پیدا آید و در علما خشیت ننماید و در طالبان علم نیت اخلاص ننماید و گمراهان دعوی ارشاد کنند و ناقصان را درجات کاملان گمان برند و متلفظان کلمهٔ شهادت معاصی و مآثم را بحرفت گیرند و فاسقان و فاجران در اعلان و اجهار فسق و فجور مباهات کنند و مفاخرت نمایند و متدینان و دین طلبان گوشهٔ عزلت گیرند و لبها و درها به بتدند و صادقان و سالکان بیکبارگی از مجالستها بگسلند و جانب بیت المقدس روند و خدا شناسان تنهائی اختیار کنند و کنارها و کوها گیرند و در جمله معجزه مغیبات معجزه بس شگرف است و هرچه مصطفیٰ علیه السّلام از مغیبات حوادث قرون متاخره مرفوض اعلام کرده است بر اسلوب یاتی علی الناس زمان فیه کذا و کذا فرموده است و عین آن امت سلف را مشاهده شده است و خلف را معاینه می شود [و] خواهد شد و در کتاب شرح السنة مسطور است که مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که اول کار امرت دین نبوت و رحمت بود و بعد ازان خلافت و امانت شود و بعد خلافت و امانت ملک و سلطنت گیرنده کردند و ملک و سلطنت گیرنده تا قیامت بمانند فامّا سلاطین وامرا بر ظاهر احکام شرع حکم کنند و خواص و عوام خلق را در حدود شرع و احکام متساوی دارند و جمعه و اعیاد و حج بگذارند و ظاهر جهاد و غزو معمول گردانند و دین حنفی بر سایر ادیان غلبه کند و عزت بر حق ظاهر بود و شرع مصطفیٰ علیه السّلام دامن قیامت گیرد و ید مردمانی باشند که برایشان قیامت گردد و علامت قرب قیامت را مصطفیٰ علیه

السّلام بیان فرموده است چندی گذشت و می گذرد و چندی مشاهده شده است.

فصل یازدهم :

دربیان معجزهٔ عصمتِ خاص که در حق مصطفیٰ علیه السّلام مبذول داشته اند.

و علماء آخرت و ائمه حدیث در کتب احادیث و صحایف تحقیق نوشته اند که جماهیر انبیاء از معاصی معصومند و واجب العصمت اند فاما بر دشمنان قاهر و غالب گشته بعضی انبیا را باری تعالی در دنیا عصمت کرده است چنانچه ابراهیم و موسیٰ را از نمرود و فرعون عصمت کرده و بعضی انبیا را جباران و اشقیاء امت ایشان را کوفت رسانیده اند چنانکه باری تعالی در قرآن می فرماید و یقتلون الانبیا بغیر حق و از معجزهٔ عصمت خاص علیه السّلام باری تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را درمیان چندان دشمنان قاهر و غالب و قوی داشت در حفظ و امان خود داشته است که دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام با آن جمعیتی و استظهاری که در قریش بود در مدت سیزده سال بعد بعث نبوت که مصطفیٰ علیه السّلام در مکه مانده بود نتوانستند که در روز و شب و گاه و بیگاه و درون و برون به مصطفیٰ علیه السّلام آگفتی [آفتی] رسانند و با آنکه بیشتری مکیان و اغنیاء و مستظهر بودند و مصطفیٰ علیه السّلام بفقر پرورش یافته و بزهد روزگار گذرانیده و درمیان چندان دشمنان و مخالفان در تاریکها و صحراها تنها درآمده هم ایشان را ممکن نگشت که به مصطفیٰ علیه السّلام ضرری رسانند و همواره چه در مکه و چه در مدینه که از منافقان رسته بودند و چه در عزیمت غزوها و جهادها و چه در هنگام حربها و

مقاتلها عصمتَ خاص الٰهی بر سر مصطفیٰ علیه السّلام سایه بانی کرده است و از معجزهٔ عصمت خاص مصطفیٰ علیه السّلام از صحابه مروی است که در آنچه مصطفیٰ علیه السّلام بعد بعث نبوت در مکه دعوت می کرد و بندگان خدای را راه راست می نمود آیات جهاد و اباحت غنیمت منزل شده بود و زکاة و صدقات و جزیه تعین نگشته بود مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام بفقر و بینوای معیشت می ورزیدند و از مخالفت و معاندت مکیان بجان می رسیدند و در چنان ایام عسر مصطفیٰ علیه السّلام تنها در شبها در مسجد حرام درآمدی و نماز گذاردی و قرآن خواند [ی] و شبها سار در صحرا رفتی و روزها و شبها در کوه حرا بودی و عزلت گرفتی و از عصمت خاص الهی اندیشهای دشمنان را معترض گشتی و هیچ تدبیری از تدبیران مدابیر باز نخواندی و در چندین کرت دشمنان خواستند که درحالت ادای نماز بر مصطفیٰ علیه السّلام زخمی اندازند و یا در حالت تنهایی تیغی بگذارند و بالمعافصه درآیند و آشکارا در آویزند و بکشند در حالت عزم اندیشهای مذکور بلای از آسمان مشاهده می کردند که دست و پای دشمنان از معاینه آن بسته می گشت و هول و هیبت آنچه می دیدند در سینهای ایشان متمکن می شد حیران می ماندند و از معجزهٔ عصمت خاص مصطفیٰ علیه السّلام از بعضی صحابه منقول است که در آنچه جفا و ایذاء مکیان بسیار شد مصطفیٰ علیه السّلام شبانگه هجرت خواست اکابر قریش متفق شدند و خانه مصطفیٰ علیه السّلام گرد گرفتند و خواستند که آشکارا درون خانهٔ مصطفیٰ علیه السّلام درآیند و تیغها بگذارند و انتظار می کردند که از شب چیزی گذرد و تاریک گردد و در خواب گاه مصطفیٰ علیه السّلام درآیند و

کار خود بکنند عصمت خاص الهی مصطفیٰ علیه السّلام را از چشم ایشان بپوشانید و همان زمان مصطفیٰ علیه السّلام در میان آن دشمنان که تیغهای برهنه کرده در دست گرفته مستظهر درآمدن نشسته بودند از خانه بیرون آمد و آیت فاغشیناهم فهم لا یبصرون بخواند و بر آن قوم دمید عصمت الهی در چشم ایشان دشمنان غشاوه انداخته و ایشان اصلاً مصطفیٰ علیه السّلام را ندیدند که چگونه مصطفیٰ علیه السّلام درمیان ایشان گذشت و چون دشمنان در خانهٔ مصطفیٰ علیه السّلام درآمدند و تتبع و تفحص کردند مصطفیٰ علیه السّلام را نیافتند مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکرؓ از مکه بیرون آمدند و در غار در رفتند و از آثار عظمت الهی در ساعت بر در آن غار کبوتر خانه کرد و بیضه نهاد و عنکبوت در زمان بر دهن آن غار خانه خود تنید و در پیش آن در غار دامنه جو [جوانه] برآمد و فی الحال شاخ و برگ پیدا آورد و سوراخهای آن غار بدان پوشیده شد و چون روز شد مکیان تتبع کنان بر در آن غار رسیدند و دیدند که کبوتر خانه کرده است و بیضه نهاده و عنکبوت بر در غار خانه ساخته و درخت برآمده دانستند و [که] درون غار کسی نرفته است از آنجا بخائب و خاسر باز گشتند و در مشورت تعاقب کردن مشغول شدند و هم از معجزهٔ عصمت خاص مصطفیٰ علیه السّلام باسناد مروی است که چون مکیان از تتبع و تفحص مصطفیٰ علیه السّلام باز گشتند سراقه بن مالک را که از مشاهیر شجاعان عرب بود صد شتر سرخ موی قبول کردند و در تعاقب محمدؐ روان کردند و او را بر راه کردند که محمدؐ و ابوبکرؓ شتر سوار می روند و تو بر اسب سوار شو و تعاقب ایشان بکن هم در نزدیکی بدیشان خواهی رسید بهر نوع که توانی بر ایشان [راه] را

بسته کن وپیش ما بیار و صد شتر از ما بستان و سراقه اسلحه پوشیده و بر اسپی جهنده و تندرو بر نشست و دنبال کرد و چون به مصطفیٰ علیه السّلام رسید و نظر بر مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکرؓ افتاد و بانگ برآورد و خواست نزدیک تر رود و در ایشان آویزد در زمان دو پای اسپ سراقه را زمین فرو گرفت واشکال کرد سراقه از اسپ فرود آمد و خواست پیاده رود و بدیشان رسد گویی بر آتش در پیش خود معاینه کرد در ساعت مصطفیٰ علیه السّلام را بنرمی آواز داد و گفت که من بتو ایمان آوردم و باز می گردم باری تعالی از عصمت خاص خود مصطفیٰ علیه السّلام را از سراقه نگاه داشت و هم از عصمت خاص مذکور مجملاً از صحابه باسناد منقول است که چند کرت اکابر قریش که همت و نهمت خود را در دفع مصطفیٰ علیه السّلام مصروف گردانیده بودند فدائیان بی باک را مالها قبول کردند و در مدینه فرستادند که به مصطفیٰ علیه السّلام آگفت [آفت] رسانند و ایشان بهانهٔ آنکه بتلقی کردن اسلام آمده ایم در مدینه آمدند و در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام سر در می کردند و ازانکه عصمت خاص الهی دائماً بر سر مصطفیٰ علیه السّلام سایه بانی می کرد دست و پای فدائیان بسته می شد و بهیچ نوعی نتوانستند که به مصطفیٰ علیه السّلام آگفتی [آفتی] رسانند مسلمان شده باز گشتند و چون مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه آمد در مدینه منافقان پیدا آمدند و ایشان نیز چند نوع خواستند که در سفر و حضر به مصطفیٰ علیه السّلام مضرتی رسانند و ازانکه مصطفیٰ علیه السّلام بعصمت خاص الهی از شر اعدا و حساد محفوظ بود منافقان هم نتوانستند که موی مصطفیٰ علیه السّلام را کژ کنند و هم از عصمت خاص الهی مصطفیٰ علیه السّلام از شر و خبث و

عداوت و حسد و انگیزش و انگیخت جهودان و ترسایان مدینه و حوالی مدینه سلامت ماند و آن قوم را با مصطفیٰ علیه السّلام از نهایت حسد و عداوت جانی منبعث شده بود و مالهای فراوان داشتند و مکیان را قرض میدادند و استعداد حرب بدشمنان مصطفیٰ علیه السّلام می رسانیدند و هر چند کوششها کردند و بلاها انگیختند نتوانستند که به مصطفیٰ علیه السّلام مضرتی رسانند بلکه جمله جهودان و ترسایان جدا شدند و از خانمان بر افتادند و از معجزهٔ عصمت خاص مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث ابوهریره آمده است که روزی ابوجهل با قریش وعده کرد که اگر بعد ازین محمدؐ را در نماز به بینم او را زیر پا نکنم او را نکشم در میان بزرگان قریش ننشینم روزی مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد حرام در آمد بنماز مشغول شد و بعضی اشراف قریش که در مسجد حاضر بودند ابوجهل را خبر کردند که محمدؐ در مسجد آمده است و نماز می گذارد ابوجهل مستعد شد و تیغ برهنه بر دست گرفته در مسجد درآمد و قصد مصطفیٰ علیه السّلام کرد نزدیک رفت و خواست که مصطفیٰ علیه السّلام را آگفت [آفت] رساند تیغ بگذارد و دیگران پیش در مسجد تماشا می کردند که ابوجهل با مصطفی علیه السّلام چه خواهد کرد دیدند که ابوجهل زرد گشته و دست بر چشمهای خود نهاده و بیخود گشته پای پس باز آمد و بتعجیل از مسجد بیرون رفت و حاضران مسجد او را گفتند که ترا چه شد که پای پس باز آمدی و نتوانستی که بر محمد زخمی اندازی بوجهل ایشان را گفت که چون من نزدیک محمدؐ رفتم و خواستم که برو زخم اندازم خندقی پر آتش پیش خود دیدم و نزدیک شد که من دران بیفتم و اشخاص در نظر من آمد که از زمین تا آسمان سرهای

ایشان می سود و آن اشخاص پرها داشتند دیدم که پرها بجنبانیدند زمین پوشیده شد و من بحیله باز گشتم و ماجرای مذکور از منقوله بوجهل به مصطفیٰ علیه السّلام رسید مصطفی علیه السّلام فرمود که اشخاص که بوجهل دید ملایکه بودند که اگر او پیشتر آمدی و بر من زخمی انداختی ملایکه عضو عضو او را از یکدگر جدا کردندی و استخوانهای بشکستندی و بعد ماجرای مذکور آیت کلا ان الانسان لیطغیٰ ان رآه استغنی از آسمان منزل گشت و از معجزهٔ عصمت خاص مصطفیٰ علیه السّلام حکم بن عاصؓ گفته است که ما چند کس در مکه بارها اتفاق کردیم که چون مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد حرام درآید از پس او درآییم و یکایک او را بکشیم که ناگه دیدیم که مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد حرام در آمد و بنماز مشغول شد و ما از پس مصطفیٰ علیه السّلام درآمدیم و قصد کردیم که کاری بکنیم آواز صعب از پس ما بر آمد و شوری و شغبی هایل در گوش ما افتاد و شنیدم که از پس می گویند که در تهامه یک آدمی زنده نماند و از هول آن آواز صعب ما بر روی افتادیم و پی خود را گرد آوردیم و باز کرت دیگر ما چند کس جمع شدیم واتفاق کردیم که مصطفیٰ علیه السّلام را هم در درآمدن مسجد بکشیم هم برین قصد پیش در مسجد نشستیم و انتظار میکردیم ناگه دیدیم که مصطفیٰ علیه السّلام در آمد و نظر ما بر مصطفیٰ علیه السّلام افتاد ما را چنان نمود که میان ما و میان مصطفی علیه السّلام صفا و مروه حایل شده است و هم حکم عاصؓ که سری از سران قریش بود بعد تلقی کردن ایمان کرات با صحابه گفته است که ما در مکه بیسار خواستیم که مصطفیٰ علیه السّلام را بکشیم روزها و شبها یکجا می شدیم و قصد کشتن مصطفیٰ علیه السّلام می کردیم و

مستعد و منتظر می بودیم که مصطفیٰ علیه السّلام تنها در نظر ما آید و چون مصطفیٰ علیه السّلام تنها در نظر ما می آمد و ما قصد در آویختن می کردیم در زمان لطیف پیش ما چیزی می آمد که حایل قصد ما می شد و دست و پای ما از کار می ماند و اگر آنچنان چیزها ظاهر نشدی میان ما چند دشمنان تو بر تو که همه یکدل شده بودیم مصطفیٰ علیه السّلام سلامت نماندی و از معجزهٔ عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام عمر خطابؓ گفته است که شبی در ایام جاهلیت من و ابوجهم بن حذیفهؓ میعاد کردیم که امشب یکا یک در خانهٔ مصطفیٰ علیه السّلام برویم و هم در خانه مصطفیٰ علیه السّلام را بکشیم و بقصد مذکور پگاه تری ما هر دو کس در خانه مصطفیٰ علیه السّلام رفتیم چون پیش در مصطفیٰ علیه السّلام رسیدیم آواز قرآن خواندن مصطفیٰ علیه السّلام در گوش ما آمد شنیدیم که مصطفیٰ علیه السّلام سوره الحاقة ما الحاقة می خواند و تا اینجا رسیده است فهل تری لهم من باقية رعبی در سینهٔ ما افتاد و ابوجهم حذیفه دست خود بر بازوی من زد و گفت که شنیدی که چه می خواند زود باز گرد من و او هر دو از پیش در مصطفیٰ علیه السّلام باز گشتیم و می ترسیدیم که آن شب بلای بر ما نامزد [نازل] خواهد شد عمر می گوید که ازان تاریخ دل من سوی اسلام راغب شد و عداوت مصطفیٰ علیه السّلام بکلی از سینهٔ من کم گشت و از معجزهٔ عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام صحابی گفته است که من در مکه شبانی می کردم و دران روز که مصطفیٰ علیه السّلام از مکه در مدینه هجرت کرد من در کناره کوهی گوسپندان می چرانیدم دیدم که مصطفی علیه السّلام و ابوبکرؓ هر دو شتر سوار بتعجیل می روند و من شنیده بودم که مصطفیٰ علیه السّلام را مکیان

تعاقب کنانیده اند و متکفل شده که هر که مصطفیٰ علیه السّلام را بازگرداند و در مکه آرد و یا نشانی مصطفیٰ علیه السّلام بگوید چندین مال او را بدهیم و من گوسپندان را ترک دادم و دویدم تا اشراف قریش را خبر کنم و از ایشان مالی بستانم چون من در پیش مسجد حرام رسیدم بر قصدی که آمده بودم بکلی از خاطر من فراموش شد و متحیر بماندم و نمی دانم که من کجا آمده ام و برچه آمده ام مبهوت شده باز گشتم و بر سر گوسپندان رفتم وباز آنچه دیده بودم و از برای اعلام کردن بر بزرگان قریش رفته مرا یاد آمد دانستم و دریافتم که از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام آن زمان از خاطر من فراموش شد و نتوانستم که از رفتن مصطفیٰ علیه السّلام مکیان را خبر کنم و ازین معجزه دریافتم که نبوت مصطفیٰ علیه السّلام برحق است و آن روز چون در خانه آمدم گوسپندان را در خانهای خصمان رسانیدم و راه مدینه گرفتم بر مصطفیٰ علیه السّلام آمدم و اسلام آوردم و ماجرای مذکور بتمامی پیش مصطفیٰ علیه السّلام تقریر کردم و از مهاجران گشتم واز معجزهٔ عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام از شیبه بن عثمان حجلیؓ مروی است که او گفته است پدر و عم مرا در روز جنگ بدر حمزهؓ عم مصطفیٰ علیه السّلام کشته بود و سالها آن غصه در دل من می خلید و از برای کشیدن انتقام و تشفی غیظ خود فرصتی می طلبیدم تا در روز حرب حنین دیدم که یاران مصطفیٰ علیه السّلام را هزیمت افتاد و مصطفیٰ علیه السّلام را تنها یافتم و از دور دیدم که بر استری سوار شده و بر روی خصمان ایستاده "کرده" است در خاطر کردم که وقت همین است که از مصطفیٰ علیه السّلام انتقام پدر و عم خود بیرون آرم و نزدیک تر رفتم و از پس پشت مصطفیٰ علیه السّلام

تیغ برهنه کرده درآمدم و خواستم که تیغ بگذرانم شعله از آتش در پیش من خاست که آن شعله از برق بیشتر می رخشید و چشم مرا تاریکی آورد و در دل من هولی صعب افتاد و در هم شده در گریز شدم و دران حالت نظر مصطفیٰ علیه السّلام بر من افتاد و من بغایت مدهوش شده بودم و دل من بکلی از جا رفته بود دران حالت مصطفیٰ علیه السّلام مرا نزدیک خود خواند و دست بر سینه من نهاد دل من ساکن شد و من فراهم آمدم و مصطفیٰ علیه السّلام دست از سینه من بر نگرفت تا او در دل من از همه مردمان دوستر ننمود و از آن تاریخ من رسالت مصطفیٰ علیه السّلام را تصدیق کردم و مخلص مصطفیٰ علیه السّلام شدم و از عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام از فضاله بن عمرٍ مروی است که فضاله پیش صحابه گفته است که من پیوسته در کشتن مصطفیٰ علیه السّلام اندیشها کردمی و در آنکه مصطفیٰ علیه السّلام مکه فتح کرد اندیشیدم که مصطفیٰ علیه السّلام از دشمنان بی غم شده است اگر توانم درین وقت کاری بکنم و به مصطفیٰ علیه السّلام آگفتی [آفتی] برسانم و همدرین اندیشه فرصت می جستم یک روز دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام تنها طواف می کند و کسی از یاران نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام نیست تیغ برهنه دست گرفتم و نزدیک مصطفیٰ علیه السّلام رفتم مصطفیٰ علیه السّلام از نور باطن اندیشه مرا مطلع شد و مرا گفت ای فضاله نفس تو با تو چه می گوید من گفتم چیزی نمی گوید و دست و پای در لرزه شد و از گونهٔ روی من بگشت مصطفیٰ علیه السّلام بخندید و از برای من استغفار کرد و دست بر سینهٔ من نهاد و دل من از تپیدن بیارامید و من فراهم آمدم و بخدا که مصطفی علیه السّلام دست از من برنداشت تا او بر دل من از همه حلق

دوستر ننمود و من مخلص و دوستدار او نشدم و از معجزهٔ عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام در مشاهیر اخبار مروی است که عامری [بن] طفیل "را" [و] ارید بن قیسؓ در مکه متفق شدند و بر قصد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام آگفت [آگفت] رسانند از مدینه آمدند و خود را بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام چنان نمودند که از مکه هجرت کردند و به نیت آوردن ایمان آمده و عامر بن طفیل ارید بن قیس را گفت که من مصطفیٰ علیه السّلام در حکایت خواهم داشت تو دران محل درآ و تیغ بر مصطفیٰ علیه السّلام بگذار و عامر در مجلس درآمد و مصطفیٰ علیه السّلام را در حکایت مشغول کرد بعد ازان ارید تیغ بر دست گرفته درآمد و هر چند کوشید که جانب مصطفیٰ علیه السّلام باندازد نتوانست و رعب مصطفیٰ علیه السّلام در دل ارید چنان اثر کرد که دست او را از حرکت بازداشت و بعد زمانی هر دو کس از پیش مصطفیٰ علیه السّلام بازگشتند عامر از ارید پرسید که من مصطفیٰ علیه السّلام را در حکایت مشغول کرده بودم تو چرا بر مصطفیٰ علیه السّلام تیغ نینداختی ارید گفت که در دل من رعب مصطفیٰ علیه السّلام چنان اثر کرد که دست من در کار نشد و دوبار خواستم که جانب مصطفیٰ علیه السّلام تیغ باندازم دیدم که مرا تو می ترسانی و می گویی که اگر تیغ انداختی من ترا بزنم و آن هر دو کس در وثاق رفتند و با خود اندیشه کردند که نبوت مصطفیٰ علیه السّلام بر حق است و مصطفیٰ علیه السّلام را عصمت الٰهی حافظ است و اندازه ایشان نیست که بر مصطفیٰ علیه السّلام تیغ اندازند و آگفت [آفت] رسانند و روز دیگر هر دو پیش مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و تمامی ماجرای اتفاق مکه و آمدن مدینه و قصد انداختن تیغ بخدمت

مصطفیٰ علیه السّلام تقریر کردند و باعتقاد درست ایمان تلقی کردند و مسلمان شدند و از مخلصان دین حنفی گشتند و هم از معجزهٔ عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام در شرح السنة مسطور است که اعرابی از بنی مغیره از میان قبیلهٔ خود دعوی کرد که آشکارا بیاید و بر مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس تیغ بگذارد و چون اعرابی در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام درآمد باری تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را از چشم او بپوشید و غشاوه در چشم او افتاد که او در مجلس سخن مصطفیٰ علیه السّلام را می شنید و مصطفیٰ علیه السّلام را نمی دید و آن اعرابی باز گشت و در میان قوم خود رفت و قوم او را چون نظر بر او افتاد آواز دادند و آن اعرابی از آن غشاوه که در نظر او افتاده بود قوم خود را نمی دید و آواز ایشان می شنید و همدرین دو قصهٔ مذکور آیت انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا و آیت و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً منزل شده است و هم از عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام باسناد منقول است که در ایام حرب بدر روزی مصطفیٰ علیه السّلام از لشکر گاه بقضاء حاجت طرف صحرای می رفت منافقی دید که مصطفیٰ علیه السّلام تنها طرف صحرا می رفت و خلق در استعداد حرب مشغول است و کسی بکسی نمی پردازد منافق مذکور بقصد کشتن مصطفیٰ علیه السّلام دنبال مصطفیٰ علیه السّلام گرفت چند گامی پیشتر رفت او را در زمان تب لرزه گرفت و هفت اندام او در لرزه شد و چنان بی خود و مدهوش گشت که گام زدن پیشتر نتوانست و تب گرفته و درهم شده باز در وثاق خود آمد مدتی رنجور ماند و رنجها کشید و ایمهٔ حدیث باسناد از صحابه در کتب احادیث آوردند که چندین غریبان بی باک در قبایل خود بدعوی کشتن مصطفیٰ علیه

السّلام بر مصطفیٰ علیه السّلام می آمدند باری تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را از شر ایشان در عصمت می کرد و از عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام هولها در سینه آن غریبان می افتاد که درهم و مدهوش می شدند و دست از پای خود نشناختند و مسلمان شده و مومن مخلص گشته باز می رفتند و قبایل خود را در اسلام در می آوردند و با جمعیت خود مستعد غزو بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام می آمدند و در جهاد یاری می دادند و از معجزهٔ عصمت مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام ام المؤمنین عایشهؓ روایت کرده است که در اوایل ایام غزو رفتی بعضی صحابه در شبها پیش در خیمه مصطفیٰ علیه السّلام پاس داشتند وشبی در لشکرگاه آیت و الله یعصمک من الناس بر مصطفیٰ علیه السّلام منزل شد مصطفیٰ علیه السّلام در ساعت سر از خیمه بیرون آورد و پاس دارندگان را گفت ایهاالناس انصرفوا و قد عصمنی ربی عز و جل اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت ای مردمان باز گردید در وثاقهای خود روید که مرا باری تعالی از شر خلق عصمت فرمود هم ازین معجزه صحابه روایت کرده اند که روزی مصطفیٰ علیه السّلام با چند نفر صحابه از مدینه بر جهودان بنی قریظه رفته بود و در سایهٔ دیوار خانه یکی از جهودان نشسته با سران آن قوم در کاری گفت و شنود می کرد عمر بن حجاش یهودی که رئیس ایشان بود از جمع بخاست و در گوشه رفت و کسان خود را براه کرد که آسیای سنگی بیارند و بر بالای آن دیوار که در سایهٔ آن مصطفیٰ علیه السّلام نشسته است برآیند و آسیای سنگ را بر مصطفیٰ علیه السّلام اندازند مصطفی علیه السّلام از آثار مخصوص الهی بر فور ازان مقام بخاست و ترک آن گفت و شنود گرفت و هرچه تعجیل تر در مدینه آمد و

چنانکه از خیانت عمر حجاش من الله آگاه شد با یاران تقریر کرد و هم ازین معجزه از صحابه منقول است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام با ابوبکر و عمر رضی الله عنهم از برای طلب قرض بر جهودان بنی نضیر رفته بود وحی اخطب رئیس آن جهودان مصطفیٰ علیه السّلام را در زمان داشت و گفت یا ابا القاسم زمانی بر ما مهمان باش تا بجهت تو طعامی بسازیم و قرضی که از ما می طلبی بدهیم و آن رئیس جهودان از پیش مصطفیٰ علیه السّلام بخاست و قوم خود را طلب کرد و در استعداد قتل مصطفیٰ علیه السّلام مشغول شد و باری تعالیٰ مصطفیٰ علیه السّلام را از غدر آن جهودان باگاهانید و از شر ایشان عصمت کرد و صحابه روایت کرده اند که دیدم مصطفیٰ علیه السّلام بی هیچ درنگی از میان ایشان بیرون آمد و ترک آن قرض کرد و راه مدینه گرفت و چنان در مراجعت سرعت فرمود که تا آن جهودان در آن غدر گردانید مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه رسیده بود و با صحابه از غدر ایشان و گرد آمدن ایشان باز نمود و هم دران نزدیکی حق تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را بر آن هر دو قبیله ظفر داد وایشان را مستاصل گردانید.

فصل دوازدهم :

در بیان علاماتی که بر صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام جلوه می کرد و در کتب احادیث از علامات از صحابه مروی است.

علامت اول در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام کره شکلی بود در میان دو کتف مصطفی علیه السّلام که آن را مهر نبوت گفتندی و جمعی از صحابه آن مهر نبوت را دیده بودند و از مشاهده آن تعین

ایمانی ایشان بر مزید می شد و از مهر نبوت علی مرتضیؓ روایت کرده است و کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسمع سنین و ما شممت عنبرا و لا مسکا و لا شیئا اطیب من ریح رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فهذا الحدیث بطول و قال بین کتفیه خاتم النبوة وهو خاتم النبیین اعنی علی مرتضیؓ چون حلیۀ جمال مصطفیٰ علیه السّلام وصف کردی در اثنای بیان حلیه مصطفیٰ علیه السّلام گفتی که در میان دو کتف مصطفیٰ علیه السّلام مهر نبوت محسوس بوده است و آن علامت نبوت مصطفیٰ علیه السّلام بود که مصطفیٰ علیه السّلام خاتم الانبیاء ست واز مهر نبوت مصطفیٰ علیه السّلام جابر بن سمره گفته است عن جابر بن سمرة قال رأیت الخاتم بین کتفی رسول الله صلی الله علیه و سلم غدة حمراء مثل بیضة حمامة اعنی جابر بن سمره می گوید که من دیدم مهر نبوت را در میان دو کتف مصطفیٰ علیه السّلام غدودي سرخ بوده است مثل بیضۀ کبوتر و از مهر نبوت مصطفیٰ علیه السّلام سلمان فارسی می گوید در آنچه من بر مصطفیٰ علیه السّلام آمدم و خواستم که آنچه از علامت پیغامبر آخر الزمان در توریت خوانده ام در مصطفیٰ علیه السّلام امتحان کنم و از جمله علامات نبوت پیغامبر آخر الزمان یکی آن بود که درمیان دو کتف پیغامبر آخر الزمان مهری محسوس بود و من آن مهر را تتبع کردم دیدم که درمیان دو کتف مصطفیٰ علیه السّلام مهری محسوس بوده است و جمله علامات نبوت با چندین معجزات دیگر در مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کردم و از مهر نبوت ابو سعید خدریؓ مروی است عن ابی نضرة قال سالت ابا سعید الخدری عن خاتم النبوة قال کان فی ظهره بضعة ناشرة اعنی ابو نضرة از ابوسعید خدری از مهر نبوت مصطفیٰ

علیه السّلام پرسید ابو سعید خدری گفت بر پشت مصطفیٰ علیه السّلام پر کاله گوشت بیرون زده نمودی که آن را مهر نبوت گفتندی و از مهر نبوت مصطفیٰ علیه السّلام از عبدالله سرجس مروی است قال اتیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو فی اناس من اصحابه فدُرت هکذا من خلفه فعرف الذی ارید صلوات الله علیه فالقی الرداء عن ظهره فرأیت موضع الخاتم مثل الجمع حولها خیلان کأمثال الثآلیل اعنی عبدالله سرجس گفته است که من بر مصطفیٰ علیه السّلام آمدم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام در میان جمعی از صحابه نشسته است و من از جانب پس در آمدم مصطفیٰ علیه السّلام دریافت که من میخواهم که مهر نبوت را درمیان دو کتف مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کنم و بی آنکه من مقصود خود را التماس کنم مصطفیٰ علیه السّلام ردا از پس پشت خود دور کرد و پشت را برهنه کرد و من نزدیک تر شدم دیدم که در میان دو کتف مصطفیٰ علیه السّلام گوشتی بر آمده است و گر بر گرد آن گوشت خالها در گرفته مانند زخمها و از مشاهده آن یقین من در تصدیق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام بر مزید گشت علامت دوم در تصدیق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام از جسم مصطفیٰ علیه السّلام بی آنکه خوشبوی بمالد بوی خوش آمدی و از خوشبوی بوی جسم مصطفیٰ علیه السّلام صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام بود انس مالک روایت کرده است و عن انسؓ خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم تسع سنین و ما شممت عنبرا و لا مسکا و لا شیئاً اطیب من ریح رسول الله صلی الله علیه و سلم و کانت رایحه بلا طیب اعنی انس مالک گفته است که نه سال مصطفیٰ علیه السّلام را خدمت کردم نبویده ام عنبر و مشک و خوشبوی دیگر را خوشبو تر از بوی که از

جسم مصطفیٰ علیه السّلام در مشام من آمدی وبی آنکه مصطفیٰ علیه السّلام خوشبوی بر خود مالیدی از جسم مصطفیٰ علیه السّلام بوی خوش منبعث گشتی و از طیب جسم مصطفیٰ علیه السّلام که علامتی از علامات صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام بود امام محمد اسماعیل بخاری باسناد از صحابه نقل کرده است که در جسم مصطفیٰ علیه السّلام از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام بوی خوش مجبول بود و بی آنکه مصطفیٰ علیه السّلام بوی خوش فایح گشتی و مشام نزدیکان و دوران برسیدی که اگر مصطفیٰ علیه السّلام از خانه جای رفتی و کسی از یاران خواستی که بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام رود از خانهٔ مصطفیٰ علیه السّلام او را معلوم شدی که مصطفیٰ علیه السّلام در خانه نیست و جای و کدام جانب رفته است بوی خوش از جسم مصطفیٰ علیه السّلام در آن راه که مصطفیٰ علیه السّلام رفته بودی چنان فایح گشتی که طالب را به پرسیدن حاجت نیفتادی که از مردمان پرسد که مصطفیٰ علیه السّلام کدام جانب رفته است همان بوی خوش که از مصطفیٰ علیه السّلام در راه فایح گشتی راهبری جوینده مصطفیٰ علیه السّلام کردی و در هر کوچه و محلت که مصطفیٰ علیه السّلام بگذشتی بوی خوش مصطفیٰ علیه السّلام در مشام اهل محلت برسیدی و ازان بوی اهل محلت را معلوم شدی که مصطفیٰ علیه السّلام در کوچه و محله که مصطفیٰ علیه السّلام بگذشتی بوی خوش مصطفیٰ علیه السّلام در کوچه های این محلت گذشته است و هم طیب جسم که در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مجبول بود از صحابه منقول است که روزی که ما با مصطفیٰ علیه السّلام مصافحه می کردیم آن روز مشام ما مستغرق بودی از بوی خوش و جابر بن سمره گفته است که روزی مصطفیٰ علیه

السّلام رخسارۂ مرا بدست خود بسود رخسارۂ من از دست سود مصطفیٰ علیه السّلام بوی گرفت که مثل آن بوی خوش در همه عمر در دماغ من نرفته است و از طیب جسم مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک گفته است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در خانۂ ما قیلوله کرده بود هوا بغایت گرم بوده است مصطفیٰ علیه السّلام خوی کرد مادر من شیشه بیاورد و چند قطره از عرق مبارک مصطفیٰ علیه السّلام در آن شیشه انداخت مصطفیٰ علیه السّلام از مادر من پرسید که خوی مرا چه خواهی کرد مادر من گفت که در خوشبوهای دیگر خواهم آمیخت که من هیچ بوی خوشتر ازین خوی تو نبوییده ام و در هر عطری که قطرۂ ازین خوی خواهم انداخت بوی آن عطر بر مزید خواهد گشت و یکی بده خواهد شد واز طیب جسم مصطفیٰ علیه السّلام در کتب احادیث مروی است که چون علی مرتضیٰ بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام بر حکم وصیت مصطفیٰ علیه السّلام خواست که مصطفیٰ علیه السّلام را بشوید از مصطفیٰ علیه السّلام بوی فایح گشت که آن بوی خوش در مشام اهل بیت و تمامی اهل محلت رسید و در آن حالت علی مرتضیٰ گفت طبت حیاً و میتاً اعنی در حیات و ممات از تو بوی خوش آید و علامت سیوم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام بینای جهات اربعه بوده است که مصطفیٰ علیه السّلام همان قدر که در پیش دیدی همان مقدار در چپ و راست پس و پیش همه بدیدی و علماء حدیث در کتب احادیث آورده اند که بینش جهات اربعه در ذات مصطفیٰ علیه السّلام از علامات صدق نبوت در مصطفیٰ علیه السّلام مجبول بود و بعد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام به نبوت مبعوث گشته است و بکمالات رسالت و خلت و محبوبیت

سرافراز شده و باری تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را که از عنایت نظر الٰهی نور مسجم بود در قرآن نور خوانده است و سراجاً منیراً گفته و از تواتر نزول وحی که در روزی و شبی صفت کلام باریتعالی بر روح مصطفیٰ علیه السّلام تجلی می کرد وازان تجلی ظاهر و باطن مصطفیٰ علیه السّلام نور مشخص می شد خدای داند و بس که نظر ظاهر و باطن مصطفیٰ علیه السّلام بعد معراج و رویت و برداشتن حجب ظلماتی و نورانی از عرش و ما دونه گذشته بود و تا کجاها رسیده و از جزئیات الهی روح و قلب و جسم مصطفیٰ علیه السّلام یک حکم گرفته و چشم ظاهر مصطفیٰ علیه السّلام نیز بنور الهی مکتحل شده و موی موی مصطفیٰ علیه السّلام آفتابی گشته بود و نه در شب رویت در چشم مصطفیٰ علیه السّلام قدرت رویت الله تعالی تخلیق کردند و بعد رویت از نور رویت نظر مصطفیٰ علیه السّلام رسیده است آنجا که رسیده است و از علو قدری که مصطفیٰ علیه السّلام را عندالله تعالی حاصل شده بود چشم مصطفیٰ علیه السّلام ما لا عین رأت دیده است و گوش مصطفیٰ علیه السّلام مالا اذنٌ سمعت شنیده و لا خطر علی قلب بشرٍ مصطفیٰ علیه السّلام آنچنان چیزها را دیده است و شنیده و ایمه حدیث نوشته اند که در تحدید نظر مصطفیٰ علیه السّلام که تا کجا رسیده بود از مصطفیٰ علیه السّلام حدیثی درین باب بایمۀ حدیث رسیده است فاما در تحدید نظر مهتر موسی که از اثر تجلی رویت نه از عین رویت درو پیدا آمده بود در حدیث ابوهریره تشبیهی آمده است عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لما تجلی لموسی علیه السّلام کان یبصر النملة علی النملة علی الصفا فی اللیلة الظلماء مسیرة عشرة فراسخ اعنی مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث نظر مهتر موسی

گفته است که چون باری تعالیٰ بر مهتر موسی تجلی کرد در مهتر موسی حدیث نظری پیدا آمده که در شب تاریک در مسافت ده فرسنگ مورچه بر مورچه بدیدی و از حدیث مذکور علماء حدیث گفته اند که حدت نظر مصطفیٰ علیه السّلام که دو کرة برویت الله تعالی نعم گشته بود اولوا الالباب دانند که تا چه غایت و نهایت بوده باشد و علامت چهارم که از صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام مدرج بود آنست که صحابه در وصف قامت مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام معتد القامت بود و با هر دراز بالا که او جدا بطول قامت موصوف بودی مصطفیٰ علیه السّلام در راه برابر رفتی مصطفیٰ علیه السّلام در اوان مشی بلندتر ازو نمودی و روایت مذکور از صحابه بسیار مروی است و علامت پنجم که از صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام مدرج بود آنست که مصطفیٰ علیه السّلام مختون و مزکی از مادر زاده شده بود و در ساعت ولادت جسم پاک مصطفیٰ علیه السّلام آلوده نبود که آن بشستن و پاک کردن محتاج الیه باشد و علامت ششم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام آنست که بوقت ولادت مصطفیٰ علیه السّلام نوری ساطع شده بود که مادر مصطفیٰ علیه السّلام و مادر عبدالرحمن عوف از شعاع آن نور تا قصرهای بصری [٥] بدیدند و در حیرت شدند و آن زمان که مصطفیٰ علیه السّلام تولد شده مادر عبدالرحمن عوف بر دست گرفته بود و بصری [٥] شهریست در ولایت روم از مکه تا بخارا بعد مسافت است و علامت هفتم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام آن بود که ملایکهٔ رحمت در طور [طول] طفولیت سینهٔ

مصطفیٰ علیه السّلام را شگافته بودند و دل مصطفیٰ علیه السّلام از درون سینه بیرون آورده و دل را شق کرده و خونی که مایه انبعاث رذایل اوصاف و منتج ارتکاب دنس مآثم است از دل مصطفیٰ علیه السّلام بدر آورده و بیرون انداخته و دل مصطفیٰ علیه السّلام را بیرون هسته شسته و مطهر کرد و علامت هشتم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام آن بود که مگس بر جامه مصطفیٰ علیه السّلام و بر تن مصطفیٰ علیه السّلام ننشستی و کره چشم مصطفیٰ علیه السّلام نگشتی و علامت نهم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام آن بود که بول و غایط مصطفیٰ علیه السّلام در زمان زمین ابتلاع کردی و از آن مقام بوی خوش آمدی و آن بوی خوش فایح گشتی و علامت دهم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام آن بود که عورت مصطفیٰ علیه السّلام در نظر محرم و نامحرم نیامده است و مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که اگر کسی بر عورت من نظر اندازد کور شود قال صلی الله علیه و سلم لا یری احد عورتی الا طمست عیناه اعنی تا نیندازد کسی نظر بر عورت من مگر آنکه چشمهای او کور شود و باسناد صحیح از صحابه مرویست که چون مرتضی خواست که بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام جامه از تن مصطفیٰ علیه السّلام بیرون آورد و مصطفیٰ علیه السّلام را بشوید از هاتف غیب آوازی بر آمد که لا تخلع ثوب رسول الله صلی الله علیه و سلم اعنی جامهٔ رسول خدا از تن او بیرون میار و همدران زمان خواب در چشم محرمانی که می خواستند مصطفیٰ علیه السّلام را بشویند چنان غلبه کرد که ایشان در غنود شدند و بعد ساعتی که چشم باز کردند مصطفیٰ علیه السّلام را

شسته یافتند و ملایکه رحمت مصطفیٰ علیه السّلام را غسل دادند و علامت یازدهم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام آن بود که مصطفیٰ علیه السّلام را قوت چهل مرد من الله اعطا شده بود و در کتب احادیث مسطور است که رکانه نام شخصی در عرب پیدا آمده بود و در وفور قوت چنان شهرت گرفته که در تمامی عرب کسی نتوانستی که در کشتی پشت او را بر زمین آرد و او با هر کسی که کشتی میگرفت می انداخت روزی رکانه مذکور با مصطفیٰ علیه السّلام ملاقی شد مصطفیٰ علیه السّلام او را باسلام دعوت کرد رکانه مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که اگر تو مرا در کشتی بیندازی من بتو ایمان آرم مصطفیٰ علیه السّلام با او کشتی گرفت و او را بینداخت و هم ازانکه مصطفیٰ علیه السّلام بقوت چهل مرد مجبول بود نه حرم داشت و در زمان لطیف بهمه برسیدی و نیز مصطفیٰ علیه السّلام را همه وقت روزگار بزهد و فاقه گذشتی و اکثر و اغلب ایام صایم بودی و از کمال قوتی که بدان مفطور بود دایم تابان و درخشان نمودی و در طاعت و عبادت و حرکات و سکنات مصطفیٰ علیه السّلام هیچ کمی و نقصی و خللی و ضعفی و سستی پیدا نیامدی و همواره تازه و شگفته و تبسم کنان در نظر آمدی علامت دوازدهم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در ذات مصطفیٰ علیه السّلام آن بود که در آفتاب و ماهتاب سایه مصطفیٰ علیه السّلام بر زمین بیفتادی که مصطفیٰ علیه السّلام نور مجسم بود و نور را سایه نبود و علامت سیزدهم در صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام آنست که پیش از بعث ابر بر سر مصطفی علیه السّلام در سفرها بوقت تابش آفتاب سایه کردی و همراهان مصطفیٰ علیه السّلام از مشاهدهٔ آن تعجب کردندی و این قصه از مشاهیر اخبار است.

فصل سیزدهم :

در بیان معجزات مصطفیٰ علیه السّلام که از صحابه مروی است.

و علماء حدیث و ایمه تواریخ بسی معجزات مصطفیٰ علیه السّلام در کتب خود آورده اند و مع ذالک نوشته اند که معجزات مصطفیٰ علیه السّلام از حصر بیرون است و مؤلف نعت محمدیؐ از جمله معجزات مصطفیٰ علیه السّلام چند معجزه که مشهور تر اند درین مختصر آورده است و از جملهٔ معجزات مصطفیٰ علیه السّلام یکی آن بود که باری تعالیٰ پیش از ولادت مصطفیٰ علیه السّلام و بعث به نبوت مصطفیٰ علیه السّلام بچندین قرنها و عصرها از جماهیر انبیای سلف در حالت بعث عهد و میثاق ستده بود که اگر مصطفیٰ علیه السّلام را دریابند به مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آرند و مصطفیٰ علیه السّلام را نصرت کنند و هم برین شرایط مذکور از امت خود عهد میثاق ستانند و در جمله کتب سماوی صفات عالیه مصطفیٰ علیه السّلام منزل شده است و نزول آن از معجزات بزرگ مصطفیٰ علیه السّلام شمرده اند و هم از معجزهٔ صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام پیش از وجود مصطفیٰ علیه السّلام و بعث مصطفیٰ علیه السّلام بقرنها و عصرها نعت و صفات و علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام در دلهای ملوک و حکمای متقدم القا کرده اند چنانکه علمای تاریخ در تواریخ معتبر آورده اند که تبع بادشاهان یمن و ادش بن حارث و کعب بن لوی و ثعبان بن مجاشع و تس بن ساعده که هر یک از سلاطین متقدمه بودند پیش از ولادت و بعثت مصطفیٰ علیه السّلام بقرنها و عصرها مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آورده اند و نبوت مصطفیٰ علیه السّلام

تـصـديق كـرده و سيف ذواليـزن كه پادشاهي بزرگ بود پيش از بعث مصـطـفىٰ عـليـه السّلام شـعـرى مـطول در مدح مصطفىٰ عليه السّلام پـرداخته است و نعت مصطفىٰ عليه السّلام و بعث مصطفىٰ عليه السّلام آورده از ايـمـان خـود بـه مصطفىٰ عليه السّلام در آن شعر ذكر كرده و چـنـديـن رهبـانـان و قسيسـان و اساقفه و ملوک نصرى چنانكه زين بن عـمـرو بـن نـفـيل و ورقـه بن نوفل و غشكلان حميرى و بحيرا راهب و سطورا حبشه و نجاشى اضخمه و صاحب بصرى و ضغطر و اساقفه شام و جارود و اسـاقـفـه نـجـران و اخيـار يهود كه اگر ذكر اسامى هر همه بـنويسند بتطويل كشد چه قبل البعث و چه بعد البعث به نبوت مصطفىٰ عـليـه السّـلام ايمان آوردند و در بنوب [عصر] خلفاء راشدين كه شعار ديـن حـنيـفـى بـعيوق رسيد احيا و يهود و اساقط نصارى عين توريت و انجيل كه حاسدان دران نسخ تحريف نكرده بودند پيش خلفا و صحابه آورده انـد رفـعت و صفات مصطفىٰ عليه السّلام كه دران نسخ تحريف نشده بود بتمامى بنمودند و ماجراى تحريف كه از كيان شده بود و بچه سبـب شده بود پيش صحابه مصطفىٰ عليه السّلام تقرير كردند و هم در تـواريـخ معتبر مسطور است كه در اوانى كه بعثت مصطفىٰ عليه السّلام نـزديک رسيـده بـود رهبـانـان و قـسيـسـان و كاهنان و منجمان در ميان مـردم بيـرون داده بـودنـد كـه ايام بـعثت پيغامبر آخر الزمان نزديک رسيـده اسـت و صـفـات او چـنيـن و چـنيـن است و در كتب احـاديث مسطور است كه از معجزات مصطفىٰ عليه السّلام صحابه مصطفىٰ عليه السّلام مـلايـكـه را مـى ديـدنـد و سـخن گفتن ملايكه مى شنيدند عمر خـطـابؓ گـفـتـه است كه من ديدم كه جبرييل بر تمثيل آدمى بر مصطفىٰ عـليـه السّلام آمده بود و مصطفىٰ عليه السّلام و جبرييل عليه السّلام در

مسئله ایمان و اسلام سوال و جواب می کردند و ما همه که در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام حاضر بودیم جبرییل را میدیدیم و سوال و جواب او می شنیدیم و عبدالله عباسؓ و اسامه زیدؓ می گویند که ما از معجزۂ مصطفیٰ علیه السّلام جبرییل علیه السّلام را بر صورت دحیه کلبی هم بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام مشاهده کرده ایم و در صحاح اخبار مروی است که روزی مصطفیٰ علیه السّلام در خانه کعبه جبرییل را هم بصورت جبرییل بحمزۂ عم خود نموده است و حمزهؓ طاقت ملاقات جبرییل نیاورد و بیهوش شد و بر زمین بغلطید و ملاقات واسطه ازدیاد یقین ایمانی حمزهؓ شد و در کتب احادیث مسطور است که بسیاران از صحابه در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام ملایکه را دیده اند و در غزوات مصطفیٰ علیه السّلام بمدد مصطفیٰ علیه السّلام ملایکه از آسمان نامزد شدی یاران مصطفیٰ علیه السّلام آن ملایکه را با اسلحه می دیدند و مقاتله کردن ایشان با خصمان مشاهده می کردند و بعضی یاران مصطفیٰ علیه السّلام با ملایکه مصافحه کرده اند و صحابۂ مصطفیٰ علیه السّلام از معجزۂ مصطفیٰ علیه السّلام در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام جنی را دیده اند که آشکارا در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام درآمده است و بعد مکالمه و محاربه با مصطفیٰ علیه السّلام بیعت اسلام کرده و از ماجرای مذکور عمر خطابؓ روایت می کند قال عمر بینا نحن جلوس مع النبی صلی الله علیه و سلم اذ اقبل شیخ بیده عصاء و سلّم علی النبی صلی الله علیه و سلم فرد علیه و قال صلی الله علیه وسلم نعمت الجن من انت قال انا هامة بن الهم بن الاقیس بن ابلیس فذکر انه لقی نوح و من بعده فی حدیث طویل و ان النبی صلی الله علیه و سلم علمه سورا من القرآن اعنی عمرؓ گفت که مابخدمت

مـصـطفیٰ عـلیه السّلام نشسته بودیم که پیری عصای بر دست گرفته بیامد و بر مصطفیٰ علیه السّلام سلام کرد مصطفیٰ علیه السّلام سلام او را جـواب داد و گـفـت نیکو جنیّی تو و بعد از آن مصطفیٰ علیه السّلام ازان جنـی پـرسـیـد کـه تو کیستی و از کیانی جنی نام پدر و جد خود تا ابلیـس تـقـریر کرد و گفت که من نوح پیغامبر را و آنان که بعد از و از انبیـا بـوده انـد دیده ام و او از مشاهدات خود کلمات بسیار در مجلس مـصـطـفیٰ علیه السّلام تقریر کرد و بعد آنکه اسلام تلقی کرد مصطفیٰ عـلیـه السّـلام او را چـنـد سورت از قرآن آموخت و هم از معجزه اسلام آوردن جـنـیان بر مصطفیٰ علیه السّلام عبدالله بن مسعودؓ گفته است که شبی بـعـضـی از جـنـیـان بـخـدمـت مصطفیٰ علیه السّلام آمدند و ایمان آوردنـد چنانکه آیات قرآن در باب ایشان منزل شده است آن شب من بـخـدمـت مـصـطفیٰ علیه السّلام حاضر بودم و آن جنیان را می دیدم که کـلام ایشـان مـی شـنـیـدم و آن جـنـیـان بـمـردمان قرطِ می دانستند و از استیـلاء مـصـطـفیٰ علیه السّلام بر جنی در صحاح اخبار آمده است که روزی مـصـطـفیٰ عـلیـه السّـلام یـاران را گـفت که من امشب نماز می گـذاردم دیـدم کـه دیـوی از هر طرف در می آید و مرا در نماز تشویش مـی دهـد و چون من از نماز فارغ شدم باری تعالی مرا بر آن دیو تمکین داد و آن دیـوان را مـحـکـم بـگـرفـتم و خـواسـتـم کـه او را بر ستون از ستونهـای مـسـجـد بـبـنـدم تـا همه اهل مدینه او را بسته ببینند و بچگان مـدینـه بـر او بـازی کـنـنـد در اثـنـاء قصد مذکور مرا از معجزه برادرم سـلیـمـان یـاد آمد که تسخیر دیوان معجزه او بوده است آن دیو را رها کـردم و در شـرح الـسـنـه مسطور است که از معجزهٔ علو قدر مصطفیٰ عـلیـه السّـلام دیوان را استراق سمع احکام اهل زمین از آسمان اول در

عصر نبوت مصطفیٰ علیه السّلام منع شده است و کتب متقدمان مردی آنکه پیش از بعث نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در سوالف عهود انبیاء سلف دیوان بر آسمان اول بر رفتندی و بعضی احکام معاملات بنی آدم که در عالم ملک جاری خواست شد از ملیک [ملک] آسمان اول استراق کردندی از زبان بتان سنگین و کاهنان و برهمنان بیرون دادندی و بیرون افتادند احکام مغیبات از دهر بتان سنگین و از زبان کاهنان دروغ زن و برهمنان گمراه واسطهٔ اضلال بیشتری از امم ما مضی می شد و چون نوبت نبوت محمدیّ رسید از معجزهٔ محمد صلی الله علیه و سلم دیوان را از استراق سمع ملایکهٔ آسمان اول منع کردند تا اگر دیوی از برای استراق سمع احکام بر آسمان اول می رود زمینیان را مشاهده می شود که ستاره چگونه دنبال او می کند و او را می راند و در قرآن می فرماید. فاتبع [فاتبعه] شهاب ثاقب در کتاب السنن آورده اند که از معجزهٔ مصطفیٰ علیه السّلام بعث نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در عرب که خیر الامم اند و در مکه که خیر البلاد ربع مسکون شده است و مصطفیٰ علیه السّلام از قبیلهٔ قریش که خیر القبایل اند از بنی هاشم که خیر القریش اند در وجود آورد و علما و عقلاء سلف و خلف متفقند در آنچه عرب بفهم و ذکا و فطنت و کیاست از امم دیگر ممتاز اند و در سخاوت و شجاعت که در بر آدمیت است از سایر امم مستثنی اند و از آنکه عرب خیر الامم اند فصاحت و بلاغت که هر آیه فرزند آدم است در زبان عرب منطوی گردانیده اند و خانهٔ کعبه که بنای نبی مکرم است در عرب بنا شده است و صحابهٔ کرام که خیر الامم اولین و آخرین بودند از عرب پیدا آمدند و الوا الامری ربع مسکون و سروری عالم و عالمیان بعرب

بـازگشـت و خـلاصـه اقـالیـم سبعه مامور و منقال [منتقال] عرب شد و کـدام عـزت و عـظمت عرب را ازان بالاتر در خاطر توان بگذرایند که قـرآن بـزبـان عـرب مـنزل شده است و مصطفیٰ علیه السّلام که اقرب الخلق الی الله و اعز الخلق الی الله و اکرم الخلق الی الله و احب الخلق الی اللـه اسـت از عـرب و ازجهـات مـذکور بعث نبوت مصطفیٰ علیه السّـلام در عـرب از مـعـجـزهٔ صـدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام اعتداد یـافتـه و بعد آنگه عرب اسلام تلقی کرده اند تا امروز که بسی صد سال گـذشتـه اسـت از اسـلام انحراف نکرده اند و بدینی دیگر نگرانیده اند [نـگـراییـده انـد] الا قـوم موسی در بنی اسرائیل از قلت ذکا و فطانت و کثـرت حـمق و بلاهت هم درحیات مهتر موسی پیغامبر گاو را بخدایی گـرفتـند و تعبد کردند و در اولیات عقلی ایشان نگشت که حیوان غیر نـاطق خـاصـه گـاو که در بلاهت از همه حیوانات ضرب المثلست چه شایان الوهیت و ربوبیت بود و همچنین قوم مهتر عیسیٰ که از کم عقلی و نـادانی بشر را که باحتیاج گوناگون سرشته اند عیسیٰ پیغامبر را خدا گفتند و بعضی بشر خدا را گمان بردند و این معنیٰ عقلاء را بر حماقت ایشان دلیلی واضح ست.

فصل چهاردم :

در بیان معجزهٔ معراج مصطفیٰ علیه السّلام.

در کـتـاب سـنـن بیهقی مسطور است که باجماع سلف و خلف عـلـمـاء امت مصطفیٰ علیه السّلام اقرب الخلق الی الله بوده است و در مـدت بیـسـت و سـه سـال عـصـر نبوت زمان بزمان باعالی درجات قرب اللـه تعالی ترقی کرد و بهر رفعتی که در حق خواص بشر در وهم علماء و عقلاء بنی آدم گذرد مصطفیٰ علیه السّلام بدان رفعت رسیده و ازانکه

فهم را در سرادقات جلال آن رفعت محال [مجال] رسیدن نبود سربرآورده بس خدای داند و بس که مصطفیٰ علیه السّلام را در حضرت بی نیازی چند کرت معراج شده باشد و قلب و قالب مصطفیٰ علیه السّلام در عالم ملکوت ترقی کرده که معراج از روی حقیقت جذبه الٰهی است که بربندهٔ برگذیده مبذول می گردد چون جذبه الٰهی در می آید روح مجذوب قلب را جذب می کند و قلب مجذوب قالب را جذب می کند و قالب حکم دل می گیرد و قلب با روح متحد می شود معراج روی می نماید و معراج انبیا باندازه رتبت نبوت و معراج اولیاء باندازه رتبت اولیاء دست می دهد و هر معراج که سید المرسلین را دست داده است باندازهٔ رفعت درجات عالیه سید المرسلین دست داده است و از جمله معراجات مصطفیٰ علیه السّلام سه معراج مروی است و در حیثیت معراج مصطفیٰ علیه السّلام که قرآن قدیم بدان ناطق است اکابر علماء امت را دران هیچ اختلافی نیست که معراج مصطفیٰ علیه السّلام در بیداری بود و مصطفیٰ علیه السّلام را مع الجسم معراج شده بود و در آنچه مصطفیٰ علیه السّلام در شب معراج عالم ملکوت را بچشم سر دیده است و با حضرت بی نیاز مکالمه کرده علماء سلف و خلف متفق اند و در رویت مصطفیٰ علیه السّلام در شب معراج اختلاف است و در قصهٔ معراج مصطفیٰ علیه السّلام که قرآن بذکر آن ناطق است معتمد علیه ایمه حدیث روایت انس مالک است و من در این مختصر آنچه در قصه معراج انس مالکؓ روایت کرده است آورده ام و آنچه برآن زاید است و از اصحاب دیگرؓ منقول است و از آوردن آن چاره نیست هم ذکر کرده ام و انس مالکؓ در قصه معراج مصطفیٰ علیه السّلام روایت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که در شب

معراج بر من براق آوردند و براق مرکوبی بود در......[چارپایه] و سپید رنگ بزرگ تر از درازگوش و خوردتر از استر و من برآن سوار شدم و تا بیت المقدس آمدم و براق را در پیش مسجد بحلقه بستم که پیغامبران مراکب خود را در آن حلقه بستندی و در مسجد درآمدم و دو رکعت نماز گذاردم و چون از مسجد بیرون آمدم جبرییل بر من یک آوند پر از خمر و یک آوند پر از شیر آورد من شیر را اختیار کردم جبرییل مرا گفت که آن را اختیار کردی که در فطرت بدان پرورش یافته ای و بعد آن جبرییل با من تا آسمان اول برآمد و ملایکه آسمان اول را گفت که در آسمان را بگشایید ملایکهٔ آسمان ازو پرسیدند که تو کیستی گفت منم جبرییل و باز ایشان گفتند که باتو دیگر کیست جبرییلؑ گفت با من محمدؐ است ملایکه باز ازو پرسیدند که ترا ستدن محمدؐ فرستاده اند جبرییلؑ گفت که مرا ستدن او فرستاده اند ایشان در آسمان اول بگشادند و من در آسمان اول آدم علیه السّلام را دیدم و آدم مرا مرحبا کرد و دعای خیر گفت و از آنجا من و جبرییل در آسمان دوم برآمدیم نگهبانان آسمان دوم را هم جبرییل گفت که درها بگشایید ایشان هم گفتند تو کیستی او هم گفت من جبرییل ام ملائکه آسمان دوم گفتند که با تو دیگر کیست جبرییلؑ گفت محمدؐ است ایشان باز پرسیدند که ترا ستدن محمدؐ فرستاده اند جبرییل جواب داد که مرا ستدن محمدؐ فرستاده اند ایشان در آسمان دوم بگشادند و من در آسمان دوم عیسیٰ و یحییٰ را دیدم و ایشان هر دو خاله زاده گانند چون مرا دیدند مرحبا کردند و دعاء خیر گفتند و همچنانکه در آسمان اول و دوم برآمده بودیم در آسمان سیوم رسیدیم ملایکهٔ آسمان سیوم همان اول و دوم پرسیده بودند و درها باز کردند

و من در آسمان سیوم یوسف پیغامبر علیه السّلام را دیدم و او را چنان با حسن و جمال مشاهده کردم که گویی نیمی از تمامی حسن بدو داده اند و او هم مرا مرحبا کرد و دعای خیر گفت و ا ز آنجا بر آسمان چهارم برآمدیم و در آسمان چهارم ادریس علیه السّلام را دیدم و او مرا مرحبا کرد و دعای خیر گفت و در باب ادریس خدای عز و جل فرموده است و رفعنا مکاناً علیًّا و از آنجا بر آسمان پنجم برآمدیم و در آنجا نیز همان پرسیدند که در آسمان دیگر پرسیده بودند و درهای بر آسمان پنجم بگشادند و در آنجا هارون علیه السّلام را دیدم او هم مرا مرحبا کرد و دعای خیر گفت و از آنجا بر آسمان ششم برآمدیم و در آسمان ششم همان گفتند و شنیدند که در آسمانهای دیگر گفته بودند و درهای آسمان ششم هم بگشادند و در آسمان ششم موسیٰ علیه السّلام را دیدیدم و او هم مرا مرحبا گفت و دعای خیر کرد و از آنجا بر آسمان هفتم برآمدم و در آسمان هفتم هم همان ماجرا گذشت که در آسمانهای دیگر گذشته بود و درهای آسمان هفتم بگشادند و در آنجا ابراهیم علیه السّلام را دیدم که پشت به بیت المعمور داده نشسته است و آن جایگاهی است که هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا در می رود و باز نمی [می]گردد و از آنجا جبریل تا سدرة المنتهی با من برآمد و برگ سدرة المنتهی بقیاس گوشهای پیل است و میوه آن درخت بقیاس قلهٔ کوه و درخت مذکور بامر الله تعالی غشیان آورد و چنانچه پیش ازان غشیان آوردی و من متغیر شدم و نتواند کسی از آفریدگان که حسن آن درخت را وصف کند و میوه ی دیدم از درخت که نام آن نمی دانم و از آنجا مرا در بهشت درآوردند و بعد آن باری تعالیٰ بر من وحی کرد آنچه کرد و در شبا روز بر امت من پنجاه نماز

فرض گردانیدند و از آنجا من باز گشتم بموسیٰ علیه السّلام رسیدم و موسیٰ علیه السّلام مرا پرسید که بر امت تو چند نماز فرض شد من گفتم پنجاه نماز فرض گردانیدند موسی گفت باز رو و از حضرت عزت تخفیف التماس کن که امت تو طاقت نخواهد آورد و من به بنی اسراییل مبتلا بودم ایشان را آزموده ام من باز گشتم و از حضرت عزت تخفیف التماس کردم پنج نماز کم کردند و من باز بر موسیٰ آمدم و گفتم که پنج نماز کم شد و باز موسیٰ مرا گفت که امت تو طاقت نیارد باز گرد و از پروردگار تخفیف التماس کن و من چند کرت باز می گشتم و تخفیف درخواست می کردم تا مرا گفتند ای محمدؐ آن پنجاه نماز پنج نماز شد و هر گاه امت تو در روز و شب پنج نماز بگذارند یکی بده جزا یابند همچنین بود که پنجاه نماز گذارده باشند و از حضرت بی نیازی فرمان شد که هر که از امت تو نیکی را قصد کند اگرچه بد آن عمل نکند هم بدان قصد آن نیکی در نامه اعمال او ثبت کنند و اگرچه بدان قصد کرده باشد بعمل مقرون گرداند و در نامۀ اعمال او آن حسنه یکی بده بنویسند و هر که قصد بدی کند و آن را بعمل مقرون نکند هیچ بدی در نامۀ اعمال او ننویسند و اگر بدان بدی عمل کند همان یک بدی بنام او ثبت کنند و من حکم مذکور را در باب امت خود شنیدم و بر موسیٰ آمدم و او را خبر کردم او مرا گفت که باز رو و از پروردگار ازین پنج نمازهم که فرض گردنیده اند تخفیف درخواست کن من موسیٰؑ را گفتم که من چندین کرت باز گشتم و درباب نماز تخفیف التماس کردم اکنون مرا شرم می آید نتوانم که باز روم و از آن حضرت التماس کنم و باز طلبم و در قصه معراج زیادت از روایت انس مالکؓ امام زهری از بعضی صحابه

روایت می کند که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که من در هر آسمانی که می رسیدم انبیا مرا می گفتند مرحبا بالنبی الصالح و الاخ الصالح مگر آدم و ابراهیم که مرا گفتند مرحبا بالنبی الصالح و الابن الصالح و در قصه معراج عبدالله بن عباسؓ گفته است که در قصه معراج از مصطفیٰ علیه السّلام شنیدم که سریر قلم احکام قضا که بر بندگان نازل می شود بسمع من می رسید و هم از قصه معراج مالک بن صعصعه می گوید که من از مصطفیٰ علیه السّلام شنیدم که چون من از موسیٰ بگذشتم و بالاتر شدم موسیٰؑ در گریه شد ندی از حضرت بی نیازی برآمد که ای موسیٰؑ چرا می گریی موسیٰؑ گفت ای پروردگار من محمدؐ بعد از من مبعوث گشته شد و برفعتی برآمد که و هم آدمی بدان نرسد و امت محمدؐ را پیش از امت من در بهشت درمی آرند و من که کلیم الله بوده ام در گمان من نبود که دیگری را درجه از من بالاتر بود درین بغیت[سبب] گریسته ام و هم در قصه معراج ابوهریره روایت کرده است که من از مصطفیٰ علیه السّلام شنیده ام که چون من در شب معراج بر آسمانها برآمدم و جماعت انبیا را امامت کردم و در مقام قرب رسیدم حضرت صمدیت را الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و کافة للناس بشیرا و نذیرا و انزل الفرقان فیه تبیان کل [لکل] شیٔ و جعل امتی خیر امة و جعل امتی خیر امة و جعل امتی وسطا هم الاولون و الآخرون اعنی سپاس و ستایش مر خدای را که مرا رحمة للعالمین فرستاده و بر کافۂ مردمان مبعوث کرد که هر همه را از رحمت خدا بشارت دهم و از عذاب خدا بترسانم و قرآن را که بیان همه خیرها دروست بر من منزل گردانید و امت مرا بهترین امم آفرید و امت مرا مقصود امم پیدا آورد و امت مرا درجات سابقان داد و در

وجود از آخرالزمان گرداند و هم در قصه معراج از صحابه مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که چون من از آسمانها گذشتم و بمقام قرب رسیدم باری تعالی مرا فرمود که بخواه آنچه می خواهی من بحضرت عزت باز نمودم آنکه اتخذت ابراهیم خلیلا و اعطیته ملکا عظیما و کلمت موسیٰ تکلیما و آتیت داؤد ملکا عظیما و النت له الحدید و سخرت له الجبال و اعطیت سلیمان ملکاً عظیماً و سخرت له الجن و الانس و الشیاطین و الریاح و اعطیته ملکا لا ینبغی لاحد من بعده و علمت عیسیٰ التوراة و الانجیل و جعلته یحی الموتی و یبرئ الاکمه و الابرص و اعنته و امه من الشیطان الرجیم و لم یکن علیهما سبیل اعنی بار خدایا تو ابراهیم را بخلت گرفتی و او را ملکی عظیم دادی و با موسیٰ سخن گفتی بتکلیم خود او را بزرگ گردانیدی و داؤد را ملکی عظیم دادی و آهن را بر دست او نرم گردانیدی و کوهها را مسخر او گردانیدی و سلیمان را ملکی عظیم عطا فرمودی و جن و انس و شیاطین را مطیع او گردانیدی و او را ملکی دادی که آنچنان ملک بدیگری ندهی و عیسیٰ را توریت و انجیل آموختی و نفس او را قوت احیا دادی و کور مادر زاد را از نفس او بینایی دادی و بیماران را از دعای او صحت بخشیدی و او را و مادر او را از شر ابلیس نگاه داشتی و راه درآمد ابلیس برایشان بستی من از حضرت بی نیازی چه خواهم مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که چون من کلمات مذکور بحضرت بی نیازی عرضه داشتم حق تعالیٰ مرا جواب داد و نعمتهای که بر من ارزانی داشته است بر شمرد قد اتخذک حبیبا فهو مکتوب فی التوراة محمد حبیب الرحمن و ارسلناک الی الناس کافة و جعلت امتک هم الاولون و هم الآخرون و جعلت امتک لایجوز لهم خطبة

حتی یشهدوا انک عبدی و رسولی و جعلتک اول النبیین خلقا و آخرهم بعثا و اعطیتک سبعا من المثانی و لم اعطها نبیا قبلک و اعطیتک فاتحا و خاتما اعنی ای محمدٌ تو چرا طریق دل ماندگی میگویی که من انبیاء دیگر را چنین و چنین نعمتها دادم من از تو چه خواهم و به بین که در حق تو چند نعمتها چنینم [چنین] ارزانی داشته ام اول آنست که ترا دوست گرفتم و دوست داشتم چنانکه در توریت مکتوب است محمد حبیب الرحمن و ترا بر کافه آدمیان به نبوت مبعوث گردانیدم و امت ترا هم درجات سابقان دادم و هم از آخران در وجود آوردم و امت ترا هم را درجات سابقان دادم و هم او را فرمودم که ایشان را خطبه گفتن روا نباشد تا در آن خطبه گواهی ندهند که تو بنده و رسول منی و ترا در فطرت از اول انبیا و در بعثت از آخر انبیا گردانیدم و فاتحة الکتاب را به تو دادم که بیش از تو هیچ پیغامبری را نداده بودم و ترا هم سوره بقره که آن گنج عرش منست دادم که پیش از تو هیچ پیغامبری را نداده بودم و ترا فاتح و خاتم گردانیدم وبتو چندین نعمتها که یکی از یکی انفس وارفع تر است اعطا کردم تو چرا بر طریق شکستگی و دل ماندگی آن کلمات باز نمودی که بچندین نعم ما تو مخصوص و متفردی و در قصه معراج امهانی خواهر علی مرتضیٰ می گوید که معراج مصطفیٰ علیه السّلام در مکه بود و آن شب که مصطفیٰ علیه السّلام را معراج شد مصطفیٰ علیه السّلام در خانه من بود و در شب معراج مصطفیٰ علیه السّلام نماز خفتن باما گذارد و بعد ادای نماز در خواب رفت و در وقت سحر مصطفیٰ علیه السّلام ما را بیدار کرد و ما ساخته نماز شدیم و وضو ساختیم و با مصطفیٰ علیه السّلام نماز صبح گذاردیم و بعد فراغ نماز صبح مصطفیٰ علیه السّلام مرا

گفت که من نماز خفتن با شما هم در صحن خانه شما گذاردمی چنانکه دیدی و از خانهٔ شما در بیت المقدس رفتم و آنجا هم نماز گذاردم و این زمان نماز بامداد با شما گذاردم چنانکه می بینید و از روایت امهانی همه علماء سنت و جماعت استدلال کرده اند که معراج مصطفیٰ علیه السّلام با جسم در بیداری بود و عارفی در معراج مصطفیٰ علیه السّلام در سبیل نظم چند بیتی گفته است و چند معجزهٔ دیگر در آن نظم ذکر کرده است :

مصطفیٰ ز درگاه قدم در تاخت بیع نطق هم راهش
ازل دستور او گشته ابد مولای او آمد
ملایک باردار و در لواء عصمت او شد
خلایق با هزاهز [هزار هنر] در رکاب پای او آمد
تبارک خطبهٔ او کرد و سبحان نوبت او زد
لعمرک تاج او شد قاب قوسی [قوسین] جای او آمد
شب خلوت که موجودات بروی عرضه کردند این
جهان چون ذره پیش دیده بینای او آمد
کبوتر برده آمد داشت سایه خیمهٔ او شد
زبان کشته بر زهر هم گویای او آمد
قلم بیگانه بود از دست گوهر بار او لیکن
قدم پیمانهٔ نطق جهان همای او آمد

فصل پانزدهم:

در بیان دو معراج دیگر که مصطفیٰ علیه السّلام را جز چند معراج مشهور بوده است.

و از علیؓ مرتضیٰ و انس مالکؓ مروی گشته اما بیان معراجی که علی مرتضیؓ روایت کرده است و در آن معراج مصطفیٰ علیه السّلام را اذان تعلیم کرده اند عن علی ابن ابی طالب لما اراد الله تعالی ان یعلم رسوله الاذان جاء جبرییل بدابة یقال له البراق فذهب یرکبها فاستصعبت علیه فقال له جبرییل اسکنی فوالله ما رکبک عبد اکرم عند الله من محمد صلی الله علیه و سلم فرکبها حتی اتی بها الی الحجاب الذی یلی الرحمن تعالیٰ فبیںا هو کذالک اذا خرج ملک من الحجاب فقال "یا" رسول الله صلی الله علیه و سلم یا جبرییل من هذا قال والذی بعثک بالحق الی الاقرب الخلق مکانا و ان هذا الملک ما رأیته منذ خلقت قبل ساعتی هذه فقال الملک الله اکبر الله اکبر فقیل من وراء الحجاب صدق عبدی انا اکبر انا اکبر قال الملک اشهد ان لا اله الا الله فقیل من وراء الحجاب صدق عبدی انا لا اله الا الله الا انا و ذکر مثل هذا فی بقیة الاذان الاانه لم یذکر جوابا عن قوله حی علی الصلوة حی علی الفلاح و قال ثم اخذ الملک بید محمد فقدمه فامّ اهل السماء فیهم آدم و نوح اعنی علی مرتضیؓ گفته است که چون باری تعالی خواست که مصطفیٰ علیه السّلام را بانگ نماز بیاموزد جبرییل با براق بر مصطفیٰ علیه السّلام آمد مصطفیٰ علیه السّلام خواست که بر براق سوار شود و براق سوار شدن مصطفیٰ علیه السّلام دشوار نمود جبرییل براق را گفت که ترا سوار شدن مصطفی علیه السّلام چرا دشوار می نماید بخدا که بر تو سوار نشده است گرامی تر نزدیک خدا بنده از محمد مصطفیٰ علیه السّلام بر براق سوار شد و تا حجابی که وراء آن حجاب عالم الوهیت است ترقّی کرد مصطفیٰ علیه السّلام چون آنجا رسید دید که فرشته ازان حجاب بیرون آمد مصطفی علیه

السّلام از جبرییل پرسید که این فرشته را چه نام است جبرییل مصطفیٰ علیه السّلام را گفت بدان خدایی که ترا بحق مبعوث گردانیده است که من که در مکانت اقرب المخلوقات ام ازان تاریخ که آفریده شدم این فرشته را ندیده ام مگر این ساعت و بعد آن فرشته مذکور تعلیما لرسول الله گفت الله اکبر الله اکبر از ورای حجاب جواب آمد که راست گفتی بندهٔ من منم اکبر منم اکبر و باز آن فرشته گفت که گواهی می دهم که نیست خدای جز الله باز از ورای حجاب جواب آمد که راست گفتی بنده من نیست خدای جز من و همچنین در باقی بانگ نماز فرشته می گفت و هر کلمه را از ورای حجاب جواب می آمد مگر در حی علی الصلوة و حی علی الفلاح جوابی نیامد و بعد اتمام کلمات بانگ نماز همان فرشته دست مصطفیٰ علیه السّلام بگرفت و در مقام امامت پیش فرستاد مصطفیٰ علیه السّلام همه اهل آسمان را امامت کرد و نماز گذارد و آدم و نوح هم به مصطفیٰ علیه السّلام اقتدا کردند و قال محمد المعروف بباقر اکمل الله بمحمد صلی الله علیه و سلم الشرف علی اهل السماء و الارض اعنی محمد باقر پسر زین العابدین گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام را بدانچه امامت اهل آسمان فرمودند و خواص و عوام ملک و خواص بشر اورا قتدا کردند تا فضل و شرف مصطفیٰ علیه السّلام بر آسمانیان و زمینیان مقرر گردد و معراج دوم مصطفیٰ علیه السّلام را در روز بوده است و انس مالک از مصطفی علیه السّلام روایت کرده است عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا قاعد ذات یوم اذ دخل جبریل فوکز بین کتفی و کذا الطیر فقمت الی شجرة فیها و کذا الطایر فقعدنی واحد و قعدت فی الاخری فقمت حتی سدرة الخافقین و لو شئت مسست

السماء و انا اقلب طرفی و نظرت جبریل کانه جلس راطبا فعرفت فضل علمه بالله علی و فتح لی باب السماء ورأیت النور الاعظم و اذا دونی الحجاب و فرجه الدار و الیاقوت ثم اوحی الله الی ما شاء و ان یوحی الی اعنی.

فصل شانزدهم :

در بیان رویت باری تعالی که مصطفیٰ علیه السلام را هم در شب معراج و هم در شب قدر حاصل شده است.

در کتب شرح السنة مسطور است که علماء سنت و جماعت در رؤیت باری تعالیٰ که بندگان را باندازه معرفت در آخرت خواهد بود هیچ اختلافی نیست و اکثر علماء امت بر آنند که رویت باری تعالی در دنیا هم ازممکنات است و حجت آنان که رویت را در دنیا از ممکنات نوشته اند احادیث مصطفیٰ علیه السّلام و آثار صحابه که رویت مصطفیٰ علیه السّلام را دو کرت یک کرت در شب معراج و یک کرت در شب قدر حاصل شده است و ایمه حدیث نوشته اند که بهترین نعمتهای ملک و ملکوت و بزرگترین سعادت دنیا و آخرت رویت باری تعالیٰ است و اکرم و افضل بنی آدم و اقرب الخلق و احب الخلق و اعز الخلق الی الله تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را در وجود آورده اند پس بهترین نعمتهای دنیا و آخرت و شگرف ترین سعادت ملک و ملکوت هم در دنیا اول و آخرت نصیب مصطفیٰ علیه السّلام گردانیدند تا علو قدر مصطفی علیه السّلام در دیده خاص خواص بشر و ملک جلوه کند چنانکه در معراج مصطفیٰ علیه السّلام الی الله "الی الله" و تکلم مصطفیٰ علیه السّلام مع الله نزدیک علماء سنت هیچ استحالتی ندارد و هیچ کدامی را از اولوا الابصار دین را دران اختلافی

نیست رویت مصطفیٰ علیه السّلام نیز از ممکنات است و استحالتی ندارد و هم چنانکه باری تعالی بقدرت بالغه قوت باصره از برای رویت خود در چشم مومنان در عقبی تخلیق خواهد کرد و جهات را از میان بر خواهد داشت باری تعالیٰ از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام که احب العباد الی الله بقوت باصره در چشم مصطفیٰ علیه السّلام هم در دنیا تخلیق کرد و جهات را از میان برداشت و چون مصطفیٰ علیه السّلام از فرط نظر عنایت الٰهی هم در دنیا نور مجسم و نورانی محض گشته بود باری تعالی در حالت رویت نوری در چشم مصطفیٰ علیه السّلام پیدا آورد و بقدرت بالغه جهات را از میان برداشت که بدان نور الٰهی مصطفیٰ علیه السّلام را رویت حاصل شد و خدا را بچشم سر در بیداری بدید و در هنگام رویت قالب مصطفیٰ علیه السّلام را از وفور نور رویت حکم قلب گرفت و قلب مطهر مصطفیٰ علیه السّلام حکم روح مقدس مصطفیٰ علیه السّلام گرفت و بر حکم اتحاد مذکور مصطفیٰ علیه السّلام را رویت باری تعالی میسر گشت و از علماء آخرت منقول است که رویت باری تعالی در دنیا هیچ استحالتی ندارد که از وفور اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام و از آثار دولت ابد پیوند مصطفیٰ علیه السّلام و از خلوص اعتقاد در رسالت مصطفیٰ علیه السّلام و از ثمره محبت مصطفیٰ علیه السّلام چندین عارفان امت مصطفیٰ علیه السّلام را هم در دنیا رویت باری تعالی حاصل شده است و روساء اولیاء را باندازه و اسامی بعضی از ایشان که بدولت رویت سرافراز گشته اند در کتب بعضی محققین مذکور است و در شرح السنه از رویت مصطفیٰ علیه السّلام از ابن عباسؓ مروی است قال ابن عباسؓ انه رای ربه بعینه و قال ان الله اختص موسی بالکلام و ابراهیم

بالخلة و محمدا بالروية و حجة قوله عز و جل ما كذب الفؤاد ما رأى افتمارونه على ما يرى و لقد رآه نزلة اخرى اعنی عباسؓ گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام پروردگار را بچشم سر دیده است و هم ابن عباسؓ می گوید که باری تعالیٰ موسٰی را و ابراهمؑ را بخلت و محمد را برویت مختص گردانیده است و حجت ابن عباس در اثبات رویت مصطفیٰ علیه اسلام آیت مذکور است که در صدر مقدمه آورده شده است و از رویت مصطفیٰ علیه اسلام در حدیث معاذ جبل آمده است عن معاذ عن النبی صلی الله علیه و سلم قال رأیت ربی و ذکر کلمة فقال یا محمد فیم یختص الملاء الاعلیٰ اعنی معاذ جبل می گوید که پیغمبر علیه السّلام گفت من پروردگار خود را دیدم و بعد ازان کلمۂ دیگر گفت که خدای تعالی مرا فرمود که ای محمدؐ ملایکه ملاء اعلی در چه چیز احتصام [اعتصام] می کنند و مصطفیٰ علیه اسلام حدیث مذکور تا آخر تقریر کرد و از رویت مصطفیٰ علیه اسلام در شرح السنة ابوذرؓ می گوید و روی شریک عن ابی ذر فی تفسیر آیت ما کذب الفؤاد ما رأی قال رای النبی صلی الله علیه و سلم ربه اعنی شریک از ابوذر غفاریؓ در تفسیر آیت مذکر روایت می کند که مصطفیٰ علیه اسلام پروردگار خود را دیده است و از رویت مصطفیٰ علیه اسلام از محمد بن اسحاق آمده است و عن محمد بن اسحاق فی سنة ان مروان سال ابا هریرة هل رأی محمد ربه فقال نعم و از رویت مصطفیٰ علیه اسلام هم امام محمد اسحاق روایت کرده است و عن محمد بن اسحاق ان ابن عمر ارسل الی ابن عباس یساله هل رأی محمد ربه فقال نعم و از رویت مصطفیٰ علیه اسلام از عبدالله حارث در سنن بیهقی مسطور است عن عبدالله بن حارث قال اجتمع ابن عباس و کعب بن احبار فی مجلس و سال ابن

عباس فی ذالک المجلس عن رویت النبی فقال ابن عباس اما نحن بنو هاشم فنقول ان محمدا قد رای ربه مرتین فکبر کعب حتی جاوبته الجبال و قال ان الله قسم رؤیته و کلامه بین محمدؐ و موسیؑ و کلمه موسی و رآه اعنی عبدالله بن حارث روایت می کند که عبدا لله عباس که شاه مفسران بود و کعبؓ احبار که از علماء سر آمده یهود بود بر دست عمر خطابؓ مسلمان شده در مجلسی جمع شدند و ازانکه مصطفیٰ علیه اسلام خدا را دیده است از ابن عباسؓ پرسیدند ابن عباس جواب گفت که ما گروه بنوهاشم بیک زبان می گوییم که بدرستی و راستی محمدؐ پروردگار خود را دوبار دید و کعب احبار چون از زبان ابن عباسؓ جواب مذکور بشنید چنان بلند تکبیر گفت که صدای او از کوهها بسمع سامعان رسید و بعد تکبیر گفتن کعب گفت که باری تعالی رویت و کلام خود را بر محمدؐ و موسیؑ قسمت کرد و باموسیؑ سخن گفت و محمدؐ را رویت حاصل شد و از رویت مصطفیٰ علیه السّلام ابو عمروؒ از عکرمہؒ خواهرزاده عایشہؓ روایت کرده است و رواه ابو عمروؒ الطلمنکی عن عکرمہؒ و هو یروی عن عایشہؓ انه رای ربه اعنی ابوعمروؒ از عکرمہؒ و عکرمہؒ از عایشہؓ روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام خدا را دید و از رویت مصطفیٰ علیه السّلام در سنن بیهقی از حسن بصری مروی است و حکی عبدالرزاق ان الحسن کان یحلف بالله لقد رای محمد ربه اعنی عبد الرزاق گفته است که حسن بصریؒ بخدا سوگند خورده است و گفته که محمد پروردگار خود را دیده است و از رویت محمد علیه السّلام از امام ماوردی که از کبار تابعین است روایت کرده اند و قال الماوردی و هو کبار التابعین ان الله قسم کلامه و رویته بین موسی و بین محمد فراه محمد مرتین و

کلم موسی مرتین اعنی باری تعالی قسمت کرد کلام و رویت خود را میان موسی و محمد و محمد دوبار خدا را دید و موسی دو بار کلام خدا شنید و از رویت مصطفیٰ علیه السّلام ابوالحسن اشعری و اصحاب او گفته اند قال ابوالحسن الاشعری و اصحابه ان محمدا رای الله بیقین و عین راسه و قالوا کل آیة اوتیتها نبیاً من الانبیاء علیهم فقد اوتی مثلها نبینا و خص من بینهم بتفضیل الروية اعنی محمد بیقین و چشم سر خدا را دیده است و هر معجزه که پیغامبری را از پیغامبران داده بودند پیغامبر ما را مثل آن داده بودند و پیغامبر ما را برویت از جمله انبیاء مخصوص گردانیده اند و از رویت مصطفیٰ علیه السّلام از امام احمد بن حنبل مروی است قال احمد بن حنبل انا اقول بحدیث ابن عباسؓ راه بعینه راه بعینه حتی انقطع نفسه اعنی امام احمد حنبل گفته است که من در رویت مصطفیٰ علیه السّلام همان گویم که ابن عباس گفته است که محمد صلی الله علیه و سلم خدای را بچشم دیده است و احمد حنبل کلمۀ مذکور چندان بگفت که نفس او منقطع شد.

فصل هفدهم :

در آنچه عارفان امت مصطفیٰ علیه السّلام در حیثیت رویت مصطفی علیه السّلام و در آنان که اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام نثرا و نظما گفته اند.

و در کتب حقایق مسطور است که علماء آخرت و مشایخ طریقت متفق اند بر آنچه نعمت رویت که ورای همه نعمتهای دنیوی و اخروی است در توقف داشته بودند تا اول مقصود آفرینش بدان نعمت منعم گردد و متبعان سنت او از دولت او بدان دولت رسند و بعد مقصود آفرینش الی بدیگران رسید و مقصود از ایراد مقدمه عارفان

آنست که بی اتباع محمد صلی الله علیه و سلم رویت باری تعالی دست نمیدهد و بدولت لقایی اتباع سنت محمد صلی الله علیه و سلم هرگز نمی رسند نظم:

سرمهٔ دیده ز خاک در احمدؐ سازند

تا لقا ملک العرش تعالی بینند

و اجماع علمای آخرت است که رویت باری تعالی را غایتی و نهایتی نیست و محبان خدای باندازه معرفت بدان دولت می رسند و معرفت ثمره محبت است و هر برگزیده که بمحبت ذات باری تعالی آراسته تر بود برویت باری تعالیٰ محظوظ تر گردد و ازین معنی ایمه حدیث نوشته اند قال علماء الحدیث من لم تعرف [یعرف] الله فی الدنیا فلا یراه فی الآخرة و کل من لم یجد لذة المعرفة فی الدنیا لم یجد لذة النظر فی الآخرة اذا لیس یستانف لاحد فی الآخرة ما لم یصحبه من الدنیا و لا یحصد احد الا ما یزرع و اصل السعادات حب الله بقدر معرفته و هو واسطة النظر الی الله تعالی فی الدنیا والآخرة اعنی هر که در دنیا خدای را نشناسد در آخرت خدا را نه بیند و هر که را در دنیا لذة معرفت حاصل نشود و هم در دنیا چیزی از عالم ملکوت بروی گشاد نشود و از لذت نظر الی الله بی نصیب بود که هر که زرعی نکارد ثمره ندرود و اصل الاصول حصول رویت دوستی باری تعالیٰ "و دوستی باری تعالیٰ" بقدر شناخت باری تعالیٰ تواند بود و همان نظر الی الله می شود و تا در دنیا بنده بمحبت خدا منعم نگردد بمعرفت خدا مشرف نشود و تا بمعرفت مشرف نشود در دنیا و عقبیٰ بدولت رویت نرسد من که مولفم در معنی مذکور قطعه از شیخ خود یاددارم قطعه:

تو گمان می بری که بعد از مرگ

بـــر خـــوری از وصـــال شـــمع طـــراز
هـــر کـــه در زنـــد گی نیـــافت او را
چـــون بـــمیـــرد چگـــونـــه یـــابـد بـــاز
زنـــده او را نیـــافـــت در هـــمـــه عـــمر
مـــرده کـــی پـــی بـــرد بـــه پـــردۀ راز

و بـعـضـی عـارفـان که از عین الیقین بحق الیقین ترقی کرده اند و صول درگاه بی نیازی را حقیقت رویت کرده اند و حیثیت وصول درگاه بی نیـازی در تـقـریـر نـمی آید و در طی عبارت تحریر نمی گنجد و تلفظ کـردن بـدان خـود را در دریـاء بـلا انداختن است که علم علماء و عقلا بـادراک حیثیت وصول که بنده بار گران باری جسم چگونه بخدا می رسـد نـمـی رسـد و سـمـعها باستماع آن الفاظ نمی آرد و سبحانی و انا الحق شنیدن نمی تواند و ظاهر عقل بشری اتحاد بنده با خدا قبول نمی کـنـد و قیـل قال بیرون دهندگان اسرار وصول که رویت حقیقی است فتوی می دهـنـد و بعضی عارفان از حیثیت رویت معراج مصطفیٰ علیه السّـلام در سبیـل نـظـم بلطایف ترکیب و بدایع ترتیب گفته اند چنانکه عارفی گوید مثنویات:

بـــا قـــفـــس قـــالـــب ازیـــن دامـگـــاه
مـــرغ دلـــش رفتـــه بـــارامـگـــاه
مـرغ الهیـس [الهیش] قـفس بر شده
قـــالبـــش از قـــلـــب سبکتـــر شـده ،
هـــمتـــش از غـــایـــت روشـن دلـــی
آ مـــده در مـــنـــزل بـــی مـــنـزلـــی
آیـــت تـــو دی کـــه زوالـــش نبـود

دید بچشمی که خیالش نبود

و هم در معراج و رویت مصطفیٰ علیه السّلام عارف مذکور باسلوب دیگر گفته است :

جهت را جعد بر جهت شکستند
مکان را نیز برقع [برقعه] باز بستند
بهر عضوی تنش رقصی در آورد
ز هر موی دلش چشمی بر آورد
دران دیدن که حیرت حاصلش بود
دل اندر چشم و چشم اندر دلش بود

و همون در معراج و رویت مصطفیٰ علیه السّلام بعبارت لطیف تر نوشته است:

گامی از بود خود فراتر شد
تا خدا دیدنش میسر شد
دید معبود خویش را بدرست
دیده از هرچه غیر بود بشست
چون حجاب هزار بود درید
دیده در نور بی حجاب رسید

و هم در معراج مصطفی علیه السّلام همان عارف:

بترکیبی بهتر می گوید
مجرد روی را بجایی رساند
که از بود از هیچ باوی نماند
چو شد در ره نیستی چرخ زن
برون آمد از هستی خویشتن

و در معراج و رویت مصطفیٰ علیه السّلام عارفی دیگر گفته است:

از نبی جز نفس نبود آنجا
همه حق بود کس نبود آنجا
بانگی را جهت کجا گنجد
در احاطت جهت کی گنجد

همان عارف در رویت مصطفیٰ علیه السّلام کشاده تر بیباک وار می گوید:

لقای دید کانجا دیده شد کم شد
نه دیده بل همه هستی مردم
ز خود گم گشت بی خود بود با او
دوی بگذار یا این بود یا او

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

فصل هجدهم:

در بیان علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالی که از آیات بینات قرآن واحادیث مصطفیٰ علیه السّلام روشن شده است.

و از علوقدر مصطفیٰ علیه السّلام در تفاسیر مسطور است که نزول قرآن بر مصطفیٰ علیه السّلام از بزرگترین علامت علو قدرمصطفیٰ علیه السّلام است و در آن قرآن قدیم مصطفیٰ علیه السّلام را بخطاباتی مخاطب کرده اند که آن مخطبات نهایت علو قدر علیه السّلام را در دیده اولوا الابصار جلوه می کند و از بسی آبات قرآن صریحاً و کنایةً و رمزاً و اشارةً نهایت علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام روشن می شود لاسیما آیةان الذین یبایعونک انما یبایعون الله که تا چند تاکید منزل شده است و آیت من یطع الرسول فقد اطاع الله و آیت الله

و رسوله احق ان یرضوه بچندین استدلال برهانات واضحه و دلایل قاطعه است که هیچ یکی را از جمیع مخلوقات سماوی و ارضی علو قدری و رفعتی و منزلتی که مصطفیٰ علیه السّلام را عندالله تعالی بود نبوده است و رفعت مصطفیٰ علیه السّلام بمقامی ترقی کرده بود که باز آن معانی ترکیبات لسانی احتمال نمی کنند نه در تلفظ می آید و نه در ترکیب و عبارت می گنجد و آنچه بزرگان امت بدان تلفظ بگردانده متابعان و مقتدیان نمی توانند که از سرحال بخرند و از محتسبان شرح باک ندارند و از حیثیت وصول مصطفیٰ علیه السّلام که قدری ازان عالی تر نه در دل ملک گذرد و نه در دل بشر آید چیزی بنویسند که مضرت آن پیش از منفعت تصور افتد و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام در تفاسیر و کان تحته کنز لهما از عبدالله عباسؓ مروی است قال ابن عباس و هو لوح من ذهب فیه مکتوب عجبا لمن ایقن بالقدر کیف ینصب عجبا لمن ایقن بالنار کیف یضحک عجبا لمن یری الدنیا و تقلبها باهلها کیف یطمئن الیها انا الله لا اله الا انا محمد عبدی و رسولی اعنی ابن عباسؓ در تفسیر و کان تحته کنزل لهما گفته است که آن گنج که در زیر دیوار مدفون بود تخته بود از زر و دران تخته نوشته بودند که عجب ازان کس که او را بر قضا و قدر باری تعالی یقین بود و بتحقیق بداند که آنچه در باب بندگان باری تعالی در سابقهٔ ازل حکم شده است قطعاً و یقیناً آن شدنیست و بهیچ وجهای [وجهه] قضای خدایی دیگر نشود خود را در تمنای هر چیزی در تعب و رنج دارد و عجب ازان کس که او دوزخ را بیقین بداند و هول و هیبت دوزخ دران او بیقین باشد چگونه بقهقهه بخندد و عجب ازان کس که بیوفای و نا پایداری دنیا بیقین بداند و آنچه دنیا بر دیگران باخته است او را بعلم

قطعی معلوم باشد چگونه دل در وفای دنیا بندد و بر دنیا بوجه اعتماد کند منم الله که نیست خدای جز من و محمد بندهٔ من و رسول منست و مقصود از ایراد مقدمه مذکور آنست که علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام و جلالت و عظمت مصطفیٰ علیه السّلام در ازل از مشیت گشته است و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام ائمه تفسیر نوشته اند و اتفق اهل التفسیر فی لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون انه قسم من الله عز و جل بمدة حیاة محمد صلی الله علیه و سلم و اصله ضم العین من العمر و لکنها فتحت لکثرة الاستعمال و معناه و بقائک یا محمد و قیل و عیشک و قیل و حیاتک و هذه نهایة التعظیم و غایة البر و التشریف اعنی اتفاق مسفران بر آنست که لعمرک سوگند است از خدای عز و جل بمدت حیات محمدؐ و اصل در لعمرک ضم عین است و لکن از سبب استعمال بفتح می خوانند و معنی لعمرک ببقاء تو یا محمد و در قول بعضی و بعیش تو یا محمد است و در قول بعضی و بحیات تو یا محمد است و این سوگند خدای بجان مر مصطفیٰ علیه السّلام نهایت تعظیم محمد است علیه السّلام و غایت برو تشریف است در حق او و ابن عباس در ذنابه تفسیر لعمرک گفته است که نیافریده است خدای عز و جل آفریدهٔ از هژده هزار عالم گرامی تر از مصطفیٰ علیه السّلام و از گاه آدم تا انقراض عالم کسی از ملک و بشر نشنیده است و ندیده است که باری تعالی بحیات کسی سوگند خورده است بجز مصطفیٰ علیه السّلام و از علو قدر مصطفی علیه السّلام ایمه تفسیر در سوره و الضحی شش وجه نوشته اول آنست که باری تعالی از نهایت تبجیل مصطفیٰ علیه السّلام مصطفی علیه السّلام را در سوره مذکور بسوگند معذرت کرده است و فرموده که ای

محمدً پروردگار تو ترا ترک نداده است و از تو خشم نگرفته است و درین معذرت و سوگند اولو الابصار و اولوا النهی را نهایت علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام روشن می شود و دوم آنست که درین سوره خدای فرموده است که ای محمدً آنچه برای تو باری تعالی در عقبیٰ معد گردانیده است از مقعد صدق و مقام محمود و رفعتها و نعمتهای دگر بهتر و شریف تر ازان نعمتها است که ترا در دنیا داده است و سیوم آنست که خدای تعالی در سوره والضحی می فرماید و لسوف یعطیک ربک فترضی و اجماع مفسران است که خطاب مذکور بر مصطفیٰ علیه السّلام جامع جماهیر سعادات و کرامات و نعم گوناگون ربانی است و زیادت بر آنست که قصارای این چنین سعادتی در فهم و وهم آدمی گنجد و هیچ آیتی از آیات قرآن قدیم در مخاطبه مصطفیٰ علیه السّلام در نجات خواص و عام امت مصطفیٰ علیه السّلام امیدوار تر از آیت مذکور منزل نشده است چه مصطفیٰ علیه السّلام از وفور اهتمامی که در نجات امت داشت در قیامت راضی نشود که یک نفر از امت او در دوزخ رود یا در دوزخ بماند چهارم آنست که از بعضی نعمتها که مصطفیٰ علیه السّلام قبل البعث بدان منعم گردانیده بودند درین سوره ذکر کرده اند و بر آن منت نهاده و بعضی اکابر مفسران در معنیٰ ووجدک ضالاً فهدی نوشته اند که مراد از فهدی امت مصطفیٰ علیه السّلام است که مصطفیٰ علیه السّلام هدایت یافته اند و معنی فاغنی توانگری دلست که مصطفیٰ علیه السّلام از توانگری دل در نعیم کونین نظر نینداخته اند و معنی للداء اسم شفقتی است که در دل ابوطالب در باب مصطفیٰ علیه السّلام القا کرده اند که او مصطفیٰ علیه السّلام را از فرزندان خود عزیز تر می داشت و پنجم آنست که بعضی

مفسران در تفسیر الم یجدک یتیما فآوی و وجدک ضالا فهدی و وجدک عایلا فاغنی گفته اند که هدایت دادیم بتو گمراهان را و غنی گردانیدیم بتو درویشان را و به پروردیم بتو یتیمان را و بعضی مفسران یتیم [یتیمی] مصطفیٰ علیه السّلام بلا مثالی مصطفیٰ علیه السّلام تغییر کرده اند که دُرّ یتیم دُرّی را گویند که مثل آن دُرّ دُرّی دیگری نباشد و نوشته اند که یتیم [یتیمی] و فقیر [فقیری] مصطفیٰ علیه السّلام در حالت صغر مصطفیٰ علیه السّلام به بیان محتاج الیه نیست و ششم آنست که آخر سوره والضحی مصطفیٰ علیه السّلام نیز بتحدیث نعمی که او بدان منعم گشته است نامور گردانیده اند و از نهایت تواضعی که در جبلت مصطفیٰ علیه السّلام مفطور [مستور] بود در مهابتی که نعم باری تعالی را در حق خود بیان کرده است لفظ ولا فخر در آخر کلام لازم می دارد تا علماء و عقلاء امت را معلوم گردد که من بتحدیث نعم مامورم و بر طریق مفاخرت و تکبر آنرا بیان نمی کنم و از علو قدر و رفعت مصطفیٰ علیه السّلام مفسران در تفسیر آورده اند که هر حرفی و کلمه که در سوره حجرات در محافظت نمودن آداب با مصطفیٰ علیه السّلام منزل شده است در علو قدر و رفعت مزیت مصطفیٰ علیه السّلام گواهی می دهد و چون مصطفیٰ علیه السّلام با یاران تواضع می کرد و از تواضع دیگر تنفر می نمود و با صحابه معیشتی می ورزید که یاران مهتر با یاران کهتر ورزند و همواره با یاران بتواضع و بشاشت و لینت و رقت زندگانی ورزیدی و باهمه در جمیع معاملات مکارم اخلاق را کارفرمودی باری تعالی در محافظت آداب با مصطفیٰ علیه السّلام سوره حجرات منزل گردانید تا صحابه شرایط تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام دائما محافظت نمایند و عزت داشت مصطفیٰ

علیه السّلام را "از عزت داشت مصطفیٰ علیه السّلام را" از عزت داشت خدا دانند و تعظیم الرسول و تعظیم المرسل تصور کنند و چنانکه عزت و عظمت باری تعالی بر بندگان ظاهراً و باطناً فرض عین است تبجیل و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام نیز در زندگی و مردگی و حضور و غیبت بر بندگان واجب و لازم است و علماء آخرت گفته اند که آیت یا نساء النبی لستن کاحد من النساء و حدیث انی لست کاحدکم بر زبان ظاهر و باطن علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام را در سامع امت می رساند و توقیر و تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام را در سینه جماهیر امت منقش می گرداند و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام در شرح السنة مسطور است که مصطفیٰ علیه السّلام را در قرآن محمد و احمد خوانده اند و علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عندالله است نهایت ستودگی و غایت ستایش را هم از ازل در اسماء علم مصطفیٰ علیه السّلام درج گردانیده اند و معانی مذکور در اسماء علم مصطفیٰ علیه السّلام اختصاصا له مرعی شده است که مصطفیٰ علیه السّلام را ستانیده تر از ستایندگان و ستوده تر از ستوده گان در وجود او داده اند و مصطفیٰ علیه السّلام احمد الحامدین و افضل المحمودین است و در صحاح اخبار مروی است که در روز قیامت لواء المحمد [الحمد] بدست مصطفیٰ علیه السّلام خواهند داد تا حمد بدو تمام شود و مصطفیٰ علیه السّلام در عرصات بحمد شهرت گیرد و مقام محمود که اشرف الملاقات حشر اکبر است به مصطفیٰ علیه السّلام موعود گشته است تا مصطفیٰ علیه السّلام حضرت بی نیازی را در آن مقام سجده کند و دران مقام انفس محامدی بزبان مصطفیٰ علیه السّلام جاری خواهد شد که آنچنان محامد نه در دل مخلوقی گذشته است و نه بر

زبان حامدی جاری شده است و بعد گفتن تحمید در مقام محمود مصطفیٰ علیه السّلام گناه گاران اولین و آخرین را شفاعت خواهد کرد و هر همه گناهگاران را به مصطفیٰ علیه السّلام خواهند بخشید و هم ایمهٔ حدیث گفته اند که مصطفیٰ علیه السّلام باحمد و محمد هم در ازل مسمی گشته است و این اسماء علم مصطفیٰ علیه السّلام همچنان نیست که مردمان از جهت تبرک و تیامن فرزندان خود را نامها مشرف نهند و پیش ازانکه قرعه اسامی مذکور بنام مصطفیٰ علیه السّلام بر آید در هیچ ولی القا نشده بود که فرزندان خود را احمد محمد کنند و همدران ایام که بعث نبوت مصطفیٰ علیه السّلام نزدیک رسید و از رهبانان و قسیسان و کاهنان و منجمان بیرون افتاد که بعث پیغمبر آخر الزمان نزدیک رسیده است و همدرین ایام محمد نام پیغامبری مبعوث خواهد شد بطمع مذکور شش کس از عرب فرزندان خود را محمد نام کردسد مگر آنکه محمد پیغامبر فرزند ما باشد و از علو قدر اسم مصطفی علیه السّلام از جعفر صادق مروی است قال الصادق اذا کان یوم القیامة نادا مناد الا لیقم من کان اسمه محمد فلیدخل الجنة لکرامة اسمه عندالله تعالی اعنی جعفر الصادق گفته است که در روز قیامت ندا در خواهند داد که هر کرا نام محمد است بر پای خیز و جماهیر محمدان بر پای خواهند خاست فرمان خواهد شد که از کرامت هم نامی محمد صلی الله علیه و سلم و هر کرا نام محمد است در بهشت درآرند و ار علو قدر مصطفی علیه السّلام در کتب احادیث از مهتر آدم مروی و فی الخبر ان آدم عند مصیبة قال اللهم بحق مصطفی اغفر خطیئتی فقال له الله من این عرفت محمد قال رأیت فی کل موضع من الجنة مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه اکرم خلقک

علیک فتاب الله علیه و غفر له و هذا عند بعض الائمة تاویل قوله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه اعنی در خبر آمده است که مهتر آدم بعد معصیة نام محمد را بدرگاه بی نیازی شفیع برد و گفت که الٰهی بحق محمد گناه مرا بیامرز حق تعالی آدم را گفت که تو محمد را از کجا شناسی آدم گفت چون من در بهشت درآمدم در سرادقات هر موضعی که نظر می انداختم دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته اند دانستم که محمد نزدیک تو گرامی تر از همه بندگان است که نام او را پیش از آفرینش من و دیگران ردیف اسم اعظم خود گردانیده نام او را در قبول توبۀ خود شفیع آوردم باری تعالیٰ از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام توبه آدم قبول کرد و گناه او بیامرزید و بعضی مفسران در تاویل فتلقی آدم من ربه کلمات گفته اند که آن کلمات که در دل او القا کرده اند نام محمدً است که در خاطر او انداخته اند که آن را در قبول توبه خود بدرگاه بی نیازی شفیع برد و هم از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام ماجرای مذکور بروایت دیگر آمده است لما قال الله لآدم من این عرفت محمدا فقال آدم لما خلقتنی رفعت رأسی الی عرشک فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اعظم قدراً عندک ممن جعل اسمه مع اسمک فاوحی الله الیه و عزتی و جلالی انه لآخر النبیین من ذریتک و لولاه ما خلقتک اعنی باری تعالی آدم را گفت که تو محمد را از کجا شناسی آدم گفت که بار خدایا آن زمان که مرا آفریدی و جان در تن من در آوردی نظر بالا کردم دیدم که بر عرش تو نوشته اند لا اله الا الله محمد رسول الله دانستم که هیچ بنده نزدیک تو اقرب و اکرم تر از محمدً نیست که نام او با نام تو یکجا بر عرش تو نوشته اند نام او را بدرگاه تو شفیع

آوردم بار دیگر باری تعالی بر آدم وحی کرد که بعزت و بجلال من که محمدً آخرین پیغامبران از فرزندان تو مبعوث خواهد شد که اگر مقصود آفرینش او نبودی ترا نیافریدمی و هم در خبر مروی است که چون مهتر آدم را از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام روشن شده کنیت خود را ابو محمد کرد و من بعد فرزندان آدم مهتر آدم را ابو محمد خواندندی و هم درین معنی که نام محمدً با نام خدا بالای عرش نوشته اند ابی الحمراء صحابی از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده است عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما اسری الی سماء الدنیا اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که چون مرا در شب معراج بر آسمان دنیا بردند دیدم که بر عرش لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته اند و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام از عبدالله بن عباس مروی است قال ابن عباس علی باب الجنة مکتوب انا الله لا اله الا الله انا محمد رسول الله لا عذاب من قالها اعنی بر در بهشت نوشته اند که منم خدای که نیست خدای جز من محمدً رسول خداست و هر که لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید او را عذاب نکنند و هم از علو قدر مصطفی علیه السّلام عبدالله بن مسعود می گوید ان الله ینظر الی قلوب العباد فاختار منها قلب محمد فاصطاه [فاصطفاه] لنفسه فبعثه برسالة اعنی باری تعالی در دل های جمله بندگان نظر کرد از جمله دلهای بندگان دل محمد را اختیار کرد و مصطفیٰ علیه السّلام را از برای نفس خود برگزید و او را بر عالمیان برسالت مبعوث کرد و هم از علو قدر مصطفی علیه السّلام انس مالکؓ روایت می کند عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا قائدهم اذا وفدوا و انا

خطيبهم اذا انصتوا و انا شفيعم اذا حبسوا و انا مبشرهم اذا أيسوا لواء الكرم بيدی و انا اكرم ولد آدم علی ربه و لا فخر و يطوف عليّ الف خادم كانهم لوء لوء مكنی اعنی مصطفیٰ عليه السّلام گفته است كه اول كسی كه در روز بعث از زمين بيرون آيد من باشم و در قيامت كه خلق را گروه گروه خواهند. كرد پيشوای ايشان من خواهم بود و در آن هنگام كه خلق را در روز قيامت ساكت خواهند گردانيد خطيب ايشان من خواهم بود و دران روز كه همه خلق محبوس كردند شفيع ايشان من باشم و لواء كرم در روز قيامت بدست من خواهد بود و من بنزديک پروردگار خود گرامی تر از همه فرزندان آدمم و سخنان مذكور كه می گويم شكر نعم خدای بيان می كنم كه بتحدث آن مامورم بر طريقه فخر و مباهات نمی گويم و در روز قيامت يكهزار خادم همچو لؤلؤ مكنون گرد بر گرد من خواهند بود و هم از علو قدر مصطفیٰ عليه السّلام در حديث ابو حذيفه آمده است عن ابی حذيفه قال رسول الله صلی الله عليه و سلم بشرنی يعنی ربه اول من يدخل الجنة معی من امتی سبعون الفا مع كل الف سبعون الفا بغير حساب اعنی مصطفیٰ عليه السّلام گفته است كه باری تعالی مرا بشارت داد بر آنچه اول كه بامن از امت من در بهشت درآيند هفتاد هزار كس كه باهر هزاری هفتاد ديگر باشند كه بی حساب در بهشت در خواهند آمد و در ذنابه حديث مذكور مصطفیٰ عليه السّلام فرموده است كه باری تعالی امت مرا نصرتی كه [نسبت بساير] امت كرده است كه در مسيرت يک ماه رعب ايشان در دلهای مخالفان ايشان می افتد و غنايم را بر امت حلال گردانيده است و آنچه بر امم پيشينه دشوار بود بر امت من آسان كرده است و از دين ما حرج برداشته و از علو قدر مصطفیٰ عليه السّلام جمعی از

صحابه روایت کرده اند که مصطفیٰ علیه السّلام ما را گفتی که از شما درجات خود راضی نمی شوید که فردای قیامت ابراهیم و عیسیٰ در میان شما خواهند بود که چون ابراهیمؑ قرب مرا در روز قیامت عندالله مشاهده خواهند کرد مرا خواهند گفت که ترا باری تعالی بدعا خواستم و تو فرزند منی مرا در میان امت خود در آر و عیسیٰ نیز در میان امت من خواهد بود که ما همه پیغامبران برادرانیم و از یک تسلیم و میان من و عیسیٰ پیغامبری دیگری نبوده است من بدو نزدیک ترم و اولیترم که او فردای قیامت در میان امت من باشد و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام در کتب احادیث مسطور است که باری تعالیٰ عظماء انبیاء سلف را ببعضی اوصاف سنیه در قرآن ذکر کرده است چنانکه ابراهیمؑ را حلیم و نوحؑ را شکور و اسحاقؑ و اسماعیلؑ را علیم وحکیم و عسیٰ و یحییٰ را یار و موسیٰ را کریم و قوی و یوسفؑ را حفیظ و علیم و ایوب را صابر واز اسماء و صفات خود وصف کرده است و ازنهایت قدر و منزلتی که مصطفیٰ علیه السّلام را عندالله است الله تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را رؤف رحیم و حق و مبین و نور و شهید و کریم و عظیم و خبیر و شکور و علیم و اول و آخر و قوی و صادق و ولی و مولی و عفو و هادی و مومن و مقدس و عزیز در قرآن و در دیگر کتب سماوی خوانده است و اگرچه جمله اسماء مذکور در صفات باری تعالی مطلق است و در باب مصطفیٰ علیه السّلام مقید و مضاف است و مع ذالک نزدیک علماء و عقلاء اولین اخرین رفعتی ازین بلندتر و مرتبتی ازین بزرگتر و منزلتی ازین عظیم تر در تصور بنی آدم نمی گذرد که باری تعالی بنده را بخود چنان نزدیک گرداند که او را در کتب سماوی باسما و صفات خود مسمی کند ذالک فضل

الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام علماء آخرت نوشته اند که جهود و نصاری که از امم انبیاء اولوا العزم اند و موحد اند و از اهل توریت و انجیل اند و فلاسفه که در معقولات و حکمیات دفاتر تصنیف کرده اند و خود را الٰهی و قدسی خوانانیده و رهبانان و قسیسان که از کثرت مجاهده و ریاضت مکاشف عالم ملکوت شده اند و می شوند توحید طوایف مذکور را با انکار نبوت مصطفیٰ علیه السّلام قبول نمی کنند و منکران نبوت مصطفیٰ علیه السّلام با هر کمالی که فرض کنند از دایرهٔ کفر و کافری بیرون نمی آیند و از عذاب ابد خلاص نمی یابند و بی تصدیق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام مستوجب نجات نمی گرداند پس بالا تر از علو قدر مذکور هیچ علوی در تصور خواص بشر و ملک نگشته است و نمی گردد و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام مصطفیٰ علیه السّلام را حوض کوثر در بهشت اعطا کرده اند چنانکه بعضی وصف آن حوض در حدیث انس مالکؓ آمده است عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم بینا انا اسیر فی الجنة اذ عرض لی نهر حافتاه قبائب الؤلؤ قلت یا جبریل ما هذا قال هذا الکوثر الذی اعطاک الله تعالیٰ ثم حرب [ضرب] یده الی طینة فاستخرج مسکا قال و مجراه علی الدر و الیاقوت و مائه احلی من العسل و ابیض من الثلج اعنی انس گفته است که پیغامبر گفت من در بهشت می گشتم که جوی در پیش من آمد که گرد بر گرد آن جوی قبه هاء لؤلؤ در گرفته بود من جبریل را از حال آن جوی باز پرس کردم مرا جبریل گفت که این حوض کوثر است که باری تعالی ترا اعطا کرده است جبرییل دست در گل آن حوض زد مشک بیرون آمد و هم مصطفیٰ علیه السّلام گفت رهگذر آب آن

حوض بر دُرّ و یاقوت بوده است و آب آن حوض شیرین تر از شهد و سپید تر از برف بوده است و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام القابی و صفاتی که مصطفیٰ علیه السّلام را در قرآن و دیگر کتب سماوی و احادیث مصطفیٰ علیه السّلام مذکور است ایمه حدیث در کتب خود یکجا آورده اند و قال علماء الحدیث و قد جاء ت من القابات و سمایة فی القرآن عدة کثیرة کالنور و السراج المنیر و المنذر و النذیر و المبشر والبشیر و الشاهد و الشهید و الحق و المبین و خاتم النبین و الرؤف و الرحیم و الامین و قدم الصدق و رحمة للعلمین و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم و النجم الثاقب و الکریم و النبی الامی و داعی الله و ایضا جری من القابات فی کتب المتقدمة و احادیث النبی صلی الله علیه و سلم و اطلاق الامة لتسمیة المصطفی و المجتبی و ابی القاسم و الحبیب ورسول رب العالمین الشفیع المشفع و المتقی و المصلح و الظاهر و إلمهیمن و الصادق و الصدق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و قاید العر الحجلین [العرب والعجم] و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و الشفاعة و المقام المحمود و صاحب الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق و الناقة و النجیب والحجة والسلطان و الخاتم و العلامة و البرهان و صاحب الهرات و الفعلین و من اسمائه فی الکتب المتوکل و المختار و مقیم السنة و المقدس و روح القدس اعنی علماء حدیث نوشته اند که اسامی و القاب مذکور در علو قدر و رفعت منزلت مصطفیٰ علیه السّلام عندالله تعالیٰ دلیلی واضح و برهانی قاطع است و ایمه تفسیر نوشته اند که طه و یس در قرآن از جمله اسامی مصطفیٰ

علیه السّلام است و روی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لی عند ربی عشرة اسماء ذکر ان منها طه و یٓس اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که مرا نزدیک پروردگار من ده نام است و طه و یس ازان نامهاست و در قول جعفر صادق مراد از یٓس یا سید است و ابن عباسؓ می گوید که یٓس یا انسان است و مراد از انسان محمدؐ است و در قول محمدؒ حنفیه و زحاج مفسر معنیٰ یٓس یا محمدؐ است و از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام جماهیر علماء سلف متفق اند بر آنچه که باری تعالیٰ مصطفیٰ علیه السّلام را در مدت شصت و سه سال که عمر مصطفیٰ علیه السّلام بود چه قبل البعث و چه بعد البعث بجمیع فضایل آراسته بود و در هر فضیلتی بنقطهٔ کمال رسانیده و اگر بعضی از کمالات فضایل مصطفیٰ علیه السّلام در شخصی از اشخاص بنی آدم فرض کنند علو قدر آن شخص در حیز تقریر و تحریر نتواند آورد فکیف علو قدر و منزلت مصطفیٰ علیه السّلام که در جمیع فضایل سنیه بنقطهٔ کمال ترقی کرده بود چگونه تمامی آن در شرح و تفصیل گنجد و در کتاب سنن بیهقی از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام از اکابر علما مسطور است و قال علماء و قد اعطی الله تعالی جمیع کمالات الفضایل بمحمد صلی الله علیه و سلم و لا ینال بکسب و لا یجبله الا بتخصیصه الکبیر المتعال من فضیلة النبوة و الرسالة و الخلة والمحبوبیة و الاصطفاء و الاسرار و الرویة و قرب القرب و دنو الدنو و الوحی و الشفاعة و الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و المقام المحمود و البراق و المعراج والبعث الی الاحمر و الاسود و الامامة علی اهل السماء و الصلوة بالانبیاء و الشهادتین الانبیاء و الامم و سادات ولد آدم و لواء الحمد و البشارة و النذارة و المکانة عند ذی

العرش و اعطاء الرضى و السوال و الكوثر و سماء القول و الطاعة ثم و الامانة و الهداية و رحمة للعالمين و اتمام النعمة و العفو عما تقدم و تاخر و شرح الصدر و وضع الوزر و الذكر و عرة النصر و نزول السكينة و التايب و الملائكة ايتاء الكتاب و الحكمة و السبع المثانى و القرآن العظيم و ترلية [تزكية] الامة و الدعاء الى الله تعالىٰ و صلوة الله و الملائكة عليه و الحكم بين الناس بما اراه الله و وضع الاصرار و الاغلال عنهم و القسم باسمه و اجابة دعوته و تكليم الجمادات و العجم و اسماع الصم و نبع الماء بين اصابع و تكثير طعام القليل و انشقاق القمر و رد الشمس بعد الغروب و قلب الاعيان و النصر با رعب و الاطلاع على الغيب و ظل الغمام و تسبيح الحصى و احياء الموتى و ابراء الاكمه و الابرص و العصمة من الناس الى ما نحور محتفل ولا يحيط بعلم الا ما نحن ذالک و مفصله به لا اله غيره الى ما اعد له فى الدار الآخرة من منازل الكرامة و درجات القدس و مراتب السعادة و الحسنى و الزيادة التى يقف دونها العقول و لمادون ادائها العالم اعنى اكابر علماى امت گفته اند. كه حق جل و علا مصطفىٰ عليه السّلام را الى مجاهده و رياضت و كسب و تعب بجميع كمالات فضايل از محض عنايت ازلى آراسته بود و در هر كمالى بنقطه نهايت رسانيده چنانكه بفضيلت نبوت و رسالت و خلت و محبوبيت و اصطفا و اسرار و رويت و معراج و براق و قرب قرب و دنو دنو وحى و شفاعت و وسيلت و فضيلت و درجه رفيع و مقام محمود و شفاعت عام وبعث بر كافه عالميان و امامت انبيا و ملايک آسمان و تبشير و تنذير عام و لواء حمد و شهادت در باب انبيا و امم انبيا و طاعت در مقام قرب و امانت و هدايت ورحمت عالميان و اعطا رضى و اجابت مسئولات و

اطلاع بر مغیبات و اعطاء کوثر و سماع قول و تمامیت نعمت و اهتداء صراط مستقیم و عفو از گناه ماضی و مستقبل و شرح صدر و وضع وزر و رفع ذکر عزت نصرت و نزول سکینت و تائید ملایک و ایتاء کتاب و حکمت و نزول سبع مثانی و قرآن عظیم و تعلیم علوم "من" لدنی و تزکیه امت و دعوت ایشان بسوی حق تعالی و شرف درود خدا و ملائکه و حکم او بر خلق بدانچه باری تعالیٰ او را صواب نماید و دفع دشواریها و مشقتهاء امم پیشینه از امت او و سوگند خدا بسر او و اجابت دعا و سخن گفتن جمادات و حیوان غیر ناطق در صدق رسالت او و بیرون آمدن آب از انگشتان و بسیار شدن طعام اندک از برکت دست او و پاره گشتن و دو پاره شدن مه ا ز اشارت انگشت او و باز طالع شدن آفتاب غروب کرده از دعاء او و متوقف شدن آفتاب از سیر خود از ابروی، او و تغیر معادن از حقیقت آفرینش خود چنانکه چوب آهن شود و خاک زر شود از نفس او و نصرت مسیرت یکماه از رعب امت و سایه کردن ابر در وقت گرمگاهان و تسبیح گفتن سنگ ریزه و زنده شدن مرده و بینا شدن کور مادر زاد و به شدن ..... ریزه ریزه گشته و صحت یافتن مستشفی نومید شده و عصمت خاص از دشمنان غالب و قاهر و رفعتهای که جز خدای عز و جل که معطی آنست دیگری نداند و خدای عز و جل بکمال قدرت خویش بچند درجات عالیه مصطفیٰ علیه السّلام را بر آفریدگان هزده هزار عالم مفضل و مکرم گردانیده است و اعجوبه آفرینش در وجود آورده و نیز تا چند درجات رفعت و منازل کرامت و مراتب سعادت است که بجهت مصطفیٰ علیه السّلام در عقبی معد شده است و بلفظ حسنی و زیادت موعود گشته که در ادراک ادنی منازل رفیع مصطفیٰ علیه السّلام

عقول بشری متوقف می گردد و نهایت درجات عالیهٔ مصطفیٰ علیه السّلام اندازه کیست که در وهم و قصور خود تواند گذرانید و مقصود مؤلف درین معرض آنست که صحابه با چندین صحبت مصطفیٰ علیه السّلام و تا بعین با چندان استماع اخبار و آثار مصطفیٰ علیه السّلام از صحابه و تبع تابعین و علماء سلف که قرون ایشان متصل قرون خیر بود نتوانستند که حق بیان کمالات مصطفیٰ علیه السّلام بگذارند و هر همه بعجز و قصور خویش اعتراف نموده اند مؤلف نعت محمدی که واپسترین امت است و در قرون متأخره مرفوضه در وجود آمده چگونه تواند که صفات سنیه مصطفیٰ علیه السّلام علی ما هو در طی تحریر در آرد که اگر ضیاء برنی روشنای بعضی کمالات مصطفیٰ علیه السّلام بمعرفت اهل عرفان روشن بودی نتوانستی که درین دریای بیکران غوطه زند و یا قلم تحریر ثنای مصطفیٰ علیه السّلام بردست گیرد و لکن عالم السر و الخفیات گواه و آگاه است که بدانکه عمر این بیچاره بهفتاد سال رسید این ضعیف را حالتی صعب و مشقتی بس دشواریش آمد و غمی روی نمود که اگر آن غم را بر کوه نهند کوه احتمال نتواند کرد که اگر بگویم که کوه را بناخن می کافتم راست گفته باشم "مصطفیٰ" بیچاره من که کوه بناخن نمی کنم در چنین ایامی که از همه کارها مانده بودم و نومید گشته و مفلس و بینوا شده و در کبرستان بهتر شهر بند مانده و با این همه غم ساعت تتمه بر دل چنان مستولی گشته که نطق زدنم ممکن نمی شد و عملی در خاطر نمی گذشت که در وقت چنان دادن خود را درینه اندازم و غرض از ایراد مقدمه مذکور آنست که در چنین حالات شکستگی و بیچارگی این تالیف پرداخته ام و دست آویز غرقاب دنیا و

آخرت خود ساخته که با همه نادانی که دارم این قدر می دانم که مصطفیٰ علیه السّلام حبیب الرحمن است و نازنین ازل و ابد ست و آنرا که خدا جل جلاله دوست دارد هر که خود را بنوع ما در پناه او اندازد و خاک سکان کوی او را در دیده کشد ملک و فلک در جانب او نیز نتواند دید که آنگه خود را بحیله و چاره در زیر سایه طوبی اندازد در آفتاب قیامت نسوزد و هر که از بیچاره گان شاخ سدرة المنتهی گیرد در عقاب دوزخ پای بند نگردد که کمال علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام عند الله تعالی بیش ازان و بالاتر ازانست که در ادراک بشر می [نمی] گنجد و یا در حوصلهٔ عقول عقلا در آید و هر گنه کاری و اگرچه او را ببری آسمان و زمین گنه باشد و بزعم و ظن خود خود را در جماعت این چنین جا می داند در ساعت تتمهٔ عاقبت او بخیر گردد و خود آنچه درین معنی گوید عقل و جان را از دولت احمد از بقا ساختبند جیش [جوش] آید:

هرچه خوانی در آیت او خوان
و آنچه یابی در آیت او دان
خاک او باش و پادشاهی کن
آن اوباش هرچه خواهی کن
نام او بردی از جهان میندیش
که ز نامش جهان شود در عیش

و معطی کمالات محمد می داند و می بیند که من جز تألیف نعت محمدی در آن درگاه وسیلتی دیگر ندارم و این دست آویز بردست گرفته و محمدً محمدً گویان جان می دهم و مصطفیٰ مصطفیٰ خوانان دران درگاه می آیم بیت:

جان بجانان می دهم گر پر دهد پیمانه ی
عاقبت پیمانه پر خواهد شدن باری چنین

فصل نوزدهم :

در بیان بزرگی نسب مصطفیٰ علیه السّلام که آن هم از معجزۀ علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام حاکیست.

و از بزرگی نسب مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث وایل بن اشقع مروی است عن وایل بن اشقع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفیٰ من ولد ابراهیم اسماعیلً و اصطفی من بنی کنانة و اصطفیٰ من بنی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفا نی اعنی وایل بن اشقع گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که خدای تعالیٰ برگزیده از فرزندان ابراهیم اسماعیل را و برگزید از فرزندان اسماعیل بنی کنانة را وبرگزیده از بنی کنانة قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را وبرگزیده از بنی هاشم مرا و هم از بزرگی نسب مصطفیٰ علیه السّلام که از علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام از عبدالله بن عباس مروی است که قریش نوری بود بین یدی الله تعالی پیش از آفرینش آدم بدو هزار سال آن جهان و آن نور با ملائکه قدس باری تعالی را تسبیح می گفت و چون آدم را آفریدند آن نور را در صلب القا کردید و آن نور نور محمدً بود صلی الله علیه و سلم از آن نور خبر می دهد و می گوید که اول ما خلق الله نوری و هم مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که من آن نورم که اول در صلب آدم در آمدم و همان نور از صلب آدم در صلب نوح افتاد و از صلب نوح در صلب ابراهیمً در اصلاب کریمه و ارحام ظاهره منتقل شدم تا آن روز که از صلب پدر و از رحم مادر در وجود آدم و هیچ یکی را از اسلاف

من تا دم آدم بسفاح مواصلت نشده است و التقاء اجداد و جدات من بنکاح بوده است و رقیتی و نزالتی در اسلاف من نبود و از بزرگی نسب مصطفیٰ علیه السّلام امام کلبی مفسر در تفسیر آیة من انفسکم نوشته است که من امهات مصطفیٰ علیه السّلام را تا آدم در کتب متقدمان و صحایف نسابان سلف و خلف عرب تتبع و تفحص کرده ام تا حوا یگان یگان همه را نوشته ام پانصد نفر شده است هر همه احرار و اشراف بوده اند و مواصلت امهات مصطفیٰ علیه السّلام باشوهران بمناکحت بوده است و هیچ کدامی درمیان پانصد نفر آن مادران مصطفیٰ علیه السّلام...... از سراری مرقوقه یا از عورات نازله مردوده نبوده است و هر همه صایبه و عفیفه و اصیله و محترمه بوده اند و از بزرگی نسب مصطفیٰ علیه السّلام علی مرتضیؓ در تفسیر آیت من انفسکم مروی است قال علی ای من انفسکم نسباً و صهراً و حسباً و لیس فی آبائه من دون آدم سفاحا کلها نکاحا اعنی علی مرتضیؓ در تفسیر من انفسکم گفته است که مصطفیٰ علیه السّلام از جانب مادران و پدران که آن تعلق نسبت دارد و از جهت مکارم اخلاق که آن متعلق حسب است انفس ترین و خلاصه ترین خلق بر خلق مبعوث شده است و از گاه آدم تا پدر مصطفیٰ علیه السّلام جمله اسلاف مصطفیٰ علیه السّلام و توالد و تناسل بنکاح بوده است و اصلا وسفاح [اصلاب سفاح] درمیان نبود و از نفاست نسب مصطفیٰ علیه السّلام ابن عباس در تفسیر و یقلبک فی الساجدین می گوید قال ابن عباسؓ فی و یقلبک فی الساجدین ای من نبی الی نبی حتی اخرجتک نبیا اعنی ای محمد ترا از پشت پیغامبری القا می کردیم تا ترا پیغامبری در وجود آورده ایم و مفسران نوشته اند که ازین اشرف تر نسبی در تصور نیاید که از

اصلاب انبیا که برگزیده گان خدا اند در وجود آید و هم از بزرگی نسب و علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث عبدالله عباس آمده است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله قسم الخلق قسمین فجعلنی من خیرهم قسما فذالک قوله اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و انا من الیمین و انا خیر اصحاب الیمین ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی من خیرها اثلاثا و ذالک قوله اصحاب المیمنة اصحاب المشأمة و السابقون السابقون فانا من السابقین و انا خیر السابقین ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی من خیرها قبیلة و ذالک قوله و جعلناکم شعوبا و قبایل الآیة و انا انقی ولد آدم و اکرم علی الله و لا فخر ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی من خیرها بیوتا فذالک قوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اعنی ابن عباس روایت کرده است که مصطفیٰ علیه السّلام گفت که خدای عز و جل خلق را دو قسم کرد و دو آن قسمت مرا از قسمی نیکوتر گردانید و در قرآن دو قسم خدا اخبار کرده است و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال گفته من از اصحاب یمینم و من بهتر از اصحاب یمینم و بعد آن دو قسم مذکور را باریتعالی سه ثلث گردانید و اثلاث کرد و مرا از ثلثی گردانید که بهتر بود چنانکه قسمت اثلاث را حق تعالی بیان فرموده است اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة و السابقون السابقون و من از سابقانم و بهترین سابقانم و بعد آن باری تعالی آن اثلاث را قبایل گردانید و مرا نیکوترین از قبیله گردانید چنانکه فرموده است و جعلناکم شعوبا و قبائل و من در حضرت بی نیازی بکارتر از فرزندان آدمم و گرامی تر از بنی آدمم و این سخن نه از روی فخر می گویم بلکه نعم باری تعالی را تحدث می کنم و بعد آن باری تعالیٰ قبایل

را خاندان ها گردانید و مرا از نیکوترین خاندانی گردانید و ازین معنی باری تعالی فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و علمای آخرت در علو قدر و رفعت و منازل مصطفیٰ علیه السّلام نوشته اند که در هر رفعتی و قربی و علو قدری که در حق خواص بشر فرض کند و یا هر فضیلتی و شرفی که در باب بنی آدم در خاطر گذرانید مصطفیٰ علیه السّلام را عنایت ازل بارفع ترین و اقرب ترین آن مقامات رسانیده است و در جمیع فضایل و شرف بنقطهٔ نهایت ترقی داده و هرچند که در دل ملکوتی می گذرد که مصطفیٰ علیه السّلام را بوصفی ذکر کنند که مصطفیٰ علیه السّلام بدان وصف از مخلوقات هژده هزار عالم صریحاً لا کنایةً و اشارةً مستثنا کرد و هم محتسبان شریعت مصطفیٰ علیه السّلام بانگ بر می زنند که نباید که در وصف مصطفیٰ علیه السّلام سخنی از زبان سر و یا از زبان قلم بیرون آید که آن سخن واسطه بلاها شود و نیز گوینده را از تن جدا گرداند و هر چند دلهای ملکوتی عارفان خدا و مصطفیٰ علیه السّلام در بیرون دادن سر اعظم در شور می آید و میخواهد که نهایت علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام بیرون دهد الفاظ ملکی نمی ماند که آن معانی را چنان احتمال کند که از ترکیب و تقریر نویسنده و گوینده وبالی بر او لازم نگردد و هدف تیر بلاهای اهل ظاهر شود و الا بندگان مصطفیٰ علیه السّلام می توانند که سبحانی و انا الحق گویند و سر الاسرار درمیان کشف کنند و چندین عارفان و متدینان امت بر گویندگان کلمات مذکور اعتقادها کنند و بزرگی بیرون دهندگان سر الاسرار در کتب سلوک و حقایق بافراط بنویسند در وصف مصطفیٰ علیه السّلام که بجمیع رفعتها قرب مستثنا و در جمیع فضایل و اوصاف سنیه آزادم

و من دونـه ممتاز بود کـلـمـات سـر الاسرار بیرون ندهند و گشاده نـنویسند که از احمد تا احد بسی نیست فاما چون مصطفیٰ علیه السّلام صـاحـب شـرع اسـت سـخنی که شرع را دران رخصت نیست عارفان مـعـانـی درجـات مـصـطفیٰ علیه السّلام نوشته اند و نمی نویسند و در وصف مصطفیٰ علیه السّلام نظماً و نثراً مثل بیت مذکور و یا معنی بیت مذکور نوشته اند و می نویسند بیت:

مـدار مـلـکیـت عـالـم مـراد و خلقـت آدم
قـوام مـرکـز سفـلـی امـام حضـرت اعظم
و یـا خـود هـمـچـنین مـی نـویسـند
حـریف خـاص او ادنـی کـز بـی جـاهـش
سـر آهـنگان کونین اند سر هنگان درگاهش

فصل بیستم:

در بیـان شـفـاعـت مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر مقام محمود که مصطفیٰ علیه السّلام در روز حشر بدان موعود گشته است.

و نهـایـت عـلو قدر مصطفیٰ علیه السّلام از شفاعت عام روشن تـر مـی شـود در کـتـاب سـنـن بیهقی مسطور است که نزدیک جماهیر عـلـمـاء و عـقـلاء سـلف و خـلف مقرر و مبرهن است که تا شفیع را بر مشفع به محلی و مرتبه نبود شفاعت او را وقعی نباشد و هرچند شفیع را بـه نـزد کـسـی کـه بـر او شفاعت مجری خواست کرد عزت و عظمت بیشتـر بـود شـفـاعـت او قبول تر گردد و شفاعت فی نفس الامر تحکیم اسـت بـر پیشـیـنه بر صورت نیاز و هیئات درخواست که در حق مذنب خود از ارادت و حکم انداز خود نگردد و ارادتی دیگر درو پیدا آید و حـکـمی بـر عـکـس آن خواست کرد و ظاهر شود و خداوندان بصایر

چون در معامله شفاعت بچشم بصیرت نظر کرده اند دریافته اند که شفاعت بو العجب معامله ایست لا سیما در حضرت الوهیت که بندگان را و ان کان مقرباً و مختصاً قضیهٔ بندگیست و خدا را قضیهٔ خدای خاصه شفاعت در گناهان کبیره بود و بسیار بود لا سیما که شگفت تر درانست شفاعت مذنبان شفاعت عام باشد و احکام تشدید وعقوبت ایشان تنذیراً کان او حزماً در کتب سماوی منزل گشته از اعجب العجائب معامله ایست که ......[بسیاری] از بندگان و ان کان مقربا و مختصا مغفرت گناهان اولین و آخرین را و ان کان علی هیئة العجز و صورة الالتماس از قهار بالحقیقة التماس نماند و قهار و جبار حقیقی از عزت و محبت آن بنده کبایر و صغایر هر همه ببخشد و عجبی دیگر در شفاعت مصطفیٰ علیه السّلام در حضرت بی نیازی آنست که حق مجرمان بعفو مجرد بسنده نمی شود بلکه سزاواری دوزخ باستحقاق دخول بهشت تغیر و تبدیل می گردد و عقاب مرگ بنعیم بهشت جاودانی بدل می شود و از شفاعت عام مصطفیٰ علیه السّلام نهایت علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام بر دیدهٔ اولوا الابصار جلوه می کند که تا کجاهاست و چندین احادیث صحاح از مصطفیٰ علیه السّلام وارد شده است که در روز حشر شفاعت مصطفیٰ علیه السّلام در حق عامهٔ مجرمان غیر المشرکین و الکافرین مقبول خواهد شد و مقام محمود که اشرف ترین مقامات شفاعت است مصطفیٰ علیه السّلام موعود گشته است و از شفاعت عام ناز مخصوص مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث عبدالله وارد است عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوضع للأنبیاء منابر یجلسون علیها و یبقی منبری لا اجلس علیه قایما بین یدیی ربی مقتضیا فیقول الله تبارک و تعالی ما

تـريـد ان اصـنـع بـامتک فـاقـول يـارب عجل حسـابهم فيدعى بهم و يـحـاسبـون فـمـنـهـم مـن يـدخـل الـجنة برحمته و منهم من يدخل الجنة بشـفـاعتـی لا زال اشـفـع حتی اعطیٰ حکماً برجال قد امر بهم الی النار حتـی ان خـازن الـنـار ليقول يا محمد ما ترکت لغضب ربک في امتک مـن نـقـمـة اعـنـی ابن عباس می گويد که مصطفیٰ عليه السّلام گفت که فـردای قيـامـت از بـرای جـلـوس انبيـا منابر وضع کنند و ايشان بر آن مـنـبـرهـا بـنـشـيـنـنـد منبر من که من بر آن بنشينم و در درگاهی نيازی بر دوپـای ايستـاده بـاشـم بـاری تـعالی مرا گويد که تو چه ميخواهی که با امـت تـو من چکنم من بگويم ای پروردگار من بفرما تا حساب امت من زود تـر کـنـنـد امـت مرا بطلبند و حساب ايشان بکنند و بعضی امت را بـرحـمـت بـاری تـعـالـی در بهشـت در آرند و بعضی از شفاعت من در بهشـت در آرنـد و من تا آنگاه امت خود را شفاعت کنم که از حضرت بی نيازی حکمی بيابم که هر که از امت من سزاوار دوزخ شده است و فـرمـان شـده که ايشان را در دوزخ در آرند ازان معرض خلاص يابند و دران هـنـگـام کـه تـمامی گناه کاران امت خود را خلاص دهانيده باشم خـازن دوزخ مرا گويد که ای محمد نگذاشتی از امت خود کسی را که غـضـب پـروردگـار تـو بـر آورده يـابـد و انتقام حرام او ازو بکشم و از شـفـاعـت عام مصطفیٰ عليه السّلام و حيثيت مقام محمود از ابو حذيفه مـروی اسـت قـال ابـو حـذيـفـه يـجمع الله الناس فی صعيد واحد حيث يـسـمـعهم الداعی و ينفذهم البصر حفاة عراة کما حلقوا سکوتا لا يتکلم نفـسـا الا بـاذنـه فيـنـادی مـحـمـد فيقول لبيک و سعديک والخير فی يـديـک و الـسـر "لـيـس" اليـک و الـمـهـدی من هـديت و عبدک بين يـديـک و لـک و اليـک لا مـلجا و لا منجا الا اليـک تبارکت و تعاليت

سبحانک رب البیت قال فذالک المقام المحمود الذی ذکر الله تعالی اعنی ابوحذیفه گفته است که جمع کند باری تعالی مردمان را در روز قیامت بر زمینی بلند چنانکه هر کرا طلبند آواز بشنود و بیاید و بر همه نظر بیفتد و هر همه مردمان پا برهنه و اندام باشند چنانچه در وجود آمده اند و خلایق ساکت باشند و سخن کسی نگوید مگر بدستوری خدای تعالیٰ عز و جل پس از درگاه بی نیازی ندا برآید یا محمد مصطفیٰ علیه السّلام ندا بشنود جواب دهد و تهلیل مذکور بخواند و ابو حذیفهؓ می گوید که مقام محمود که در قرآن ذکر کرده اند معامله مذکور است و از شفاعت عام مصطفیٰ علیه السّلام و حیثیت مقام محمود ابن عمرؓ روایت کرده است و عن ابن عمر یقول ان الناس یصیرون یوم القیامة حتّٰی ای جماعات کل امة یتبعها نبیها یقولون یا فلان اشفع لنا حتی تنتهی الشفاعة الی النبی صلی الله علیه و سلم فذالک یوم یبعثه الله تعالی المقام المحمود اعنی عبدالله بن عمر گفته است که مردمان رز قیامت جماعت شوند و هر امتی دنبال پیغامبر خود گیرند و بگویند که ای فلان ما را شفاعت کن هر کس از انبیا عذری گوید تا شفاعت هر همه به مصطفیٰ علیه السّلام رسد مصطفیٰ علیه السّلام شفاعت همه بکند و آن روزی است که باری تعالی مصطفیٰ علیه السّلام را مقام محمود را وعده کرده است و از شفاعت عام مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث ام حبیبهؓ آمده است و عن ام حبیبهؓ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت ما یلقی امتی من بعدی و سفک بعضهم دماء بعضهم لهم من الله ما سبق الامم قبلهم فسالت الله یوم القیامة ففعل اعنی ام حبیبهؓ گفت که مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که من نور الٰهی دیدم که بعد از من امت مرا معصیتهای بسیار پیش خواهد آمد و

بعضی خون بعضی خواهند ریخت و همان فتنها و معصیتها که بر امت پیشینه سبقت کرده بود بر امت من سبقت خواهد کرد از خدای خواستم که روز قیامت جرایم ایشان را شفاعت کنم خدای تعالی اجابت فرمود و از حیثیت شفاعت مصطفیٰ علیه السّلام روز قیامت و ظهور قدر و منزلت مصطفیٰ علیه السّلام در آن مجمع اکبر از ابوهریرهؓ مکیف مروی است که در روز قیامت آفتاب را چنان نزدیک خلق بر خواهند آورد که خلق محشر را از سوزاک و حرقت آن تابش طاقت نخواهد ماند و از غم سوختن درمانده خواهند شد و مردمان بایکدیگر خواهند گفت که چرا نمی بینید کسی را که دنبال او گیریم تا ما را شفاعت کند پس مردمان بر مهتر آدم گویند و او را گویند که باری تعالی ترا بید قدرت خود آفریده است و روح در تو خود دمیده است و ترا در بهشت ساکن گردانیده و ملایکه آسمان را فرموده تا ترا سجده کنند و اسامی همه چیزها ترا آموخته ما را به نزدیک پروردگار خود شفاعت کن تا اما ازین غم و اندوه برهیم و می بینی در سوزاک آفتاب قیامت چگونه می سوزم و مهتر آدم خلق را جواب گوید که من در آنچه می فرمای کردم و گندم خوردم باری تعالیٰ بر من چنان در خشم شد که پیش از آن وبعد از آن آنچنان بر دیگری در خشم نشده است و درین روز نفسی نفسی می گویم شفاعت دیگران چگونه کنم و مرا دعای مستجاب ست و آن دعا قوم خود را خواهم کرد شما بر دیگری بروید تا شفاعت شما بکند و بر ابراهیم بروید که ابراهیم خلیل خداست و مردمان بر ابراهیم آیند و او را بگویند که تو پیغامبر خدایی و خلیل خدایی از اهل زمین ما را بر پروردگار خود شفاعت کن و تو می بینی که ما چگونه در غم و اندوه سوزش آفتاب گرفتارشده ایم و ابراهیم هم

ایشان را جواب دهد که چنانچه باری تعالی بر آدم در غضب شده بود بر من هم روزی در غضب شده بود و ذکر آن سه کلمه که بر زبان او بدروغ رفته است باز نماید که من نفسی نفسی می گویم شفاعت چگونه کنم ولیکن شما بر موسی بروید که او کلیم الله است و او بنده ایست که باری او را توریت داده است و با او سخن گفته و مناجات کرده و مردمان از ابراهیم بر موسی آیند و از موسی شفاعت التماس کنند و موسی ایشان را بگوید که من وقتی گنهی کرده ام و یکی را بیفرمان کشته و من نفسی نفسی می گویم شفاعت دیگران چگونه کنم و لکن شما بر عیسی بروید که او روح الله و کلمة الله است و مردمان از موسی بر عیسی آیند و ازو شفاعت التماس کنند و عیسی هم مردمان را جواب دهد که من شفاعت عام را محل ندارم و لیکن شما بر محمد بروید که او بنده ایست که گناه اول و آخر او را آمرزیده اند و خلق از عیسی بر مصطفیٰ علیه السّلام آیند و مصطفیٰ علیه السّلام مردمان را بگوید و از ایشان متکفل شود که من شفاعت شما پیش خدا بکنم و مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که من پیش خدا روم و از خدا از برای شفاعت اذن طلبم خدای تعالی مرا اذن فرماید و من باری تعالی را بمحامدی حمد گویم بر چنان محامد گفتن نه کسی قادر شده است و نه کسی قادر شود و من در درگاه بی نیازی در سجده شوم و خلق را شفاعت کنم و باری تعالی بفرماید که ای محمد سر از سجده بردار و بخواه هرچه خواهی خواست داده شود و مردمان را شفاعت کن که شفاعت ترا اجابت خواهم فرمود و من سر از سجده بر آرم و دوبار بگویم ای پروردگار من امت من پروردگار من امت من پروردگار من بفرماید که در آی امت خود را در بهشت بر آنان که ایشان حسابی

نیست و ایشان را ...... در آر که آن در را از درهای بهشت ایمن گویند و من باز در سجده شوم و بشفاعت مشغول کردم باز مرا فرمان رسد که ای محمد سر از سجده بر آر و بگو که بخواهم شنید و شفاعت کن که بخواهم شنید و بخواه که خواهم داد و من بگویم که ای پروردگار من امت من پروردگار من فرمان دهد که بیرون آر ازین جمع کسی را از امت خود که در دل او مقدار گندمی یا جوی ایمان بوده باشد و من بروم کسانی را که در دلهای ایشان مقدار گندمی و جوی ایمان بوده باشد ازان جمع سوزاک بیرون آرم و باز بر پروردگار خود و در محامد او مشغول شوم و در سجده افتم باز باری تعالی مرا بفرماید که بیرون آر ازین جمع از امت خود کسانی را که در دل ایشان مقدار خردلی ایمان بوده باشد و من بیایم و ازان جمع این چنین کسان را هم بیرون آرم و باز گردم و بحضرت بی نیازی روم و سر در سجده نهم باری تعالی باز مرا بفرماید که بیرون آر کسی را از امت خود که در دل او اندکتر اندکتر از حبّهٔ خردل ایمان بوده باشد و من دران جمع بروم این چنین طایفه را هم بیرون آرم و در چهارم کرهٔ که من در سجده شوم حق تعالی بکرم عمیم خود مرا بفرماید سر از سجده بر آر و بگو که خواهم شنید و شفاعت کن که قبول خواهم فرمود و بخواه که خواهم داد و من بگویم که پروردگار من مرا اذن فرما تا بیرون آرم کسانی را که یکبار لا اله الا الله گفته باشند و باری تعالی بفرماید که این شفاعت و این سوال ترا نیست و لیکن بعزت و کبریاء و عظمت و جبروت خود که بیرون آرم از دوزخ هر که لا اله الا الله گفته باشد و من بگویم که پروردگار من در حق بندگان خود اینچنین کرم خواهد کرد پس نخواهد ماند در دوزخ مگر کسی که قرآن در حق او حکم

کرده است اعنی کافر و مشرک و منافق در دوزخ خواهند ماند بجز ایشان دیگری در دوزخ نخواهد ماند.

فصل بیست و یکم:

در بیان معجزهٔ شریعت و طریقت مصطفیٰ علیه السّلام که دامن قیامت گرفتن است.

و در کتاب شرح السنة مسطور است که باری تعالی از معجزهٔ صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام شریعت و طریقت مصطفیٰ علیه السّلام را دامن قیامت گیرایند و احکام شرع مصطفیٰ علیه السّلام را بر خواص و عوام خلاصه اقالیم ربع مسکون جاری کرد و بشرق و غرب عالم رسانید و علماء امت مصطفیٰ علیه السّلام را رتبت انبیای بنی اسرائیل ارزانی داشت و درمیان علماء امت مصطفیٰ علیه السّلام در مسایل اصول دین مصطفیٰ علیه السّلام اختلافی پیدا نیاورد و اختلاف فروعات مسایل را واسطهٔ رحمت گردانید و اقوال علماء مذاهب اربع را مدار احکام شرع مصطفیٰ علیه السّلام ساخت و هر یکی را از علماء اربعه رکنی از ارکان دین گردانید و مذاهب امت مصطفیٰ علیه السّلام را باتباع اقوال ایشان منحصر کرد و بعضی از علماء اربعه را توفیق اجتهاد بخشید و قیاسات ایشان را استحکامی پیدا آورد که مجتهدات علمای امت مصطفیٰ علیه السّلام فلو قال الله و قال رسول الله و اجماع امت شد و بعضی از علماء مذاهب اربع وقوف اعتقادی ارزانی داشت که از حکم قرآن و احادیث مصطفیٰ علیه السّلام تجاوز ننمودند و مبناء مذهب خود و عمدهٔ اقوال خود قال الله و قال رسول الله ساختند و بسر سوزنی از اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام بگذشتند از قبیل و اجتهاد و قیاس خود را در وضع فروعات

مسائل از قبیل جرأت شمردند و حق جل و علا از صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام اعتقاد امت مصطفیٰ علیه السّلام را در تشبث اقوال و تمسک اوضاع علماء اربعه حبات راسخ گردانند که هر گروهی از امت مذهب عالمی از علماء اربعه را ملتزم گشت و مذاهب علماء اربعه تا قیامت درمیان امت متوارث شد وباری تعالی از معجزهٔ صدق نبوت مصطفیٰ علیه السّلام در هر مذهبی از مذاهب اربعه قرناً بعد قرنٍ و عصراً بعد عصرٍ علمای پیدا آورد که مذهب صاحب مذهب خود را بدلایل و براهین عقلی و نقلی نصرت کردند واقوال صاحب مذهب خود را تا حجج و دلایل در صحایف نبشتند و دفاتر بسیار مجلدات لایحصی پرداختند و علمای هر عصری صحایف اصول و فروع احکام مذهب خود را با طالبان علم سبق گفتند و قاعدهٔ افادت و استفادت علم فقه درمیان عالمان و متعلمان محمدً ماند و بر ملتزمان هر مذهبی قول هر صاحب مذهبی در معاملات ایشان جاری گشت و اقوال علمای اربعه تا قیامت متوارث شد و تا قیامت تازه و شگفته ماند و علمای آخرت نوشته اند که مصطفیٰ علیه السّلام در حالتی که بمقعد صدق می پیوست دین و شریعت خود را بخدا امانت داد و باری تعالی از عالم قضا و قدر علماء در شریعت مصطفیٰ علیه السّلام پیدا آورد که بواسطهٔ علوم ایشان احکام شریعت مصطفیٰ علیه السّلام استقامت پذیرفت و تا قیامت می ماند و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم و چنانکه در احکام شریعت مصطفیٰ علیه السّلام حق تعالی فقها را پیدا آورد در طریقت مصطفی علیه السّلام که آن قسمی از شریعت اوست و تعلق بافعال مصطفی علیه السّلام دارد و مبناء آن بر عزایم است نه برخص باری تعالی از معجزهٔ صدق نبوت مصطفی علیه السّلام مشایخ طریقت را در وجود آورد و آن

قومی بودند و هستند و خواهند بود شرح اسامی ایشان در جریده و کتب فی قلوبهم الایمان و در دفتر یحبهم و یحبونه در ازل ثبت شده است و ایشان را باری تعالی توفیق بخشید که عمل بعزایم کنند و در ترک دنیا و تنعم دنیا افتد بزهد مصطفیٰ علیه السّلام گردند و در تجرد و شغل مع الله معاملات اهل صفه مصطفیٰ علیه السّلام را عمدهٔ معاملات خود ساختند و فقر اختیار کردند و از طلب دنیا بای وجهٍ کان دست داشتند و از دنیا و اهل دنیا اصلاً و معنیً روی گردانیدند و خود را در اشتغال فرایض و نوافل طاعات وقف کردند و بانواع مجاهدات و ریاضات نفس اماره را در دام اطاعت خود در آوردند و قبلهٔ اخلاق خود اخلاق مصطفیٰ علیه السّلام را ساختند و بتوکل روزگار گذرانیدند و از ما سوی الله اعراض کردند و بخرقه و لقمه حلال بی شبه که بغیر کسب و تدبیر از غیب من الله رسد اکتفا نمودند و از استیلاء نفس و شیطان خود را رهانیدند و بجوامع همت و تهمت خود را در طلب خدا در باختند و از وفور اخلاص خدا و مصطفیٰ علیه السّلام و فرط اهتمام سنت مصطفیٰ علیه السّلام بدرجه عالیه ولایت سرافراز گشتند و بمقامات ایمانی یقینی ترقی کردند و مکاشف عالم ملکوت شدند و بعلم الیقین و عین الیقین رسیدند و در دایرهٔ وصول الی الله درآمدند و از کمال تکمیل سربرآوردند این چنین خاصان و مکاشفان و واصلان را در امت مصطفیٰ علیه السّلام مشایخ طریقت گفتند و مشایخ صوفیان و پیران را خواندند و متمسکان و متشبثان طرق و طرایق ایشان را و ملتزمان درهای ایشان را مرید و سالک خواندند و آن جویان احکام شریعت مصطفیٰ علیه السّلام و اعمال طرق طریقت مصطفیٰ علیه السّلام دین مصطفیٰ علیه السّلام از معجزهٔ مصطفی علیه السّلام دامن قیامت گرفت و بر جملهٔ ادیان غلبه کرد.

باب پنجم

در بیان حقوق مصطفیٰ علیه السّلام که بعد تصدیق رسالت مصطفیٰ علیه السّلام بر امت واجب و لازم است از اطاعت امر و نهی مصطفیٰ علیه السّلام و محافظت تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام و فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام و اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام و فرستادن درود بر مصطفیٰ علیه السّلام و تعظیم مسجد مصطفیٰ علیه السّلام و زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام درین باب هفت فصل آمده است.

فصل اول:

در وجوب اطاعت امر و نهی مصطفیٰ علیه السّلام.

در کتاب السنن در وجوب اطاعت امر و نهی مصطفی علیه السّلام مسطور است که خدا عز و جل می فرماید و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا اعنی هرچه مصطفیٰ علیه السّلام می فرماید فرمان او را بجاآرید و از هرچه مصطفیٰ علیه السّلام شما را منع کند ازان دور باشید که فرمان مصطفیٰ علیه السّلام فرمان ماست و نهی او نهی ما و در آیت دیگر باری تعالی فرموده است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اعنی هرچه مصطفیٰ علیه السّلام با شما گفت از

خود و از هوای خود نگفت مگر آنچه جبرییل بر مصطفیٰ علیه السّلام وحی کرد و چون گفتهٔ مصطفیٰ علیه السّلام گفتهٔ خدا باشد امر و نهی مصطفیٰ علیه السّلام واجب و لازم گردد و همچنین خدا فرموده است الذین یبایعونک انمایبایعون الله و درایهٔ دیگر فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله اعنیٰ هر که با تو ای محمد بیعت کند همچنین باشد که با خدا بیعت کرده است و هر که اطاعت محمد کند همچنین باشد که اطاعت خدا کرده است و در جمله آیات بینات قرآن در اثبات قضیه مذکور چندان منزل شده است که باطناب تشریح احتیاجی ندارد که فرمان مصطفیٰ علیه السّلام فرمان خداست و اطاعت مصطفیٰ علیه السّلام اطاعت خدا.

فصل دوم :

در وجوب تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام حیاً کان او میتاً که بر امت فرض عین است.

و در شرح السنة آورده اند که اجماع علمای سلف و خلف امت مصطفیٰ علیه السّلام است که تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام در زندگی و مردگی داخل ایمان و عمدهٔ ایمان است و تومین [توهین] و تذلیل مصطفیٰ علیه السّلام فی الحالتین و اگرچه مقدار ذره بود محض کفر و مستوجب عذاب ابدی است تا اگر شخصی نعوذ بالله مصطفیٰ علیه السّلام را دشنام گوید بر امت واجب و لازم است که آنچنان بدبختی را طرفة العین زنده نگذارند و بدترین کشتنی بکشند و توبه او اصلا و البته قبول نکنند و اگر دشنام گوینده دعوی مسلمانی کند در کشتن او علمای مذاهب اربع را هیچ اختلافی نیست و در کشتن ذمی اصحاب رای اختلاف کرده اند و در آنچه توبه ساب

مصطفیٰ علیه السّلام مقبول نیست اتفاق علماست و در فرضیت تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام حیاً کان او میتاً علمای حدیث نوشته اند علماء الحدیث اجتمعت الامة سلفاً و خلفاً ان حرمة النبی صلی الله علیه و سلم بعد موته واجب و لازم کما کان حال حیاته و ذالک عند ذکره و ذکر حدیثه و سننه و سماع اسمه و سیرته و معاملته و ذکر آله و عشرته و تعظیم اهل بیته و اصحابه و تواضع اولاده و احفاده و محافظت حشمتهم اعنی علمای حدیث گفته اند که اجماع اولین و آخرین امت است بر آنچه حرمت و تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام بر امت واجب و لازم است چنانچه در حال حیاة مصطفی علیه السّلام واجب و لازم امت و محافظت شرایط تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام در حالتی که مصطفیٰ علیه السّلام را ذکر کنند و یا احادیث مصطفیٰ علیه السّلام برخوانند و یا ذکر مصطفیٰ علیه السّلام بر زبان رانند و یا نام مصطفیٰ علیه السّلام از دیگری بشنوند و یا سیرت مصطفیٰ علیه السّلام و معاملات مصطفیٰ علیه السّلام را بیان کنند و یا آل مصطفیٰ علیه السّلام و اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام و صحابه مصطفیٰ علیه السّلام را چون ذکر کنند بتعظیم و تکریم ذکر کنند و حشمت اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام بالغاً ما بلغ بجا آرند و محافظت حرمت ایشان داخل حرمت مصطفیٰ علیه السّلام تصور کنند و در وجوب تعظیم ذکر مصطفیٰ علیه السّلام از علمای دین منقول است قال العلماء الکبری [الکبار] واجب علی کل مومن متی ذکره او ذکر عنده ان یخضع و یخشع و یتوقیر و لیسکن من حرکته و یاخذ فی هیبته و اجلاله بما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یدیه و یتادب بما أدینا الله به اعنی اکابر علمای دین گفته اند

که بر جمیع مومنان واجب و لازم است که در ذکر مصطفیٰ علیه السّلام قایلاً و سامعاً ترسان و لرزان کردند و خاضع و خاشع شوند و شرط فروتنی بجا آرند و در آن هنگام که ذکر مصطفیٰ علیه السّلام کنند و یا بشنوند که اگر در حرکتی باشند ساکن گردند و اگر در کاری مشغول باشند ترک آرند و دران حالت که ذکر مصطفیٰ علیه السّلام بر زبان رانند و یا از دیگری بشنوند می باید که هیبت و اجلال مصطفیٰ علیه السّلام در ایشان چنان اثر کند که گوی ایشان در حیاة مصطفیٰ علیه السّلام در پیش مصطفیٰ علیه السّلام نشسته اند و چنانچه باری تعالی در سورت حجرات محافظت آداب مصطفیٰ علیه السّلام امر کرده است در حالت ذکر مصطفیٰ علیه السّلام و استماع ذکر مصطفیٰ علیه السّلام همان آداب واجب و لازم است و هم در محافظت تعظیم ذکر مصطفیٰ علیه السّلام که صحابه بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام بجا آورده اند در کتب احادیث مرویست قال علماء الحدیث و کان اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم بعده لا یذکرونه الا خشعوا و افشعرت جلودهم و بکوا و کذالک کثیر من التابعین تهیباً و توقیراً و تعظیماً و اجلالاً له اعنی ایمه حدیث گفته اند صحابه بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام ذکر مصطفیٰ علیه السّلام نکردندی مگر آنکه ترسان و لرزان شدندی و پوست تن ایشان در لرزه شدی و تابعین را نیز در ذکر کردن مصطفیٰ علیه السّلام حال همین بودی که صحابه را می شد از بس که هیبت توقیر و تعظیم و اجلال مصطفیٰ علیه السّلام که در دلهای صحابه و تابعین منقش شده بود آثار آن در حالت ذکر کردن مصطفیٰ علیه السّلام در ظاهر پیدا می آمد و ائمه حدیث نوشته اند که وجوب تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر مصطفیٰ علیه السّلام

که مستلزم و تعظیم داشت مصطفیٰ علیه السّلام از آنها نیست که بترک آن شخص معاقب گردد و یا بتفکری بزه آن از دفتر اعمال محو شود و یا بر شخصی اثمی را از غلایظ آثام مرتکب شده باشد ملک از ترک وجوب مذکور دین شخص را پایداری نمی ماند و اسلام شخص از ترک محافظت تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام و ترک تعظیم ذکر مصطفیٰ علیه السّلام کالشعرة عن العجین بیرون میرود و اعمال خیر حبط می شود و کار تارک احترام مصطفیٰ علیه السّلام بکفر و کافری می کشد و چون وجوب تعظیم داشت حرمت داشت مصطفیٰ علیه السّلام داخل وجوب تعظیم داشت خداست و از ترک تعظیم خدا و ذکر خدا اجز کفر و کافری بار می آرد و در کتاب سنن بیهقی مسطور است از اجلای علمای حدیث مرویست که امت مصطفیٰ علیه السّلام را معاملات ورزیدن با اولاد و احفاط مصطفیٰ علیه السّلام و ان کان الشخص مشتبها بهم سخت مشکل کاری و صعب امریست لا سیما که در قرون متأخره مرفوضه که تعظیم داشت مصطفیٰ علیه السّلام و عزت داشت مصطفیٰ علیه السّلام صد یک آنچنان که باید و شاید در دلها نمانده است و از کثرت ارتکاب معاصی و غلبۀ محبت دنیا و بسیاری مخالفت سنت مصطفیٰ علیه السّلام سینه ها تاریک شده است و بصارت نور ایمان یقینی از دلها مضمحل گشته است مصطفیٰ علیه السّلام با نور دیدگان و جگر گوشگان مصطفیٰ علیه السّلام که تعظیم و توقیر ایشان مستلزم تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام است معاملت چنان می ورزند که مردمان با یکدیگر ورزند بلکه صد گونه خواری و زاری اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام من وجوه روا می دارند و ایشان را همچو دیگران چاکری و خدمت خود

می فرمایند و بر ایشان جفاهای متنوع می کنند و از مذلت و خواری اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام از سلب ایمان خود نمی ترسند و ازانکه از نظر عنایت الله تعالیٰ محروم شده اند باری تعالی در دلهای خاص و عوام امت القا نمی فرماید که تعظیم وتبجیل و عزت داشت فرزندان مصطفیٰ علیه السّلام مستلزم تعظیم و تبجیل و عزت داشت مصطفیٰ علیه السّلام و بر امت واجب و لازم است و داخل ایمان است و عمده منجیاتست و تذلیل و توهین اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام بای وجه کان مستلزم تذلیل و توهین مصطفیٰ علیه السّلام است و محض کفر و کافری است و مخبط اعمال اسلامیست و سر جمله مهلکاتست و در دلهای امت متأخره مردوده ننشسته است و نمی نشیند که معاملات با اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام علاحده معاملاتی است و همه آمیخته تعظیم و تبجیل ایشان است لا سیما در هندوستان که کفر و کافری موروث است و پیغامبر درین دیار مطرود و مردود مبعوث نشده اصلاً او البته اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام هیچ اعتباری نیست و فرزندان سید المرسلین را در جمیع احکام یکی از سایر الناس می شمارند و در جمیع معاملات با نور دیدگان مصطفیٰ علیه السّلام مساوات می ورزند و بصد نوع با اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام تفوق می کنند و وای دو صد وای بر هندوستان و هندوستانیان که از قلت تعظیم و تبجیل مصطفیٰ علیه السّلام درین دیار احادیث مصطفیٰ علیه السّلام را ترک آرند و عمل بروایت کنند و روایت علما را بر احادیث مصطفیٰ علیه السّلام مقدم دارند و ندانند و ندانند و ندانند که عظمت و عزت مصطفیٰ علیه السّلام عندالله تعالی تا کجا ترقی کرده است تا اندازه آن تعظیم و تبجیل او در حق او در باب اولاد

و احفاد او محافظت نمایند لا سیما شرایط تعظیم اسم و خطاب مصطفیٰ علیه السّلام که درین صحیفه نوشته ام بالغاً ما بلغ بجا آرند.

مثنوی:

در دار الملک سر قرآن
خطبهٔ ابدی بنام اودان
لشکر گه دین ستانهٔ او
کعبه شده کوی خانهٔ او
دنیا که دو روزه کاخ و کوخست
در راه محمدی کلوخست
پی در ره دولت آید نه
سر بر خط احد و احدی نه
از احمد تا احد بسی نیست
میمی بمیان حجاب معنی است
آن میم جهان شمر چو برخاست
احمد باحد یکی شود راست
از بولهبان و بت بگریز
در فتراک محمدی در آویز
دست آویزی که امن عقبی است
جز فتراک محمدی نیست

و از جمله تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام محافظت تعظیم و توقیر صحابه مصطفیٰ علیه السّلام است که از بسیاری حقوق صحابه که در حیات مصطفیٰ علیه السّلام و بعد نقل مصطفی علیه السّلام در دین مصطفیٰ علیه السّلام ثابت گشته است باری تعالی صحابه را مجملاً و

معیناً در قرآن ستوده است و مآثر صحابه مخلص در قرآن منزل شده و چنانکه تعظیم و توقیر اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام مستلزم تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام است که تعظیم و توقیر صحابهٔ مصطفیٰ علیه السّلام که در اول و آخر با مصطفیٰ علیه السّلام یگانه بودند و از نهایت اتحاد مصطفیٰ علیه السّلام و غایت اخلاص دین مصطفیٰ علیه السّلام با اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام خلافی و اختلافی نکردند و بای وجهٍ کان با ایشان ایذای و جفای درمیان نیاوردند و تعظیم و توقیر این صحابه که وصف ایشان نبشتم مستلزم تعظیم و توقیر مصطفیٰ علیه السّلام است و از جمله منجیات است و ایمه حدیث در فرط تعظیم و توقیر اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام دو حدیث از جمله احادیثی که درین باب وارد شده است یکی آورده اند تا اولو الابصار و اولوا النهی را روشن شود که تعظیم و تبجیل آل مصطفیٰ علیه السّلام بر امت مصطفیٰ علیه السّلام تا چه حد واجب و لازم است و معاملات طایفه که ایمان ایشان در سابقهٔ ازل مثبت باشد چگونه بود حدیث اول که در باب تعظیم و تبجیل اولاد مصطفیٰ علیه السّلام وارد شده است اینست قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی تارک فیکم ما ان اخذتم ان تصلوا [لن تضلوا] کتاب الله و عترتی و اهل بیتی فانظروا کیف یخلفتمونی فیها اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که من می گذارم میان شما که اگر شما آن را بحق بگیرید و حق آن بگذارید هرگز گمراه نشوید کتاب الله را و سنت و اهل بیت خود را درمیان شما میگذارم بنگرید که شما در غیبت من حقوق مصطفیٰ علیه السّلام تعظیم و تبجیل و قرآن و سنت من و فرزندان من چگونه محافظت خواهید نمود و هم درین معنی حدیث دوم قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم معرفة آل محمد برأة من النار و حب آل محمد جواز علی الصراط و ولایة آل محمد امان من العذاب و قال علماء الحدیث فی الحدیث معرفة آل محمد معرفة مکانهم من النبی صلی الله علیه وسلم و اذا عرفتم بذالک عرف وجوب حقهم و حرمتهم بسببه اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که شناخت بزرگی آل مصطفیٰ علیه السّلام نجاتست از دوزخ و دوستی آل محمد گذراننده است از گذشتن بر پلصراط و هوا خواهی آل محمد امانست از عذاب ابد.

فصل سیوم:

در لزوم افراط محبت مصطفیٰ علیه السّلام که مستلزم محبت خداست.

و ذکر بعضی از محبان مصطفیٰ علیه السّلام و بیان بعضی علامات محبت مصطفیٰ علیه السّلام در شرح السنة مسطور است که اجماع علمای امت است که اصل الاصول ایمان و عروهٔ وثقی ایمان فرط محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام است و بی غلبهٔ میل محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام تصدیق لسانی و مصلحتی مثمر نجات و منتج نجات نیست و محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام بر مومنان فرض است و مستلزم یکدیگر است تا اگر یکی گوید که من خدا را دوست می دارم و مصطفیٰ علیه السّلام را دوست نمیدارم در محبت خدا کذاب بود همچنین اگر شخصی گوید که من مصطفیٰ علیه السّلام را دوست می دارم و خدارا دوست نمی دارم هم در محبت مصطفیٰ علیه السّلام دروغ زن بود زیرا چه محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام بر امت فرض است و نزدیک علمای حدیث افراط محبت خدا و

مصطفیٰ علیه السّلام بر مومنان فرض است و در لزوم افراط محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث انس بن مالکؓ مروی است و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لایومن احدکم حتی اکون احب من ولده و والده والناس اجمعین اعنی مصطفیٰ علیه السّلام با صحابه .گفته است و مراد ازان خطاب عام است که ایمان نیاورده باشد یکی از شما تا من نزدیک او دوستر از پدر و پسر و همه نباشم و ائمه حدیث نوشته اند که حدیثی مذکور دلیلی قاطع است که محبت مفرط مصطفیٰ علیه السّلام چنانکه از جمله محبت ها محسوس غلبه کند مستلزم ایمان اهل اسلام است و از جمله فرایض و لوازم است و هم در لزوم فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام که بر همه مومنان واجب و لازم است در حدیث عمر خطابؓ آمده است و عن عمر بن الخطاب انه قال النبی صلی الله علیه و سلم انت احب الی من کل شئ الا نفس التی بین جنبی فقال النبی صلی الله علیه و سلم لن یومن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه فقال عمر والذی انزل علیک الکتاب لانت احب الی من نفسی التی بین جنبی فقال النبی صلی الله علیه و سلم الآن یا عمر اعنی عمر خطاب گفته است که من مصطفیٰ علیه السّلام را گفتم که من ترا از همه چیز دوستر می دارم مگر از نفس خود که درمیان دو پهلوی منست مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که هرگز ایمان نیاورده باشد یکی از شما تا من نزدیک او از نفس او هم دوستر نباشم عمر خطابؓ می گوید که چون من سخن مذکور از مصطفیٰ علیه السّلام شنیدیم در خاطر خود اندیشه کردم در باطن من چنان نمود که مصطفیٰ علیه السّلام از جان من بر من دوستر است و میخواهم که در دین او خود را بر سر او فدا کنم باز کرت دوم مصطفیٰ

علیه السّلام را گفتم یا رسول الله بدان خدای که قرآن بر تو منزل گردانیده است که من ترا از نفس خود که درمیان دو پهلوی منست دوستر میدارم مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که ای عمر اکنون ایمان تو درست شد که مرا از همه چیزها دوستر میداری و از لزوم فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام ابوذر بن عقیلی روایت کرده است قال ابوذرؓ العقیلی یا رسول الله ما الایمان قال ان یکون الله و رسوله احب الیه مما سوا هما اعنی ابوذر بن عقیلیؓ از مصطفیٰ علیه السّلام پرسید که یا رسول الله ایمان چیست مصطفیٰ علیه السّلام او را گفت که ایمان آنست که خدا و رسول خدا را از هرچه جز ایشان است دوست تر داری و از لزوم افراط محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام که مستلزم یکدیگر است و ایمان بی آن درست نیست ایمه تفسیر نوشته اند که باری تعالی در آیت مذکور مشرح بیان کرده است قوله تعالی قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره اعنی حق تعالی امت مصطفیٰ علیه السّلام را می فرماید و مخاطبه به مصطفیٰ علیه السّلام می کند که ای محمد امت خود را بگوی که اگر شما پدران و پسران و زنان و قرابتان و اموال که آنرا همچو جان عزیز می دارید و سودهای که از کساد آن ترسان می شوید و خانه های که در سکونت آن از دل و جان راضی می شوید دوستتر ست از خدا و رسول خدا و جهاد را راه خدا که آن هم متعلق است بدوستی خدا و رسول خدا ببینید و چشم دارید که فردای قیامت بر شما چه خواهد گذشت و شما را درمیان کدام طایفه برخواهند انگیخت و لفظ تربصوا

در آیت مذکور تهدید ازل است در حق طایفه که خدا و رسول خدا و جهاد خدا را از همه دوستها محسوس طبعی دوست تر ندارند و مقصود آنست که افراط محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام لازمۂ ایمان اهل اسلام است در لزوم افراط محبت مصطفیٰ علیه السّلام که ایمان مومنان را بی آن پایداری نیست مفسران در تفاسیر آورده اند که باری تعالیٰ در آیت مذکور بقسم یاد کرده است قوله تعالیٰ فلا و ربک لا یؤمنون حتیٰ یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما اعنی باری تعالی در آیت مذکور بقسم یاد کرده است که پروردگار تو ای مصطفیٰ که ایمان نیاورده باشند طایفه که میان ایشان مشاجره و مخاصمتی افتد و تو در آن باب حکم کنی که حق بدست کیست و ناحق کیست و از حکم تو حرجی و کراهیتی در باطن خود احساس کنند و از غلبۂ محبت تو آنرا حق محض ندانند و حکم ترا از غلبۂ دوستی تو از دل و جان تسلیم ننمایند وبعضی علمای حدیث در کتب احادیث نوشته اند که چنانچه مومنان موقن در حکم خدا برضا پیش می آیند و اگرچه از قضای خدا در جان و مال و زن و فرزند ایشان مضرت بار می آرد کراهیتی و نفرتی در باطن خود احساس نمی کنند مومن موقن را نیز از حکمی که مصطفیٰ علیه السّلام کرده باشد و یا فرموده در حق علامت ایمان یقینی آن بود که در باطن خود کراهیتی و ناخوشی احساس نکند ازین بالاتر علو قدری و رفعتی در خواص بشر و ملک در تصور نیاید امان ذکر بعضی محبان مصطفیٰ علیه السّلام که از درستی ایمان محبت ایشان با مصطفیٰ علیه السّلام از محبت محسوس ایشان غلبه کرده بود از بعضی ایمه حدیث با اسناد مسطور است که افراط محبت مصطفیٰ علیه

السّلام در عبدالله انصاریؓ چنان غلبه کرده بود که با آنکه او هر روز مصطفیٰ علیه السّلام را بدیدی و لیلاً و نهاراً در مجلس مصطفیٰ علیه السّلام حاضر بودی و شبها درخانهٔ خود چون در خواب رفتی دو سه کرت مصطفیٰ علیه السّلام مصطفیٰ علیه السّلام گویان از خواب بجستی و نتوانستی که یک روز فراق مصطفیٰ علیه السّلام اختیار کند و در مصالح خود طرفی برود و در روز نقل مصطفیٰ علیه السّلام در کنج خانهٔ خود با هزاران اندوه و حزین نشسته بود و مرگ خود را از حضرت بی نیازی باآرزوها می طلبید و دو پسر خود را در آن روز که در عالم نحس تر از آن روز دیگر نبود در خانه مصطفیٰ علیه السّلام فرستاد و ایشان را گفت زمان زمان خبر مصطفیٰ علیه السّلام بمن رسانید که ناگاه پسران او برو آمدند و از نقل مصطفیٰ علیه السّلام او را خبر کردند عبدالله انصاری مذکور در زمان سر بسجده نهاد و دعا کرد و گفت اللهم اعم اعنی اعنی بار خدایا مرا کور گردان در ساعت نابینا شد او را گفتند چرا همچنین دعا کردی و از خدا کفّ بصر خواستی عبدالله انصاریؓ جواب گفت که من نور بصر را که دوست میداشتم از برای ملاقات مصطفیٰ علیه السّلام دوست می داشتم چون مصطفیٰ علیه السّلام ازین جهان رفت و من او را نخواهم دید نور بصر مرا چکار آید و دیده که مصطفیٰ علیه السّلام را نه بیند کور اولی تر و در شرح السنة ائمه حدیث باسناد آورده اند که و یروی ان امراة قالت لعایشة اکشفی لی قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم فکشفت فبکت حتی ماتت اعنی ثقات رُوات روایت کرده اند که عورتی از مسلمانان موقنه بر ام المؤمنین عایشهؓ آمد و از عایشهؓ التماس کرد که در حجره بگشاید واو را اجازت دهد تا روضه مصطفیٰ علیه السّلام را بی

حجاب زیارت کند ام المؤمنین عایشهؓ در حجره بگشاد و او را بزیارت مصطفیٰ علیه السّلام اجازت فرمود عورت مذکور زیارت کرد و در پایان روضه نشست و از غلبهٔ مصیبت مصطفیٰ علیه السّلام چنان بدرد دل بگریست که او را از پایان روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام مرده بیرون آوردند و هم از حال محبان مفرط مصطفیٰ علیه السّلام در کتاب السنن از بعضی صحابه باسناد روایت کرده اند که جنگ احد در لشکر مصطفیٰ علیه السّلام هزیمت سخت افتاد و دران حالت که دشمنان غلبه کردند و مسلمانان بعضی شهید و مجروح شدند و بعضی تفرقه گشتند ابلیس از برای شکست دلهای مسلمانان بر بالای کوه بر آمد و ببانگ بلند چند کرت فریاد برآورد که قد قتل محمدٌ اعنی محمدً کشته شد و آواز ملعون در سمعها تفرقه شدگان افتاد و خبر در مدینه رسید و در مدینه ازاستماع این چنین خبری هایل شوری و شغبی خاست و مردمان دست و پا گم کردند چند صحابی منهزم گشته جانب مدینه می رفتند بمجرد آنکه خبر قتل مصطفیٰ علیه السّلام شنیدند از غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام با یکدیگر گفتند که ما بی مصطفیٰ علیه السّلام و ملاقات او زندگانی چه خواهیم کرد و فراق آنچنان روی با روی که خواهیم گذرانید ازین بابت کلمه بگفتند و از اثنای راه بازگشتند و در حرب گاه با کفار مقاتله کردند و شهادت یافتند و هم در روز حرب احد در صحاح اخبار مروی است که چون از خبر قتل مصطفیٰ علیه السّلام و هزیمت لشکر در مدینه شور و شغب خاست هر کس از خانه خود بتفحص عزیزان خود بیرون آمد و روی در صحرا نهاده و از بازگشتگان لشکر خبر عزیزان خود می پرسیدند عورتی هم از خانه بیرون آمده بود و بر سر راه ایستاده از بازگشتگان خبر پدر و

پسر و شوهر خود باز پرس می کرد او را گفتند که هرسه کس شهید شدند و آن عورت در چنان سراسیمگی از مصطفیٰ علیه السّلام باز پرس کرد بازگشتگان گفتند که مصطفیٰ علیه السّلام سلامت است و در عقب می رسد آن عورت از وفور اخلاص مصطفیٰ علیه السّلام گفت چون مصطفیٰ علیه السّلام سلامت است مرا از شهدای خود هیچ مصیبتی نیست و هم در اثنای آن ماجرا مصطفیٰ علیه السّلام از عقب رسید مردمان آن عورت را نمودند که اینک مصطفیٰ علیه السّلام بسلامت می آید عورت پیشتر رفت و سلام کرد به مصطفیٰ علیه السّلام گفت یا رسول الله بحیوة تو مرا از شهید شدن پدر و پسر و شوهر هیچ مصیبتی نیست چون تو در حیوتی و سلامت رسیدی مصایب دیگر همه سهل است و در صحاح اخبار مروی است که ابوعبیده جراحؓ که از عشرهٔ مبشره است از غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام سر پدر خود بریده است بآنکه پدر ابوعبیده در حالت مرض مصطفیٰ علیه السّلام را بد می گفت ابوعبیده از فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام بد گفتن مصطفیٰ علیه السّلام احتمال نکرد تیغ بزد و سر پدر خود برید و از تن جدا کرد و ماجرای کشتن پدر پیش مصطفیٰ علیه السّلام باز نمود بعض صحابه او را گفتند که اگر حق پدر محافظت می نمودی و او را نمی کشتی چگونه بودی ابوعبیده ایشان را گفت که محبت مصطفیٰ علیه السّلام و تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام در سینهٔ من چنان مستولی است که اگر پدر و پسر و برادر بد مصطفیٰ علیه السّلام بشنوم طرفة العین ایشان را زنده نگذارم و ازانکه ابوعبیده جراح شرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام بجا آورد در ثنای ابو عبیده آیات قرآن منزل شد و بر او بشارت که نام او درمیان اهل ایمان در

سابقه ازل مثبت گشته است قوله عز و جل لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادّون من حادّ الله و رسوله و لو کانوا آباهم و ابناء هم و اخوانهم و عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و أیدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و تفسیر آیت مذکور که در ثنای عمل ابو عبیدهؓ و بشارت او منزل شده است مفسران مستوفی آورده اند و جماهیر مفسران نوشته اند که افراط محبت خدا و رسول خدا عمده ایمان و سر جمله عنایت ازل است و افراط محبت آن بود که بر محبتها محسوس آدمی غلبه کند چنانچه در سینه ابوعبیدهؓ محبت مصطفیٰ علیه السّلام غلبه کرد و بر محبت و وصلت پدر غالب آمد لاجرم در باب او از آسمان چندین بشارت رسید و ایمه حدیث در سنن بیهقی مسطور است که اجماع سلف است که ایمان زیادت و نقصان پذیر است و لهذا ابوعبیده از زیادتی ایمان و وثوق ایمان بد [بدو] گفت مصطفیٰ علیه السّلام را از پدر خود طاقت نیاورد و بر فور سر پدر خود از تن جدا کرد و بعضی متلفظان اسلام که از محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام اثری در ایشان نبود و در سابقه ازل نام ایشان درمیان اهل ایمان در نیامده بر فرزندان مصطفیٰ علیه السّلام و نور دیدگان مصطفیٰ علیه السّلام کردند آنچه کردند و بر اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام از بی ایمانی خود باختند آنچه باختند فاما صحابهٔ مخلص که زمان زمان ایمان ایشان بر مزید می گشت از وفور غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام که عروه وثقی ایمان است اول هم در مکه صحابه مهاجر از قریش جفاهای تحمل کردند و ایذاهای کشیدند که اگر آن جفاها و ایذاها بر کوه نهند طاقت نیارد و از فرط ایذای مکیان

چندین صحابه ترک مولد و منشای قدیم دادند و در حبشه رفتند و غربت و بینوای اختیار کردند و چون مصطفیٰ علیه السّلام و ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه هجرت کردند و در مدینه آمدند صحابه از وفور مودت مصطفیٰ علیه السّلام ترک خانمان و ملک و اسباب میدادند و پس دشمنان غالب و قاهر رها می کردند و مشیاً علی الراس پیاده و پای برهنه درمیان ریگهای سوزان میدویدند و بر مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه می آمدند و سالها در مدینه بینوایی و فقر و فاقه گذرانیدند و جماهیر صحابۀ مخلص در اعلای کلمۀ حق محبةً لله و رسوله با کفار و مشرکان تیغ زدند و خود را و زن و فرزند خود را و مال و ملک خود را در راه خدا در باختند و از غلبۀ محبت صحابه از پدر و برادر و پسر مخالف بیزار می شدند و در حالت محاربه با ایشان تیغ زنی می کردند و اگر ظفر می یافتند می کشتند و بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام که بر جهان کامیاب شدند گِرد تنعم و تلذذ نگشتند و در چنان دولتی و کامکاری از فراق مصطفیٰ علیه السّلام دائم الحال محزون و مغموم گریان و سوزان عمر گرانه [سپری] می کردند و هر یاری را که نقل نزدیک رسیدی شادی کردی و گفتی که غداً نلقی الاحبة محمداً و حزنه اعنی فردا دوستان خواهیم دید با محمد و یاران محمد ملاقات خواهیم کرد و تا روزی که صحابه بصدر حیات بودند در خانه و بیرون خانه و سفر و حضر جز بیاد مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر محامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام مشغول و مستغرق نبودندی و بی یاد مصطفیٰ علیه السّلام زیستن نتوانستندی و لیلاً و نهاراً آرزوی جمال محمد و شوق لقای مصطفیٰ علیه السّلام بگریستندی و از هر یکی شورها خاستی و چندان گریه کردندی که نفسهای ایشان بسته

شدی و در خلافت امیر المؤمنین ابوبکر و امیر المومنین عمر که ایتلاف صحابه نگسسته بود بعد ادای نماز خفتن جمیع صحابه یکپاس در مسجد نشستندی و هر همه در گفتن محامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام مشغول بودندی و محامد و مآثر مصطفیٰ علیه السّلام ورد خود ساخته بودند این بگفتی که فلان روز مصطفیٰ علیه السّلام با من چنین گفت و چنین گفت و همچنین شفقت و آن دیگری تقریر کردی که در فلان روز مصطفیٰ علیه السّلام با من چنین داد و چنین وصیت کرد و آن دیگر با گریه و شوق بر زبان راندی که هرچه من بگفتمی مصطفیٰ علیه السّلام آنرا بسمع رضا شنیدی و هرگز ملتمسات من رد نکردی و آن دیگری سرائیدی که مصطفیٰ علیه السّلام دایم با من در تبسم بودی و در جمله یاران مثل و مانند کلمات مذکور یکدیگر گفتندی و تا یکپاس شب در بیان مآثر مصطفیٰ علیه السّلام بیدار بودندی و شورابهای [شورهای برپا کردی] و خلاصهٔ مشغولی خود محامد مصطفیٰ علیه السّلام دانستندی و هر همه ازان مجلس گریان گریان در خانه خود رفتندی و با زن و بچه خود هم بیشتر مآثر مصطفیٰ علیه السّلام گفتندی و از غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام صحابهٔ کرام طرفة العینی از یاد مصطفیٰ علیه السّلام خود را خالی نیافتندی و از علی مرتضیٰ پرسیدند که شما مصطفیٰ علیه السّلام را تا چه حد و غایت دوست می دارید و می داشتید علی ابن ابی طالبؑ کیف کان حبکم لرسول الله صلی الله علیه و سلم قال کان والله احب الینا من اموالنا و اولادنا و آبائنا و امهاتنا و من الماء البارد علی الظمأن اعنی علی بن ابی طالب گفت که بخدا که ما از اموال ما و فرزندان ما و پدران ما و مادران ما و آب سرد تر و تشنه دوست تر است و از فرط محبت

صحابه مصطفیٰ علیه السّلام از انس مالک مروی است که چون روز حج مصطفیٰ علیه السّلام را حلق کردند از غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام صحابه چنان هجوم کردند که یگان موی بدست هر یکی افتاد و از شدت محبت صحابه با مصطفیٰ علیه السّلام انس مالک روایت کرده است که در آن روز که بیعت رضوان شد و آیة یبایعونک تحت الشجرة منزل گشت و در آن ایام مصطفیٰ علیه السّلام بر میّت حج در مکه روان شد و دران کرهٔ مکیان منقاد شده بودند نگذاشتند که مصطفی علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام حج بگذارند عروه بن مسعود را که از اکابر قریش بود بر مصطفیٰ علیه السّلام فرستادند تا میان مصطفیٰ علیه السّلام و میان ایشان عهدی بندد و عهد نامه بدهد و عهد نامه از مصطفیٰ علیه السّلام بستاند بدین عزم عروه بن مسعود در روز بیعت رضوان بر مصطفیٰ علیه السّلام آمده بود و هم زانوی مصطفیٰ علیه السّلام نشسته و با مصطفیٰ علیه السّلام در نوشتن عهد نامه گفت و شنید می کرد و صحابه گرد بر گرد مصطفیٰ علیه السّلام نشسته بودند و چون سایه بگشت مصطفیٰ علیه السّلام در نظر عروه وضو ساخت و از فرط تعظیم و غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام بر آب مستعمل وضوی مصطفیٰ علیه السّلام هجوم کردند چنانکه هر یکی را از آن آب قطره رسید بعضی آن قطره را در دهن انداختند و نگذاشتند که از آن آب قطره بر زمین افتد و در آن هجوم صحابه چنان مبادرت می نمودند که نزدیک شده بود که میان صحابه بجهت آب وضوی مصطفیٰ علیه السّلام تیغ رود و در آن مجلس که اگر مصطفیٰ علیه السّلام آب را بکف دست می گرفتند و بر روی و بر اندام خود می مالیدند و آنانکه دور تر بودند از برای آن آب دهن مصطفیٰ علیه

السّلام که بر دست نزدیکان می افتاد حسرت می خوردند و تاسف می کردند و اگر بوقت شانه کردن موی از سر و محاسن مصطفیٰ علیه السّلام جدا می شد بجهت آن موی میان صحابه مخاصمت می رفت و بدست هر که می افتاد آن کس می دانست ملک عالم بدو رسید و اگر در آن جمع مصطفیٰ علیه السّلام یکی را بکاری اشارت می کرد صد کس در برآوردن آن کار می دویدند و هر یکی بر دیگری مبادرت می نمود و چون عروه مسعودؓ فرط محبت و وفور تعظیم و غلو از اطاعت صحابه با مصطفیٰ علیه السّلام در آن روز مشاهده کرد متحیر ماند و باز گشت در مکه رفت و با اکابر قریش گفت که شما هرگز با محمد بس نیایید اگرچه چند استعداد ها و جمعیتها کنید هم بر مصطفیٰ علیه السّلام غلبه نتوانید کرد که من کسری را در عراق و قیصر را در روم دیده ام و با آن چندان مال و مکنت که ایشان دارند حشم و خدم کسری و قیصر ایشان را چنان مطیع و مخلص نه اند که محمد را یاران محمدً مطیع و مخلص اند و هر همه یاران محمدً از دل و جان بآرزوها می طلبند که اگر محمدً ایشان را اشارت فرماید تا در ساعت از سر جان و جهان خود بخیزند و خود را پیش محمدً فدا کنند و من در هیچ قومی این چنین دوستی با مربیان خود ندیده ام که در یاران محمدً دیدم و از غلبۀ محبت امیر المؤمنین ابوبکر با مصطفیٰ علیه السّلام که آن از شرح و بیان مستغنی است بعضی صحابه روایت کرده اند که در آنچه پدر ابوبکر ابو قحافهؓ بخدمت مصطفیٰ علیه السّلام ایمان آورد ابوبکر صدیقؓ مصطفیٰ علیه السّلام را گفت که یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق مبعوث کرده است که چشم من در اسلام ابوطالب روشن تر ازین شدی که تلقی کردن اسلام ابوقحافه که پدر منست زیرا چه در

آوردن اسلام ابوطالب ترا اهتمام بود هر آیینه مسرت بیشتر بودی و من آن چیز را که مسرت تو در آن بیشتر بود دوست تر از آن دارم که مسرت من در آن باشد و عن ابی بکر الصدیق انه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم و الذی بعثک بالحق لاسلام ابی طالب کان اقر یعنی من اسلامه یعنی اباه قحافه و ذالک اسلام ابی طالب کان اقر لعینک و هم از غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام عمر خطابؓ بارها با مصطفیٰ علیه السّلام گفته است یا رسول الله من ایمان آوردن عباسؓ و حمزهؓ که عم تست دوست تر از آن می دارم که خطاب پدر من ایمان آرد که میل تو در ایمان آوردن عباسؓ بیشتر می بینم و من آن چیز را که تو دوست داری دوستر دارم ازان چیزها که من بطبع آن را دوست میدارم و ایمه حدیث نوشته اند که فرط دوستی صحابه مخلص با مصطفیٰ علیه السّلام اگر بتفصیل بنویسند در مجلدات بسیار توان نبشت و اما بیان فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام که مستلزم فرط محبت الله تعالی است و عمدهٔ ایمان و علامت ایمان عطای است سماسره علمای آخرت که از نوادر این امت بودند بمبالغت نوشته اند که محبت خدا و محبت مصطفیٰ علیه السّلام مستلزم یکدیگر اند و چنانچه محبت ذات و صفات خدای سر جمله سعادات دنیا و آخرت است و علامات عنایت ازلی است و بخششی است که بکسب دست بدهد محبت ذات و صفات مصطفیٰ علیه السّلام بر جمله سعادات دنیا و آخرت است و علامتی است از جملهٔ عنایت ازل و عطای است و کسبی نیست و افراط محبت خدا علامت افراط محبت مصطفیٰ علیه السّلام است و همچنین فرط اهتمام در جمیع امور دینی و علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام و بعد از محبت ذات و صفات خدا هیچ وصفی و هیچ عملی در

دین حنفی چون محبت ذات و صفات مصطفیٰ علیه السّلام نیست چنانچه ترقی کردن بر مقامات ایمانی علامت محبت خداست بعینه علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام و هر لازمه و معامله که مشایخ طریقه که عاشقان ذات و صفات خدا و مصطفیٰ علیه السّلام بودند از تلویات محبت خدا و لوازم صفات عشق خدا در کتب سلوک و حقایق نوشته در محبت و عشق ذات و صفات مصطفیٰ علیه السّلام که حبیب الرحمن و خلیل الله بود لازم می آید فامّا مبناء صحیفه مذکور اختصار است و ازان بودی درین معرض در بیان لوازمات و ثمرات عشق محمد تطویلی نمی کنم و علامات آن را مستوفی نمی نویسم که اگر بکرم کریم منقال ضیاء برنی چند گهی بقای یابد و بامر الله عمر او وفا کند در خاطر دارد که در لوازم و لواحق ملوّنات و ثمرات محبت و عشق بر گزیده سبحان [الله تعالی و] محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم مجلدی تالیف کند چنانچه خداوند آن صحایف محبت و عشق خدا صحایف خود را بآیات قرآن و احادیث مصطفیٰ علیه السّلام و براهین و امثال و اشعار عربی و پارسی عشق آمیز آراسته اند ضیاء برنی هم بیاراید و صحیفۂ تمام که مبنای هر کلمه دران صحیفه عشق بود به پردازد وبدین دولت و سعادت و بدین رتبت و بدین مکانت سربر آورد و از تألیف صحیفه عشق مصطفیٰ علیه السّلام از چندین هزار ثنا سرایان مصطفیٰ علیه السّلام مستثنا گردد و گوی شرف از این چنین امتی ربوده شود و هم برین عزم که از احکم العزایم امور نسبت عزت به مصطفیٰ علیه السّلام و عظمت مصطفیٰ علیه السّلام و محبت مصطفیٰ علیه السّلام و عشق مصطفیٰ علیه السّلام را در درگاه ذو الجلال و الاکرام شفیع برده ام تا آن قدر حیات بخشد و توفیقم دهد

که صحیفه عشق محمدیؐ از تالیف کنم و چنانچه از تألیف نعت محمدی درمیان معتقدان و مخلصان محمد آبروی من روشنای پیدا آورده است از تالیف صحیفه عشق محمدی درمیان عاشقان محمد و اگرچه اکسیر اعظم شده اند پیدا آرد و ذالک علی الله یسیر و درین محل که در ذکر علامات محبت مصطفیٰ علیه السّلام بودم بعضی علامات محبت مصطفیٰ علیه السّلام درمیان ایمه حدیث مشهور تر است آوردم اول علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام درمیان علمای آخرت مشهور تر است فقر است و در ظهور فقر از تاثیر محبت مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث ابو سعید الخدری آمده است عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الفقر الی من یحبنی اسرع من السیل من اعلی الوادی الی اسفله اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که هر که مرا دوست دارد چنانچه حق دوستی است فقر بسوی او چنان دود که سیل آب از بالای دشت وادی فرود آید یعنی زود تر رسد و آن اثر محبت مصطفیٰ علیه السّلام از محبت مصطفیٰ علیه السّلام نیز فقر پیدا آرد خواه محب مصطفیٰ علیه السّلام فقر اختیار کند و یا نکند البته فقر بسوی او دود چنانکه صحابۀ مصطفیٰ علیه السّلام که با مصطفیٰ علیه السّلام بافراط محبت داشتند فقیر شدند و ملک و اسباب ایشان بدست دشمنان افتاد و ازین جهت باری تعالی ایشان را فقرا خوانده است قوله عز و جل للفقراء الذین اخرجوا من دیارهم و یاران مصطفیٰ علیه السّلام همه فقیر شدند هم سالها فقیر ماندند و بعد آنکه مصطفیٰ علیه السّلام در مقعد صدق پیوست و دنیا بالغا ما بلغ بر صحابه گشاده شد بعضی که یار مصطفی علیه السّلام در نهایت محبت داشتند دست در دنیا نزدند و گرد نعیم دنیا نگشتند و تا

روز مرگ فقر ورزیدند و هرچه از قسم ایشان در دست آن شاهان افتاد در ایثار و انفاق صرف کردند و از عاشقان مصطفیٰ علیه السّلام کسی را نشان ندادند که مالی و اسبابی داشت و یا در سبز و زرد دنیا ترفهی و تنعمی کرد و آنان که از دریای عشق خدا و رسول خدا جامی و جرعه ننوشیده بودند هشتاد سال بعد قرن خلفای راشدیدن در دنیا و تلذذ دنیا مراغها زدند و به تنعمی که اکاسره و اقاصره را بدان وصف نکرده بودند بالغا ما بلغ نفس پروریها کردند و همدرین معنی که فقر علامت دوستی مصطفیٰ علیه السّلام است در حدیث عبدالله مغفل آمده است قال عبدالله بن مغفل قال رجل للنبی صلی الله علیه و سلم انی احبک ثلث مرات قال ان کنت تحبنی فاعد للفقر جلباباً [جلیاً] اعنی عبدالله بن مغفل گفته است که مردی مصطفیٰ علیه السّلام را گفت یا رسول الله من ترا دوست می دارم مصطفیٰ علیه السّلام او را گفت که به بین و بیندیش که چه سخن می گوی و آن مرد باز بخدا سه بار سوگند خورد و گفت که اگر براستی مرا دوست میداری چادر فقر را ساخته کن و مراد از ساختگی چادر فقر آنست که دوستی من مستلزم فقر است فقر ترا روی خواهد نمود و دیگر علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام حیاً کان او میتاً شوق لقای مصطفیٰ علیه السّلام است زیرا چه شوق لقاء با محبت آمیخته است و لازمهٔ محبت است و در تواریخ مفسران مسطور است که صحابهٔ مصطفیٰ علیه السّلام را گر غیبتی شدی از شوق لقای مصطفیٰ علیه السّلام خواب و خورد ایشان تلخ می شد و آنان که حاضر بودندی از غلبهٔ شوق لقای مصطفیٰ علیه السّلام چشم از روی مصطفیٰ علیه السّلام برنتوانستندی کرد و تا ممکن شان بودی از مجلس مصطفیٰ علیه السّلام نخاستندی و قضیه

مذکور که شوق لازمۀ محبت است از مثبتات است و از آثار شوق صحابه با مصطفیٰ علیه السّلام در مشاهیر اخبار مروی است که مصطفیٰ علیه السّلام را غلامی بود که او را ثوبان گفتند باشد [گفته باشند] که مصطفیٰ علیه السّلام او را بمصلحتی فرستاده بود و بعد شش هفت ماه ثوبان مذکور لاغر و نزار گشته باز آمد مصطفیٰ علیه السّلام ازو پرسید و گفت که ای ثوبان چرا لاغر و درهم شده ای ثوبانؓ گفت یا رسول الله از شوق لقای تو همچنین بی حال گشته ام و آنکه بعد حیات مصطفیٰ علیه السّلام صحابه مخلص بر هیچ جاهی و معزتی و دولتی و سروری و امرتی و فرمان روایی دل ننهادند و بر هیچ مزخرفی از مزخرفات دنیا مطمئن القلب نگشتند از شوق لقای مصطفیٰ علیه السّلام اندوه فراق مصطفیٰ علیه السّلام بوده است که دایم الحزن می بودند و در چنان سروری و امرتی فراق مصطفیٰ علیه السّلام حیات بر ایشان تلخ گردانیده بود و عمر ایشان در گریه و زاری می گذشت و دیگر علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام از لزوم اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام است و دیر است که قدماء گفته اند

ان المحب لمن یحب یطیع

و ایمۀ تفسیر در آیت لقد کان لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنةٌ لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر الاسرة فی الرسول الاقتداء به و الاتباع لسنة و ترک مخالفته فی قولٍ او فعلٍ اعنی معنی اسوه در مصطفیٰ علیه السّلام اقتداء و اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام است و ترک مخالفة است در قول و فعل مصطفیٰ علیه السّلام و در تفسیر العمل الصالح همین نوشته اند که عمل صالح اقتدا و اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام است و جماهیر سلف باتفاق گفته اند که در هر دلی دوستی مصطفیٰ علیه

السّلام محکم تر بود اتباع و اقتداء سنت مصطفیٰ علیه السّلام ازو بیشتر مشاهده شود و دیگر علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام اهتمام محبت است در اعلای کمله حق و بلندی شعار اسلام اعنی هر چند محبت مصطفیٰ علیه السّلام را متیقن تر گردد که جوامع قصد و عزم مصطفیٰ علیه السّلام در اعلای کلمه دین و بلندی شعار اسلام مصروف بوده است اهتمام او در اعلای کلمه حق و بلندی شعار اسلام بیشتر پیدا آید بدل و جان خواهد که علم اسلام بر شرق و غرب عالم بر آید و دیگر علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام فرط محبت اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام است و این قضیه از گاه آدم الی یومنا از مثبتات است که هر که یکی را دوست دارد دوستی باعثهٔ دوستی اولاد گردد که جزئیه بعضه را در دوستی و دشمنان یکی حکم کلیست و دوستی مذکور از لوازمات است و هیچ یکی را از بنی آدم در لزوم دوستی مذکور انکاری و اختلافی نیست و دیگر علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام بمحبت صحابهٔ مخلص مصطفیٰ علیه السّلام است که ایشان از فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام جان و مال خود را در اسنعلای دین مصطفیٰ علیه السّلام صرف گردانیده اند و مثل محب المحب محب و محب العدو عدو درمیان فرزندان آدم از قدیم الایام سایر است که هر که کسی را دوست دارد بالطبع دوستان او را دوست گیرد و دشمنان او را دشمن گیرد و دوستی متبعان سنت مصطفیٰ علیه السّلام و سایر مخلصان و محبان مصطفیٰ علیه السّلام هم از قبیل دوستی مذکور است و دیگر شگرف ترین علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام عداوت دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام و دشمنان اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام است در کتاب شرح السنة مسطور است که

دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام بدو قسم اند و عداوت هر دو قسم لازمه فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام و علامت عنایت سابقهٔ ازل است و هر که از مومنان و مؤحدان عداوت دشمنان ذات مصطفیٰ علیه السّلام و دشمنان دین مصطفیٰ علیه السّلام در دل خود بالغا ما بلغ منقش نیاید او را از فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام هیچ نصیبی نبود و در دین اسلام کار او با خطر بود و اگرچه بزعم خویش عمر خود را بعمل صرف گرداند بی محبت مصطفیٰ علیه السّلام اعمال تمامی عمر او هباء منثورا گردد و قسم اول دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام دشمنان ذات مصطفیٰ علیه السّلام بودند که از قضا و قدر باری تعالی در مدت هفتاد هشتاد سال امت مصطفیٰ علیه السّلام بامرت و سلطنت آن نا جوانمردان مردود گرفتار شده بودند چنانچه یزیدیان و مروانیان و سایر بنو امیه غیر عثمان و عفان و عمر عبدالعزیز که آن قوم را با مصطفیٰ علیه السّلام از آبا و اجداد عداوت موروث بود و بعد فتح مکه و غلبهٔ دین حنفی در آخر عهد نبوت تلفظ بلکه شهادت کرده اند و از خوف تیغ ظاهر اسلام را باوجود عداوت ذات مصطفیٰ علیه السّلام در باطنهای ایشان مملو بود معمول می داشتند و چنانکه منافقان مدینه سالها در امور دینی نفاق می ورزیدند بنو امیه نیز که با مصطفیٰ علیه السّلام دشمنانگی موروث داشتند بنفاق روز می گذرانیدند تا حیات شیخین بود یعنی ابوبکر و عمر ایتلاف صحابه بر مزید گشت و روز بروز شعار اسلام بلندی می گرفت آن قوم ابطال که در دلهای ایشان عداوت مصطفیٰ علیه السّلام مستکن بود با خیل و تیغ و عشایر و اقارب خود را مسلمان و مخلص می نمودند و قسمت غنایم در فتوحات عرب و عجم و شام و مصر می بردند و چون نوبت خلافت

بعثمان عفان رضی الله عنه رسید آن قوم خبیث که همه برادران و قرابتان و خویشاوندان عثمانؓ بودند در ممالک اسلام والی و مستولی گشتند و با قوت و شوکت شدند و ایتلاف صحابه بواسطه استیلای ایشان بگشت و بعد قتل عثمان با مرتضیؓ بغی ورزیدند و قتل عثمانؓ را بهانه ساختند و از اقارب و عشایر و حریصان و بدملتان و بد دینان لشکرها مستعد کردند و فتنها انگیختند و بیشتری از ممالک اسلام بصد تعمیه و تلحبه و فریب روز فرو گرفتند و چهار سال و چند ماه با مرتضیؓ محاربه کردند و آنچنان اعلمی و افضلی را در خون و خونابه داشتند و از مداین حرامزدهٔ آنچنان پاکی و سروری را بکشانیدند و از امیر المؤمنین حسین که شاهزادهٔ کونین و خواجه زاده ثقلین بود بتغلب خلافت بستدند و مع ذالک از برای فریبش عوام در دام آوردند ابلهان چندگاهی نفاقاً و زوراً و مصلحةً و طمعاً ظاهراً با صحابه مراعت گونه کردند و چون من جمیع الوجوه خود را غالب و قاهر و مستولی دیدند و عوام الناس را فریبهای متنوع در دام خود در آوردند دست انتقام عداوت موروث بر جگر گوشگان مصطفیٰ علیه السّلام و پوردیدگان مصطفیٰ علیه السّلام بگشادند و از امرت سبز بو سفیان علیه ما یستحقه با تتمه امرت مروان حمار که هفتاد و هشتاد سال می شود بر فرزندان مصطفیٰ علیه السّلام که در جزئیت و بعضیت ایشان فلک و ملک و جن و انس را شبهه و شکی نبوده است از عداوت موروث مصطفیٰ علیه السّلام آن گذشت که در هیچ دینی روا نباشد و تا آن فرقه مطرود بر صدر امرت بودند اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام با در پیوستگان و یگانه شدگان در آزارهای متنوع می داشتند و از عداوت مصطفیٰ علیه السّلام انتقام از جگر گوشگان مصطفیٰ علیه السّلام می

کشیدند بعضی را زهر دادند و بعضی را زیر تیغ بیدریغ گذرانیدند وبعضی را بر طریق اسیران شهر بشهر گردانیدند و چندی سال بر جگر گوشگان مصطفیٰ علیه السّلام وعم زاده و داماد مصطفیٰ علیه السّلام بر منابر لعنت فرستادند و لعنت ایشان را در جامها و دیوارها نقش کشانیدند و واسطه را بندیخانه فرزندان مصطفیٰ علیه السّلام و شیعهٔ اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام ساختند و تا توانستند در برانداخت فرزندان مصطفیٰ علیه السّلام کوششها نمودند و از عداوت موروث که با مصطفیٰ علیه السّلام داشتند از توهین و تذلیل و قتل و سفک دم اولاد مصطفیٰ علیه السّلام تشفی غیظ کردند مع ذالک الکفر الا فحش الاظهر از جهت آنکه بر مسند خلافت اهل اسلام بتسلط و تغلب مستولی شده بودند از برای فریش عوام و استمال طمّاعان و والهان دنیا بر طریق زور و نفاق جمعه و اعیاد برپای می داشتند و روزه و نماز منافقانه و مزودانه را مراعت می نمودند و خود را مسلمان موحد میگویانیدند پس بزرگترین علامت محبت مصطفیٰ علیه السّلام در سلف و خلف مسلمانان آن بود که آن مخاذیل را یا در پیوستگان و مخلصان و هوا خواهان ایشان دشمن دارند و دشمن گیرند و یقین دانند که آنچه ازان ملاعین از عداوت موروث مصطفیٰ علیه السّلام بر اولاد مصطفیٰ علیه السّلام بر صورت اسلام منافقانه امت مشاهده شده است از بوجهل و عتبه و شیبه در هیئات کفر معاینه نگشته است و چون مسلمانان را ممکن نمی شود که از فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام خون موذیان و جافیان و قاتلان و موهنان و مذللان جگر گوشگان مصطفیٰ علیه السّلام را قدح قدح بیا شامند و بدست خویش هر یکی را از آن بدبختان ازل و بد ذره ذره کنند کم از آن

نباشد که اسلام مصلحتی و نفاق آن مرا دید را محض نفاق اعتقاد کنند و زبان را لیلاً و نهاراً در لعنت ایشان جاری دارند و از غلبۂ محبت محمد صلی الله علیه و سلم لعنت موذیان و قاتلان اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را ورد خود سازند و خیر الاعمال تصور نمایند و قسمت از نجات و درجات خود در لعنت آن قوم و عداوت آن قوم در دل نقش ببندند و آن قوم را باوجود عداوت مصطفیٰ علیه السّلام و قتل و ایذای اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام اصلاً و قطعاً و راساً مسلمان ندانند و نیک خواهان و اعانت کنندگان و ستایندگان دشمن اهل بیت رسول الله را بدان ملاعین ملحق گردانند که ثمرۂ محبت مصطفیٰ علیه السّلام در حق دشمنان ذات مصطفیٰ علیه السّلام و قاتلان و موذیان اولاد مصطفیٰ علیه السّلام زبان را بلعنت ایشان رطب اللسان گردانیدنست و اگر این چنین کفری افحش و منکری اغلظ که عداوت مصطفیٰ علیه السّلام وقتل و ایذای نوردیدگان مصطفیٰ علیه السّلام است مومنان را در نظر نیاید و عداوت آن خاکساران را در سینها بیخ نگیرد و بلعنت کردن ایشان شاخ و برگ پیدا نیاید و اعمال ظاهرها مصلحتی و نفاقی ایشان در خاطرها گذرد و از ذوق ایمانی وجدانی عداوت آن ملاعین دایماً در خاطر محسوس نیایند بیقین باید دانست که در تصدیق ایمانی خلل بسیار و نقصان فاحش است و من که مولف صحیفه مذکورم چنین زندیقان و اباحتیان دیده ام و شنیده ام که با اباحت و زندقه درمیان مسلمانان سالها عمر گذرانیده اند و ستر الزندیقه و الاباحة و خوف الهلاک در بعضی ظواهر الاسلام را معمول داشته اند و یا در میان بت پرستان مشرک دمی خوفا من القتل عمر بسر برده اند و ایشان را نه دین اسلام بوده است و نه دین باطل بت پرستی و شرک بتحقیق می

نماید که دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام و قاتلان و موذیان مصطفیٰ علیه السّلام لاجل مصلحة الدنیاویة و طمع السلطنة و الامرة و حرص الجاه ظاهر اسلام بر طریق منافقان معمول داشته اند و در باطن از عداوت مصطفیٰ علیه السّلام و قتل و ایذاء اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام و اصرار چنین کفری افحش منافق و کافر بوده اند و منافق و کافر از دنیا رفته و اگر در قضیه مذکور روزگار خود را کور و کر می سازند و عداوت مصطفیٰ علیه السّلام و قتل و ایذاء اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام و اصرار بر چنان غلطی عظیم در خواطر ایشان افحش ترین کفرها و انکر ترین مناکیر نگذرد و یا در باب آن مخاذیل حسن اعتقادی در سینه مزاحم شود جواب این چنین جرمی که بر کبایر غلبه می کند پیش کرسی قضا ایشان را باید گفت و در مختصر سنن بیهقی مذکور است که در ایام خلافت هارون رشید دو سید بزرگوار ابراهیم و محمد که از فرزندان سید السادات زید علوی بودند دعوای حق خویش می کردند و از شیعه اهل بیت بر ایشان جمعیتی گرد آمده بود هارون رشید لشکر انبوه از بغداد نامزد کرد و آن سادات با سران شیعهٔ ایشان بدست آوردند و بند کردند و در دار الخلافت رسانیدند و یکی از سران شیعه آن شاه زادگان کونین امام شافعی بوده است که او را طوق و زنجیر و تخته بند کرده بر خلیفه آورده بود و در جمله هارون رشید نود و نه نفر را که سرمایه آن شیعه شده بود پیش خود سیاست کرد امام شافعی را چند روزی در بند داشت و آخر مخلص کرد و مقصود از ایراد ماجرای مذکور آنست که هشت نه نفر سادات صحیح النسب با سید ابراهیم و سید محمد دران حادثه گرفتار شده بودند و در حبس هارون رشید موقوف گشته هارون رشید از برای قتل آن شاه

زادگـان کـونیـن را مـوقـوف گشتــه هـارون رشید از برای قتل یکی از علـمـای بـغداد رخصت می طلبید علمای دنیا و علمای آخرت باندازهٔ مـحبت خود و اعتقاد خود او را جواب میدادند هارون رشید فرمان داد تا فتوی کنند و بدین عبارت بنویسند که دفع بر امام واجب است یا نه و آن دفـع فتـنـه که اگر واجبست دست نمی دهد تا فتانان شیعه که آن را بـقـتـل مـی رسانند و اگر آن فتانان و باغیان سادات باشند در قتل ایشان حـکـم چیـــست و قتـل سادات با قتل مومنان دیگر مساوی است و یا در شـرع در بـاب قتـل ایشـان حـکمی علاحده است و چون فتوی مذکور بـدست علمای دنیا دادند و از ایشان جواب طلبیدند و ایشان در جواب نوشتـه انـد کـه دفـع فتنه بغی بر امام واجبست و اگر آن دفع بسیاست متـعلق امت کرد امور سیاسی بر امام متعلق است و دران حکمی متعین نـنـوشتـه اند فاما در قتل سادات همان حکم است که در قتل مومنان و د رین باب حکمی علاحده نیامده است و بعد آن فتوی مذکور را بدست علمای آخرت چنانچه صفیان ثوری و داود طایی و احمد حنبل و مثل و مـانـنـد ایشـان دادنـد ایشـان مـطـالـعه فتوی مذکور که در آن ذکر قتل سـادات کـرده بودند بدریدند و گریه ها کردند و خواستند که در زمان از بـغداد بیرون آیند و سر در جهان گیرند و بعضی از ایشان مستفتی را جـواب دادنـد کـه در قتل بغاة اگر از آل مصطفیٰ علیه السّلام نباشند و در آوان مـحـاربـه و مـقـاتـلـه مـنـعی نیست فاما بعد آنگه وضع الحرب اوزارهـا شـده بـاشـد و بغاة مسلم اسیر گشته و بتوبه گر آیند آنگه چرا مسـلـمانان را کشند در چنین قتلی حدیثی و اثری وارد نشده است و ما از اصـحـاب حـدیثیم نـه اهـل رای مـا را با رای و قیاس کاری نیست و نتـوانیم که آنچه با حدیثی از مصطفیٰ علیه السّلام نرسیده است از رای

و اجتهاد خود حکمی گوییم و یا بنویسیم فاما قتل و اسر و توهین و تذلیل اولاد مصطفیٰ علیه السّلام بای وجه کان بایذای مصطفیٰ علیه السّلام با اهانت مصطفیٰ علیه السّلام ساری می شود و ایذای مصطفیٰ علیه السّلام و توهین و تذلیل مصطفیٰ علیه السّلام باجماع اولین و آخرین امت کفر محض است و اندیشه قتل اولاد مصطفیٰ علیه السّلام در تصدیق ایمانی شخص خلل می افتد و تصدیق باطن را پایداری نمی ماند فکیف افتراق نمودن در قتل و سفک سادات حال ایمان شود و بعد آنگه از علمای آخرت جواب مذکور شنیدند هارون رشید وزیر را فرمود که فتوی مذکور بدست شخصی در مدینه بر امام مالک فرستند و آن شخص را بگوید تا او با امام نگوید که مرا خلیفه فرستاده است منکراً در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام در رود و فتوی بدست امام دهد او را بگوید که مستفتی مسائل مذکور منم این بگوید و جواب از امام بیارد شخصی مذکور در مدینه رفت و در مسجد مدینه در آمد و امام مالک را سلام کرد امام مالک در مسجد سبق حدیث می گفت بنشست و کاغذ فتوی بدست امام مالک داد بمجرد آنگه امام آن فتوی را مطالعه کرد در غضب شد و بتمامی از حال خود بگشت و تغیر هرچه بیشتر درو راه یافت و از آرندهٔ کاغذ بخشمناکی تمام پرسید که این استفتا تو می کنی و یا کسی ترا از بزرگان بغداد بر من فرستاده است او گفت این استفتا من می کنم امام او را گفت ای زندیق من در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام احادیث مصطفیٰ علیه السّلام باصد هزار خشوع و خضوع و مسکینت و بیچارگی سبق می گویم و تو در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام در می آیی و از من در قتل اولاد مصطفی علیه السّلام که باجماع جماهیر اهل اسلام کفر است فتوی می طلبی و بعد

جواب مذکور امام مالک مغضباً از مجلس بخاست و با جمله شاگردان بیرون آمد و مستفتی را بدست شاگردان داد و ایشان را فرمود که این بدبخت زندیق است باید که هر یکی پنچگان کفش بر سر او بزنند و چون او را کفشها بزدند بدست چند شاگردی او را داد تا او را گریبان گرفته بر والیِ مدینه برند و والی مدینه را بگویند که این مرد زندیق می نماید که اگر زندیق نباشد در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام از برای قتل اولاد مصطفیٰ علیه السّلام از من فتوی طلبد و نداند که در اندیشۀ قتل اولاد مصطفیٰ علیه السّلام ایمان را پایداری نمی ماند فکیف قتل اولاد مصطفیٰ علیه السّلام را چه حال باشد و آن شخص را گرفته بر والی مدینه بردند و صورت حال باز نمودند و بدو تسلیم کردند و آن شخص کیفیت خود با والی بازنمود و شباشب از مدینه جانب بغداد فرار کرد و در بغداد آمد و صورت حال با وزیر تقریر کرد و همدران ایام ایام حج رسید و هارون رشید بعد گذاردن حج در مدینه رفت و شبی برقرار معهود در خانه فضیل عیاض که ازهد علمای آخرت بود رفت و بعد محاورت فتوی قتل اولاد مصطفیٰ علیه السّلام بدست فضیل عیاض داد و فضیل عیاض چون فتوی مذکور را مطالعه کرد برفور برخاست و در گریه و زاری شد و در شور و شغب نفیر برآورد و ببانگ بلند همین می گفت که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و همسایه از استماع گریه او گرد آمدند و خلیفه از آنکه فتوی بدست او داد عظیم پشیمان شد و از خانه او در زمان باز گشت و آخر چون در بغداد آمد حب ملک و جاه خلافت او را نگذاشت که بر قول علماء آخرت عمل کند و از عذاب الیم بر خود "بیلغنجد" و حیله گران حیله انگیختند و آن چند سادات را که جان و جهان همه امت

فداء خاک قدم ایشان باد در موضعی تنگ و تاریک حبس کردند چنانکه در دو سه روز از شدت عقوبت یک دیگر هر همه شاه زادگان کونین بجوار رحمت رب العالمین خرامیدند و بعد واقعه مذکور علمای آخرت که در بغداد بودند دو صنف شدند و بعضی درها ببستند و ترک جمعه و اعیاد و جماعت دادند و تا روز مرگ با کسی ملاقات نکردند و بعضی از بغداد فرار کردند و در اطراف دور دست رفتند و گرد مخالطت هیچ آفریده نگشتند و ضیاء برنی که بنده و بیچاره سکان کوی اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم است در زمانی که مقدمه مذکور در کفر و کافری دشمنان ذات مصطفیٰ علیه السّلام و قاتلان و مؤذیان و جافیان اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام می نوشت از گوشه خانه او از هاتف غیبی شنید که ای ضیا برنی که از ثمرهٔ محبت وجدانی مصطفیٰ علیه السّلام و جگر گوشگان مصطفیٰ علیه السّلام مقدمه مذکور در طی تحریر کشیدی صد آفرین بر تو و بر قلم و بر اعتقاد تو و بر نوشتهٔ تو باد که هر چه در صحیفه نعت محمدی نوشته ای و در چکانیده ای و آنچه در مقدمه مذکور در قلم آوردی و کفر و کافری و نفاق و تلبیس دشمنانِ مصطفیٰ علیه السّلام و دشمنان اولاد و احفاد مصطفیٰ علیه السّلام نوشتی حق نوشتی و راست نوشتی و نغز نوشتی و کلمات مخلصانه راست و درست را بی هیچ سر پوشی نپوشیدی و از نوشتن کلمات مخلصانهٔ مذکور گویی سبقت از پارسی نویسان که دم محبت مصطفیٰ علیه السّلام واهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام بر آورده اند ربودی امیدوار فضل و رحمت ارحم الراحمین می باش که باری تعالی ترا جزای خواهد داد و در زمرهٔ محبان و مخلصان مصطفیٰ علیه السّلام جای خواهی یافت و قسم دوم دشمنان دین

مصطفیٰ علیه السّلام اند که ایشان مصطفیٰ علیه السّلام را بواسطه دین حنفی و احکام دین حنفی دشمن داشته و دشمن می دارند و این چنین دشمان بر چند گروه بوده اند و هستند چنانکه جهود و نصاری و دهریان و سو فسطائیان زنادقه و مغ و مجوس و فلاسفه و هنود و سایر مشرکان و کافران که بواسطه اختلاف ادیان خود مصطفیٰ علیه السّلام را و دین مصطفیٰ علیه السّلام را دشمن کرده اند و در آنکه دار الملک دهلی فتح شد و از خوف چنگیز خان ملعون را اکابر علماء هر دیاری در دهلی رسیدند و سلطنت دهلی بسلطان شمس الدین التتمش مفوض گشت و علما را شرک و کفر بیخ بسته هنود روشن شد و مشاهده کردند که هنود را نه کتاب است و نه دم که اگر تیغ را و لشکر را بر سر خود می بینند خراج می دهند و اگر آن نمی بینند تمرد می ورزند بعضی علمای بزرگ بایکدگر درین مسئله که با هندو اما القتل و اما الاسلام را کار می باید فرمود و یا از ایشان بخراجی که میدهند و بطریقی که با ثروت و نعمت و رفاهیت می باشند و بت پرستیها می کنند و احکام کفر و کافری را بی هیچ خوفی و هراسی درمیان خود معمول می دانند راضی باید شد و بعزت ایشان تن باید داد بحث بسیار کردند و با یکدگر گفت که دشمن ترین دشمنان مصطفیٰ علیه السّلام هندو انند زیرا چه حکم دین مصطفیٰ علیه السّلام در باب هنود قتل است و رقیت است و اخذ اموال بتوهین و تذلیل است و این چنین حکم دین حنفی نه در باب جهود و نصاری است و نه در حق ادیان دیگر و بر ایمهٔ هنود که واسطهٔ شرک و کفر عام ایشانند حکم مذکور را در دل هنود هم در اوایل شانده اند و بدین واسطه هر جا که هندوی است اما متمرداً و اما مطیعاً دشمن ترین دشمن دین مصطفیٰ علیه

السّلام است پس صلاح آن باشد که هم از اول با چنین دشمان بادشاه بحکم بحث کردند و چند نفر که معتبر ترین علمای آن روزگار بودند و در خدمت سلطان شمس الدین رفتند و مسئله مذکور را با شرح و بسط بخدمت او باز نمودند و ازو درخواست کردند که با هنود اما القتل و اما الاسلام را کار می باید فرمود که مصلحت دین حنفی درین است که از هنود بخراج و جزیه راضی نشوند سلطان با ایشان تقریر کرد وزیر را فرمود تا علما را جواب گوید و آنچه از روی رای می آید با ایشان بگوید نظام الملک جنیدی با علماء حاضر آمده بحضور سلطان گفت که هیچ شبهه و شکی نیست که با هنود اما القتل و اما اسلام پیش باید آمد که ایشان دشمن ترین دشمنان دین مصطفیٰ علیه السّلام اند و ایشان را نه ذمه است و نه عهد و نه کتابی منزل و نه پیغامبری در هندوستان گهی مبعوث شده است فاما درین وقت هندوستان نوگیراست و هندو چندان است که مسلمانان درمیان ایشان بطریق نمک اندک در آید بسیار بر نیاید که اگر ما حکم مذکور را با ایشان کار خواهیم فرمود نباید که یکدگر شوند و شیعه عام شود و ما از زندگی طاقت نیاریم و از هر طرف فتنه بر آید فاماچون چند سال بگذرد و در دار الملک و خطط و قصبات مسلمان برهمانان گردد و لشکرها بسایر گردآید ما البته با هنود به اما القتل و باما الاسلام بس آمدنی ام علما چون جواب مصلحت آمیخته وزیر بشنیدند پیش سلطان گفتند که اگر هنود را بقتل حکم نمی کنید باید که عزت هنود بای وجه کان در درگاه خود مپسندید و هندوان را مگذارید که درمیان مسلمانان ساکن کردند و در دار الملک و خطط و قصبات مسلمانان بهیچ وجه روا بدارید که احکام کفر و بت پرستی جاری گردد بادشاه و وزیر هر

سه وصیت در آن ایام از علما قبول کردند و بواسطهٔ آنکه در اول کار حکم قتل با ایشان نشد کفر و شرک وبست پرستی میان مسلمانان و دین داران بیخ گرفت.

فصل چهارم:

در لزوم اتباع سنت و ذکر متبعان سنت مصطفیٰ علیه السّلام و توبیخ مبتدعان و مخالفان سنت مصطفیٰ علیه السّلام.

و در تزکیهٔ متابعان سنت مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث انس مالکؓ مروی است عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احییٰ سنتی فقد احیانی و من احیانی کان معی فی الجنة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که هر که سنت مرا باقتداء و اتباع زنده کند همچنان باشد که مرا زنده کرده است و آنکه مرا زنده کند با من در بهشت باشد و ایمه حدیث نوشته اند که معیت مصطفیٰ علیه السّلام در بهشت از اعالی درجات عالم ملکوت است و آنگه از احیای سنت مصطفیٰ علیه السّلام همچو مصطفیٰ علیه السّلام را با چندان جلال و کمال در تمثیلا زنده کند و ثواب احیای جوابی از حضرت بی نیازی بیاید نهایت جزای این چنین محیی در حوصله آسمانیان و زمینیان نگنجد و هم درین تزکیه اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث ابوهریره آمده است عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المتمسک بسنتی عند فساد امتی له اجر مأیة شهید اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که اتباع و اقتداء کننده سنت مرا در ایامی که امت من در بدعتها گرفتار کردند باری تعالی اجر صد شهید خواهد داد و هم از تزکیه ملتزمان سنت مصطفیٰ علیه السّلام در صحاح احادیث وارد شده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان

بنی اسراییل افترقوا علی اثنتا و سبعین فرقة و ان امتی یتفرق علی ثلث و سبعین کلها فی النار الا واحدة قالوا و منهم یا رسول الله قال الذی علیه الیوم و اصحابی اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که بنی اسراییل هفتاد و دو فرقه شدند و امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد و کل فرقه در دوزخ خواهند رفت مگر یک فرقه یاران گفتند یا رسول الله آن کدام فرقه است از امت تو که در دوزخ نخواهد رفت مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که آنان که عمل بسنت من و سنة صحابه من خواهد کرد و هم ازین جهت که مصطفیٰ علیه السّلام فرقه ناجیه متبعان سنت را خوانده است ائمه حدیث در کتب احادیث آورده اند که اهل سنت و جماعت آنانند که اقتداء و اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام و سنت صحابهٔ مصطفیٰ علیه السّلام کنند و اگر اتباع تمامی سنن مصطفیٰ علیه السّلام از موانع [هوا] و نتایج گردش روزگار نتوانند کرد سنت را سنت دانند و بدعت را بدعت شمارند و در ابتلای بدعت محزون و مغموم زیند و در لزوم سنت مصطفیٰ علیه السّلام عمر عبدالعزیز که از ملتزمان سنت بوده است گفته است قال عمر عبدالعزیز سنن رسول صلی الله علیه وسلم و ولاة الامر بعده سنتا الاخذ و بها تصدیق لکتاب الله و استعمال اطاعة الله و قوة علی دین الله لیس لاحد تغییرها و لا تبدیلها و لا النظر فی رای من خالفها من اقتدی بها مهتد و من انتصر بها منصور و من خالفها فاتبع غیر سبیل المؤمنین ولاه الله ما تولی واصلاه جهنم و سائت مصیراً اعنی عمر عبدالعزیز که از ملتزمان سنت بوده است گفته که مصطفیٰ علیه السّلام و یاران مصطفیٰ علیه السّلام راه و روشی پیدا آورده اند و بدان عمل کرده اند اقتدا و اتباع کردن بدان تصدیق قرآن است و استعمال است در طاعت خدا و قوت دین خدا

کسی را نمی رسد که سنن مصطفیٰ علیه السّلام و خلفاء و یاران مصطفیٰ علیه السّلام را تغییر و تبدیل کند و آنکه بحسن رای خود سنن که واجب است در رای او نظر نیندازد و رای او را بهیچ شمارند و او را مخالفت سنت دانند و عمل براین از بدعت تصور کنند و هر که سنت مصطفیٰ علیه السّلام و خلفای مصطفیٰ علیه السّلام را اقتدا و اتباع کند او راه راست یافته بود و هر که باعمال سنت نصرت طلبد منصور گردد و هر که سنت را مخالفت کند و اتباع راهی کرده باشد که آن راه مومنان نیست و باری تعالی از مخالفت سنت نگرداند و او را بآتش دوزخ بسوزد و بازگشت او الی بیدی الله شود و درانکه لزوم سنت مصطفیٰ علیه السّلام محض مسلمانی است و خلاف و مخالفت آن کفر است عبدالله بن عمر می گوید قال عبدالله بن عمر صلوة السفر رکعتان من خالف السنة فقد کفر اعنی در نماز سفر سنت دو رکعت گذاردن است هر که مخالفت کند و قصر را مشروع نداند کافر شود و در منافع لزوم از امام السنة احمد حنبل مرویست قال احمد بن حنبل کنت یوماً مع جماعة تجردوا و دخل الماء و استعملت الحدیث من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمیزر و لم اتجرد فرایت تلک اللیلة قایلا لی یا احمد ابشر فان الله فقد غفر لک باستعمالک السنة و جعلک اماماً یقتدی بک قلت من انت قال جبرییل اعنی امام حنبل که او را از علمای امام السنة خوانند گفته است که من روزی با جماعتی در کناره دجله رفتم آن جماعت جامه ها کشیده اند و بی میزر در دجله فرود آمدند و من عمل بسنت مصطفیٰ علیه السّلام و حدیث مصطفیٰ علیه السّلام کردم که مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است هر که در حمام بی میزر در نیاید من بر حکم حدیث مذکور جامه نکشیدم

و در آب درنیامدم شب آنروز که من عمل بسنت کرده بودم در خواب دیدم که گوینده مرا می گوید که ای احمد بشارت مر ترا که باری تعالی ترا بیامرزید بدانچه بسنت مصطفیٰ علیه السّلام عمل کردی و ترا در میان امت مصطفیٰ علیه السّلام امامی گردانید که مردمان اقتدا را بتوی کنند و قول ترا اتباع نمایند من گوینده مذکور را گفتم که تو کیستی او را مرا جواب داد که جبرییل ام که این بشارت بتو می رسانم و علمای حدیث ذکر بعضی ملتزمان سنت مصطفیٰ علیه السّلام و فرط اهتمام ایشان در اتباع سنت در کتب احادیث گفته اند چنانکه از ثقات مرویست که عمر خطاب کرتی در ایام خلافت خود در حج می رفت موضعی است که آن را ذوالحلیفه گویند عمر خطاب چون آنجا رسید از مرکب فرودآمد و دو رکعت نماز کرد حاضران از عمر پرسیدند و گفتند یا امیر المومنین این نماز را که تو گذاردی کدام نماز خوانند عمر خطاب ایشان را جواب گفت مرا بدانچه این نماز گذاردم نماز خوانند چرا که گذارندگاری نیست که ما باتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام ماموریم و من درین راه برابر مصطفیٰ علیه السّلام بودم دیدم که مصطفیٰ علیه السّلام چون درین مقام رسید از مرکب فرودآمد و دو رکعت نماز گذارد و من این زمان درین مقام رسیدم اتباعاً للسنة از مرکوب فرود آمدم و دو رکعت نماز گذاردم و هم از اتباع سنت ثقات از قول و فعل عمر خطاب روایت کرده اند که عمر خطاب در هنگام طواف کعبه هر بار که حجر الاسود را بوسه می داد بمخاطبه با آن سنگ می گفت انک حجر لا تضر و لا تنفع لکنی رایت رسول الله قبلک فقبلت اعنی ای سنگ در تو مضرتی نیست و نفعی نیست و لیکن من دیده ام که رسول خدا ترا می بوسید من هم بوسیدم و هم از

اهتمام عمر خطاب در اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام از ثقات منقول است که در ایام خلافت عمر شخصی از عباس عم مصطفیٰ علیه السّلام پیش عمر مستغاث کرد که عباس در همزاب ناودانی فرود برده است که آب ازان ناودان در کشت او می رسد و در کشت من نمی رسد امیر المومنین مستغاث کننده زا فرمود که آن ناودان سنگین را که عباس فرود برده است از آن مقام دور کن تا در کشت تو هم آب برسد و آن مرد بامر خلیفه آن ناودان را از موضعی که فرودبرده بودند دور کرد روز دیگر عباس بر عمر آمد و بر طریق ملامت عمر را گفت که تو چه کردی و چرا فرمودی که آن ناودان را از کشت من بر کند و دور کند که ناودان را من بفرمان مصطفیٰ علیه السّلام درانجا فرود برده بودم و آن روز که من ناودان را در آنجا نشاندم مصطفیٰ علیه السّلام را برابر خود در آنجا برده بودم و در فرو بردن آن ناودان مصطفیٰ علیه السّلام مرا یاری داده است و بدست خود کلند زده و ازین حال چندین مردمان خبر دارند و چون عمر خطاب از عباس ماجرای مذکور شنید از حکم خود متندم و متأسف گشت و استغفار کرد و گفت استغفر الله العظیم و با عباس برطریق معذرت گفت که من ندانستم و ازین ماجرا که تو گفتی علمی و اطلاعی نداشتم و اگر مرا روشن بودی که درنشاندن آن ناودان مصطفیٰ علیه السّلام یاری داده است و بدست خود کلنده زده است من هرگز خلاف سنت نکردمی و در ترکندن آن ناودان رخصت ندادمی و بعد استماع ماجرای مذکور امیر المؤمنین بخاست و سنگ تراش را طلب کرده و با یاران بیرون رفت و بر سر موضعی که ناودان را بر کنده بودند حاضر شد و آن ناودان در بلندی فرود بردند تا ازان بلندی آب زودتر در کشت عباس در آید و زودتر رسد امیر المؤمنین

عمر در نشیبی آن بلندی بایستاد و سنگ تراش را بر کتف خود بر نشاند و او را گفت که بر کتف من برنشسته آن ناودان را در مقامی که بود باز بنشان و استوار کن و تا آن زمان که سنگ تراش آن ناودان را بر زمین بلند بنشاند بر کتف عمر سوار بود و عمر می گفت که سزای آن کس که بر خلاف سنت مصطفیٰ علیه السّلام امری کند و یا فعلی را مرتکب شود همین بود که بر عمر برود و حاضران از اهتمام عمر در اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام آفرینها می کردند و او را دعا و ثنا می گفتند و از مشاهدهٔ کمال اعتقاد او زار زار می گریستند و هر که از مهاجر و انصار در آن جمع حاضر بودند باتفاق که مثل عمر در صلابت دین و اتباع سنت سید المرسلین در تزاید و "نهمارکه" که بعد از او خلیفه پیدا آید که او را در لزوم سنت مصطفیٰ علیه السّلام و اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام چندین اهتمام و مبالغت بود که در عمر خطاب می رفتم و در اهتمام و اتباع سنن مصطفیٰ علیه السّلام اصل الاصول دینست و هر حادثه و بدعتی که در دین پیدا آمده است از انحراف سنت سید المرسلین پیدا آمده است از علی مرتضیؓ مروی است و عن علیؓ حین قرن فی طریق الحج له عثمان تری انی انهی الناس عنه و تفعله فقال الم اکن ادع سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم لقول احد من الناس اعنی امیر المؤمنین عثمان در ایام خلافت خود در حج می رفت و علی مرتضیؓ هم در مصاحبت او روان شده بود عثمان خلق را از قران کردن منع فرمود علیؓ قران کرد عثمانؓ علیؓ را گفت تو می بینی که من مردمان را از قران کردن منع کرده ام و تو قران می کنی علیؓ عثمانؓ را جواب داد و گفت که من سنت مصطفیٰ علیه السّلام را بگفته یکی از مردمان ترک نتوانم آورد و من دیده بودم که مصطفیٰ

علیه السّلام قران کرده بود من هم اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام کردم عثمانؓ ازین جواب ساکت شد و هم علی مرتضیؓ در اتباع سنت گفته است قال علیؓ الا انی لست نبیی ولا یوحی الی و لکنی اعمل بکتاب الله و سنة نبیه ماستعطت اعنی امیر المؤمنین علی گفته است که من پیغامبر نیستم و وحی بر من منزل نشده است و لیکن من عمل می کنم بقرآن و سنت مصطفیٰ علیه السّلام تا می توانم و علمای حدیث در ذنابه مذکور نوشته اند که امیر المؤمنین علیؓ را پرسید که گوید که من تا می توانم بقرآن وسنت مصطفیٰ علیه السّلام عمل می کنم زیرا چه مرتضیؓ عالم ترین صحابه بود و مراد الله از هر آیتی از مصطفیٰ علیه السّلام شنیده بود و ناسخ و منسوخ و مشکل و متشابه و سایر اقسام قرآن میدانست فاما سایر صحابه گفته اند که در قرآن مشکلات بسیار است و ما تفسیر قرآن که مراد الله چیست از قول و فعل مصطفیٰ علیه السّلام دانسته ایم و لقد قال صحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و رسول الله بین اظهرنا و علیه ینزل القرآن و هو یعرف تاویله و ما عمل به علمنا اعنی آنچه از امور فرایض و لوازم و مستحبات و حرام و مکروه دین حنفی در قرآن منزل شده است ما از قول و فعل مصطفیٰ علیه السّلام دانسته ایم و تفسیر قرآن را از سنت دانستن سنت مصطفیٰ علیه السّلام دانستن قرآن است و عمل بسنت مصطفیٰ علیه السّلام عمل بکتاب الله است و همچنین نیست که عمل بکتاب الله دیگر است و عمل بسنت مصطفیٰ علیه السّلام دیگر است و آنکه بعضی احادیث مصطفیٰ علیه السّلام مخالف نصوص نموده است یا از قلت ادراک سنت است که در تعلم احادیث مصطفیٰ علیه السّلام و سیر مصطفیٰ علیه السّلام و معاملات مصطفیٰ علیه السّلام و سایر سنن مصطفیٰ علیه

السّلام سهولت ورزیده اند و عمر را در تحصیل علم سنت مصطفیٰ علیه السّلام صرف نکرده اند و در علوم دیگر مستغرق بوده اند و یا اجلای ایمۀ حدیث را در آن احادیث شبه و شکی است و الا سنت مصطفیٰ علیه السّلام مفسر کتاب الله است و در اهتمام لزوم سنت مصطفیٰ علیه السّلام از احمد بن حنبل مروی است که دویست سال خرپزه نخورده که من نمی دانم که مصطفیٰ علیه السّلام خرپزه را بکارد پاره کرده است و یا بدست پاره کرده است و خورده تا بعد بیست سال امام شبی مصطفیٰ علیه السّلام را بخواب دید که خرپزه بدست پاره کرده است و قطعه از آن می خورد و هم در آن حالت مصطفیٰ علیه السّلام امام را گفت یا احمد أکل [کل] هذا اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت ای احمد همچنین خرپزه که من می خورم و هم ازین جهت که احمد حنبل اتباع سنت مصطفیٰ علیه السّلام که اهتمام آن از شومت قرون مرفوضه متاخره از باطنها خاسته است مستقصی بود خطاب او امام السنة شده است و در توبیخ بدعت که محض ضلالت است از مصطفیٰ علیه السّلام مروی است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که هرچه بر خلاف سنت من در دین احداث کنند بدعت است و هر بدعتی که باشد گمراهی است و هم در توبیخ بدعت در حدیث ام المؤمنین عایشهؓ آمده است عن عایشهؓ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادخل فی امر ما لیس فیه فهو رد اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که هر که در دین ما چیز احداث کند که آن از سنت ما نباشد آن مردود است و در حدیث ابوهریره مصطفیٰ علیه السّلام بدعت را شر الامور خوانده است عن ابی هریره

قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان احسن الحديث كتاب الله و خير الهدى محمد و شر الامور محدثاتها اعنى مصطفىٰ عليه السّلام گفته است که نیکوترین سخن کلام خداست و بهترین راه و روش راه و روش محمدً است و بدترین کارها کارهای که مردمان بر خلاف سنت از خود احداث کنند و توبیخ و توعید مخالفان سنت و مشتغلان بدعت در آیت مذکور صریح منزل شده است قوله عز و جل فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم اعنى حذر کنید از آنان که مخالفت امر مصطفىٰ عليه السّلام کنند و امر مصطفىٰ عليه السّلام و سنت مصطفىٰ عليه السّلام که مخالفان سنت را فتنه رسد و یا بعذاب الیم گرفتار کردند و هم علمای آخرت گفته اند که مبتدع که در همه عمر بمخالفت مصطفىٰ عليه السّلام زندگانی ورزد واز اشتغال بدعت همی و حزنی در باطن خود احساس نکند و تصدیق ایمانی او خللها باشد و در اعتقاد او نقصانهای فاحش بود و در توبیخ قومی که سنت مصطفىٰ عليه السّلام را ترک آرند و ندانند که سنت مصطفىٰ عليه السّلام مفسر مراد الله است در قرآن و بگویند که ما سنت را نمی دانیم و آنچه در کتاب خدا می یابیم اتباع می کنیم ابو رافع از مصطفىٰ عليه السّلام روایت کرده است عن ابی رافع قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لألقين احدكم متكأً على اريكة ياتيه الامر من امری مما امرت به او نهيت عنه فيقول لا ادرى ما وجدنا فى كتاب الله انسيناه اعنى ابو رافع گفت که مصطفىٰ عليه السّلام گفت که نخواهد دید یکی از شما یعنی از اصحابه که شخصی بر مسند امرت تکیه زده بر امت من فرمان روای خواهد کرد و چون کاری از کارهای دین من که من در آن کار امر کرده ام و یا کاری که در آن کار نهی کرده ام پیش او خواهند

داد او خواهد گفت که من امر و نهی پیغامبر نمی دانم که درین کار چیست و لیکن آنچه در کتاب الله می یابم آن را اتباع می کنم و ایمهٔ حدیث نوشته اند که صدق حدیث مصطفیٰ علیه السّلام بعضی صحابه را در امرای بنی امیه که بر مسند خلافت بتغلب متمکن شده بود مشاهده شده است که آن بی سعادتان اند از عداوت مصطفیٰ علیه السّلام از سنت مصطفیٰ علیه السّلام انحراف کرده اند و برسم اکاسره و قیاصره مبالغت نمودند و از جهت آنکه عامه اهل اسلام بر ایشان خروج نکنند و شیعه عام نشود که اگر حکمی و مخاصمه و یا کاری در پیش ایشان می آوردند مخاذیل منافق گفتندی که ما سنت مصطفیٰ علیه السّلام نمی دانیم که درین معامله چیست فامّا آنچه درین قرآن می یابیم بر آن حکم می کنیم و از آن تاریخ که آن مدبران از سنت مصطفیٰ علیه السّلام در امور امرت و معاملات امرت انحراف نمودند و رسم رسوم اکاسره و قیاصره که دشمنان و مخالفان دین حنفی اند معمول گردانیدند و از پی دینی اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام را ایذاها کردند و بی حرمتیها اقدام نمودند و قتل و سفک آل مصطفیٰ علیه السّلام اقدام نمودند چندین سنن مصطفیٰ علیه السّلام برسوم بد دینان متبدل گشته است و در امراء و سلاطین متوارث شده و توهین و تذلیل و ایذاء و رنج اولاد مصطفیٰ علیه السّلام در نظر امت سهلترین از همه می نماید.

فصل پنجم :

در وجوب درود مصطفیٰ علیه السّلام و ذکر بعضی الفاظ درود که از مصطفیٰ علیه السّلام مروی است.

و در کتب احادیث مسطور است که درود مصطفیٰ علیه

السّلام مر امت فرض است و محدود و موقت نیست و علمای آخرت در درود مصطفیٰ علیه السّلام فرضیت و اجر و حیثیت نوشته اند و در فرضیت درود مصطفیٰ علیه السّلام از علماء مسطور است قال علماء السلف افترض الله علی خلقه ان یصلوا علی النبی و سلموا تسلیما و لم یجعل لک لوقت معلوم فالواجب ان یکثر المرء منها و لا یغفل عنها اعنی علمای سلف گفته اند که فرض گردانیده است خدای تعالیٰ بر بندگان خود که بر پیغامبر او درود فرستند و سلام فرستند و سلام فرستند وقت معین نیست فاما واجب است بر مومن که بر مصطفیٰ علیه السّلام درود فرستند و آنکه بر مصطفیٰ علیه السّلام درود فرستند و از درود فرستادن غافل نشوند و هم در فرضیت درود مصطفیٰ علیه السّلام از ائمه حدیث منقول است و قال علماء الحدیث ان الصلوة علی النبی فرض علی الجملة غیر محدد بوقت لامر الله تعالی و بالصلوة علیه و جملةالائمه و العلماء علی الوجوب و اجمعوا علیه اعنی علمای حدیث گفته اند که درود گفتن بر مصطفیٰ علیه السّلام بر جمله امت فرض است و محدد بوقت نیست زیرا چه باری تعالی بدرود گفتن بر مصطفیٰ علیه السّلام امر کرده است و علمای امت امر بارتیعالی را بر وجوب حمل کرده اند و بر وجوب درود اجماع کرده و امام شافعی که رکنی از ارکان اربعه علمای مذاهب است می گوید که اگر مصلی در قعدۂ اخیره بر مصطفیٰ علیه السّلام و آل مصطفیٰ علیه السّلام درود نفرستد نماز او روا نباشد و بر او اعادت لازم گردد و با امام شافعی در قول مذکور بسی علمای سلف متفق اند و بعضی علمای آخرت از باعث ایمان ذوقی که منتج فرط محبت خدا ومحبت مصطفیٰ علیه السّلام است گفته اند که طایفه را عندالله تعالی علو درجه بود که پی

درود ایشان نماز افرض الفرایض و جامع العبادات روا نباشد و اگر بگذارند اعادت لازم آید چگونه موذیان و جافیان و قاتلان و لاعنان و خوار کنندگان ایشان لعنت جاری دارند و آن لعن و طرد ایشان رحمت خاص الهی را انتظار نکنند و بعض ایشان و عداوت در سینها منتقش [منقش] ندارند و در بسیاری اجر درود مصطفیٰ علیه السّلام از ابو طلحه مروی است عن ابی طلحة دخلت علی النبی صلی الله علیه و سلم فرأیت من بشره طلاقة ما لم اره قط فسألته قال وما یمنعنی و قد خرج جبریل آنفا فاتانی ببشارة من ربی و قال ان الله تعالی ارسلنی الیک أبشرک انه لیس احد من امتک یصلی علیک الا صلی الله علیه و ملائکته عشرا اعنی ابو طلحهؓ گفته است که من در آمدم بر مصطفیٰ علیه السّلام دیدم که بشره مصطفیٰ علیه السّلام از شادی بشگفته است و غلبه مسرت بر روی مصطفیٰ علیه السّلام ظاهر گشته است و من پیش از آن آنچنان مسرت در مصطفیٰ علیه السّلام ندیده بودم و سبب بسیاری مسرت از مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدم مصطفیٰ علیه السّلام مرا گفت که چیزی مرا مانع آید که همچنین که شاد شده ام نشوم که دوش جبریل از آسمان بیرون آمد و بشارت بر من آمد و گفت خدای تعالی مرا بر تو فرستاده است تا ترا بشارة دهم که نباشد کسی از امت تو که بر تو درود فرستد مگر آنکه باری تعالی و ملائکه بر آنکس ده بار درود فرستند و هم از بسیاری اجر درود مصطفیٰ علیه السّلام انس مالکؓ می گوید عن انس قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علیّ صلوة صلی الله علیه عشر صلوات و حبط عنه عشر خطیئات و رفع له عشر درجات اعنی انسؓ می گوید که مصطفی علیه السّلام هر که بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر او ده بار درود

فرستد و ده خطیه از نامهٔ اعمال او دور کند و ده درجهٔ او بلند شود و هم در بسیاری درود مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث دیگر آمده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان انجاکم یوم القیامة من اهوالها اکثرکم علیّ صلوة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است نجاة یابنده تر از شما از اهوال و عقبات قیامت در روز قیامت کسی بود که درود بر من بیشتر فرستد و در بسیاری اجر درود مصطفیٰ علیه السّلام عبدالرحمن بن عوف و ابوهریره ومالک بن اویس و عبدالله بن ابو طلحه از مصطفیٰ علیه السّلام روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقیت جبریل فقال انی ابشرک ان الله تعالی یقول من سلم علیک سلمت علیه و من صلی علیک صلیت علیه اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که جبریل ملاقی شدم او گفت که من ترا بشارة دهم که خدای تعالی فرموده است که هرکه بر تو سلام فرستد من بر او سلام فرستم و هرکه بر تو درود فرستد من بر او درود فرستم و در بسیاری اجر درود نوشتن بر کاغذ مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی فی الکتاب لم یزل الملائکة یستغفر له ما دام اسمی فی ذالک الکتاب اعنی مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است هر که درود بر من در کتاب نویسد تا مادام که نام من در آن کتاب باشد ملایکه از جهت او استغفار کنند و از برای او از حضرت بی نیازی مغفرت طلبند و من که مؤلف نعت محمدیً ام چندین هزار جا در صحیفهٔ مذکور اسم مصطفیٰ علیه السّلام و خطاب مصطفیٰ علیه السّلام آورده ام و دربسیار جا درود مصطفیٰ علیه السّلام و سلام مصطفیٰ علیه السّلام با اسم و خطاب مصطفیٰ علیه السّلام نوشته ام چگونه از تالیف این صحیفه مستظهر نباشم و آن را دست آویز دنیا و

آخرت خود نسازم که از جهت گناهان من ملایکۀ آسمان و زمین استغفار می کنند و از درگاه ارحم الراحمین مغفرت می طلبند و دانم و اهل بصیرت دانند که استغفاری که از زبان همچو منی گناه بر آید همچنان نباشد که از زبان ملایکه قدس بر آید و از نفاست درود مصطفیٰ علیه السّلام از عمرؓ و علیؓ مروی است که اجابث دعای و قبول نماز مومنان بفرستادن درود مصطفیٰ علیه السّلام معلق می دارند قال عمرؓ و علیؓ الدعاء و الصلوة معلق تردد بین السماء و الارض و لا یصعد الی الله منهما شی حتی یصلی النبی صلی الله علیه و سلم اعنی عمرؓ و علیؓ گفتنه اند که دعا و نماز مومنان را درمیان آسمان و زمین معلق می دارند و رسیدن بحضرت بی نیازی نمی گذارند تا مادام که بر مصطفیٰ علیه السّلام درود نفرستند و چون با دعا درود یار کنند و در نماز درود بگویند صعد الدعاء و الصلوة الی الله تعالی و هم درین اثر علی مرتضیؓ گفته است که تا مادام که بر مصطفیٰ علیه السّلام و آل مصطفیٰ علیه السّلام درود نفرستد نماز مقبول نگردد و دعا مستجاب نشود و هم درین معنی که دعا مستجاب نشود که با درود مصطفیٰ علیه السّلام با آن یار نکنند در حدیث مصطفیٰ علیه السّلام آمده است قال رسول الله صلی الله علیه سلم کل دعاء محجوب دون السماء فاذا جائت الصلوة علیّ صعد الدعا اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است هر دعای که مومنان بکنند بر آسمان بر رفتن نگذارند و هر گاه بادعا درود یار بکنند دعا بر آسمان بر آید و مقبول گردد و در حدیث عبدالله ابن مسعودؓ آمده است که باری تعالی را ملایکه اند که در زمین سیاحت می کنند و سلامی که امت مصطفیٰ علیه السّلام بر مصطفیٰ علیه السّلام می فرستند ایشان به مصطفیٰ علیه السّلام می رسانند و عن

عبدالله بن مسعودؓ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغوننی عن امتی السلام و در حدیث اویس صحابی مروی است که درود مصطفیٰ علیه السّلام در روز جمعه بر مصطفیٰ علیه السّلام ملایکه عرض می کنند عن اوس قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثروا علیّ من الصلوة یوم الجمعة فان صلوتکم معروضة علیّ و در آنکه در روز جمع و شب جمعه درود بر مصطفیٰ علیه السّلام عرض می کنند ابن شهاب از صحابه روایت کرده است و فی روایت ابن شهابؓ عن رسول الله صلی علیه و سلم قال اکثروا علیّ من الصلوة فی لیلة الزهراء و یوم الازهر و انما یودیان عنکم و ان الارض لا یاکل اجساد الانبیاء و ما منکم یصلی علیّ الا حملها ملک حتی یودیها الیّ و یسمیه حتی انه لیقول انه فلان یقول کذا و کذا اعنی ابن شهاب گفت که رسول گفته است که بسیار فرستید درود بر من در شب جمعه و روز جمعه و شب جمعه و روزِ جمعه را در آسمانها شب زهرا و روز ازهر می خوانند و شب جمعه و روز جمعه درود شما بمن می رسد و بدانید که زمین اجساد انبیا نمی خورد و جسد من در زیر زمین سلامت است و نیست کسی از شما که در شب جمعه و روز جمعه بر من درود فرستد مگر آنگه فرشته آن را بر میدارد و بر من می رساند و نام درود گوینده را و سلام فرستنده را پیش من می گوید و فرشته بگوید که فلان چنین و چنین سلام و درود بر تو فرستاده است و ابوهریره می گوید که مصطفی علیه السّلام فرموده است که هر که نزدیک گور من بر من درود فرستد کرة اول آن را من می شنوم و اگر دوم بار فرستد ملایکه آن را بمن رسانند و سلیمان بن سمیم گفت که مصطفیٰ علیه السّلام را در خواب دیدم و پرسیدم یا رسول الله این قوم

که از امت تو در روضهٔ تو می آیند و بر تو سلام و درود می فرستند و تو
سلام و درود ایشان می شنوی و ترا بدان علم می شود مصطفیٰ علیه
السّلام مرا گفت که من درود می شنوم و معلوم می کنم که بر من چه
می گوید و جواب سلام گویندگان سلام باز بر ایشان میفرستم فاما در
توبیخ آنانکه نام مصطفیٰ علیه السّلام و آل مصطفیٰ علیه السّلام درود
نفرستند در حدیث معاذ جبلؓ مروی است عن معاذ بن جبلؓ ان النبی
صلی الله علیه و سلم صعد المنبر فقال آمین فسأله معاذ عن ذالک فقال
ان جبریل اتانی و قال یا محمدً من سمیت بین یدیه فلم یصل علیک
فمات فدخل النار اعنی معاذ جبل گفته است که وقتی مصطفیٰ علیه
السّلام بالای منبر برآمد و گفت آمین من از مصطفیٰ علیه السّلام
پرسیدم و گفتم یا رسو الله آمین در چه گفتی مصطفیٰ علیه السّلام
گفت جبریل بر من آمد و مرا گفت ای محمدً بر هر که نام تو بگیرند
و او بر تو درود نفرستد در دوزخ رود و هم در توبیخ آنکه نام مصطفیٰ
علیه السّلام بشنود و درود نفرستد در حدیث ابوهریره آمده است عن
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رغم انف رجل
ذکرت عنده و لم یصل علیّ الی آخر الحدیث اعنی مصطفیٰ علیه
السّلام گفته است رغم بینی آنکس که مرا در پیش او ذکر کنند و او
بر من درود نفرستد و تا آخر حدیث مذکور بیان فرمود و ایمه حدیث
نوشته اند که الفاظ درود صحابه از مصطفیٰ علیه السّلام متنوع روایت
کرده اند و در کتاب السنن مسطور است که چون آیت ان الله و
ملائکته یصلون علی النبی تا آخر منزل گشت صحابه از مصطفیٰ علیه
السّلام پرسیدند و گفتند یا رسول الله ما بر تو چگونه درود فرستیم
مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که بگوید اللهم صل علی محمد و علی

آل محمد و از الفاظ و ترکیب درود مصطفیٰ علیه السّلام از علی مرتضیؓ مروی است عن علی قال عدهن فی یدیّ رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال عدهن فی یدی جبریل و قال هکذا نزلت من عند رب العالمین اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم ترحم علی محمد و علی آل محمد کما ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم و تحنّن علی محمد و علی آل محمد کما تحننت علی ابراهم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اعنی علی مرتضیؓ گفت که من شمردم الفاظ درود مذکور را از مصطفیٰ علیه السّلام و مصطفیٰ علیه السّلام مذکوررا از جبریلؑ شنید و جبرییل گفت که الفاظ مذکور از باری تعالی منزل شده است و از بعضی صحابه درود مصطفیٰ علیه السّلام بعبارت مذکور مروی است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما لبیک و سعدیک صلوات الله البر الرحیم و الملائکة المقربین و ما سبح لک من شئ یارب العالمین علی محمد بن عبدالله خاتم النبیین و سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین الشاهد البشیر الداعی الیک باذنک السراج المنیر و علیه السّلام و از عبدالله بن مسعود درود مصطفیٰ علیه السّلام بعبارت مذکور آمده است اللهم اجعل صلواتک و برکاتک و رحمتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد عبدک و رسولک و نبیک و امام الخیر و رسول الرحمة اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبط الاولون و الآخرون اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما

بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بعضی سلف صالح در درود مصطفیٰ علیه السّلام الفاظ اندک اختیار کرده اند و لیلاً و نهاراً ورد خود ساخته چنانکه اللهم صل علی محمد و علی اهل محمد و بارک و سلم و چنانکه اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد عبدک و نبیک و حبیبک و چنانکه اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و بارک و سلم و علماء سلف نوشته اند که معنی درود رحمت است و امت مصطفیٰ علیه السّلام من الله مامور شده است از برای مصطفیٰ علیه السّلام از خدای تعالی رحمت التماس کنند و بدین وسیله مصطفیٰ علیه السّلام را دایم ذکر کنید و از یاد او و محبت او غافل نباشند و بعضی سماسره علماء در فرستادن درود بر مصطفیٰ علیه السّلام لطیفه غریب گفته اند که بنسبت کمالات مصطفیٰ علیه السّلام جمیع مخلوقات ناقص در تصور می آید و امت مصطفیٰ علیه السّلام و اگرچه خواص امت را فرض کنند هم بدان نسبت ناقص باشند پس دعاء ناقص را در حق آنچنان کاملی چندان وقعی نباشد و لیکن دعای امت در باب مصطفیٰ علیه السّلام همچنان است که گوی امت مصطفیٰ علیه السّلام در فرستادن درود بر مصطفیٰ علیه السّلام خود را دعا می کند و میگوید بار خدایا تو میدانی که اهتمام و حزن مصطفیٰ علیه السّلام بدانچه بر امت او رحمت کنی تا چه غایت و نهایه است بآمرزیدن ما بر او رحمت کن چون بفضل خود ما را بیامرزی همچنین باشد که بر مصطفیٰ علیه السّلام رحمت کرده باشی و رمز مذکور در حکمت درود فرستادن بر مصطفیٰ علیه السّلام از غرایب معانی است و بعضی علمای آخرت در حکمت درود فرستادن بر مصطفیٰ علیه السّلام می گویند که اگرچه مصطفیٰ علیه

السّلام رحمت مشخص آفریده شده است فامّا رحمة الله تعالی و بنده بهر کمالی که می رسد اقتضاء ضعف بندگی و نیازمندیست پس هر چند بر مصطفیٰ علیه السّلام درود بیشتر گویند رحمت بر او بیشتر فایض گردد.

فصل ششم :

در تعظیم داشت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام که متضمن تعظیم داشت خدا و محمد است علیه الصلوة و السلام و بر امت واجب و لازم است.

و از عزت و بزرگی مسجد مصطفیٰ علیه السّلام زید بن ثابت و سعید مسیب از عبدالله بن عمر روایت می کنند که او گفته است که یاران مصطفیٰ علیه السّلام پرسیدند که یا رسو الله لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه کدام مسجد است مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که مسجد منست که من و یاران من نماز می گذاریم و در عزت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث ابوهریره آمده است و عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام اعنی ابوهریره می گوید که مصطفیٰ علیه السّلام فرموده است که یک نماز در مسجد من گذارند بهتر و فاضلتر است که هزار نماز در مساجد دیگر گذارند مگر در مسجد حرام که ثواب آن هم بسیار است و در تعظیم داشت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام جماهیر صحابه و اجلاء تابعین گفته اند لا ینبغی لاحد ان یعمر المسجد برفع الصوت و لا شئ من الاذی و ان یمره عما یکره اعنی امت را واجب نکند که در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام آواز بتعمد بلند بکند و یا کسی خوی و آب بینی در آن مسجد اندازد

و یا حرکتی و سکنتی کند که آن بر بی ادبی حمل شود و بر خلاف تعظیم مسجد تصور افتد و در جمله جماهیر بزرگان دین حنفی متفق اند بر آنچه هر محافظت ادبی که در حیوة مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام بر امت واجب بود بعد حیات مصطفیٰ علیه السّلام در غیبت مصطفیٰ علیه السّلام همچنان واجب و لازم است و در تعظیم داشت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام امام مالک در مؤطا آورده است و قال مالک رحمه الله سمع عمر بن الخطاب صوتا فی المسجد فدعا لصاحبه فقال من انت قال رجل من ثقیف قال لو کنت من هاتین القریتین ان مسجدنا لا یرفع فیه الصوت اعنی امام مالک می گوید که عمر خطاب آوازی بلند در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام شنید کسی ازو که آواز برآمده بود او را پیش طلبید و پرسید که تو کیستی او گفت که من مردی از بنی ثقیف ام عمر او را گفت که اگر تو ازین دوده بزرگ بودی هم ترا در مسجد ما آواز بلند نبایستی کشید و تو نمیدانی که در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام از تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام آواز بلند نکنند و در شرح السنة مسطور است که امام مالک سبق احادیث مصطفیٰ علیه السّلام در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام گفتی و از احترام مصطفیٰ علیه السّلام و احترام احادیث علیه السّلام و احترام مسجد مصطفیٰ علیه السّلام چنان باهیبت و تواضع و خضوع و خشوع نشستی که آثار تضرع او در حاضران مجلس اثر کردی و هر همه ترسان و لرزان شدی و در حالتی که امام مالک احادیث مصطفیٰ علیه السّلام تقریر کردی جوی آب از چشم مستمعان بیرون آمدی و هر همه در هیئت متضرّع گشتندی و ممکن نبودی که کسی بنوعی غافل شود و یا در چپ و راست و فرود و بالا نگرد و موی موی سامعان

حدیث در حضور شدی و آن زمان تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام در بواطن سامعان چنان مستولی گشتی که همچنین تصور کردندی که آن احادیث از مصطفیٰ علیه السّلام می شنوند و روزی خلیفه بغداد که او را ابوجعفر دوانقی گفتندی در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام در آمد و نزدیک امام مالک رفت و پهلوی او بنشست و با او در مسئله بحث می کرد و در اثنای سوال وجواب آن خلیفه سخن بلند کرد امام مالک از سخن بلند او متغیر شد و از حشمت خلافت او التفاتی نکرد و بر روی او بخشونت تمام گفت که در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام سخن بلند مگو و مصطفیٰ علیه السّلام را در مسجد حاضران حاضر دان و تصور کن که بر صدر نبوت نشسته است و تو بحضرت درآمده ای و بدانکه هر تعظیم داشتی و محافظت ادبی که در حضور مصطفیٰ علیه السّلام در حیات مصطفیٰ علیه السّلام بر امت واجب و لازم بود بعد نقل مصطفیٰ علیه السّلام در غیبت مصطفیٰ علیه السّلام آن تعظیم و حرمت کم شدنی نیست و چنانکه مصطفیٰ علیه السّلام مستلزم تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام و هم مستلزم و تعظیم خداست و چند آیت که در سورهٔ حجرات در محافظت آداب مصطفیٰ علیه السّلام از آسمان منزل شده است امام مالک در پیش خلیفه بغداد فروخواند کرد خلیفه از استماع فواید امام مالک خاضع و خاشع گشت و ساکن شد و سخن نرم کرد و از امام بتواضع و لینت پرسید که من می خواهم که از باری تعالی حاجتی بخواهم مستقبل قبله شوم بخواهم یا مستقبل روضه رسول شوم بخواهم و مصطفیٰ علیه السّلام را در بر آمدن حاجت شفیع سازم امام مالک خلیفه را گفت که از روضه رسول رب العالمین روی مگردان و از خدا حاجت بخواه رسول او را بحضرت او شفیع بر که

وسیلهٔ تو تا آدم [دم] روز قیامت مصطفیٰ علیه السّلام خواهد بود.

فصل هفتم:

در زیارت کردن روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام که بر امت واجب و لازم است و مستلزم محبت مصطفیٰ علیه السّلام است.

و در بیان آنکه مدینه که بشرف مسجد و مدفن مصطفیٰ علیه السّلام مشرف است از قلاع و بلاد ربع مسکون مکرم است در کتاب سنن بیهقی مذکور است که در وجوب زیارت روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام علما را اختلافست نزدیک علمای دنیا زیارت روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام سنت موروثه است و نزدیک علمای آخرت واجب و لازم است مگر آنکه عذری ظاهر باشد و قال بعض العلماء و زیارة النبی صلی الله علیه و سلم سنة موروثة من المسلمین مجمتع علیها و فضیلة مرغب فیها و شعار من شعایر الدین و کیف من یدعی محبة النبی صلی الله علیه و سلم و لا یشتاق الی زیارة قبره ولا یهتم و لا یقصد الی زیارة قبره اعنی بعض علماء گفته اند که زیارة قبر مصطفیٰ علیه السّلام سنت موروثة است از مسلمان و جمله مسلمانان این سنت مجمتع باشند و فضیلتی است مرغب درمیان اهل اسلام و شعاری از شعایر دین و چگونه دعوی کند محبت مصطفیٰ علیه السّلام را کسی که او مشتاق زیارت قبر مصطفیٰ علیه السّلام نباشد او را در زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام اهتمام و قصد نبود فاما علماء آخرت که بر وجوب زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام نوشته اند که جماهیر سلف صالح زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام بر خود واجب و لازم دانسته اند و از فرط محبت مصطفیٰ علیه السّلام از برای زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام

از اقلیمهای دور دست قصد کرده اند و بعزم کلی ترک مولد و منشاء
خود گرفته و سکونت در مدینه ساخته و تا روز مرگ در مدینه مانده و
بعد ادای فرایض در مسجد مصطفیٰ علیه السّلام زیارت روضۀ مصطفیٰ
علیه السّلام کرده اند و چندین متدیّنان از سکنۀ مدینة در هیچ حاجتی از
حاجات دنیا از مدینه بیرون نیامده اند و فراق روضۀ مصطفیٰ علیه
السّلام اختیار نکرده اند و بجز در حج سفر دیگر نرفتندی و هم علمای
سلف گفته اند که محمدیان را در محبت محمد صلی الله علیه و سلم
در توقیر و تعظیم مصطفیٰ علیه السّلام که از جهود و نصاری نباید
زیست که از محبت و تعظیم انبیای خود زیارت انبیاء خود واجب و
لازم گردانیده اند و از اقالیم دور دست مشقت سفر اختیار می کنند و
در بیت المقدس می آیند و خواریها می کشند و پیش در بیت المقدس
از محمدیان سیلی می خورند و دنیا را [از دست] می دهند و درون بیت
المقدس در می روند و انبیای خود را در ایام معهود خود زیارت می
کنند و هم علمای سلف که از فرط محبت خدا و مصطفیٰ علیه السّلام
علامت ایمان عطای در پیشانی ایشان چون آفتاب می تافت و در
وجوب زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام نوشته اند که در هر آیتی که
در علو قدر مصطفیٰ علیه السّلام و نهایت تعظیم و تبجیل مصطفیٰ علیه
السّلام در قرآن منزل شده است دلیلی واضح و برهانی قاطع است بر
وجوب زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام و نیز زیارت روضۀ مصطفیٰ
علیه السّلام و مشاهدۀ منبر و مسجد مصطفیٰ علیه السّلام و زیارت اهل
بیت مصطفیٰ علیه السّلام و مهاجر و انصار مصطفیٰ علیه السّلام واسطۀ
وثوق تصدیق و وسیلۀ زیادتی ایمان است و آنکه از مصطفیٰ علیه

السّلام در وجوب زیارت روضه نصی صریح وارد نشده است علما آنرا چند وجه نوشته اند یکی آنکه مصطفیٰ علیه السّلام از فرط شفقت و وفور رافتی که در باب امت داشت زیارت روضه خود بر امت فرض نگردانیده است و نظر در مقصران انداخته است تا از ترک واجب مستوجب عذاب نشوند و دوم آنکه مصطفیٰ علیه السّلام بتواضع جبلی مفطور بود و در حیات خود دیگر آن را تواضع کردی و از تواضع دیگری تنفر نمودی و چنان صفات بندگی را ملتزم بود که بعد از ممات تواضعاً لله زیارت روضۂ خود بر امت واجب نگردانیده است و سیوم آنکه بعضی امم پیشینه قبور انبیای خود را قبله گرفته بودند و تعبد می کردند مصطفیٰ علیه السّلام از تو هم علت مذکور در وجوب زیارت روضۂ خود نصی صریح نفرموده است فاما بر سبیل ترغیب و بسیاری اجر زیارت روضه مصطفیٰ علیه السّلام از مصطفیٰ علیه السّلام احادیث بسیار وارد شده است چنانکه در ترغیب زیارت قبر مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث عبدالله بن عمرؓ آمده است عن عبدالله ابن عمر قال النبی صلی الله علیه و سلم من زار قبری وجبت له شفاعتی اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که هر که گور مرا زیارت کند شفاعت او بر من واجب گردد و هم در بسیاری اجر زیارت مصطفیٰ علیه السّلام در حدیث دیگر مروی است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من زارنی بعد موتی فکانما زارنی فی حیوتی اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفت که هر که بعد از نقل من مرا زیارت کند همچنان باشد که در حال حیات من مرا زیارت کرده باشد و مراد آنست که ثواب و جزای صحبت من یابد و هم در بسیاری اجر زیارت روضۂ مصطفیٰ علیه السّلام در

حدیث انس مالکؓ آمده است عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من زارنی فی المدینة محتسبا کان فی جواری و کنت شفیعا له یوم القیامة اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است هر که مرا قاصد و عاید در مدینه زیارت کند آمدن او در مدینه مخصوص بجهت زیارت من باشد این چنین زائری فردا قیامت در جوار من باشد و من شفیع او باشم در روز قیامت و مراد از شفاعت مذکور شفاعت خاص است اعنی علاحده زایر روضهٔ خود را شفاعت کنم و علماء گفته اند که آنکه فردای قیامت در جوار رسول رب العالمین جای یابد ترقی درجات و بزرگی مقامات او اولو الابصار دانند که تا کجا بود و هم علماء آخرت نوشته اند که توفیق زیارت روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام که زایر را مصلحتی و طمعی دیگر نباشد علامتی از علامات عنایت ازلی است ونشان ایمان عطای است و در سنن بیهقی مسطور است که مدینه از جهت مسجد مصطفیٰ علیه السّلام و روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام از تمامی زمین ربع مسکون علی الاطلاق مفضل و مکرم است و خیر البقاع عالم است که اگر در همه روی زمین زمینی از مدفن مصطفیٰ علیه السّلام مشرف بودی مصطفیٰ علیه السّلام که اشرف و اکرم و افضل و اعظم مخلوقات بود دران زمین مدفون گشتی و آن قطعه زمین مهبط ملایکه سماوی شدی و در شرف مدینه حدیث عبدالله بن عمر مروی است عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت بها فانّی شفیع لمن یموت بها اعنی مصطفیٰ علیه السّلام گفته است که هر که تواند که در مدینه بمیرد گو بمیر گو که هر که در مدینه خواهد مرد من او را شفاعت

خواهم کرد و مراد ازین مردن در مدینه مرگ طایفه است که فوران محبت مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه ساکن باشند و شرایط تعظیم مسجد مصطفیٰ علیه السّلام را بجا آرند و روضهٔ مصطفیٰ علیه السّلام را بشوق و ذوق تمام زیارت کنند و هم در فضل و شرف مدینه در حدیث ابوهریره وارد شده است عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی دعائه اللهم ان ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک و انا عبدک و نبیک و انه دعاک لمکة و انا ادعوک للمدینة بمثل ما کان دعاک لمکة و مثله معه اعنی مصطفیٰ علیه السّلام مدینه را دعا کرده است و گفته که بار خدایا ابراهیم بندهٔ تست و خلیل تو و پیغامبر تو و من بندهٔ تو و پیغامبر توام و ابراهیم مکه را دعا کرد و چنانچه او مکه را دعا کرده است من مدینه را کردم بار خدایا چنانچه در مکه خیرات و برکات از دعای ابراهیم پیدا آوردی از دعای من درمدینه هم خیرات وبرکات پیدا آر و ایمه حدیث گفته اند که اولوا النهی را معلوم است که مصطفیٰ علیه السّلام از مهتر ابراهیم افضل و اقرب و اکرم بوده است دعای او را درباب مدینه همان حکم است که او را و از شرف فضل مدینه در حدیث دیگر آمده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بقیع الغرقد لیوخذ باطرافها فینشر فی الجنة اعنی علیه السّلام گفت که مردگان بقیع غرقد را که گورستان مدینه است و از محبت و اخلاص مصطفیٰ علیه السّلام در آن گورستان مدفون شده اند ایشان را فردای قیامت بی حساب در بهشت خواهند آورد ایمهٔ حدیث تفضیل بقیع غرقد که گورستان مدینه بر گورستان بقاع ربع مسکون بچند وجه نوشته اند اول آنست که موی و ناخن و خون که در حال

حیوة از تن مصطفیٰ علیه السّلام جدا شدی در بقیع غرقد دفن کردندی و درانجا که نشانی از نشان جسم مصطفیٰ علیه السّلام مدفون شود عذاب را در آن گورستان چه گذر بود دوم آنست که مسجد مصطفیٰ علیه السّلام و روضۀ مصطفیٰ علیه السّلام در مدینه است و ازین جهت مدینه که خیر البقاع ربع مسکون است گورستان مدینه هم بهترین گورستانهای بقاع عالم "است" ربع مسکون است سیوم آنکه تفضیل بقیع غرقد بر گورستهانهای ربع مسکون آنست که اهل بیت مصطفیٰ علیه السّلام و مختصان مصطفیٰ علیه السّلام و محبان مفرط مصطفیٰ علیه السّلام که خیر الامم اولین و آخرین بودند در بقیع غرقد مدفون شده اند و آن چنان جای دیگر نخفته اند و درین معرض مؤلف می گوید که طایفه بی انصافانند که ابوبکر و عمر را بد می گویند وبد خواهند و ندانند که اگر از ایشان غیر الانبیاء و المرسلین از اولین و آخرین امم دیگری فاضل بودی در جوار رب العالمین [رحمة للعالمین] او مدفون گشتی و مدفون ایشان در دیده عالمیان جلوه می کند و بعضی علماء آخرت که محبت مفرط مصطفیٰ علیه السّلام در پیشانی ایشان آفتابی است و فضل و شرف مدینه بر بقاع ربع مسکون بچندین وجه نوشته اند اوّل آنکه مسجد مصطفیٰ علیه السّلام که اعظم المساجد است در مدینه است و دوم آنکه دین حنفی که خیر الادیان است در مدینه استقامت گرفت و ابنیۀ خمسه مسلمانی که عمده دین است در مدینه مستحکم گشت سیوم آنکه مکه و بیت المقدس را که خیر البقاع عالم است از مدینه فتح کردند و حق درانجاها پیدا آوردند و چهارم آنکه حق در مرکز مدینه قرار گرفت پنجم آنکه آیات جهاد و غزو و اباحت

غنایم و حقوق بیت المال مسلمانان در مدینه منزل شد "و ششم آنکه"
و ششم آنکه احکام دین حنفی از مدینه در عالم جاری گشت و هفتم
آنکه یدخلون فی دین الله افواجاً در مدینه روی نمود هشتم آنکه ملایکهٔ
آسمان بمدد اعلام اسلام در مدینه نامزد گشت و نهم آنکه دشمنان
خدا و مصطفیٰ علیه السّلام از مدینه مقهور و مغلوب گشتند و دهم
آنکه مصطفیٰ علیه السّلام بر کافهٔ عالمیان در مدینه مبعوث شد یازدهم
آنکه مناشیر مصطفیٰ علیه السّلام بر بادشاهان بروی زمین از مدینه
صادر شد دوازدهم آنکه بعضی بادشاهان با اهل و ولایت خود از مدینه
اسلام تلقی کردند و مسلمان شدند و اطاعت نمودند و سیزدهم آنکه
جمعه و اعیاد که شعار بلند مسلمانی است درمدینه ظاهر شد و
چهاردهم آنکه قرآن و احادیث مصطفیٰ علیه السّلام که عمدهٔ ایمان و
عروه وثقی دین است در مدینه منتظم گشت و پانزدهم آنکه سنن
مصطفیٰ علیه السّلام و خلفای راشدین در مدینه مستقیم شدند و
شانزدهم آنکه خلافت و نبوت بخلفای راشدین در مدینه زیب و زینت
گرفت هفدهم آنکه عرب و عجم و روم و دیلم و مصر و شام و
اسکندریه از مدینه فرو گرفتند و هژدهم آنکه دفاین و ذخایر اکاسره و
قیاصره در مدینه بر اهل اسلام قسمت شد برهان دین حق پیدا آمد
نوزدهم آنکه دار الملک ایمان مدینه شد و مدینه ماند و شرف بیستم
که ازان شرف عنان بزرگی مدینه بآسمان رسیده است آنست که
روضهٔ رسول رب العالمین که افضل المخلوقات است و خیر البشر در
مدینه مقدر گشته است و مدینه تا قیامت مهبط ملائکه سماوی شده
است و منکه ضیاء برنی مؤلف صحیفهٔ نعت محمدیؐ ام می گویم که

اگر مقصران حقوق مصطفیٰ علیه السّلام که ذکر آن حقوق در باب آخرین صحیفه مذکور بهفت فصل آورده ام صحیفهٔ نعت محمدیؐ را از جهت بسیاری اسم و خطاب مصطفیٰ علیه السّلام بافراط تعظیم و توقیر کنند و کعبهٔ ثانی دانند و تا توانند گردبرگرد کعبهٔ ثانی مذکور طواف کنند و از غلبهٔ محبت مصطفیٰ علیه السّلام بر سر صحیفه بگردایند از وفور کرم ذوالجلال یقین واثق دارم که مقصران حقوق مصطفیٰ علیه السّلام هم ثواب حج مبرور احراز کنند و هم ادای حقوق مصطفیٰ علیه السّلام علی قدر تفصی جسته باشند و من باری تا میتوانم روز و شب بر سر صحیفهٔ نعت محمدیؐ خود را می گردانم و دو سه کرت بر کعبه ثانی مذکور طواف می کنم اللهم قبلی بحق محمد و آل محمد و باری تعالی را گواه می آرم که خود را در دین و دنیا بفتراک دولت محمدیؐ بسته ام و تالیف مذکور را دست آویز خود ساخته ام و با هزاران هزار امیدواری صحیفه نعت محمدیؐ را تمام کردم و همین صحیفه را بدرگاه بی نیازی شفیع بردم تا حق تعالی نوشتهٔ مرا واسطهٔ مغفرت و وسیله آمرزش من سازد و در نظر مقبولان سابقهٔ ازل قبولی بخشد و در هر درماندگی که در دنیا و آخرت درمانم صحیفهٔ مذکور را درمان دردم سازد و در حیات و ممات درون گور و حالت سوال روز حشر و نشر و وقت حساب و گذشتن صراط و ساعت سوزش آفتاب قیامت صحیفهٔ مذکور که پشت و پناه من است از سینهٔ من دور نگرداند و من درین حالت که نیازمندی تمام دارم در حضرت مالک الملوک مناجات می کنم و می گویم که الٰهی بجان و سر محمد که از هژده هزار عالم او را برگزیده ام وسرور کونین و خواجه ثقلین ساخته که

حاجات دین و دنیا مرا و جماهیر امت محمدً صلی الله علیه و سلم بعز اجابت مقرون گردان .

و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین و الحمد لله رب العالمین کتاب مسمّٰی "**بنعت محمدیؑ**".

روز یکشنبه تاریخ دهم

شهر شوال سنه الف و ثلثه و ثمانین

من هجرة النبی صلی الله علیه و سلم

تم تم تم

تم تم

تم

☆☆☆

نوشته بماند سیه بر سفید

نویسنده را نیست فردا امید

☆

هر که خواند طمع دعا دارم

زانکه من بنده گنه کارم

حق و ملک میان .... دعوی کند دروغ و باطل آید

بخط ضعیف نحیف نور الدین محمد

ساکن اکبرآباد عرف آگره

22. ibid., ff.192b, 193a.
23. ibid., f.193a.
24. ibid., f.193a.
25. Ziauddin Barani Fatawa-i-Jahandari, Lahore 1980 p.306
26. Ziauddin Barani Tarikh-i-Firoz Shahi, p.216
27. Barani Sahifa., f.193a.
28. ibid., f.193b.
29. ibid., ff.194a, b.
30. ibid., ff.194b, 195a.
31. ibid., f.195b.
32. Hamid Hasan Qadri – Tarikh-i-Marsiya Goi, Delhi, 1973, p.9.
33. Barani op.cit., f.195b.
34. ibid., ff.195b, 196a.
35. ibid., f.204a.
36. ibid., ff.207a, b.
37. ibid., ff.207a, b.

References:

1. Saiyid Muhammed Mubarak – Sairul Auliya, Delhi, 1302 AH, p.313.
2. C.A. Storey – Persian Literature – A Pro-Bibliographical Survey, London, 1939, p.507.
3. S. Nabi Hadi – History of Indo-Persian Literature, New Delhi, 2006, p.156.
4. I.H. Siddiqi - p.160.
5. Ziauddin Barani – Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi – Raza Library MS. No. 127, f.3b.
6. ibid., f.10a.
7. ibid., f.10a.
8. ibid., f.10a.
9. ibid., f.10a.
10. ibid., f.10a.
11. ibid., f.10a.
12. ibid., f.10a.
13. ibid., ff. 4a, b.
14. ibid., ff. 4a, b.
15. ibid., f.10b.
16. ibid., f.10b.
17. ibid., f.10b.
18. ibid., f.10b.
19. ibid., ff.17a, 18b.
20. ibid., f.192a.
21. ibid., f.192b.

religious and worldly desires. I have completed this book and named it Naat-i-Muhammadi.[36]

نعت محمدی روز یکشنبہ تاریخ دہم شہر شوال ۱۰۸۳ھ الف وثلثہ وثمانین من ہجرۃ
النبی صلی اللہ وسلم بخط ضعیف نحیف نورالدین محمد ساکن اکبرآباد عرف آگرہ

It is transcribed by Nooruddin Muhammed, resident of Akbarabad well known as Agra on Sunday, 10th Shawwal, 1083 AH/1672 AD.[37]

It is a coincidence that I have completed my English Introduction of Sahifa-i-Naat-i-Muhammad on Sunday, 10th Shawwal, (1434 AH. 18th August, 2013). It is a great honour for me that in the preface of Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi, Barani had praised the contribution of few ulema and in that he had included Ainul Quzat Hamedani and my ancestors also hailed from Hamedan, and I feel honoured that I am publishing Ziauddin Barani's – Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi after a lapse of about seven hundred years for the first time.

It is recorded on the first page kitab az Musannifat-i-Zia-i-barani Fi Naat al-Nabi Salallaho Alehe Wasallam. Naat-i-Muhammadi Khwaja Zia-i-Barani Kharid Az Muhammed Mirza jan Chhape Wala. Bears three seals which are Nasrun Min Allah-i-Fathun Qareeb. Book Naat-i-Muhammedi written by Khwaja Zia-i-Barani was purchased from Muhammed Mirza Jan Chhape Wala. But year of purchase is not given.

Prof. S. M. Azizuddin Husain

19th January, 2014

Sultanat, we shall recruit a big army to take such action. When ulema heard this politically safeguarded speech of the wazir, they submitted it to the Sultan that if you are not in a position to order for the execution of Hindus then atleast you do not allow them to come nearer to you. Don't allow Hindus to live among Muslims in all parts of the Sultanat and the Qasbas inhabited by Muslims. Do not allow the propagation of rules of paganism and idol worship in the areas inhabited by Muslims. Sultan and the wazir had accepted all the three suggestions of the ulema and they agreed that if we shall not be able to kill the pagans but shall try to eradicate paganism and idol worship within the Sultanat.[34]

Barani has narrated an interesting story regarding the visit of Abu Jafar Dawwaq, Caliph of Baghdad to Madina. At that time Imam Malik was sitting in the masjid-i-Mustafa. Caliph started talking loudly in the mosque. Imam Malik had taken a serious note of this behaviour of Caliph and asked him not to talk loudly in the masjid-i-Mustafa. You consider that Prophet is there in the mosque and sitting on the highest point of the mosque. It is obligatory for all Muslims to give respect to Prophet and his mosque. Caliph followed the advice of Imam Malik and started talking in a very low voice.[35]

Myself the author of Sahifa Naat-i-Muhammadi says that by writing this book I have paid homage to Mustafa Alehis Salam. I read Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi day and night and I do tawaf (walking around an object) of this book because I consider this book as second kaba (Pilgram Centre). God will accept for the sake of the grace of Prophet Muhammed and Aal-i-Muhammed (descendants of Prophet Muhammed). I have written this book by my own hand and pray that due to this book I shall be pardoned by God on the day of judegment. It will help me on the day of judgement, at the time of counting my deeds, passing through Sarat (way) and the heat of the Sun. I pray to Prophet Muhammed for full filling my

migrated from Central Asia to Delhi. At that time Sultan Shamsuddin (1210-36 AD) was the ruler of Delhi. Ulema observed that there are large number of Hindus but they were not holding any book so they can't he considered as zimmis (Non-Muslims holding the holy books are also protected ones). Ulema gathered and they discussed this issue and they gave their judgment that, "Either they accept Islam, or they be killed". They opined that Hindus are the worst enemies of Prophet Muhammed. Their belongings should be confiscated and they should be dishonoured. Let us discuss this case with the Badshah. Some selected ulema went to discuss this issue with Sultan Shamsuddin. After raising all the points, finally ulema requested the Sultan to give them only one choice to Hindus that either they accept Islam or they should be killed. It is the dictates of Din-i-Hanafi, not to collect jizya and kharaj from them. Sultan also expressed his views on this topic and asked his wazir Nizamul Mulk Junaidi to give reply of the questions raised by the ulema. Nizamul Mulk Junaidi in the presence of the Sultan said that there is no doubt that we should give this choice to Hindus that either they accept Islam or they should be killed. It is the dictates of Din-i-Hanafi, not to collect jizya and Kharaj from them, because they are the worst enemies of Din-i-Mustafa. They do not come under the definition of ahl-zimma (whose protection is the responsibility of the Islamic state). They also do not have any peace treaty with us, nor Hindustan have any Prophet of God. Junaidi observed that India is a newly conquered country and Hindus are in over whelming majority and among them Muslims are just like the salt. If we take this drastic action against them then that will provide an opportunity to unite them on this issue. We have not consolidated fully. If they will start revolting from all parts of the Sultanat, so we shall not be able to control them. Let some years pass, when we shall be able to have a control on all parts of the Sultanat and when Muslims will develop strong roots in the Qasbas of the

of Amir Muawiya, so who could dare to compile his sermons and letters. Prof. Hamid Hasan Qadri writes that, "In Arabic language there are very few marasi written on the tragedy of karbala. That was the period of Umaiyad rule and due to their enemity and venom against ahl-i-bait, nobody could dare to write a marsia on the tragedy of karbala".[32]

In Iran marsiya writing began from the reign of Shah Tehmasp Safavi (1524-76 AD). Shah Tehmasp Safavi asked Mohtashim Kashani not to write Qasida for him but to write a marsiya on the tragedy of Karbala. This was the first marsiya written in Persian language during 16th century. In India during Sultanat period no scholar has written anything relating to tragedy of Karbala which took place in 680 AD. Even the malfuz literature of 13th and 14th century is having stray references about this tragedy. It was only during of Akbar's reign (1556-1605 AD), we come accross literature on the tragedy of karbala. Qazi Saiyid Nurullah Shushtari wrote on this theme. But from late 18th century, marasi were written in Urdu language. Not only Muslims but even Hindus also wrote marasi. Type of literature on tragedy of karbala produced in India, in Urdu language is amazing. Even upto 21st century, we are not in a position to comprehend the umber of marasi were written in Urdu on tragedy of Karbala. Tribute paid by scholars to Imam Husain, in Urdu language in India is superb and Arabic, Persian, Turkish, Pushto and Dari languages failed to make a mark in comparison to Urdu language.

Barani says that, "Second category, is of those enemies of Prophet Muhammed's religion, who are the enemies of rules and regulations of Din-i-Hanafi. Among those we can keep Jews, Christians, heretics philosophers, Hindus and all pagans and idol worshippers.[33]

Darul Mulk Dehli was conquered and due to the danger posed by Chingiz Khan, most of the eminent ulema of the world

died there because of the suffocation. After hearing this crime against descendants of Prophet Muhammed ulema-i-akhirat living in Baghdad locked themselves in their houses and stopped praying namaz with jamaat and also namaz-i-Juma in protest against this crime committed by Harunur Rasheed. If somebody dies in Baghdad so nobody goes to meet any one. Some even left Baghdad.[30]

This poor Barani who is the dog of the lanes of ahl-i-bait, has recorded the crimes of those pagans who torchered the descendants of Prophet Muhammed. I heard a voice of Hatif-i-Ghaibi (a person who says something but he is invisible). Oh! Zia-i-Barani you have written with courage about the loved ones of Prophet Muhammed, we highly appreciate you, your faith and your pen. Whatever you have written about the enemies of Prophet Muhammed and his descendants is perfectly correct and courageous. Whatever you have written in Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi, is an eye opener. Whatever you have written abut the enemies of Prophet Muhammed and his descendants is perfectly correct and a very courageous statement. It reflects your love with Prophet Muhammed and his family members. We do not come across any such courageous writing in Persian on this theme. You have taken a lead among the scholars. By writing all those facts so openly and courageously, you have no parallel among the Persian speaking scholars. God will reward you for this service to Prophet Muhammed and his descendants. You should depend on the good will of God. He will count you among the lovers of Prophet Muhammed and his descendants.[31] Barani is perfectly correct that there are few marasi (elegies) on martyrdom of Imam Husain written in Arabic language. Even the collection of khutbas and maktubat of Hazrat Ali was compiled by Saiyid Razi in 400 AH/1009 AD under the title Nahjul Balagha after a lapse of three hundred fortyeight years of Hazrat Ali's death. When Ali was abused from the pulpits of the mosques during the period

furious and said Oh! pagan I am busy in delivering lecture on hadis in masjid-i-Mustafa. Who has given this fatwa? He said I have given this fatwa. Imam said that I was discussing the hadis of Prophet Muhammed and you disturbed me. You know that killing of the descendants of Prophet Muhammed is kufr (paganism) in the opinion of all scholars of Islam. You are asking my opinion on this fatwa. After this reply Imam Malik got up and left the place in full anger and anguish. Imam said that this person is a heretic. Imam left the mosque in anger and then Imam's students started beating that person with shoes. Some of the students caught him and had taken to the presence of governor of Madina and complained to governor that he came to masjid-i-Mustafa to take the fatwa for killing of aulad-i-Mustafa. Imam Malik said that he was demanding fatwa for the killing of the descendants of Prophet Muhammed from me. I believe in the Prophethood of Muhammed, what will happen to my faith for giving fatwa for the killing of his descendants? That person enlightened the governor with his own position. That person fled away to Baghdad in the night of the same day. After reaching Baghdad, he narrated the whole incident to the wazir. Occasion of haj was also nearing at that time. Harunur Rasheed also decided to perform haj and went to Mecca. After performing haj, Harunur Rasheed went to Madina. He paid a visit to Fuzail Ayaz, who was an eminent alim of his age and was one of the ulema-i-akhirat. Harunur Rasheed put that fatwa for the consideration of Fuzail Ayaz. After reading the fatwa, Fuzail Ayaz could not control himself and started weeping very loudly. After hearing his cries, his neighbours rushed to his house. Khalifa felt ashamed of giving that fatwa to him and left his house. When Harunur Rasheed came back to Baghdad, so he did not forbade the greed of authority of such a vast empire. He got arrested few saiyids who were the life of the world and put them in a very small room for a duration of two or three days. All the Shahzadas (Princes)

them in Jail. Later on they were brought to Baghdad. One of those arrested was Shahzada-i-Konain. All those who were arrested were also chained. There were ninety-nine persons. Harunur Rasheed directed ulema to give fatwa for the killing of Shahzada-i-Konain. He clarified that if the revolters are saiyids, so can they be killed? He wanted to know the opinion of ulema for the killing of saiyids. Is there any difference between the killing of a saiyid or non saiyids? Worldly ulema opined that as far as killing of a saiyid or a non saiyid is concerned, so there is no difference in sharia. It is the duty of the imam to do away with the revolters. Then he gave this fatwa for the consideration of ulema-i-akhirat, such as Sufyan Suri, Daud Tai and Ahmed Hanbal. They studied that fatwa and when they read about the killing of Saiyids, so they tore it out and started weeping. Some said that let us g out of Baghdad. We can go to any part of the world.[29]

If they are not among the desendants of Prophet Muhammed then you can kill them but for that you have to declare it as darul harb. But for the killing of Muslims, there is no saying of Prophet Muhammed in this regard. Our area is hadis so we can't give our opinion in this matter. There is no hadis in this regard. Some one can give judgement on the basis of ijtehad. But killing and insulting the descendants of Prophet Muhammed is just a kufr (paganism). Even thinking of the killing of the descendants of Prophet Muhammed will destroy the faith. It is impossible to kill Saiyids. When Harunur Rasheed heard this reply from ulema-i-akhirat, so he asked his wazir that you find out a person who could go to Madina and present this fatwa to Imam Malik for his consideration. But he should not say that I have deputed him for this work but he should say that I myself is the mustafi (a person who had given the fatwa). After reaching Madina, he went to meet Imam Malik in Prophet's mosque. Imam Malik was delivering a lecture on hadis. He did salam to Imam Malik and handed over that fatwa to him. After reading the fatwa, he got

the Sultan were either put to death or thrown into prisons. It clearly shows that he revised his statement in the second version in the light of the circumstances. Though Barani eulogises Firoz Shah Tughluq, there is some implicit criticism of the new Sultan. Describing the good qualities of Firoz Shah, he indirectly refers to the elimination of the favourite nobles of Muhammad bin Tughluq, because they were quite close to their master ideologically, or carried out his orders strictly. These killings of the nobles took place during the period of the crisis of succession and also later on.[26] It shows that Barani revised his opinion about Mulukiyat, when he was jailed and only then he realised the horrible aspect of Mulukiyat.

We could only pacify ourself on saying lanat (curse) on the enemies of Prophet Muhammed's relatives in their devotion to Ahl-i-Bait. It is the part of the perfection of love and affection with Ahl-i-bait.[27] It shows that Sunnis also do lanat on the killers of Imams. Shias are not an exception as is generally believed.

Myself who is the author of this book, knows some persons who are having friendship with the zindeeq and ibahatiyan. They were neither Muslims nor can be counted among the pagans. They project themselves as the true followers of Islam but actually they are the worst enemies of Islam. They are adamant on killing of the descendents of Prophet Muhammed. Insulting and torchering of ahl-i-bait, is just a kufr (paganism). They have committed these crimes for capturing power.[28]

It is recorded in Sunan-i-Behaqi that during the Caliphate of Harunur Rasheed, two saiyids having names Ibrahim and Muhammed, sons of Saiyidus Sadat Zaid Alavi. They projected their claim and large number of Shias endorsed their claim. Harunur Rasheed deputed a huge army to check them. Army arrested them alongwith other supporters and put

I have given you instructions according to the requirements of the time. But, if I tell you the instructions of religious minded kings and say that you should use all your courage and valour in the destruction and annihilation of infidelity and shirk, to keep the infidels and idol-worshippers degraded and dishonoured so that you may get a place in the company of the Prophets, and to crush and uproot the Brahmins so that infidelity vanishes, to follow the traditions of the Prophet, to disregard all Court etiquette contrary to the traditions of the Prophet, and to seek the approval of the Abbasid Caliphs for your government and to appoint at the capital, Ulema, Mashaikh, Saiyids, Scholars well versed in Exegesis, Traditionists, persons who know the Qur'an by heart, Preachers, Scholars and people skilled in every art, so that it may become another Egypt, to offer Friday prayers with the permission of the Caliph, all this is my business to tell you. But my last instruction to you is that you should commit yourself to the protection of some holy person who has really renounced this world and who has dedicated himself completely to the devotion and worship of God. Beware from attaching yourself to a man of the world."[25]

Barani examines the problems of Sultanat. A position, which is achieved on the basis of power, is not easy to hold. One had to do away with the old guards of the earlier Sultans. Until Iltutmish had not killed Qazi Sad, Qazi Hisam and some other Ghauri nobles, he would not have succeeded in getting full control over the government. While Turkan-i-Chahalgani were holding power, they had killed so many people with the result some old and powerful families were ruined totally. Balban followed the same policy as a malik when he became the Sultan. First of all, Balban killed Tughril, and his supporters were hanged. During the period of Kaiqubad many people were killed. Barani's statement about the elimination of the favourite nobles of the late Sultan (Muhammad) is more comprehensive in the first version. Many confidants of

Abu Sufyan and Marwan, who were of seventy and eighty years old by now started taking revenge from the descendents of Prophet Muhammed. Modus operendi they adopted for taking revenge from the family members of Prophet Muhammed, has no example among the followers of any religion of the world. Some of the relatives of Prophet Muhammed were poisoned to death, some were beheaded by the sword. Some were arrested and taken from one city to another city. For some years, son in law, cousin of Prophet Muhammed was abused from the pulpits of the mosques. Enemity which they had with Prophet Muhammed was fully revenged from his descendents. Abusive language for Prophet Muhammed, was printed on clothes and was inscribed on the walls. They arrested the Shian-i-Ahl-i-Bait (supporters of family members of Prophet Muhammed). They insulted the family members of Prophet Muhammed to the maximum level to pacify their anger and poison which they had against them which is quite open to all.[23]

They captured the throne of Islamic caliphate. They changed several fundamentals of Islam, relating to namaz, roza and for namaz-i-juma and Idain. The enmity with the descendants of Prophet Muhammed was continuing since the days of Abu Jahl, Utba and Shaiba. It was not possible to suck the blood of the enemies, killers and insulters of the family members of Prophet Muhammed.[24] It shows that Barani had a different attitude towards Mulukiyat (Monarchy) in his Tarikh-i-Firoz Shahi and Fatawa-i-Jahandari - Balban's wasaya are recorded by Ziauddin Barani. He also refers to such wasays of other rulers in Fatawa-i-Jahandari. In his wasaya to his son Muhammed, Balban himself confessed that it is not possible for him to rule in the manner Umar and Umar bin Abdul Aziz ruled. Balban wrote: "The heart of the king reflects the glory of God. A grateful king is sheltered under the canopy of God's protection." After giving detailed instructions, Balban summed up his speech with the following note: "Muhammad!

Aziz, were the greatest enemies of Prophet Muhammed and his descendents.[21] Among the enemies of Prophet Muhammed, Barani had excluded Usman and Umar bin Abdul Aziz but not Amir Muawiyah, the founder of Umaiyad dynasty in 661 AD.

Barani makes a significant comment on the enemical attitude of Umaiyads with Islam. First because of the victory of Muslims and conquest of Mecca and the domination of Din-i-Hanafi, they (Umaiyads) had recited the kalmia (creed) only by tongue because they knew that if they will not accept Islam at this point of time, so they will be killed but by heart they were the enemies of Islam and were deadly against Mustafa Alehis Salam. They were supporting the treacherous persons of Madina. They were the hereditary enemies of Islam and Prophet Muhammed. Their enemity even continued upto the period of the caliphate of Shaikhain, that is, Abu Bakr (632-34 AD) and Umar (634-644 AD). With the rise and expansion of Islam, their enemity with Islam also increased accordingly. After becoming Usman Affan (644-56 AD) the caliph these khabees (vagabonds) and their brothers got an upper hand and with the result they became wali (governor) and mustauli (controller) in different parts of Islamic state. With the result these Umaiyads became very powerful and started dominating the affairs of the state. After the assassination of Usman, they revolted against Ali. They made the issue of killing of Usman against Ali (656-661 AD). All the relatives of Usman got themselves strengthed. With the result bloodshed of Muslims had taken place. They fought with Ali-i-Murtaza for months together. Later on they killed Amirul Mauminin Husain, who was Shahzadah-i-Konain and Khwaja Zadeh-i-Saqalain. They created division among Muslims. They trapped Muslims by giving them some grants and privileges. After trapping all of them they started torchering and revengeous policy against Jigar Gosha-i-Mustafa Alehis Salam (Dear ones of Prophet Muhammed).[22]

with wisdom and knowledge and is based on fifteen fasl. Second bab deals with the facial description of Prophet Muhammed. Bab third deals with the letters written by Prophet Muhammed to various persons. Bab fourth deals with the mairaj (Journey of Prophet Muhammad to heaven). Fifth Bab deals with the rights Prophet Muhammed had on Muslims. Prophet Muhammed's discourses on the principles of Ilm-i-Tib (medicine).[19]

Barani writes that Umar, Usman and Ali were killed. Ali and Zubair fought with each other. One of the wives of Prophet Muhammed was also there and Ammar-i-Yasir was killed. Hazrat Fatima died within six months after Prophet Muhammed's demise. Amirul Mauminin Hasan was forced to conclude a treaty. Period of Caliphate of Prophet Muhammed ended within thirty years and Sultanat was forced on Muslims. Prophet Muhammed once saw in the dream that puppies go up and down on his mimbar (pulpit), which he forcasted as the rise and domination of Umaiyads on the control of the state. He said that for eighty years there will be the domination of Yazidiyan and heretics on the state. Husain Ali will be killed near kufa and he will be buried there. Hajjaj-i-Yusuf Saqafi one of the dogs of Abdul Malik Marwan and Lanat (curse) for one thousand times on Hajjaj Yusuf who had teased Prophet Muhammed, other prophets, Aulia (Pious people) and Malayaka (Angels). It shows that sunnis also curse the enemies of Prophet Muhammed and his descendents.

Barani writes that, "This work is basically the Sahifa-i-Ishq, where he has praised Prophet Muhammed. Barani makes a very important comment that, "The knowledge of Islam is found both in the east and the west".[20]

Then Barani says that loving the descendants of Prophet Muhammed is a must. Yazid was Marwanian and the whole of Umaiyads with the exception of Usman and Umar bin Abdul

justified at all but we could not gather courage to say to the Sultan that these killings have no justification in the sharia. Just because of this after the death of Muhammad bin Tughlaq, Barani was surrounded by his enemies and they were adamant on killing of Barani. Just because of this venom, Barani was jailed in Qasba Bhatner's fort. During night he imagined that he will not be able to see the morning and the same in the morning that he will not be able to see night. During this condition of helplessness he decided to write Naat-i-Muhammadi.[14]

Barani makes an amazing comment that, "By writing Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi, I have created another kaaba".[15] He further says that, "If anybody takes round (tawaf) of Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi, he will get lots of rewards from God. Then he writes that, "If anybody on the day of urs of Prophet Muhammad takes seventy rounds of Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi and recites the name of Prophet Muhammad continuously, he will be rewarded the benefit of a haj."[16] Barani was an alim and being an alim he considers that by writing Sahifa, he created another kaba and whosever takes rounds around Sahifa on Prophet Muhammed's birthday, he will get the benefit of a haj. It may be the sufi tradition and Barani was under the influence of Shaikh Nizamuddin Aulia. Barani is of the view that for writing this book, he will be forgiven by God on the day of judgement. Barani says that, "I have thrown myself under the asaylym of this work. During day and night, I read few pages of it and I do tawaf of this book in my heart.[17]

من نام ترا پناه خود ساختہ ام وہ آویزی تمام پر واختہ ام ·
نام تو مرا عزیز تر از جان است جانرا بسر نام در باختہ ام

Barani writes that Sahifa is based on five Bab (chapters) which are subdivided into sixty three fasal.18 First bab deals

غزالی و جامی و رازی و سنائی مجذوب الٰہی بس قاضی ہمدانی

محبوب خدا حق شیخ نظام الحق والدین درد ہر نبود ند و نا شند چو ایشاں

Saying that Ghizali, Jami, Razi, Sanai, Qazi Hamedani and Shaikh Nizamuddin, have no parallel in the world. Barani holds opinion that, "Type of scholarship Khwaja Sanai and Ainul Quzat Hamedani had after Shaikh Junaid and Bayazid, I do not recognize any other scholar of manqulat and maqulat at par with them."[9]

Barani writes that, "why I have brought this issue in the preface because I think that if any of these eminent scholars would have been alive, they would have appreciated my work and would have taken Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi with great respect and honour".[10]

از بزرگان مذکور زندہ بودی صحیفہ مذکور را بافراط تعظیم کردی

I hope God will pardon my sins and will honour me for writing Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi. By writing Sahifa. I have constructed another kaba.[11] I can say the same thing that if Prof. S. Hasan Askani, Prof. S. Nurul Hasan, Prof. K. A. Nizami, Prof. S. A. I. Tirmizi and Prof. S. A. H. Abidi, would have been alive, so they would have appreciated my work.

Barani writes that, "God will pardon my sins and will give me a honour for writing Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi".[12] It is not clear what sins Barani had committed. But what he commented on Sultan Muhammad Tughlaq's (1325-51 AD) killings of ulema, mashaikh and the Saiyids that he did not have the courage to say to Sultan that your killings of innocent persons have no place in the sharia. Barani being the Secretary to the Sultan might be ashamed of those killings. Barani writes in Tarikh-i-Firoz Shahi, that Muhammad bin Tughlaq's killings of ulema, mashaikh and sadat were not

(6) Tarikh-i-Firoz Shahi[2]. Apart from the name of Sana-i-Muhammadi, he does not mention anything about the book. He has also not written its correct name, as is mentioned by Barani, Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi.

Prof. S. Nabi Hadi has only given its description in one and a half line saying that, "In the fruitful pursuit of writing the history and other works like the Fatawa-i-Jahandari and the Nat-i-Muhammadi".[3] No research paper is ever written on this work of Ziauddin Barani. One reason could be that only one copy of Naat-i-Muhammadi's manuscript is available in Rampur Raza Library because the catalogers of other oriental libraries are silent on this manuscript. Prof. I.H. Siddiqi, writes that, "But he mentions his plight in some detail in his work Naat-i-Muhammadi, the first work complied by him after the death of his patron Sultan".[4]

Barani writes in the preface of the book that he wrote this work at the age of seventy years, when he became very weak.[5]

کہ چو عمر این گناہگار از ہفتاد سال بگذشت

In the preface of Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi, Barani writes that, "He praised the contribution of four Imams, Imam Abu Hanifa, Imam Malik, Imam Shafai and Imam Hanbal".[6] Then he says that, "After them, Ghizali, Khwaja Sanai, Ainul Quzat Hamedani and Shaikh Bayazid's contribution is of great importance and he concludes by saying, I do not consider any scholar at per with them".[7] Then he praises his Shaikh, Shaikh Nizamuddin, saying that I have not seen or heard about the qualities he had, in any other person.

تا قیامت پیدا نشود

He further says that upto the day of resurrection nobody will be born who could be compared with him.[8] Barani has composed following verses in the praise of these scholars.

Introduction

Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi is a lesser known work of Ziauddin Barani. Scholars know only Tarikh-i-Firoz Shahi and Fatawa-i-Jahandari and lot of work has been done on both the works of Barani by scholars of Persian, historians and social scientists but no work has been done on Barani's Sahifa-i-Naat-i-Muhammadi. Saiyid Muhammad Mubarak mentions in his work Sairul Auliya that "It is the best book in the praise of Prophet Muhammed".[1]

بانشائے کتب بے نظیر چنانکہ ثنای محمدی صلی اللہ علیہ وسلم

But it is quite surprising that in the list of the works of Ziauddin Barani given by Saiyid Mubarak, Fatawa-i-Jahandari is missing. He only gives the list of five books. Saiyid Mubarak writes that Barani was popular among the elite as well as among the masses. It was all due to his attachment with Sultanul Mashaikh. He was having friendship with Sultanush Shaura Amir Khusrau and Malikul Fuzala Amir Hasan. For few days he remain ill and then left for heavenly abode. Before his death, he had distributed his clothes and when he died, he did left not a single Dang or Dirum. It was all due to the impact of the teachings and training of Sultanul Mashaikh. He was buried near the grave of Sultanul Mashaikh. Saiyid Mubarak was having great reverence for Barani and he used the title for him Muwaiyadul Millat wal Din. Barani never considered any one but he was having great reverence for Sadat and specially he had a great regard for Saiyid Husain. C.A. storey in his work, "Persian Literature – A Pro-Bibliographical Survey", mentions Barani's works (1) Thana-Yi-Muhammadi (2) Salat-i-Kabir (3) Inayat Nama-i-Ilahi (4) Maathir-i-Sadat (5) Hasrat Nama

visited Raza Library in July, 2013, commented that, "Unfortinately, I had no chance personally to say good bye to you. I want to thank you with all my heart for the privilege encountered previously, be it in Delhi, all over Pakistan, in Iran and Iraq, the Raza Library is a very impressive institute and it is a blessing that you are its Director."

I am highly grateful to Shri B.L. Joshi, Honourable Governor of Uttar Pradesh and Chairman, Rampur Raza Library for his patronage. I am extremely grateful to Ms. Chandresh Kumari Katoch, Honourable Minister of Culture, and Mr. Ravinder Singh, Secretary, Ministry of Culture for their financial support. I am thankful to Shri Rajeev Kapoor Principal Secretary to Honourable Governor of Uttar Pradesh for his kind help and support. I am equally indebted to Shri Rakesh Ranjan, Former Joint Secretary, and Mr. V. Srinivas, Joint secretary, Ministry of Culture, Government of India, New Delhi for giving me all the help.

I am thankful to Dr. Ahmad Hasan for editing "Naat-i-Muhammadi". Before it we have already published the first version of Ziauddin Barani's "Taarikh-i-Firoz Shahi" in 2013. I am grateful to my colleagues Dr. Abusad Islahi, Library and Information Officer, Mr. A.K. Saxena, Ms. Mohini Rani, Ms. Bilqis Farooqi, Mr. Faisal Khan and Er. Shujauddin Khan whose valuable help and hard work has made this work possible.

Dated: 14th January, 2014 Prof. S.M. Azizuddin Husain

scholars all over the world. Fortunately the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs, Government of India, sanctioned a grant for publishing a Catalogue of Arabic and Persian manuscripts. With their aid, which we acknowledge with thanks, we have been able to place before oriental scholars the first volume of this catalogue of Arabic manuscripts. It is proposed to exhaust the Arabic manuscripts in four volumes, after which the catalogue of Persian manuscripts will be issued on the same pattern." Mr. Sinha highlighting the scholarship of the compiler of this catalogue records in these words, "The compiler of this catalogue, Mr. Imtiyaz Ali Arshi is a scholar of repute in the world of the oriental learning. I am sure, this work of his years labour would be up to the standard lay down by his co-workers both in this country and abroad." Maulana Arshi successfully completed six volumes of the catalogue of Arabic manuscripts in 1977 but his death in 1981, proved to be a setback for the compilation of the catalogues and since then this work suffered a setback. When I joined as Director of Raza Library on 3rd April, 2012, so I decided to pay special attention for the compilation of the catalogues of manuscripts. Catalogue of Pashto manuscripts was already published by Rampur Raza Library in 2012.

Dr. Manmohan Singh, Honourable Prime Minister of India, formed a high powered committee on – National Mission on Libraries, in 2006 and on 3rd February, 2014, Shri Pranab Mukherjee, Honourable President of India, launched National Mission on Libraries. Keeping up the spirit of this Rampur Raza Library published five Catalogues of Persian, Pashto, Turkish and Urdu manuscripts available in Rampur Raza Library, so that scholars and others could have the accessibility of the manuscripts available in Rampur Raza Library.

Recently, Dr. Daniel Majchrowicz, from Harvard University, United Stated of America, visited Raza Library, in the month of June, 2013, commented that "Your library is the most richest library of India." Dr. Simon W. Fuchs, from Gemany

arts. This library was founded by Nawab Faizullah Khan in 1774. The Nawabs of Rampur were great patrons of learning and the learned ulema, poets, painters, calligraphers and musicians - enjoyed their patronage. After the independance of India and merger of the state in the union of India, the library was brought under the management of the trust, which was created on 6th April, 1951. Professor Saiyid Nurul Hasan, former Minister of Education, Government of India, brought this library under an Act of Parliament on 1st. July, 1975. The Chairman of the board is Honourable Governor of Uttar Pradesh. It is having around 17000 manuscripts in Arabic, Persian, Pashto, Sanskrit, Urdu, Hindi and Turkish languages. Moreover, it possesses a good collection of paintings and palm leaves in various Indian languages. A collection of around 60,000 printed books in various Indian and foreign languages are also available.

Maulana Shibli Nomani visited Rampur Raza Library in 1914 and he had submitted a comprehensive report. He suggested that the catalogue of the manuscripts of Raza Library should be prepared. He was not satisfied with the performance of the staff working in the library. Maulana Abul Kalam Azad, former Minister of Education, Government of India, also visited this library in 1952, and suggested for the compilation of the catalogue of the manuscripts preserved in Raza Library.

In 1932, Maulana Imtiyaz Ali Khan Arshi took over the charge as Nazim-i-Kutub Khana. He was an eminent scholar and took keen interest in the collection of the Library. He took up the task of the compilation of Catalogue of Arabic manuscripts of Raza Library. He compiled and published six volumes of Catalogues of Arabic manuscripts. Mr. Imtiyaz Ali Khan Arshi, writes in his preface dated 26th November, 1963 that, "This is the first volume of Catalogue of Arabic manuscripts preserved in Raza Library, Rampur." Mr. D.M. Sinha, IAS, Secretary, Raza Library Trust, writes in his introduction dated 27th November, 1963 that, "Since long the need for publishing in English a descriptive Catalogue of the manuscripts of Raza Library, Rampur, was felt by oriental

1258, helped Delhi to emerge as the Chief centre of learning in the Muslim world. Ziauddin Barani writes that, "now the ulema of Samarqand and Bukhara etc., were consulting the ulema of Delhi, for guidance." Ziauddin Barani informs us that, in Delhi there was so much demand of books during the 14th century that transcribers had no respite from making copies of books. If anybody ordered a copy of a book Katib (transcribers) used to give one year's time to supply the copy of the book. One day an old class fellow of Shaikh Nizamuddin Aulia met him at Ajodhan, and was surprised to find him in grimy and tattered clothes. "Maulana Nizamuddin, he exclaimed! What misfortune has befallen on you? Had you taken to the teaching profession at Delhi, you would have become the leading scholar of the time and would have prospered." Madrasa-i-Moezi, Nasiriya, Alai, Hauz Khas were having rich collection of books in their Kitab Khanas (Libraries). Sultans of Delhi, changed the status of Delhi from a pargana headquarter into a city of international fame. In 1555 gates of India were opened for Iranian umara and the ulema, which marks a significant development in the history of India. Mughal emperor Akbar (1556-1605 AD) took keen interest in the development of madrasas. Those Iranian ulema brought with them huge collection of books with them. Babur was having his own library and he commented that, "The climate during the rains is very pleasant ..... Its defect is, that the air is rather moist and damp ... books, all feel the bad effects of the moisture". In Agra fort and Fathpur Sikri Akbar built library also. With the result Red Fort was having a rich library by the second half of 19th Century but in 1857 it was looted by the British army. 1857 and 1947 proved to be a great loss for our collection of manuscripts. We lost large number of manuscripts. What we see today in British Museum, London as far as Indian collection of manuscripts is concerned, is basically the outcome of 1857 and 1947.

The Rampur Raza Library is one of the important libraries of the World. Besides works relating to different religions, traditions, it is a treasure house of Indo-Islamic learning and

Preface

The acquisition of knowledge and learning, both of religious subjects and rational sciences is considered an act of religious merit in Islam. Prophet Muhammed directed "Acquire knowledge from the cradle to the grave." Ali said "Whoever taught me a letter, surely made me his servant." Islam provided an open educational system since 7th century A.D. Region, cast, sex, creed, age remain no bar in Islam for the acquisition of knowledge. Soon the need was felt to establish educational institutions. These educational institutions came to be known as Madrasas. These madrasas were also having Kitab Khanas (Libraries) of rich collection of books. When Ibn-i-Sina visited the Kitab Khana of Sassanids, so he wondered to see such a rich collection of books. He commented that, "He had never seen such a rich Kitab Khana in his life." I think Raza library also enjoys the same status in the academic world.

India has been a centre of learning. Taxila university, is the oldest in the world, has been in existence even before the time of the Buddha. Probably in the period of the Upanishads (7th century B.C.) philosophers here had their own schools of thought and imparted instruction. By the time of the Buddha it rose to be a strong educational centre, where instruction was given in military science, medicine, political science, philosophy, religion, language and literature. Another centre was at Nalanda. A long succession of Rajas from 5th to 12th Century A.D. extended their patronage to ensure the progress and prosperity of the Nalanda University.

The Turkish conquest of India did not mean simply the substitution of one governing class by another. It led to some very vital changes in various spheres of life. The urban centres that rose from Lahore to Lakhnauti were symbols of the new culture. In the 11th Century, Debul, Uchh, Multan and Lahore emerged as centres of learning. The Sultans of Delhi founded a large number of madrasas, such as Muizzi, Nasiriya, Alai, Hauz Khas etc. The destruction of Baghdad in

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

کی پارہ جگر اور جگر گوشگان

حضرت فاطمہ زہرا صلوات اللہ وسلامہ علیہا

حضرت امام حسن علیہ السلام و حضرت امام حسین علیہ السلام

کی نذر

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

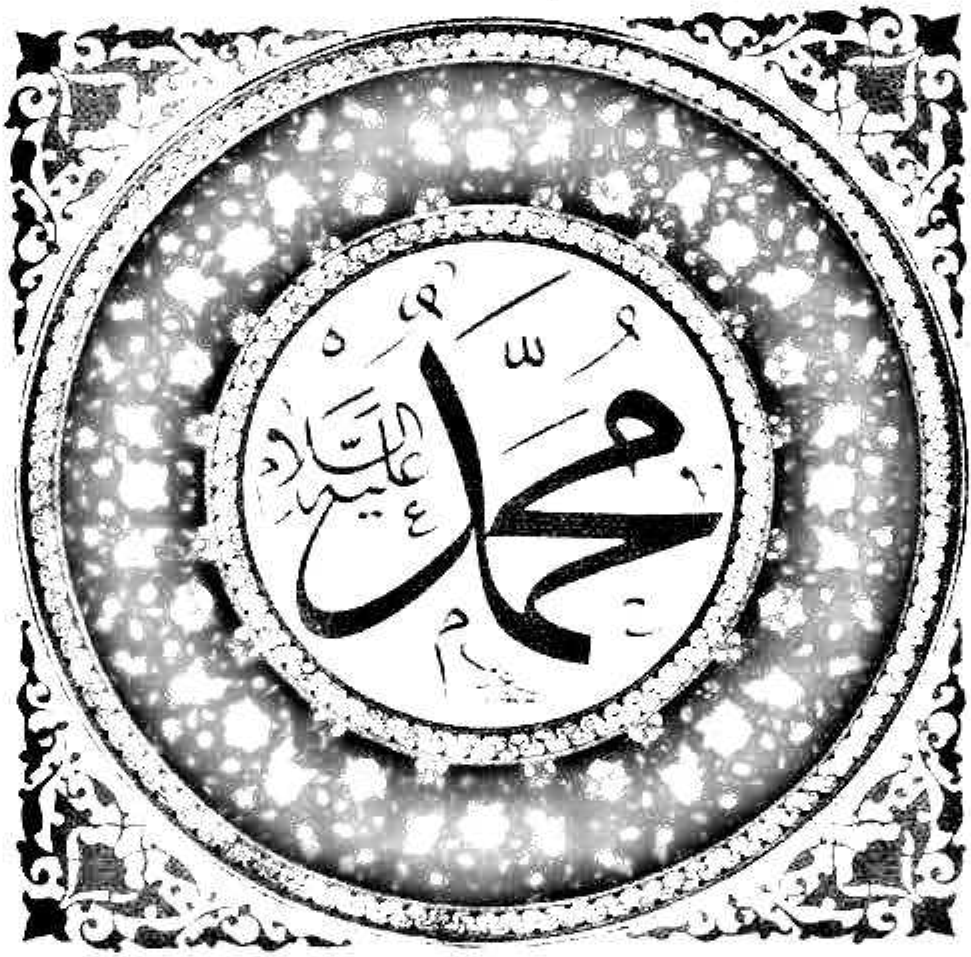
حمد و ثنا مر خدای را که محمد رسول الله را احمد الحامدین اولین و آخرین
ثناء الوهیت بر آن محمد را صلی الله علیه وسلم جاری کرد لیقول لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد را قابل کمالات
فیض در وجود آورد و به نبوة و رسالت و محبوبیت و خلت بیاراست و کمالات
محمد نبوة را مهر کرد کلیس ورا ما الکمال بجمال محمد و ثناء مر خدای را که قرآن را
که اعظم المعجزات والمظهر البرهانات است معجز محمد کرد و باید و اعجاز
قرآن را امر کبر انبیه که القرآن معجز الخلق فی عاجز و شکر و سپاس
مر پروردگاری را که بقدرت بالغه و حکمت سابقه معانی قدسی و اسرار
ملکوتی را در حروف و الفاظ ملکی امیخت و از دل و زبان محمد بیرون
داد و علوم اولین و آخرین را در قرآن درج کرد که من اراد علم الاولین
والاخرین فلیبحث القرآن حمد و ثنا مر خدای را که محمد را تمامیت نعمت
و هدایت مستقیم درست گردانید که و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما
و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد را به نعمت رؤیت کرد و از همه نعمتهای
دنیا و آخرت بیش از خواص بشر و ملک منعم کرد اید که ما کذب
الفواد ما رای حمد و ثنا مر خدای را که محمد در شب معراج اسرار گفت
که فاوحی الی عبده ما اوحی و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد را
در مقام لی مقامی بالمعالی درجات قرب برسانید که ابیت عند ربی یطعمنی
و یسقینی حمد و ثنا مر خدای را که محمد را به رفعتی ترقی داد جبرئیل که
شهباز ملائکه قدسی است از بیت آن مقام [illegible] باز ماند و بزبان را نه
گفت لو دنوت انملة لاحترقت و شکر و سپاس مر پروردگاری را که محمد
سلام گفت که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حمد و ثنا مر خدای را
که بانه نعمه که دوست محمد و دوستی محمد بجان و سر محمد سوگند یاد کرد

۱

S.T. 1986

ولی‌زاده

22.11.95


محمد

RAMPUR RAZA LIBRARY PUBLICATIONS

Name of the book	:	Naat-i-Muhammadi (s.a.w.)
Author	:	Ziauddin Barani
Edited by	:	Dr. Ahmad Hasan
Publisher	:	Prof. S.M. Azizuddin Hussain Director, Rampur Raza Library Ministry of Culture, Govt. of India Rampur
©	:	Raza Library, Rampur (U.P.)
First Edition	:	500 copies
Published year	:	2014, 1435 Hijri
ISBN	:	978-93-82949-11-4
Printed by	:	New Print Centre Darya Ganj, New Delhi-2
Price	:	Rs. 600/-

Naat
-i-
Muhammadi

Ziauddin Barani

Edited by
Dr. Ahmad Hasan

Introduction by
Prof. S.M. Azizuddin Hussain
Director
Rampur Raza Library
(Ministry of Culture, Government of India)
Rampur

Naat -e- Muhammadi

[illegible]

Khwaja [illegible] [illegible]

Introduction

Prof. S.M. Azizuddin Husain
Director, Rampur Raza Library
Ministry of Culture, Govt. of India
Rampur